

BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 1331, 1395, 1421, 1433, and 1454.

'AMAL-I-ŠĀLIH

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF

MUHAMMAD ŠĀLIH KAMBO.

(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN)



EDITED BY

GHULAM YAZDANI,

*Director of the Archaeological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and
Epigraphist to the Government of India for Persian and
Arabic Inscriptions.*

VOLUME I.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.

1923.

عمل صالح

الموسوم به

شاه جهان نامه

تصنيف

محمد صالح كنبو لاهوري

به تصحيح و تنقيح

غلام يزداني

نظم محكمه آثار قديمه در رياست حيدر آباد دكن
و ماهر كتابت السنه عربيه و فارسيه در سرکار هند

جلد اول

بাহتمام ايشياتك سوسائيتي بنگال

در مطبع پبليست ميشن طبع شد

Y11877 V11877
70
23184801 00A0110

PK65.93

.M9

v.1

Oriental Institute

عمل صالح

جلد اول

فهرست مضامین دیباچه مصحح

صفحه	عنوان
۱ ...	تمهید ...
۲ ...	احوال مصنف ...
۹ ...	تاریخ نگارش کتاب ...
۱۰ ...	ماخذ ...
۱۳ ...	طرز انشاء ...
۱۵ ...	نسخ قلمی کتاب ...
۱۸ ...	علامات و مخففات

متن اصل نسخه

۱ ...	تمهید ...
۶ ...	ولادت شاهجهان بادشاه غازی و موسوم شدن به سلطان خرم
۱۰ ...	سلسله نسب

(ب)

عنوان	صفحه
احوال نور الدین محمد جهانگیر بادشاه	۱۱ ...
ذکر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی	۱۴ ...
احوال نصیر الدین محمد همایون بادشاه	۱۶ ...
بیان ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی	۱۸ ...
ذکر شاهزاده عمر شیخ میرزا ...	۲۵ ...
بیان سلطان ابو سعید میرزا ...	۲۵ ...
احوال شاهزاده سلطان محمد میرزا ...	۲۶ ...
ذکر شاهزاده میرزا میران شاه	۲۷ ...
احوال امیر تیمور گورکان	۲۷ ...
بیان تعلیم شاهزاده خرم	۳۰ ...
ارتحال اکبر بادشاه و ذکر سوانح که در عرض آن ایام رو داد	۳۳ ...
رو گردان شدن خسرو از اطاعت جهانگیر بادشاه	۳۷ ...
بیان عنایات جهانگیر بادشاه در حق سلطان خرم و خواستگاری	
نواب ممتاز زمانی بنت یمین الدوله آصف خان	۴۲ ...
ذکر خواستگاری صبیح مظفر حسین میرزا بجهت شاه بلند اقبال	
خرم ...	۴۶ ...
نهضت جهانگیر بادشاه به صیدگاه باری و شمشیر انداختن	
بادشاهزاده خرم بر شیر	۵۰ ...
زفاف شاه بلند اقبال به نواب ممتاز زمانی	۵۴ ...
نهضت جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بصوب اجمیر	۵۸ ...
نهضت سلطان خرم به تسخیر ولایت رانا امر سنگه و روزی	
شدن فتح ...	۶۷ ...

(ج)

عنوان	صفحه
آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن	
نوروزی سلطان خرم در ولایت رانا	۷۹ ...
ولادت جهان آرا بیگم المخاطب به بیگم صاحب	۸۰ ...
تنگ شدن عرصه پیکار بر رانا بمساعی بادشاهزاده خرم	۸۱ ...
عفو طلبیدن رانا بوسیله شاه بلند اقبال و ذکر بعضی از مناسبات	
این مطلب ...	۸۴ ...
معاودت شاه بلند اقبال از مهم رانا و دریافت ملازمت جهانگیر	
بادشاه در اجمیر	۹۰ ...
ولادت بادشاهزاده محمد دارا شکوه	۹۲ ...
ذکر پیدایش شاهزاده محمد شاه شجاع	۹۶ ...
توجه شاه بلند اقبال به تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهي	۹۸ ...
جشن نوروزی سال دوازدهم جلوس جهانگیری و انتظام یافتن صبیح	
شاهنواز خان به سلک ازدواج شاه بلند اقبال و اطاعت نمودن	
و پیشکش فرستادن دنیا داران دکن	۱۰۳ ...
معاودت شاه بلند اقبال بعد از فتح دکن و یافتن خطاب	
شاهجهانی و نصب کرسی طلا بجنب سریر شاهنشاهی برای	
جلوس آن بلند اقبال	۱۰۸ ...
توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاهجهان	
بعد از فتح دکن	۱۱۳ ...
فتح قلعه کانگه بتدبیر شاه بلند اقبال	۱۱۸ ...
ولادت سلطان اورنگ زیب	۱۲۴ ...

صفحه	عنوان
	وصول موکب سعادت بدار السلطنت فتحپور و انعقاد انجمن
۱۲۶	وزن مبارک شمسی از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال
۱۲۷	ارتحال والدۀ ماجدۀ شاه بلند اقبال
	توجه جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بسیر کشمیر و ولادت شاهزاده
۱۲۹	امید بخش
۱۳۳	رفتن شاه بلند اقبال بار دوم بآهنگ تسخیر دکن
	وصول موکب شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبدل و آرایش پذیرفتن
	جشن وزن مبارک سال قمری سیمین و یافتن توفیق نوبه از
۱۳۷	شراب مسکرات
	وسیلۀ انگیزختن عفر در طلب عفو و پذیرفتن پیشکش کلی
۱۵۵	و تسلیم محال متعلقۀ بادشاهی
۱۶۰	ولادت ثریا بانو بیگم
	رسیدن شاه بلند اقبال بعد از انصرام مهم دکن به مندو و فرستادن
۱۶۵	عرضداشت به جهانگیر بادشاه در باب تسخیر قندهار
	روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادۀ ملازمت جهانگیر
	بادشاه و شورش مزاج حضرت خلافت مرتبت ازین وجه
۱۶۹	و منجر شدن آخر کار بمکاربه
۱۸۶	ولادت شاهزاده محمد مراد بخش در قلعه رهنداس
۱۹۶	پناه آوردن مهابت خان بدرگاه گیتی پناه
۲۰۲	ارتحال جهانگیر بادشاه
	مقابله سلطان شهریار به بادشاهزاده داور بخش مشهور به بولاچی
۲۰۹	و غلبه داور بخش

صفحه	عنوان
	رسیدن بزاری در مقام جنیر و رسانیدن خبر رحلت حضرت
۲۱۳	جنت مکانی
	ورود موکب شاهجهانی بسرحد ملک رانا و سرافرازی یافتن او از
۲۱۹	آستانبوس درگاه والا
۲۲۱	ورود شاه بلند اقبال بظاهر دارالخلافه اکبر آباد و نزول در باغ دهره ...
	انعقاد انجمن جلوس حضرت شاهجهان بادشاه غازی در دارالخلافه
۲۲۳	اکبر آباد
۲۳۲	حلیۀ مبارک
۲۴۱	بیان مصارف اوقات
۲۵۳	بناء تاریخ شاهجهانی
۲۵۷	ذکر احکام و فرامین که بعد از جلوس نفاذ یافت
	فهرست اسامی آن سعادمندان که در رکاب ظفر انتساب از مبادی
۲۶۳	ایام فترت تا هنگام جلوس حاضر بودند
	تفصیل برخی از عنایات که در عفووان جلوس نسبت بامرای
۲۶۵	حضور بظهور آمده
	بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس به
۲۷۰	نگهبانی صوبجات اشتغال داشتند
	استعداد یافتن شاهزادهای جوان بخت به ملازمت اشرف و کامکاری
۲۷۵	پذیرفتن آصف خان در رکاب سعادت شاهزادگان
۲۸۲	جشن نوروز سال اول جلوس مبارک
	در آمد شهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگی
۲۸۸	درین ماه

(و)

عنوان	صفحه
انتقال شاهزاده لطف الله	۲۸۹
ترک تاز نذر محمد خان والي بلخ بحوالي کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدي و ذکر احوال او و برادرش امام قلي خان والي توران	۲۹۲
اساس نهادن ايوان چهل ستون در صحن خاص و عام	۳۱۰
افتتاح مراسلت بدین درگاه از طرف ساير ملوک خصوص امام قلي خان	۳۱۳
نقل نامه به امام قلي خان والي توران	۳۱۵
توجه شهنشاہ کشور کشا بصوب میدگاه باري و تعيين پذیرفتن امرای نامدار بر جبهه بندنيله	۳۱۸
ذکر انزول اجلال به قصبه گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانیان و فیصل یافتن مهم جبهه سنگه	۳۲۳
آغاز دویمین سال جلوس حضرت ظل سبحاني	۳۳۰
رسیدن بحري بیگ برسم رسالت از جانب شاه عباس	۳۳۳
شرح احوال خان جهان لودي و رد تافتن او از قبله اقبال	۳۴۴
نقل نامه حضرت سلیمان مقامي به شاه صفی دارای ایران	۳۵۷
بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان سرحد کابل شیوع یافته بود	۳۶۳
نهضت آنحضرت به نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک و خانجهان بصوب دکن	۳۶۵
آغاز سال سوم از جلوس	۳۷۰

(ز)

عنوان	صفحه
اشتعال یافتن فائز شورش افانغه تیراه و بنگش به شرارت کمال الدین روهيله و انطفاء آن به سعی دولتخواهان آن صوبه	۳۷۷
تفویض سرداري کل بدستور اعظم آصف خان و روانه شدن او به بالا گهات در مرتبه اول	۳۸۳
نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه	۳۹۸
کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت	۴۰۱
فتح قلعه دهارور	۴۰۹
بیان شدت قحط و غلا و طاعون و وبا	۴۱۷
آغاز چارمین سال از جلوس مبارک	۴۲۶
ذکر فتوحات که بحسن سعی قلیچ خان در اله آباد روی نمود	۴۲۹
بیان کشایش قلعه قندهار دکن	۴۳۶
رحلت نواب قدسي القاب ممتاز الزماني به ریاض رضوان	۴۴۵
ارسال آصف خان به بالا گهات بار دوم	۴۵۹
خصوصیات احوال موکب اقبال که بدلا گهات ارسال یافت	۴۶۴
آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس	۴۷۵
معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب اکبر آباد	۴۸۲
بیان فتح هوگلي بندر بحسن سعی بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان کشایش پذیرفتن قلعه کالنه	۴۹۳
خواستگاري صبيح سلطان پرویز برای بادشاهزاده دارا شکوه و ارسال رسم معهوده ساچق	۵۰۵
انتظام یافتن کریمه بادشاهزاده پرویز در سلک ازدواج سلطان دارا شکوه	۵۱۰
دارا شکوه	۵۲۲

(ح)

صفحه	عنوان
	ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد نذر محمد خان والی
	بلخ در جواب معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی
۵۳۵	ایلچی خود فرستاده
	انعقاد انجمن عقد ازدواج میان شاهزاده محمد شجاع و کریمه
۵۳۶	سلسله صغیه صفویه
	احوال پایان این سال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع
۵۴۳	پذیرفته بود
۵۴۶	آغاز سال ششم از جلوس مبارک
۵۵۰	مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان بجانب ایران ...
	حمله آوردن زنده پیل بر بادشاهزاده اورنگ زیب و ثبات قدم ورزیدن
۵۵۴	بادشاهزاده و برجه زدن در پیشانی آن پرخاش گر ...
	بیان چگونگی فتح حصار دولت آباد به حسن سعی مهابت خان
۵۶۴	و دیگر اولیای دولت
۶۱۴	توجه بادشاهزاده شاه شجاع بسمت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاد دکن
۶۲۲	انتصاب پذیرفتن رایات موکب منصور بصوب پنجاب ...

BIBLIOTHECA INDICA:

A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 1331.

AMAL-I-SĀLIH
OR
SHĀH JAHĀN NĀMĀH.

OF
MUHAMMAD SĀLIH KAMBU.



EDITED BY

G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.,

Professor of Arabic and Persian, Government College, Rajshahi.

FASCICULUS I.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET,
1912.

Nyāyavārtika, Fasc. 2-6 @ /10/ each	Rs. 3	2
Nityācārapaddhati, Fasc. 1-7 @ /10/ each	4	6
Nityācārapradīpa, Vol. I, Fasc. 1-8, Vol. II, Fasc. 1-3 @ /10/ each	6	14
Nyāyabinduṭīkā, Fasc. 1 @ /10/ each	0	10
*Nyāya Kusumāñjali Prakaraṇa, Vol. II, Fasc. 1-3 @ /10/ each	1	14
Nyāyasāra	2	0
Padumāwati, Fasc. 1-6 @ 2/ each	12	0
Prākṛita-Pāṇḍalāṃ, Fasc. 1-7 @ /10/ each	4	6
Prākṛita Lakṣaṇam, Fasc. 1 @ /1/8 each	1	8
Parācāra Smṛti, Vol. I, Fasc. 1-8, Vol. II, Fasc. 1-6; Vol. III, Fasc. 1-6 @ /10/ each	12	8
Parācāra, Institutes of (English) @ 1/- each	1	0
Parīksamukha Sūtram	1	0
Prabandhacintāmaṇi (English) Fasc. 1-3 @ 1/4/ each	3	12
Rasarnavam, Fasc. 1-3	3	12
Ravisiddhanta Manjari, Fasc. 1	0	10
Saddarsana-Samuccaya, Fasc. 1-2 @ /10/ each	1	4
Samaraicca Kaha, Fasc. 1-4, @ /10/ each	2	8
Sāṅkhyā Sūtra Vṛtti, Fasc. 1-4 @ /10/ each	2	8
Ditto (English) Fasc. 1-3 @ 1/- each	3	0
Six Buddhist Nyaya Tracts	0	10
Śrāddha Kriyā Kaumudī, Fasc. 1-6 @ /10/ each	3	12
Śūcra Saṃhitā, (Eng.) Fasc. 1 @ 1/- each	1	0
Suddhi Kaumudī, Fasc. 1-4 @ /10/ each	2	8
Sundaranandam Kavyam	1	0
Suryya Siddhanta, Fasc. 1-2 @ 1-4 each	2	8
Syainika Sastra	1	0
*Taittiriya Brahmana, Fasc., 11-25 @ /10/ each	9	6
*Taittiriya Saṃhitā, Fasc. 27-45 @ /10/ each	11	14
*Tāṇḍya Brāhmaṇa, Fasc. 10-19 @ /10/ each	6	4
Tantra Vārtika (English) Fasc. 1-10 @ 1/4	12	8
Tattva Cintāmaṇi, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-10; Vol. III, Fasc. 1-2; Vol. IV, Fasc. 1; Vol. V, Fasc. 1-5; Part IV, Vol. II, Fasc. 1-12 @ /10/ each	24	6
Tattva Cintāmaṇi Didhiti Vivṛiti, Vol. I, Fasc. 1-4; Vol. II, Fasc. 1, @ /10/ each	3	2
Tattva Cintāmaṇi Didhiti Prakas, Fasc. 1-4, @ /10/ each	2	8
Tattvārthadhigama Sūtram, Fasc. 1-3 @ /10/	1	14
Tirthacintāmaṇi, Fasc. 1-3, @ /10/ each	1	14
Trikāṇḍa-Māṇḍanam, Fasc. 1-3 @ /10/	1	14
Tul'si Satsai, Fasc. 1-5 @ /10/	3	2
*Upamita-bhava-prapañca-kathā, Fasc. 1-2, 5-13, @ /10/ each	6	14
Uvāsagadaśō, (Text and English) Fasc. 1-6 @ 1/-	6	0
Vallāla Carita, Fasc. 1 @ /10/	0	10
Vara Kriyā Kaumudī, Fasc. 1-6 @ /10/	3	12
*Vāyu Purāṇa, Vol. I, Fasc. 3-6; Vol. II, Fasc. 1-7; @ /10/ each	6	14
Vidhāna Pārijāta, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1 @ /10/	5	10
Ditto Vol. II, Fasc. 2-4, @ 1/4	3	12
Vivādaratnākara, Fasc. 1-7 @ /10/ each	4	6
Vṛhat Svayambhū Purāṇa, Fasc. 1-6 @ /10/	3	12
Yogaśāstra, Fasc. 1-3	3	12

Tibetan Series.

Amarakosah	2	0
Buddhistosangraha, Vol. I	2	0
A Lower Ladakhi version of Kosarsaga, Fasc. 1-4, @ 1/- each	4	0
Nyayabinda of Dharmakirti, Fasc. 1	1	0
Pag-Sam S'hi Tin, Fasc. 1-4 @ 1/- each	4	0
Rtogs brjod dpag khri S'hi (Tib. & Sans. Avadāna Kalpalatā) Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-9 @ 1/- each	18	0
Sher-Phyin, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-3; Vol. III, Fasc. 1-6 @ 1/ each	14	0

Arabic and Persian Series.

Al-Muqaddasi (English) Vol. I, Fasc. 1-4 @ 1/-	4	0
Ain-i-Akbari, Fasc. 1-22 @ 1/8/ each	33	0
Ditto (English) Vol. I, Fasc. 1-7, Vol. II, Fasc. 1-5, Vol. III, Fasc. 1-5, Index to Vol. II, @ 2/- each	36	0
Akbarnāmah, with Index, Fasc. 1-37 @ 1/8/ each	55	8
Akbarnāmah, English Vol. I, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1-7; Vol. III, Fasc. 1-2, @ 1/4/ each	21	4
Arabic Bibliography, by Dr. A Sprenger @ /10/	0	10
Conquest of Syria, Fasc. 1-9 @ /10/ each	5	10
Catalogue of Arabic Books and Manuscripts 1-2 @ 1/- each	2	0

* The other Fasciculi of these works are out of stock, and complete copies cannot be supplied.

LIST OF BOOKS FOR SALE AT THE LIBRARY OF THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

NO. 1, PARK STREET, CALCUTTA,

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agents—

MR. BERNARD QUARITCH, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.,
AND MR. OTTO HARRASSOWITZ, BOOKSELLER, Leipzig, Germany.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some
of the fasciculi being out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

Advaitachintā Kaustubha, Fasc. 1-3 @ 10/ each	Rs. 1	14
Aitarēya Brāhmaṇa, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1-5, Vol. IV, Fasc. 1-8 @ 10/ each	14	6
Aitareyalocana	2	0
Amarakosha, Fasc. I	2	0
*Anu Bhāṣya, Fasc. 2-5 @ 10/ each	2	8
Anumana Didhiti Prasārini, Fasc. I, @ 10/	0	10
Aṣṭasāhasrikā Prajñāpāramitā, Fasc. 1-6 @ 10/ each	3	12
Ātmatattvaviveka, Fasc. I	0	10
Aṣṭavaiyākya, Fasc. 1-5 @ 10/ each	3	2
Avadāna Kalpalatā, (Sams. and Tibetan) Vol. I, Fasc. 1-9. Vol. II, Fasc. 1-9 @ 1/ each	18	0
Bālam Bhaṭṭi, Vol. I, Fasc. 1-2, Vol. II, Fasc. 1, @ 10/ each	1	14
Bandhāyana Śrauta Sūtra, Fasc. 1-3; Vol. II, Fasc. 1-4 @ 10/ each	4	6
Bhāṭṭa Dipikā, Vol. I, Fasc. 1-6; Vol. II, Fasc. 1, @ 10/ each	4	6
Banddhastotrasaṅgraha	2	0
Brhaddevatā, Fasc. 1-4 @ 10/ each	2	8
Brhadharma Parāna, Fasc. 1-6 @ 10/ each	3	12
Bodhicaryāvatāra of Cāntideva, Fasc. 1-5 @ 10/ each	3	2
Āri Cāntinātha Charita, Fasc. 1-3	1	14
Ātadūṣaṇi, Fasc. 1-2 @ 10/ each	1	4
Catalogue of Sanskrit Books and MSS., Fasc. 1-4 @ 2/ each	8	0
*Ātapatya Brāhmaṇa, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-5 Vol. III, Fasc. 1-7; Vol. V, Fasc. 1-4 @ 10/ each	14	6
Ditto Vol. VI, Fasc. 1-3 @ 1/4 each	3	2
Ditto Vol. VII, Fasc. 1-5 @ 10/	3	2
Ātasaṁskṛikā-prajñāpāramitā, Part I, Fasc. 1-16 @ 10/ each	10	0
*Caturvarga Chintāmaṇi, Vol. II, Fasc. 1-25; Vol. III, Part I, Fasc. 1-18, Part II, Fasc. 1-10; Vol. IV, Fasc. 1-6 @ 10/ each	36	14
Ditto Vol. IV, Fasc. 7-8, @ 1/4 each	2	8
Ditto Vol. IV, Fasc. 9-10 @ 10/	1	4
Ālokavartika, (English), Fasc. 1-7 @ 1/4 each	8	12
*Āranta Sūtra of Ānkhāyana, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-4; Vol. III, Fasc. 1-4; Vol. 4, Fasc. 1 @ 10/ each	10	0
Āri Bhāṣyam, Fasc. 1-3 @ 10/ each	1	14
Dāna Kriyā Kaumudī, Fasc. 1-2 @ 10/ each	1	4
Gadadhara Paddhati Kālasāra, Vol. I, Fasc. 1-7 @ 10/ each	4	6
Ditto Ācārasāra, Vol. II, Fasc. 1-4	3	2
Gobhilliya Grhya Sūtra, Vol. I, @ 10/ each	3	2
Ditto Vol. II, Fasc. 1-2 @ 1/4 each	2	8
Ditto (Appendix) Gobhila Parisista	2	0
Ditto Grihya Saṅgraha	0	10
Haralata	1	14
Karmapradīp, Fasc. 1	1	4
Kāla Viveka, Fasc. 1-7 @ 10/ each	4	6
Kātantra, Fasc. 1-6 @ 12/ each	4	8
Kathā Sarit Sāgara, (English) Fasc. 1-14 @ 1/4 each	17	8
Kurma Purana, Fasc. 1-9 @ 10/ each	5	10
Kiranaṇali, Fasc. I, @ 10/	0	10
Madana Pārijāta, Fasc. 1-11 @ 10/ each	6	14
Mahā-bhāṣya-pradīpodyota, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-10 @ 10/ each	19	6
Ditto Vol. IV, Fasc. 1-2 @ 1/4 each	2	8
Manuṭikā Saṅgraha, Fasc. 1-3 @ 10/ each	1	14
Mārkaṇḍeya Purāṇa, (English) Fasc. 1-9 @ 1/ each	9	0
*Mīmāṃsā Darśana, Fasc. 10-19 @ 10/ each	6	4
Mādhahodha Vyākaraṇa, Fasc. 1-2, @ 10/ each	1	4
Mādhahodha, (2nd edition) Vol. I, Fasc. I @ Rs. 1-4	1	4

Catalogue of the Persian Books and Manuscripts in the Library of the Asiatic Society of Bengal, Fasc. 1-3 @ 1/- each	Rs. 3	0
Dictionary of Arabic Technical Terms, and Appendix Fasc. 1-21 @ 1/8 each	31	8
Faras Nama, Fasc. 2	1	0
Farrang-i-Rashidi, Fasc. 1-14 @ 1/8 each	21	0
Fibriṣṭ-i-Tusi, or Tusi's list of Shy'ah Books, Fasc. 1-4 @ 1/- each	4	0
Hadiqat-ul-Haqiqat, (Text & Eng.)	3	8
History of Gujarat	1	0
Haft Āsmān, History of the Persian Masnawi, Fasc. 1 @ 12/ each	0	12
History of the Caliphs, (English) Fasc. 1-6 @ 1/4 each	7	8
Iqānamah-i-Jahāngiri, Fasc. 1-3 @ 10/ each	1	14
Īlābah, with Supplement, 51 Fasc. @ 1/- each	51	0
Ma'āṣir-i-Rahimi, Part I, Fasc. 1-2 @ 2 each	4	0
Ma'āṣir-ul-Umarā, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-9; Vol. III, 1-10; Index to Vol. I, Fasc. 10-11; Index to Vol. II, Fasc. 10-12; Index to Vol. III, Fasc. 11-12 @ 1/ each	35	8
Ditto (Eng.) Vol. I, Fasc. 1-2, @ 1/4 each	2	0
Marhamu 'L-Ilali 'L-Ma'Dila, Fasc. 1-2	2	0
Muntakhabu-t-Tawarikh, Fasc. 1-15 @ 10/ each	9	6
Ditto (English) Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-5 and 8 Indexes; Vol. III, Fasc. 1 @ 1/- each	16	1
Muntakhabu-l-Lubāb, Fasc. 1-19 @ 10/ each	11	14
Ditto Part 3, Fasc. 1-2 @ 1/- each	2	0
Nukhbatu-l-Fikr, Fasc. 1	0	10
Nizāmī's Khiradnāmah-i-Iskandari, Fasc. 1-2 @ 12 each	1	8
Persian and Turki Divans of Bayran Khan, Khan Khanan	1	0
Qawaniun 's-Sayyad of Khuda Yar Khan 'Abbasi, edited in the original Persian with English notes by Lient.-Col. D. C. Phillott	5	0
Riyāza-s-Salātin, Fasc. 1-5 @ 10/ each	3	2
Ditto (English) Fasc. 1-5 @ 1/-	5	0
Tadhkira-i-Khushnavisān	1	0
Ta'laquāt-i-Nasiri (English), Fasc. 1-14 @ 1/- each	14	0
Ditto Index	1	0
Tārkh-i-Firūz Shāhi of Ziyān-d-din Barni, Fasc. 1-7 @ 10/ each	4	8
Tārkh-i-Firūzshāhi, of Shams-i-Sirāj Aif, Fasc. 1-6 @ 10/ each	3	12
Ten Ancient Arabic Poems, Fasc. 1-2 @ 1/8 each	3	0
The Mabani 'L-Lughat: A Grammar of the Turki Language in Persian	1	8
Tuzuk-i-Jahāngiri (Eng.) Fasc. 1 @ 1/-	1	0
Wis o Rāmīn, Fasc. 1-5 @ 10/ each	3	2
Zafarnāmah, Vol. I, Fasc. 1-9, Vol. II, Fasc. 1-8 @ 10/ each	10	10

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

1. ASIATIC RESEARCHES. Vols. XIX and XX @ 10/- each ... 20 0
2. PROCEEDINGS of the Asiatic Society from 1875 to 1904 @ 8/ per No.
3. JOURNAL of the Asiatic Society for 1875 (8), 1876 (8), 1877 (8), 1878 (8), 1879 (7), 1880 (8), 1881 (7), 1882 (6), 1883 (5), 1884 (6), 1885 (6), 1886 (8), 1887 (7), 1888 (7), 1889 (10), 1890 (11), 1891 (7), 1892 (8), 1893 (11), 1894 (8), 1895 (7), 1896 (8), 1897 (8), 1898 (8), 1899 (8), 1900 (7), 1901 (7), 1902 (9), 1903 (8), 1904 (16) @ 1/8 per No. to Members and @ 2/- per No. to Non-Members.
N.B.—The figures enclosed in brackets give the number of Nos. in each Volume.
4. Journal and Proceedings, 1895, to date (Nos. 1-4 of 1905 are out of stock), @ 1/8 per No. to Members and Rs. 2 per No. to Non-Members.
5. Memoirs, 1905, to date. Price varies from number to number. Discount of 25% to Members.
6. Centenary Review of the Researches of the Society from 1784-1888 ... 3 0
7. Catalogue of the Library of the Asiatic Society, Bengal, 1910 ... 8 0
8. Moore and Hewitson's Descriptions of New Indian Lepidoptera, Parts I-III, with 8 coloured Plates, 4to, @ 6/- each ... 18 0
9. Kaqmīraqab-dāmrta, Parts I and II @ 1/8/ ... 3 0
10. Persian Translation of Hajji Baba of Ispahan, by Hajji Shaikh Ahmad-i-Kirmasi, and edited with notes by Major D. C. Phillott. ... 10 0

Notice of Sanskrit Manuscripts, Fasc. 1-35 @ 1/- each ... 35 0
Nepalese Buddhist Sanskrit Literature, by Dr. R. L. Mitra ... 5 0

N.B.—All Cheques, Money Orders, &c., must be made payable to the "Treasurer Asiatic Society," only.

Books are supplied by V.P.P.

31-10-11.

عمل صالح

الموسوم به

شاهجہان نامہ

تصنیف

محمد صالح کنہو

بتصغیر

مولوی غلام یزدانی صاحب ایم . اے .

ایم . آر . اے . ایس . (لندن)

پروفیسر عربی و فارسی گورنمنٹ کالج راجشاہی

الجزء الاول

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه مصحح

تمهید

در زمانیکه بمحکمۀ آثار قدیمہ سرکار ہند موظف تحقیق السنہ عربیہ و فارسیہ بودم - روزی اشارہ عالی جناب فضیلت مآب جان ہیوبرٹ مارشل صاحب سی - آئی - اے دیرکنور جنرل محکمہ موصوفہ بدین معنی رفت - کہ اگر کذاب عمل صالح کہ کاملترین تاریخ عہد حضرت شاہجہان بادشاہ غازی از تصنیف محمد صالح کذبو است بتصحیح و تحشیہ این بندہ زیور انطباع پذیرد خیلی زیبا بود - زیرا کہ باوجود متعدد بودن کتب تاریخ زمان حضرت شاہجہان بادشاہ کتابیکہ بر جملہ احوال عہدش از ولادت تا وفات محتوی و جامع باشد جزین نامہ فامی نیست - و شہرت و قبولیتی کہ این کتاب را بوجہ صدق بیان و درستیی اتیان حاصل شدہ احتیاج شرح ندارد - چنانچہ در اکثر تواریخ معتبرہ متأخرین حوالہ باین کتاب رفتہ است - چون امر آن عالی جناب خالی از حکمت نبود کمر ہمت بر اتمام این کار بستم - و از ایشیاٹک سوسائیتی بنگالہ استفہار نمودم کہ اگر ایشان بسلسلہ ببلیوٹھیکا انڈیکا متکفل اشاعت این نسخہ بدیعہ می توانند شد - آن جماعہ افاضل کہ در احیا و ترویج علوم و فنون آسیا ہمیشہ سرگرم کاراند - تحریک من بندہ را برغبتی تمام قبول نمودہ فرمودند و متن را بترجمہ مختصر در زبان انگلیسیہ کہ از تبلیغ و ترمیم کلام

(۳)

حالانکه وفات خوشنویس مذکور در عمل صالح بذکر وقایع سال بیست و چهارم جلوس والا مطابق سنه هزار و شصت هجری مندرج است -
پروفسر موصوف را این خیال غالب ازین قول کرنیل لیس پیدا شده که
در باب بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری در جرنل رائل ایشیائیک سوسائیتی
(جلد سوم سلسله جدید) رقم یافته *

” نسخه جلد دوم بادشاهنامه که برای طبع ببلدیوتیکا اندیکا مستعمل
شده بهترین نسخه قلمی است که بنظر آمده - از قلم محمد صالح کنبو (۱)
مصنف عمل صالح نگارش پذیرفته - و بر حاشیه دستخط شاهجهان
بادشاه دارد “ *

(۱) در باب اصلیت این قوم حکایات عجیبه و روایات غریبه بر السنه مردم
جاری است - چنانچه درمیان اهل اسلام مشهور است - که اگر شخصی سید النسب
بونی کناس متأهل شود - اولاد کنبو (کم بو) باشد - گویا بوی کناسی از آمیزش
صادات کم شده - یا خوشبوی سادات از آمیزاج کناسی کم گردیده - جماعتی دیگر
می گوید - که چون در ابتدا تعداد ایشان قلیل بود - نظر بر آن ایشانرا کم بو گفتند -
باین معنی که بوی شان درمیان خلق نادر است - لیکن این همه اقوال لغو و پوچ
است و زراحی ندارد - مولانا شیخ زین العابدین - مادری مولانا شیخ عبدالحق
محدث دهلوی که باز جد مادری راقم الحروف می باشد در کتاب خود مصباح العارفین
می نویسد - که در لفظ کنبو واو نسبت است منسوب به کذب چون واو مندو - و کذب
شهریست نزد عربین - باشندگان آن شهر اعم ازینکه مسلمان باشند یا بت پرست بآن
لقب ملقب شدند *

در بعض کتب تاریخ نوشته شده که کنباة بالضم نام دریای است در شمال سورقند -
و آبادیها که بر کنار آن دریا واقع شده بهمین اسم موسوم شد - چنانکه جهام نام
دریای است و هم نام شهری که بر لب آن دریا واقع است - در زمانی سادات و شيوخ از
عرب و بغداد آنجا سکونت اختیار نمودند - و بعد مرور قرون و دهور چون بهندوستان
رو نهادند - این لقب را همراه خود شان آوردند - علاوه ازین اقوال از قریفه
این شعر نیز

(۲)

فارسی مزنی و منقی و به مقاصد و مطالب محلی و مطری باشد صورت
انتظام دهم - الحمد لله که امروز جلد اول از آن کتاب مستطاب هدیه ناظرین
شود - آهی حسن سعی قبول کناد *

احوال مصنف

احوال مصنف از هیچ کتاب آن عهد بدریافت نمی رسد - و در فاتحه
عمل صالح نیز جزئی که ” کمترین داعیان دولت ابد پیوند بوده “ چیزی
درین باب مسطور نیست - لیکن از احوال شیخ عنایت الله مصنف
بهار دانش و از ذکر مولانا ابو البرکات المتخلص بمنیر که در خاتمه کتاب درج
است انموذجی بدست می آید - چنانچه معلوم می شود - که مولد
و منشأش خاک پاک خطه لاهور است - و در عهد طفولیت بزیر تربیت
شیخ عنایت الله ماده - و کسب علوم هم از آن ممدوح نموده - میگوید
که ملا منیر را بمصنف کمال شغف بود - و مدتی بیک جا بسر بردند *

در تاریخ هند ایلیت صاحب پروفسر داسن مصنف را با
میر محمد صالح خوشنویس (۱) پسر میر عبد الله مشکین قلم که بفارسی
کشفی تخصص می کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید *

” درین امر هیچ شک نیست که محمد صالح همان کس است
که خود را باین نام در کتاب خود بزمرد خوشنویسان نوشته “ (۲)

(۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور ببینید صفحات ۴۱ و ۴۰ و ۵۵ و ۵۴
۶۷۹ - بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری جلد دوم - طبع ببلدیوتیکا اندیکا
(۲) ملاحظه کنید تاریخ هند ایلیت صاحب - جلد هفتم - صفحه ۱۲۳ *

[بقیه حاشیه صفحه ۳]

* بیت *

اگر قحط الرجال افتد ازین سه انس کم گیری

یکی افغان دوم کدو سوم بد ذات کشمیری

که در باب سوء خلق این قوم در میان مردم مشهور است این امر واضح میگردد که کدو مثل کشمیری و افغان لقب مقامی است نه که ذاتی و صفاتی - و از تحقیق جداول مردم شماری که در ذیل درج است معلوم می شود - که اصل این قوم اغلب از سرزمینی است که در مضافات پنجاب واقع است - زیرا که اکثر افراد این قوم به پنجاب سکونت دارند - و آنرا که در صوبجات متحده آباد اند - در آن اضلاع هستند که به پنجاب ملحق است - درین صورت قول مولانا شیخ زین العابدین قرین صواب معلوم می شود - که کدو مثل هندو اسم نسبت است منسوب به کدب *

بکده لطیفه اینکه منور در دهرم شاستر خود (باب دهم - اشلوک ۴۳ و ۴۴) ذکر بعضی فرقه های کهنتری میکند - و فرقه که بسلسله ترتیب چهارم ثبت افتاده کمبوج است - و عجب نیست که این طایفه اسلاف و اجداد کدوی زمان حال باشند - ازین وجه که آن نوع قوم کدو که به مذهب هندو تعلق دارد بالکلیه کهنتری است - در باب اسقاط حرف جیم می توانیم گفت که بسبب کثرت استعمال واقع شده - مستشرقین زمان حال از سیاق عبارات کتب قدیمه سکرت سند گرفته وطن مالوف طایفه کمبوج را در کوه هندوکش قرار داده اند - که وادی گلگت را از باغ جدا می سازد و تا ثبت می رسد - چنانچه گونرسون در جرنل راول ایشیاٹک سوسائیتی (بابت جولائی سنه ۱۹۱۲ ع صفحه ۸۰۱) این طایفه را یکی از اقوام شمال غرب هند بیان می کند - و گوید که لغت شان به سنسکرت و ایرانی آمیزش داشت - موسیو فاوچر بنابر روایات ملک نیپال ثبت را کمبوج دیس می پندارد - و رایش بسیار تفاوت ندارد - اما وراهمپرا در برهت سمهتا (باب چهاردهم - آیت ۱۷) کامبوج دیس را در ممالک جنوب مغرب شمار می کند - غالباً بذای قولش این است - که کمبوج در دهرم شاستر منو و هری و شا و مذاق اشوکا (شماره ۱۳ - ۲۵۹ سال قبل از مسیح) به قومی دیگر که جوانا نام دارد مسطور شده - و چون موخر الذکر باشندگان غرب و جنوب غرب بودند - وراهمپرا طایفه کمبوج را نیز متوطن ممالک جنوب مغرب شمرد *

من بنده برای تحقیق نسخه مذکوره را خود بامعان نظر در کتابخانه ایشیاٹک سوسائیتی بنگاله ملاحظه نمودم - و یافتیم که در آخر کتاب نام کاتب فقط " محمد صالح الکاتب " درج است - اکنون بفهم نمی آید که کرنیل دیس بر چه بنا محمد صالح الکاتب را محمد صالح کدو قرار داده است - از مطالعه کتب تاریخ آن عهد چنین معلوم می شود - که محمد صالح الکاتب یا میر محمد صالح خوشنویس پسر میر عبد الله مشکین رقم است - زیرا که در سنه هزار و پنجاه و شش هجری خدمت داروغگی کتابخانه معلی از تعمیر رشیدای خوشنویس باو مفوض شده بود -

[بقیه حاشیه صفحه ۳]

تفصیل جداول مردم شماری

(کدو) کل تعداد = ۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلکاظ مذهب

۶۳۱۲۸	=	هندو
۴۳۸۸۹	=	سکیه
۷۶۵۵۶	=	مسلمان
۱۸۳۵۷۳		

تقسیم بلکاظ صوبجات

۱۷۴۰۹۸	=	پنجاب
۳۶	=	باوچستان
۲	=	کشمیر
۹۴۳۲	=	صوبجات متحده
۵	=	جزائر اندمان
۱۸۳۵۷۳		

[ملاحظه کنید مردم شماری هند سنه ۱۹۰۱ میلادی - حصه دوم (جداول)

مؤلفه ایچ - ایچ - زلی - ای - ا - گیت *

و ممکن که باین حیثیت نقل کذب هم برای کتابخانه شاهي مي گود -
یا میر محمد صالح^(۱) برادر روشن قلم است - که پس از وفات برادر
موصوفش بجای او بخدمت فرمان نویسی سرافراز گشت - و این نسخه
را حسب ایمای حضرت صاحبقران ثانی نوشته باشد *

مورخین زمانه حال شیخ عنایت الله را علی حسب اختلاف
الروایات هم زلف و برادر حقیقی مصنف می خوانند - لیکن از مطالعه
عمل صالح معلوم می شود که قول آن جماعت که شیخ موصوف را برادر
حقیقی محمد صالح می گوید درست نیست - زیرا که مصنف اسمش
را در هر جا بلقب آل محمد زینت می دهد - که فقط سادات را نوشتن
جایز است - و عنایت الله را بهر مقام شیخ عنایت الله نوشته است -
مورخین را این غلط فهمی غالب از لفظ برادر کلان واقع شده که مصنف
بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب می کند - لیکن در معارزه فرسی
خطاب برادر عام است - و اطلاقش بر برادر حقیقی و عمزاده و هم زلف
یکسان می باشد *

(۱) میر محمد صالح فرمان نویس و میر محمد صالح خوشنویس داروغه
کتابخانه معلی هر دو جداگانه کس بودند - و مذاصب ایشان در عمل صالح جداگانه
درج است - چنانچه میر محمد صالح فرمان نویس بمنصب پانصدی پیوست سوار
سرافراز بود - و میر صالح داروغه کتابخانه بمنصب نهصدی صد سوار - میر محمد صالح
فرمان نویس و محمد صالح کاتب را هم یک کس قیاس کردن درست نیست - زیرا که
اگر چنین بودی ذکر روشن قلم مثل ذکر شیخ عنایت الله که هیچ خطاب نداشت
و باز دو بار به بسیار شرح و بسط رقم شده است بالضرور در عمل صالح نگارش یافتی -
علاوه ازین ذکر تفویض خدمت فرمان نویسی که بپادشاهنامه عبد الحمید درج است
در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب *

میگرفتند که محمد صالح در دفتر معلی شاهي سلسله ملازمت داشت -
و علاوه از عمل صالح کتابی دیگر موسوم به بهار سخن^(۱) هم نتیجه طبع و قاد
اوست - این کتاب بر چهار چمن مشتمل است - چمن اول - در مکتیب
بادشاهان و امرا - چمن دوم - در رقعات - چمن سوم - در توصیف عمارات
آگره و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم - در تقریظات کتب - از دیباچه
معلوم می شود که مولانا ابوالبرکات مزیر مسودات این کذب را که در اوراق
منتشرة صورت پراگندگی داشت خواست که در یک شیرازه جمع آورد -
اما اجل مهلت نداد - و آخر الامر محمد صالح خود آن اوراق پویشان را
در سغه هزار و هفتاد و سه هجری ترتیب داده به بهار سخن موسوم کرد -
درین گلدسته مصنف داد رنگین کلامی و سخن آرائی داده است - و جواهر
زواهر مضامین گوناگون بر صفحات قرطاس ریخته *

تاریخ ولادت مصنف بتحقیق نه پیوست - و در باب وفاتش نیز اقوال
مختلف است - چنانچه سید محمد لطیف در تاریخ لاهور صفحه ۲۰۹
می نویسد - که محمد صالح در سغه هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود -
صاحب تحقیقات چشتی^(۲) وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان
می کند - و گوید که محمد صالح در سغه هزار و هفتاد و پنج وفات یافت
لیکن قولش درست نیست - چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات
شیخ عنایت الله که در سغه هزار و هشتاد هجری واقع شده نموده است -
درین صورت رحلت کردن او در سغه هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل

(۱) این کذاب هنوز چاپ نشده است - نسخه قلمیش که بذمزم رسیده ملک
مولوی محمد شعیب نائب مباشر آثار قدیمه اسلامیة پنجاب و صوبجات متعده
است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضخامت دارد *

(۲) ملاحظه کنید - تحقیقات چشتی - صفحه ۵۹۲ - طبع لاهور (وطن) *

است - علاوه ازین اقوال از عبارتی که در اختتام نسخه پبلک لائبریری لاهور درج است - و اینجا بعنسه نقل می شود بظهر می رسد - که رشته حیات مصنف تا سنه یازده عدد و بیست هجری منقطع نه گردیده بود *

نقل عبارت

ختم شد نسخه عمل صالح من تصنیف جامع الکمالات صوری و معنوی میان محمد صالح سلمه الله روز یکشنبه بناریخ بیست و هفتم صفر سنه ۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجری *

درین عبارت جمله سلمه الله برین معنی دال است - که مصنف تا زمان تحریر این نسخه زنده بود - اکنون درین صورت که از عبارت تاریخ لاهور این امر مفکشف نمی گردد - که آیا مصنف تاریخ وفات بظاہر روایات مقامی نوشته است - یا از دیگر کتب تاریخ نقل کرده - من بنده را در قرار دادن این امر که قول محمد لطیف "حدیث صحیح" است - و عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور هرزه و هذیان - قدری تامل است - زیرا که اگر مصنف تاریخ لاهور تاریخ وفات محمد صالح را فقط بر بنای روایات مقامی نوشته است - قولش در مقابله عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور واقعی ندارد - و اگر او از دیگر کتب معتبره تاریخ نقل کرده است - نگارش عبارت نسخه لاهور بر سهو کاتب محمول می توان شد *

در لاهور مسجدی خورد بغایت دلپسند اساس بنا کرده مصنف هنوز موجود است - این عبادتگاه اندرون موجی دروازه به لب سه راه واقع است و کار چینی بسیار خوب دارد - گویند که مکان سکونی محمد صالح معاذی این مسجد بود - بر در مسجد این کتبه نوشته است *

* کتبه *

بانی این مسجد زیبا بنده آل محمد صالح است

سنه یک هزار و هفتاد هجری

بر محاریب مسجد بسیار کتبها از نظم و نثر و آیه های قرانی بکار چینی نگاشته است - مقصود ازینها حمد و سپاس خدا و نعت مصطفی و تعریف مسجد زیبا است - از کتبه نثر چنان هویدا می شود - که تعمیر مسجد در سنه هزار و هفتاد و نه به تکمیل رسید *

نقل کتبه نثر

بعسن سعي فدوي آل محمد صالح در سال هزار و هفتاد و نه هجری صورت اتمام یافت *

محمد صالح در مقبره نه از سنگ سرخ بنا یافته است دفن شد - این مقبره تا حال بیرون موجی دروازه لاهور موجود است - و به اسم کنبو والا مقبره شهرت دارد *

تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه می گوید - "در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینا برافراختم" - لیکن این قول درست نیست - چرا که اول در کتّاب واقعات عهد حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد و شش هجری مسلسل درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادرش شیخ عنایت الله می نویسد *

”آن مجمع کمالات انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنوی این بنده بود - و در سخن سرائی و معنی آرائی ید بیضا می نمود - و از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بتربیت این ذره بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهره شاهد کلام را بغازه اصلاح می آراست - و صورت معنی از آئینه سخن باحسن وجهی نمودار می ساخت - نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسد - و از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید - روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود - در سن شصت و پنج سال قمری و هزار و هشتاد هجری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خلد برین گشت *

ازین عبارت واضح است که کتاب قاسمه هزار و هشتاد هجری ختم نشده بود - درین صورت معلوم می شود که اول محمد صالح سوانح ایام دولت حضرت شاهجهان بادشاه قاسمه هزار و هشتاد هجری قلم بند کرده بود - و کتاب را در آن سنه ختم نموده لطیفه فیض الهی تاریخ اتمامش یافته - لیکن چون آن بادشاه عالی جاه رحلت گرامی عالم بالا شد - مصنف احوال سفین ما بعد را اضافه نموده این نامه گرامی را صورت تکمیل داد - و دیباچه چنانکه در اول بود بهمان طور بقرار ماند *

ماخذ کتاب

سلاطین مغلیه را همیشه شوق علم تاریخ بوده - چنانچه اکثر تاجداران این سلسله نامدار خود وقایع عهد شان نوشته اند - و بعض این خدمت را به منشیان بلاغت شعار سپرده - حضرت شاهجهان بادشاه را هم این خیال پیدا شد که تاریخ عهدش بطرز تاریخ جد بزرگوارش حضرت عرش آشیانی

اکبر بادشاه که نتیجه قلم اعجاز رقم شیخ ابوالفضل است تدوین یابد - بنابرین اول خدمت نگارش بادشاهنامه به میرزا امینا قزوینی که در فن انشای طولی داشت تفویض یافت - و آن منشی معنی پرداز احوال ده سال اول عهد حضرت صاحبقران ثانی را مع دیباچه که بر احوال ایام شاهزادگی از یوم ولادت سعید تا تخت نشینی مبارک مشتمل است - و قلمه که در آن ذکر مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا درج است - ترتیب داده در سنه بیست جلوس والا از نظر اشرف گذرانید - محمد صالح احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه ازین کتاب اخذ کرده است (۱) - و در نگاشتن وقایع ده سال اول هم از آن مستفید شده *

چون میرزا امینا تاریخ شاهجهانی ده ساله بنظر اقدس حضرت بادشاه گذرانیده بود - حاضران موقوف اعلی بعرض رسانیدند - که منشی بی بدل ملا عبد الحمید نام که روش سخن سرائی از کلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته و از فیض صحبت آن قدوة اهل سخن بهره تمام اندوخته - اکنون دل رمیده را از اختلاط این و آن و خاطر شوریده را از ارتباط فلان و بهمان وا پرداخته در معموره پخته بزایه تفهائی و پیغوله بی نوائی در ساخته است اگر خدمت نگارش معالی و مکارم این دولت والا بدو باز گذاشته آید - هرآینه این تالیف منیف و تصنیف شریف به نهجی که در خاطر

(۱) سوانح این ایام در کتابی دیگر که به اسم ” احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه “ مشهور است - و نزد بعض به معتمد خان مصنف اقبالنامه جهانگیری نسبت دارد - بکمال شرح و تفصیل نگارش یافته - از سیاق عبارت عمل صالح چنان معلوم می شود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است *

دوربین صواب گزین مرکز است نگاشته شود (۱) - بادشاه علم دوست بمعجود استماع این امر فرمانی در طلب ملا عبد الحمید بنظم پتله فرستاد - و چون او بدرگاه والا آمده بسعدت زمین بوس رسید - خدمت نگارش بادشاهنامه از میرزا امینا منتقل شده به ملا عبد الحمید سپرد شد - و میرزای مذکور بخدمت جمع وقایع سر افزائی یافت *

ملا عبد الحمید انتظام اکبر نامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال عهد حضرت شاهجهان بادشاه در دو مجلد ترتیب داده است - و طرز استاد فاضلش را به تدبیر آن در جمیع امور طرازی بخشیده - چنانچه باوجود عدویت الفاظ و رنگینی بیان هیچ جا پا از جاده متانت بیرون نگذاشته - و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشته معنی را از دست نداده - این نامه گرامی جامع ترین و معتبر ترین تاریخ اول بیست سال عهد حضرت صاحبقران ثانی است - و جمله تاریخ نویسان آن عهد ازین استفاده کرده اند - و محمد صالح هم ازین کتاب مستطاب زله ربائی نموده *

در سنه هزار و شصت و پنج هجری چون ملا عبد الحمید بوجه کبر سن ازین جهان رحلت نمود - خدمت نگارش بادشاهنامه به محمد وارث که از فیضان تعلیم ملا بهره کامل گرفته بود تفویض یافت - محمد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهجهان بادشاه را بطرز و روش بادشاهنامه عبد الحمید نوشته است - و باین طور کتاب استادش را مکمل نموده - چون این تاریخ پیشتر از عمل صالح بدورین آمد ممکن که مصنف علاوه از معلومات خود ازین کتاب هم مستفید شده باشد *

(۱) ملاحظه کنید - بادشاهنامه عبد الحمید لا هوری جلد اول - حصه اول -

صفحه ۱۰ *

چون درین تاریخ فوئها بواسطه مبالغه در استعارات و تشبیهات و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خواننده از فهمیدن مقاصد و ادراک مطالب باز می ماند - محمد طاهر را که بخطاب عنایت خانی سرافراز بود این خیال پیدا شد - نه سوانح عهد حضرت صاحبقران ثانی را کسوت نو پوشانیده بمنظر عبارات سهل و اصطلاحات روشن جلوه دهد - چنانچه مصنف آن همه واقعات را که در سه جلد بادشاهنامه مسطور شده است اختصار نموده در یک جلد جا داده است و کتابش را ملخص نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که محمد صالح کتابش را می نوشت - بظاهر آن بوثوق نمی توانیم گفت که مصنف عمل صالح ازین کتاب بچه حد بهره اندوز شده *

علاوه ازین کتب که ذکر آنها بالا گذشت - چند کتاب دیگر هم در زمان حضرت شاهجهان بادشاه نوشته شد که بر احوال آن بادشاه مشتمل است - چنانچه یکی از آن تاریخ دلکشا است از تصنیف شیخ عنایت الله لا هوری که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبقران ثانی از زمان آدم تا انتهای عهد آن سلطان درج است - چونکه عمل صالح بعد ازین همه کتب بنگارش آمد - لهذا مصنف از آنها تا حدی استفاده کرده است *

طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتن کفایت کند که مثل دیگر تاریخ نامهای آن زمان نوشته شد - چنانچه در ابتدای هر بیان تمهیدی طویل الذیل می آید - که بالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراستگی دارد - کثرت الفاظ که آنرا قدر دانان این طرز آمد طبیعت می گفتند در مطالب

مبالغه پیدا می کند - و وفور استعارات و تشبیهات که معنی آفرینی نام داشت مقاصد را در حجاب می گیرد - در هندیستان مخترع این روش شیخ ابوالفضل است - لیکن او منشی قادر الکلام بوده و در کلامش سفینگی به رنگینی عذبان معنای می رود - و هیچ جا شوخی بر متذات غالب نیامده - تا هم چون پاستان نامهای فارس بنظر شیخ موصوف رسید - سادگی عبارت و لطف محاوره آنها دلش را ازین تصنع کاری و عبارت آرائی منفر ساخت - چنانچه در آئین اکبری که جلد آخر اکبرنامه است - شیخ آن روش را ترک کرده بطرز قدمای فارس نوشته است - و الحق کتابیست که در آن بجمیع علوم بحث کرده و ساده نویسی را از دست نداده - سلاست عبارتش به حشمت معنی و جودت لفظ دست بگریبان است - و فقرهای مختصر به چسپانی ربط و پیوستگی ترکیب در کلام متافت و شوکت پیدا کرده - چنانچه خود میفرماید *

* بیت *

بس کارنامه ایست که آمد بروی کار

حیران شوند اگر دو سه حرفی رقم زنند

محمد صالح بکنار ابوالبرکات منیر و شیخ عفات الله پرورش یافته بود - و رنگین کلامی و عبارت آرائی او را بمیراث رسیده - و چون درین زمان آفتاب انشاء پردازان عبد الحمید از بادشاه وقت فروغ قدردانی حاصل کرده به نصف النهار شهرت می درخشید - محمد صالح در کتابش اسلوب بادشاهنامه را پیش نظر نهاده است - و عبارت را بهمان طرز زیغت می دهد - و اگرچه کلامش را آن درجه بلند پایگی و شوکت حاصل نشده که عبارات بادشاهنامه را حاصل است - تا هم در بیادش زبان بمحاوره شیر و شکر است - و هیچ جا عبارتش از دایره فصاحت خارج نشده *

نسخ قلمی کتاب

در اروپا چندین نسخ این کتاب موجود است - چنانچه سه نسخه در متحف برطانیه (۱) است و چهار در کتاب خانه اندیا آفس (۲) - و به همین طور در دیگر کتب خانهای بر اعظم نیز یافته می شود - و چون احوال آنها در فهرستهای آن کتب خانها بشرح و بسط درج است اینجا احتیاج اعاده معلوم نمی شود *

در هندیستان هم این کتاب نادر نیست - و نسخ آن در اکثر ریاستهای ملک بنظر می آید - و در کتابخانهای بعض خانوادهای قدیم نیز یافته می شود - من بنده برای مطابقه و مقابله پنج نسخه بدست رسانیدم - سه از آن ملکیت ایشیاٹک سوسائیتی بنگاله است - و یک ملکیت پبلک لائبریری لاهور - و دیگر یک ملکیت منشی عبد الرحیم سائن محله نئی بستی آگره - احوال هر یک از آن پنج در ذیل درج می شود *

(۱) [نسخه ایشیاٹک سوسائیتی بنگاله شماره ۴۳۴] این نسخه را

شخصی شیخ درویش احمد نام که ساکن گجرات شاه دولا بود برای نواب سید شهابت خان نوشته - بر پشت ورق اول مهر سید علی رضا ثبت است که اغلب از متعلقان نواب موصوف باشد - تاریخ نگارش نسخه درج نیست - لیکن از صورت آن معلوم می شود - که اقلاً دوست سال قدامت

(۱) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیه فارسیه متحف برطانیه مولفه چارلس ریو -

جلد اول - صفحه ۲۶۳ ، ۲۶۴ - شماره ۲۶۲۱ ، ۲۰۷۳۵ - و جلد سوم - صفحه

۱۰۶۹ - شماره ۲۱۵۷ *

(۲) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیه فارسیه اندیا آفس مولفه مارمن ایتهی -

صفحه ۱۲۸ - شماره ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ *

دارد - اسلوب خط پسندیده است و اغلاط بندرت یافته می شود - تقطیع کتاب یازده انچه به هفت انچه است و ۹۵۴ ورق ضخامت دارد - این نسخه کامل است و بر حاشیه ذکر آن سوانح که در بادشاهنامه عبد الحمید لاهوری درج است و در عمل صالح رقم نیافته می دارد - علاوه ازین کاتب در اختتام نقل آن فرامین نیز نموده است - که در دیگر تاریخ نامهای آن عهد موجود است و محمد صالح آنها را ترک کرده - من بدیده در تصحیح عبارت این نسخه را اعلی متنی قرار داده ام - و اختلافات دیگر نسخ را در حواشی پائین درج نموده *

(۲) [نسخه ایشیادنگ سوسائیتی بنگاله شماره ۴۵۳] این نسخه کامل نیست و از ذکر سال یازدهم جلوس حضرت شاهجهان بادشاه شروع می شود - لیکن در آخر نقصی ندارد و مثل دیگر نسخ بعد از ذکر اسمی منصفداران ختم می شود - روش خط پخته نیست و اکثر جا سهو و فرو گذاشت بنظر می آید - در تاریخ پنجم جولائی سنه هزار و هشت صد و چهل و دو عیسوی مطابق بیست و ششم جمادی الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری شخصی گنگا پرشاد نام این نسخه را برای بابو صاحبان رام رتن سنگه و رام پرش سنگه نوشته بود - تقطیع کتاب ده انچه به شش انچه است و ۴۷۴ ورق ضخامت دارد *

(۳) [نسخه ایشیادنگ سوسائیتی بنگاله شماره ۴۵۳] این نسخه هم ناقص است و احوال ده ساله عهد حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای سال بیست و یکم می دارد - در خاتمه احوال مشاهیر و فهرست منصفداران ترک کرده شده است - روش خط پاکیزه و با قاعده است و اغلاط و سهو کمتر یافته می شود - این نسخه را هیه سکه رام که در عهد خلافت عالمگیر ثانی بخدمت محاسبی سرافراز بود - در سنه یکهزار و صد

و شصت و هشت هجری از کتاب رای بجی مل ولد رای بهوکنی مل کایت دیوان اسد خان نقل نموده - تقطیع کتاب دوازده انچه به هشت انچه است و ۱۲۱ ورق ضخامت دارد *

(۴) [نسخه پبلک لائبریری لاهور ج ۴۳] (۱) این نسخه قدیم ترین و بهترین نسخه عمل صالح است که بنظر رسیده - در سنه یکهزار و صد و بیست هجری بنگارش آمد - طرز خط پخته است و از سهو و خطا پاک است - تقطیع کتاب یازده انچه به شش انچه است و ۷۶۶ ورق ضخامت دارد - ورق اول ضایع شده است و عبارت ازین الفاظ شروع می شود - "آئین باز گذاشت - و به برکت پیروی طریقت آنصاحب شریعت" الخ *

(۵) [نسخه منشی عبد الرحیم ساکن نئی بستی آگره] این نسخه هم بسیار صحیح است و تقریباً در صد سال قدامت دارد - اسلوب خط خوش است و دوازده انچه به هفت انچه تقطیع دارد *

در محله چوڑی والان بدار السلطنت دهلی
در هزدهم ماه جون سنه هزار و نهصد و یازده میلادی
بنگارش آمد
غلام یزدانی

(۱) در پبلک لائبریری لاهور نسخه دیگر هم موجود است - لیکن قدامتی ندارد و از خطا و سهو آکنده است *

علامات و مخففات

ع	عوض
ز	زاید
ن	ناقص
غ	غلط

ش (۱)	نسخه ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ شماره ۵۱	۵۱
ش (۲)	ایضاً ایضاً شماره ۵۴	۵۴
ش (۳)	ایضاً ایضاً شماره ۵۳	۵۳
ل	نسخه پبلک لائبریری لاہور	۳۳
الف	نسخه منشی عبد الرحیم ساکن نفی بستی آگرہ	

بسم الله الرحمن الرحيم

شگفته روئی چمن بیان و خفده ریزی گلبن سخن از حمد بهار پیرای
گلشن کاف و نون و جریده کشای سپهر بوقلمون است که مصور حکمت
والایش به کلک تقدیر و ید قدرت بدیع نقشی چون سرور اصفیا محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سام بر لوحه ایجاد و تکوین کشیده
از فروغ صورت تمام معنی او که سفیده صبح آفرینش و مطلع انوار دانش
و بیفش است شبستان گیتی را چون روز روشن و خارستان دنیا را مانند
ارم گلشن جاوید بهار ساخت - و بیاض دیده روزگار را بنور لقای ازهر آن
مظهر موعود آرایش تازه و نگارخانه صفع را از پرتو ظهور باسط انوار آن
آفتاب ذرات کون و مکان زینت بی اندازه داده غلغله کبریائی جلال
و جمالش در ملک و ملکوت انداخت - و مزیت آنحضرت در جمیع
مراتب بر سائر انبیا و اذکیا و کمال نمایش کلام آن مظهر اتم قدرت بتائید
اعجاز و بدایع بیان هر کافه انس و جان آشکار نموده صیت رفعت قدر دین
متینش بلند گرای گردانید - و حسن الفاظ غریبه و معانی بدیع آیات
قرآنی و مشکلات احکام آسمانی به تفویر هدایت و توضیح درایت آن مهر
سپهر اصطفی در نظرها جلوه گر ساخته عالمی را از قیه ضلالت بسر منزل اهتدا
رسانید - و بر طبق اراده ازلی و وفق خواهش لم یزلی بجهت قوام نظام عالم
امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سر رشته آراستگی ملک و ملل و زمام
سرانجام مواد دین و دول در قبضه سلاطین معدلت آئین باز گذاشت -
و به برکت پیروی طریقت آن صاحب شریعت شمشیر کفر فرسای این

گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغالق هفت اقلیم نموده
میزان استقامت کردار و گفتار که وسیله اعتدال مزاج روزگار است به کف
کفایت شان ارزانی داشت - و از جمله این والا منزلت آن خلافت مرتبت
ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی^۱ [خدیو گیهان]^ع خدای
سرور افروز انجمن فیض طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان
بادشاه غازی را مصدر اکمل کمالات بشری آفریده بالغ نصاب کامل نصیب
خود در پرده کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت - و آن گرانمایه گوهر
اصداف جواهر علویه را که ادب پرورد تعلیم کده آداب الهی است سزاوار
تملک رقاب انسی و جانی نموده در جمیع فضایل و کمالات نفسانی
و ملکات ملکی و انسانی بر سائر سلاطین ماضی و حال رتبه مزینت داد *
چون مقرر است که در هر صد سال ازین دست مجددی را پیشکاران قدرت
ربانی بر سرکار تمهید مبنای ملک و ملت می آرند - همین که از جلوس
اقدس آن دست نشان اقتدار ید الهی نقش مراد زمین و زمان بر وجه
احسن درست نشسته خارستان گیتی از گل صالح کل گلستان گشت -
و بر مقتضیات اراده کامله فعال لما یرید بر وفق خواهش از قوه به فعل
آمده عجز سالخورد دهر جمال جوانی از سر گرفت - نخست امری که
ازان سرور ادب پرور سر بر زد ترویج فرائض دین حضرت سید المرسلین است -
که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و ترک آن متاب و معاقب
اند - و تکمیل آن بسنن خاتم النبیین و تحصیل ملکه اخلاق و آداب الهی
که از آن امر خطیر بباطن شریعت تعبیر می کنند - چنانچه ظاهر ازهر را
به حلیه متابعت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بود - هم بدان آئین
باطن انور را بحسن فضایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی پیراست -

و در تربیت مردم ستوده سیر نیکو محضر و صاحب تقوی و ورع و امانت
و دیانت و ارباب استعداد و والا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای
و حدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست و حدس صائب و تمیز تام
و قوت طبیعت دقیقه یاب باریک بین اختراع امور عجیبه و ابداع اشیاء
غریبه نموده - و در جمیع اسباب تعیش و مواد تنعم مثل الوان اطعمه و اشیاء
لذیذ و البسمة فاخرة و فرشها و بساطهای نادره و اقسام طیب و عطر
تصرفات غریب فرموده باقصی غایت تزئین و تکلف رسانید - و برین
قیاس عمارات عالیه و ابنیه رفیعه و بساتین دلپسند نظر فریب بر روی کار
آورده جهانگیری و جهانداري را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده - چنانچه
ذکر نموداری از بدایع آثار و مآثر آن شهشاه خورشید اشتیاق زینت جریده
جهان و صفحه روزگار شده - و شرح سر جمله از غرائب اطوار و اوضاع آن
بادشاه فلک جاه بر فرد سیاهه و روز نامچه لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته -
تا بنای این دیرینه دیر بجای است آثار خیر آن بهین رقم خامه قدرت کتابة
پیش طاق^۱ [...] بلند رواق میفا است - و تا بنای این دیر فنا را بقا
باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان
ورد زبان پیر و جوان خواهد بود - درین صورت نگارش بدایع و غرائب
احوال آن مجدد معالم دین و دول که بادی مبادی نعم و ایادی و بانی
مبنای جهان بخشی و جهان بانی است تا بقای دار دنیا دستور العمل
سلاطین دیندار خواهد بود چگونه تن بشرح و بیان در می دهد -
و فضایل و خصایل آن حضرت که از توصیف و تعریف سخن سازان
بی نیاز است کی سربه تقریر لسان و تحریر خامه دو زبان فرود می آرد -
لیکن بغابر آنکه برخی از سخن پردازان از آنجا که بلند پردازیهای همت

رسای ایشان و بالا در پهای فطرت ایشان است در صدد مجملی ازان شده از غرایب آثار هرچه بقول اهل روزگار نزدیک و از استبعاد ایشان دور بود انتخاب نموده از روز نامه احوال آن حضرت ثبت نموده اند - چه ظاهر بیدان حوصله در یافت کف امور مشکل نما که از تأیید پروردهای حضرت پروردگار سر می زند ندارند - باوجود دانش سکالی آن خردوران بالغ نظر از چون منی بی استعداد اعنی کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوی آل محمد صالح که بکمال هیچمدانی زبان زد اهل روزگار است اندیشه این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار بطریق اجمال چه جای تفصیل و توضیح بعینه از باب اراده طیران صعو بی مقدار با بال افشانان عالم قدسی در نشیمن عرش و کرسی داند و از پرواز مور ضعیف به نیروی بال و پر شاهین طور بود - لاجرم درین مقام که سخن از سراسیمگی تالاب^۱ [صدرا] بسر در می آید - و قلم باوجود تازه نگاری از ترس سر زبان میگرد - گاه از تهیدستی لفظ و مضمون سامان این کار بزرگ از اندازه قدرت^۲ [...] بیرون دانسته دلیر در پی پیش رفت این مطلب نمی گشتم - و گاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این امر دشوار متکفل اندیشیده گام تاخیر بازپس نمی گذاشتم - که ناگاه هاتف سعادت مرثده این عنایت بگوش هوشم در داد - که هان ای فلان تاکی ازین خود رائی و هرزه درائی *

میتوان کرد فکر تازه بسی که در فیض را نه بسته کسی

آنجا که فضل الهی است بی منت نسیم بهار چمن چمن گل مراد در بوستان امید می خندد - و بی مدد آرایش مشاطه فکر^۳ [شاهد] معنی در حجله سخن چهره دلبری می افروزد - چه مانند فرومایگان سواد

(۱) ع [صدرا] ل (۲) ن [خود] ل (۳) ع [شاهد] ل

سخندانی و پست پایگان درجه نکهه دانی فرو در ورطه تحیر و لجه حیرانی گشته و تصور این معنی خود را در باخته - یکی بسلسله جنبانی اقبال و باندیش و تحریک بخت نیک خواه حلقه بر در دولت سرای سعادت زن - و به کار فرمائی همت پایه طلب و مددکاری توفیق کار ساز بفکارش صور آثار بدیعه آنحضرت که دیباچه کارنامههای احوال سلاطین ماضی و حال و دستورالعمل بادشاهان زمان ماضی و استقبال است به پرداز - چون ازین اشارت سراپا بشارت موافقت بخت و دستیاری سعادت از گران پایگی بمیان آورد - و برآمد کار از گرد تاخیر وقت برآمده زمان جلوه نمائی شاهد مراد به عرصه شهود و ساحت نمود درآمد - لاجرم بخواست ایزیدی آن عزم صائب را بزبور جزم آراسته بیاروی طالع کارگزار و نیرو و دستیاری فکر نیرنگ پرداز بیان مصارف اوقات سعیده سات عمر شریف آن حضرت والا رقت و شمه از سوانح ایام دولت آن متعالی مرقبت را در لباس ایجاز و اختصار رقم زده خامه وقایع نگار ساختم - و حالی بشکرانه دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیک بختی که دیده خرد از کحل الجواهر تأیید نوری تازه پذیرفته صورت مراد در آئینه معانده جلوه گر گردید - و یکایک از پرتو فیض عنایت الهی ابواب لطف سخن و سلاست کلام بر روی خود مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی مومیائی یعنی استخوان بندی بدست افتاد - روی صدق بر زمین منت و سر ارادت بسجده نیاز نهاده آیه کریمه الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن بر زبان راندم - و در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینائی برافراختم - باعلام الهام عالم بالا این خجسته نامه را که همایون آغاز و فرخنده انجام باد - بعمل صالح موسوم ساخته لطیفه فیض الهی که عدد حروفش با سال مذکور موافق است

تاریخ اتمامش یافتیم - امید آن دارم که یاران حرف گیر و عزیزان نکته چین از سر طعن و طغز در گذشته برطب و یابس کلام نه پیچیده با چون منی مسکین که از غایت پست پایگی پله حرف شناسی را عرش المعرفة دانش می داند - و از غایت ناقص نهادی مانند کودکان ابجد شمار صف نعلین دبستانرا سدره المنتهی کمال می شمارد - از راه چون و چرا در نیامده هرجا سهوی و خطای بنظر در آید بذیل عفو ببوشند *

ا[طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود
یعنی والا حضرت جهانبانی کشورستانی از
مشرق ولادت سراسر سعادت و آرایش
یافتن صفحه روی زمین و زمان از زیور
نور ظهور آن حضرت]^ع

چون سرانجام نظام مصالح کارخانه عالم و انتظام مهام دار الخلافه آدم بی اهتمام کارگزاران اعمال سلطنت کبری که بر طبق فحوای الملک و الدین توأمان ثانیه درجه عالی رسالت بل همسر پایه والای نبوت است مدمشی نمی شود - و تنظیم سلسله امور جمهور برآیا و حل و عقد مشکلات قضایا بی تعهد متکفلان نظام احوال عالمیان دست نمی دهد - لاجرم حکیم علی الاطلاق جل برهانه بحکم حکمت کامله جهت رعایت مصلحت

(١) ع [انورس نهال سخن در بیان ولادت با اقبال شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازی و موسوم شدن بسطان خرم و سرسبزئی شاخسار امانی و آمال جهانیان بقدم آن دوحه چمن خلافت عظمی] الف

عباد و اصلاح مفاسد عالم کون و فساد در هر قرفی از قرون هنوز نیر اعظم جاه و جلال صاحب دولت آن عهد مایل بزوال نگشته سعد اکبر وجود مفیض الجود اقبال مندی دیگر را از مطاع ایجاد طالع گردانیده به پرتو نظر عنایت و یمن سایه تربیت آن فرمانروای وقت سزوار مرتبه ظل الهی می سازد - و شایسته منصب خلافت کبری و قابل مرتبه شاهنشاهی والا نموده قوانین سروری و قواعد رعیت پروری به فیض فضل خود می آموزد - تا چون نوبت فرمانروائی بدان دست پرورد عنایت خدائی رسد بی استعمال ففون تدبیر و تفکر و استحصال انواع تجربه و امتحان در تنفیذ اوامر و نواهی و رعایت احوال رعیت و سپاهی بر بصیرت کلی مدخل تواند نمود - و سائر آداب جهانگیری و جهانبانی مثل تعمیر و توفیر ممالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن و غیر اینها از روی آگاهی و دانستگی تمام تصرف تواند نمود - مصداق این قرار داد حکمت بنیاد طلوع نیر اعظم اوج خلافت و بادشاهی از مشرق عظمت ظل الهی یعنی ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازی بعد از انقضای دوازده گهري و پنجاه بل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول از روی رویت و غره ربیع الثانی بحسب دستور العمل اهل تنجیم از شهر سده هزار هجری موافق بست و پنجم دیماه آلهی سال سی و شش اکبری در دار السلطنت لاهور وقوع یافت - و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب فلک نیک اختری سرشار سور و سرور و لبریز ضیا و نور افتاد - و کوب آمال و آمانی جهان به بیت الشرف اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استقامت عهد میلادش عصا بدست آورد - از پرتو جلوه پری رویان بارگاه سلیمانی روکش نگارخانه چین و رشک بهشت

برین گردید - و از شگفته روئی آن گل زمین نور آگین ابواب نشاط بر روی
جهانیان مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید - و پیرایه طرب و سرور سرمایه
آرایش هنگامه جشن آمده کثرت صلات و انعامات بسرحد کمال کشید -
و از رسائی مواد احسان و مواید انعام سلسله آرزو و رشته اصل دراز ارباب
آز و نیاز بکوتاهی گرائید - اعیان شعرا در باب تهفیت درر غرر اشعار آبدار
آویزه گوش و گردن روزگار ساختند - و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده
بصلاطت گرامزد خورسند گشتند - از جمله آن یافته تاریخ کلیم * نظم *

لله الحمد که از پرتو خورشید کرم

سایه مرحمتی بر سر عالم آمد

نیری از فلک بادشهی کرد طلوع

که بخورشید درین دور مقدم آمد

بر زبان قلم از غیب پی تاریخش

شاه شاهان جهان قبله عالم آمد

و سخنوری دیگر باین ماده تاریخ بدو معنی بر خورد - شاه روی زمین
و شاهجهان - لمعه آفتاب عالمگیر - و هم درین روز همایون
حضرت عرش آشیانی برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد
حضرت جهانگیر بادشاه را به میامن مقدم فرخنده قدم رشک وادی
ایمن ساختند - و دیده امید را از لواجم اشعه رخسار مهر آثار آن
والا گهر روکش دریچه مشرق خورشید نمودند - و از صفحه پیشانی
نورانی اش آیات لیاقت خلافت و آثار استحقاق سلطنت دریافته
بی اختیار آن شایان رتبه بلند پایگی را به فرزندی برگزیدند - ملکه
عصر بانوی بانوان دهر رقیه بیگم سلطان صبیله رضیه هندال مرزا عم
نامدار جلال الدین اکبر بادشاه که انسیه حور صفات و عاشره ازواج طاهرات

بوده ازان حضرت فرزندی نداشتند - پرورش صوری و تربیت [...] این
دست پرورد عنایت ایزدی را که آبای علوی و امهات سفلی در پروردن
آن حضرت بریکدیگر پیشی می جستند ازان حضرت استدعا نمودند -
و مدعی ایشان بحلیه قبول آرایش پذیرفته راست گفتاری بعضی از
اختر شماران کیف ما اتفاق درین ماده ظهور یافت - و حقیقت این
معنی این است که گویند منجمی که در صناعت تنجیم صاحب قدرت
بود و مهارت کلی داشت - و در دقایق ابواب و حقایق این فن ذوقتون
درجه علیا و ید طولی داشته - و اصابت سهم الغیب طالعش در هر باب
بهدف صواب شهرت تمام گرفته - چندی قبل از ولادت با سعادت آن
حضرت بعرض آن حجاب گزین قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب در
مطلع جله و جلال یعنی شبستان اقبال مهین شاهزاده والا گهر از صبیله
رضیه راجه اودی سنگه معروف به موته راجه فرخنده اختری سعادت اثر
طالع خواهد شد که پایه سریر خلافت مصیر از فر جلوس همایون اش باوج
گردون سرافراز - و گوهر افسر سلطنت را فرق فرقد سامی و قارک مبارک
جهان پیرایش را عالم آرای سازد - مرده باد که عنقریب آغوش عاطفت
[خود] را از پرتو تربیت و برکت پرورش آن شاهزاده نامدار عالی مقدار
چون گریبان مشرق خورشید مطلع انوار سعادت جاوید خواهید دید - و از
مکرمات این میامن والا انواع برکات درجهانی روزی روزگار سعادت آثار
شما خواهد گردید - بنابر آن که از فرط انبساط آن عید سعید جهانیان را
سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد و در آن نوروز امید برگ شادمانی
و خرمی و جاودانی ساز شد - لاجرم حضرت عرش آشیانی آن باعف

بهجت و سرور عالم را بسلطان خورم موسوم فرمودند - امید که این خاندان رفیع الشان به برکت تاثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در من و امان باشد - و بهارسقان گیتی تا خزان فانی دهر از آثار عهد جاوید ربیعش سرسبز و خورم بود *

بیان سلسله نسب همایون حضرت صاحبقران ثانی و مجملی از احوال سعادت مآل آن دودمان جاه و جلال

چون خامه آداب نگار درین خود نامه ادب آئین هرجا که هفگام اظهار اسامی سامی خواقین این دولت کده ابد قرین باشد بروفق دستوریکه این حضرات والا درجات آبابی عظام را از روی احترام [...] نام می برند در سیاق سخن تعبیر می کند - لاجرم بهجت رفع ابهام تبیین مقصود و تعیین مراد از آن والا القاب مستطاب درین مقام برین موجب می نماید - فردوس مکانی بابر بادشاه افار الله برهانه - جنت آشیانی همایون بادشاه ابقا الله رضوانه - عرش آشیانی اکبر بادشاه طاب ثراه - جنت مکانی جهانگیر بادشاه طیب مژواه - همه جا در مقام ذکر حضرت شاهجهان بادشاه در احوال ایام شاهزادگی شاه بلند اقبال و از مبداء جلوس همایون بلقب والای آن حضوت یعنی صاحبقران ثانی عبارت آرای می گردد - بنابر آنکه والا خداوندان این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرای خلافت را بخطابهای خاص اختصاص می بخشند

تا اصل نام ایشان زبان زد خاص و عام نشود - هرجا ذکر اسماء سامیه ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وتیره تعبیر خواهد نمود - برین موجب مریم مکانی والده اکبر بادشاه - خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم - مریم الزمانی والده جهانگیر بادشاه - بلقیس مکانی والده شاهجهان بادشاه - ممتاز الزمانی و ممتاز محل حرم محترم شاهجهان - بیگم صاحب صبیحه رضیه آنحضرت *

هرچند مفاخر آبابی عظام و مآثر اجداد کرام این بادشاه عالی جاه که بهین نقال آبابی علوی و امهات سفلی اند در حوصله برداشت کون و مکان نگنجد و شرح آن از دست قدرت بیان و تبیان ابناء زمان بر نمی آید - و لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان در صدد مجملی از آن شده بقدیم جرات مبادی این وادی بی پایان پیموده اند - لاجرم بنابر اندوختن تبرک و تیمن و عمل به سنت سنیه ایمه سخن خامه ارادت رقم اکتفا بنموداری از آثار این مظاهر قدرت آفریدگار کرده تفصیل احوال را حواله بتقریر دلپذیر مقدمه ظفر نامه و سخن گذاری فواتح اکبر نامه نمود - و از جمله آن عزیز کردهای حضرت عزت به ذکر چند برگزیده که همگی از روی اعداد برابر نه جوهر مجود اند به بیان اجمال اکتفا نموده عنوان این کار نامه بدایع نگار را تزئین داده *

اول جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه

دار السرور فتح پور از ولادت سراسر سعادت آن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای هفت گهری و [سه]^ع پل روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال

نه صد و هفتاد و هفت هجری موافق ۱ هفدهم شهریور سنه چهارده
اکبری لبریز نور گردید - و مدت سی و هفت سال و سه ماه و سه روز قمری
و سی و شش سال و یکماه و بست و سه روز شمسی در سایه تربیت آن
سعد اکبر برج سروری کسب انوار سعادت دارین نموده چهره بختیاری
بر افروخت - چون دست برد قضا و دست اندازی قدر سایه شاهپال
فرخنده فال آنحضرت از تارک ۲ [مبارک] ۳ والا باز گرفت یک ساعت
نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال هزار و چهارده هجری
سپری شده زیفت بخش افسر سلطنت ۳ [شدند] ۴ - و خطاب خلیفه الهی
یافته خویشتر را به فرخنده لقب جهانگیر ملقب ساختند - و سلطان سلیم
که در ایام پادشاهزادگی نام نامی آنحضرت بود از لوح زبانها سترده
شد - بست و دو سال و هشت ماه و هشت روز قمری و بست و دو سال
و چهار روز شمسی در عهد خلافت عمر گرمی به عیش و شادکامی گذرانیده
روزگار فرخنده آثار در صید نشاط و نشاط صید بسر بردند - خصوص اواخر
عهد که انثر سفین زمستان لاهور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زمین
می بود - و بهار و تابستان در نزعت کده کشمیر میغو نظیر باندوختن انبساط
سیر و شکار از روزگار داد ستان بوده درین لباس کام بخش خاطر می شدند -
و در سال هزار و سی و شش که آن گلزار جاوید بهار بدستور معهود مهبط
نور حضور شد دیگر باره عارضه ضیق النفس که از هفت سال بار ملایم
مزاج اقدس آن حضرت بود طاری گردید - و دمبدم روی در تزیید داشته
نفس نفس اثر شدت آن بیشتر از پیشتر ظهور می نمود - از آنجا که

(۱) در بادشاه نامه هفدهم شهریور نوشته شده [بادشاه نامه جلد اول -

حصه اول - صفحه ۶۹]

(۲) ع [مباحثات] الف و ل

(۳) ع [گشتند] ل

کوشش تدبیر با دست برد تقدیر بر نیاید و مقتضای قضا چاره نپذیرد
معالجات اطباء مسیحا دم سودمند نیفتاد و به امتداد ایام مرض طول
کشید - لاجرم نظر بمقتضای خیرخواهی عالم صلاح در توقف ندیده
موکب منصور را بتوجه صوب لاهور امر فرمودند - بحسب تقدیر در منزل
راجور آن عارضه ناملایم اشتداد تمام یافته در منزل چنگ تهرتی ۱
تغییر فاحش در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید - چنانچه از تنگی
نفس کار بر آنحضرت تنگ شده دوازده گهری از روز یکشنبه بست و هشتم
صفر سنه هزار و سی و هفت هجری گذشته از توطن این عاریت کده
فانی در گذشتند - و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی
سفر دار البقای ابدی اختیار نمودند - و گزیده مصرع *

جهانگیر از جهان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آنحضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنحضرت
پنججاه و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمری و پنججاه و هشت سال و یکماه
و بست و هفت روز شمسی رسیده بود - چون این واقعه ناگزیر در تنگنای
راه گریوه کشمیر بوقوع پیوست و در آن سرزمین ساحتی فراخور آرامگاه
آن سزاوار فسحت کده رحمت الهی نبود نعلش پر نور را بدار السلطنت
لاهور نقل نمودند - و در یکی از باغات آن روی آب ۲ بقعه فردوس
صفات روضه مقدسه قرار یافت - و چون آنحضرت بظاہر متابعت سفت
سنیة حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه وصیت فرموده بودند که مرقد
ایشان از حلیه عمارت خالی باشد و در موضعی سر کشاده بلطف ایزدی

(۱) در بادشاهنامه این منزل باسم چیکس منی و جنکس منی ذکر کرده شده

است - [بادشاه نامه - جلد اول - حصه دوم - صفحه ۱۶ و ۱۸]

(۲) از آب آب راوی مراد است *

سپارند تا پیوسته از سحاب رحمت بی حساب آهی بیواسطه حجاب کامیاب باشد - لاجرم حضرت خلافت مرتبت وصیت آنحضرت را کار بسته تخت گاهی عالی بساحت مد در صد ذراع از سنگ سرخ تراشیده بدور مرقد ترتیب داده بر فراز آن چپوتره بست در بست از سنگ مرمر مصنوع بصنعت پر چین کاری که دقیق تر از خاتم بند نیست مرتب شده در وسط حقیقی صورت مرقد آن بادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت - و باوجود کمتر تکلف بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت *

دوم بادشاه حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازي

چون صفحات صحیفه لیل و نهار وفا بذکر دقیقه از دقائق احوال آن ملک الملوک نمی کند لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامه‌های پرکار آن خداوند والا مقدار که علامی [...] ابو الفضل متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده بشرح و بسط اکبر نامه حوالت می رود - آن مظهر قدرت ذوالجلال که ودیعت عالم لاهوت بود در امرکون از مضافات تته شب یکشنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و نه هجری قدم بعالم ناسوت گذاشت - سخن سنجان زمان تواریخ بدیعه درین معنی یافته بسک نظم کشیدند - از انجمله گزیده تاریخ که مثبت غرایب اتفاقات است ثبت افتاده *

لله الحمد که آمد بوجود

آنکه از کون و مکان منتخب است

(۱) ن [شیخ] ل

بادشاهی که ز شاهان جهان
اکبرش نام و جلالتش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد
شب یکشنبه پنج رجب است

چون در سال نهصد و شصت و سه که سن شریف آنحضرت بسیزده سال و هشت ماه و هفت روز قمری و سیزده سال و چهار ماه و هشت روز شمسی رسید همایون بال روح اقدس بادشاه فردوس آرامگاه همایون بادشاه از دام گاه این عالم فانی رمیده با طائران قدسی در شاخسار سدره و نشیمن عرش و کرسی آرמיד - روز جمعه دوم ربیع الثاني سال مذکور در ظاهر قصبه کلانور از اعمال دار السلطنت لاهور آن والا گوهر انفسری بر سر نهاده بسریر سروری بر آمدند - و مدت چهل و نه سال و هفت ماه و بست و دو روز شمسی و پنجاه و یک سال و دو ماه و دو روز قمری آن نیر اعظم اوج دادگری سایه دولت بر سر اکیل سروری و اورنگ معدلت گستری افکنده پرتو نظر حمایت و عنایت در کار رعایت احوال رعیت و لشکری کردند - در آن حال که ارتحال حضرت همایون بادشاه به دار البقا رو نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب تا دار الملک دهلی قلمرو دیوانیان آن پادشاه والا جاه بود - و باقی که بهمه حساب از هفت کشور فاضل و بهمه جهت از سائر جهات سته زاید است بمزید سعی آن سرور اضافه مضافات ممالک محروسه شد - و در سر تا سر این کشور پهناور هیچ جا متمرده و سرکشی نماند که از گوشمال اولیای دولت بگوشه فرو نخیزد و دست تطاول در آستین ندزدید - و سر بگریبان برده پای بدامن نکشید - چون سن آن والا جاه بشصت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قمری و شصت و سه سال شمسی رسید از شب چهارشنبه جمادی الثانيه سته

هزار و چارده هجری مطابق درم آبان ماه سال خمسین اکبر شاهي یک بهر و هفت گهری سپری گشته ازین وحشت سرای بسیر سرابستان ریاض قدس و نزهت کده عالم انس آهنگ فرمودند - میر حیدر طباطبائی معروف به معمائی فوت اکبر شاه ماده تاریخ یافته بدینگونه * مصرع *

الف کشیده ملایک ز فوت اکبر شاه

در سلک نظم کشیده - و بر سبیل سلوک طریقه تعمیه بدیع ترین روشی اسقاط الف زاید نموده - سخنوری دیگر بدین تاریخ برخورد * مصرع *

بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه

موقد منور آن سرور در سرزمین موضع سکندره در دو گروهی دار الخلافه مقرر شده ازین رو به بهشت آباد موسوم گشت - و در آن روضه حسب الامر جهانگیر بادشاه باغی دلنشین فردوس نشان طرح افتاده عمارتی عالی در مدت بست سال بصرف بست لک روپیه سمت اتمام یافت *

سوم عالی حضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون بادشاه طاب ثراه

ولادت با سعادت آن سرور اسلام پرور دار الامان کابل را در شب سه شنبه چهارم ۱ ذی قعدة سال نهصد و سی و سه هجری مهبط آثار برکت و مطلع انوار میمنت گردانید - ملا مشهدی تاریخ ولادت آن صاحب کرامت ازل آورد سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن نیز سال تاریخ همایون است - خواجه کلان سامانی این دو بیت در تاریخ

(۱) در بادشاه نامه چهاردهم ثبت است [بادشاه نامه - جلد اول -

حصه اول - صفحه ۶۳]

میلاذ آن عزیز کرده جذاب عزت در سلک نظم انتظام داده * ابیات *

سال تاریخ همایونش هست زاده الله تعالی قدرا
می برم یک الف از تاریخش تا کشم میل دو چشم بد را
والده آنجذاب ماهم بیگم از اولاد اعیان خراسان و بسلسله سلطان حسین
میرزا منسوب است - بعد از ارتحال حضرت بابر بادشاه بدار النعم جاودانی
آن شایسته افسر جهانبانی نهم جمادی الاول نهصد و سی و هفت هجری
در دار الخلافه اکبر آباد سریر آرای تخت خلافت شد و خیر الملک تاریخ
جلوس همایون آمد - در آن ایام از سن شریف بست و دو سال و نه ماه
و بست و یکروز شمسی و بست و سه سال و شش ماه و پنج روز قمری
سپری گشته بود - و مدت بست و پنج سال و دو ماه و پنج روز قمری
زیبت بخش اکلیل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده
روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و پنج روز شمسی عمر گرانمایه در
رضا جوئی آلهی و اعیای مراسم بادشاهی گذرانیدند - [آنجمله ۱] یازده^ن
سال در هندوستان و چهارده سال در یساق کابل و بدخشان و سفر ایران
مرتبه دوم بعد از فتح هندوستان - روز جمعه یازدهم ربیع الاول سال نهصد
و شصت و سه از آنجا که مقتضای نزول قضا است خود بنفس نفیس
توجه بر اهتمام عمارت کتابخانه خاصه که در آنولا اساس یافته بود مبذول
داشته بدالای بام بر آمدند - و لحظه بتفرج پرداخته شامگاه بهنگام نزول
از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پا دست
داده هبوطی واقع شد چنانچه تا زیبنه آخرین هیچ جا قرار و استقرار
اتفاق نیفتاد - و بعد از وقوع این واقعه هایل ازین رهگذر که کوفتی عظیم
بدوش و سر رسیده بود لمحک عارضه بیهوشی بذات همایون آنسرور که مغز

و دماغ هوش و خرد بود طاری شده - چون به هوش آمدند بظاہر رعایت مراسم حرم بی توقف مغشوری نور آگین از موقف خلافت بجهت تسلی خاطر انور بادشاهزاد و الا قدر محمد اکبر که در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصحوب شیخ نظر و چولیکان صورت ارسال یافت - و روز یکشنبه سیزدهم ماه مذکور حال بر آنحضرت متغیر گشته آثار انتقال ظاهر گردید - و شائباز روح پر فتوح آنحضرت پرواز نموده بآشیان عالم بالا و نشیمن قرب ایزد تعالی باز شتافت - و گزیده مصراع

واصل حق شد همایون بادشاه

که تاریخ ارتحال آن حضرت است شاهد حال آمد - اگرچه مصراع مشهور *

همایون بادشاه از بام افتاد

بعضی آنرا بمولانا قاسم کاتبی منسوب می سازند و میر عبد الاول سمرقندی در تذکرۃ الشعراء بخود نسبت میکند - و لیکن بظاہر آنکه سخن سنجان تجویز این معنی نموده اند از جمله غرائب تاریخ بدیعه است درین کارنامه بدایع آئین ثبت افتاد - بالجمله بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی سرشت آنحضرت را در خطه پاک دهلی در وسط باغ بهشت آئین مشرف بر آب جون برحمت ایزدی سپردند - و قبۀ عرش تمکین بر مرقد آنحضرت اساس نهاده مطاف اهل زمین و روکش چرخ برین ساختند *

چهارم حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه غازي

آن عالی جناب در ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلغ نگار بیگم صبیۀ رضیۀ یونس خان بن ویس خان والی مغولستان

که بسیزده واسطه به چنگیز خان می رسد بوجود آمده عالم شہود را مشرق جلوۀ نور و مطمع خورشید ظهور گردانید - خواجۀ بزرگوار خواجہ ناصر الدین [...] عبید الله احرار آن برگزیدۀ تاج و نگین را به ظہیر الدین ملقب فرمودند - و چون تکلم باین اسم برترکان دشوار بود بتفرکی آنحضرت را بابر میرزا نامیدند - و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت از نتایج طبع گوهرزای مولانا حسامی قرا کولی است که از آن سه تاریخ بدیع بی ارتکاب تکلف استنباط میتوان کرد *

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

چه شش محرم شش حرف است و لفظ شش حرف نیز تاریخ است - و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار آنکه آثار جمیلہ بر آن مترتب است عدد خیر می دانند - لفظ عدد خیر نیز که از روی شمار هشتصد و هشتاد و هشت است باین تاریخ موافق می آید - بالجمله چون سن مذکور آن فلک جہا بیازده سال و هشت ماه قمری و یازده سال و سه ماه و بست روز شمسی رسید بعنایت حضرت ایزدی در روز سه شنبہ پنجم شهر برکت بہر رمضان سنہ هشتصد و نود و نہ در خطہ اندجان کہ دارالملک فرغانہ است جلوس فرخندہ آن خدیو زمانہ روی داد - از آنجا کہ بزرگ کردہای ایزدی و دست پروردگان فیض سرمدی در تعلیم کدہ تأیید آہی و دبستان فضل نامتفاہی آداب سلطنت و بادشاہی فرا میگیرند بآنکہ در آن هنگام در صغر سن بودند مانند سلاطین کار دیدہ مراسم جہانگیری و قواعد جہانبانی را پاس می داشتند - چنانچہ یازده سال با خانہ زاہگان

اوزبک و سلاطین چغتائی در ماوراء النهر داد مقاتله و مجادله داده تخت بدخشان را بزور بازو و فیروزی تدبیر درست از دست تصرف خسرو شاه نامی برآورده در سینه نهصد و ده هجری دست تطاول محمد مقیم ارغون از استیلای ولایت کابل کوتاه ساختند - و در نهصد و دوازده از عون یگانه دادار بر شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون غلبه نموده قندهار را با توابع و لواحق مستخلص و مستخر فرموده بست و دو سال با کمال استقلال درین ملک سالک سبیل فرمانروائی بودند - و در عرض این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم گیر بر ساحت تسخیر عرصهٔ پهناور هندوستان افکنده - بنابر آنکه برآمد هر کاره در رهن درآمد روزگار است تا آنوقت در نیاید آن کار بر نیاید چار نوبت بسبب ظهور بعضی امور عیان مراجعت بر تافتند - و در یورش پنجم که موافقت توفیقات آسمانی و تأییدات^۱ [ایزدی]^۲ مددگار شد تدبیر موافق تقدیر آمده به کار کشائی اقبال ظفر و فیروزی نصیب اولیای دولت نصرت روزی شد - و بعد از وقوع چندین محاربه که به غنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول فرمانروای دارالملک دهلی خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگی صف مصاف و یسال قتال آراست - و آنسور با^۳ [دوازده]^۴ هزار تن که اکثر حواشی و خدم و برخی دیگر یغما کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کارزار عظیم ظفر یافتند و سلطان ابراهیم به قتل رسید - و این فتح عظیم که در معنی کارنامهٔ لطف عمیم حضرت پروردگار است در سینه نهصد و سی و دو روی داد - و عدد حروف مصراع آخرین این دو بیت که تعیین وقت و روز و ماه و سال نیز از آن ظهور می یابد بحسب حساب ابجد بآن تاریخ موافق آمد *

* ابیات *

کشت در پانی پت ابراهیم را
شاه غازی بابر عالی نسب
وقت و روز و ماه و سال این ظفر
صبح بود و جمعه و هفت رجب

و همدین نزدیکی بنابر دستیاری تأیید و مددگاری توفیق بر رانا که همراه سپاه نا معدود که چون خیل مور و ملخ در و دشت و هامون و شخ را فرو گرفته بود و لشکر مخصوص خودش بیک لک سوار می کشید - و زمینداران دیگر کومبی یک لک و یک هزار صف آرای شدند - در دامن کوه سیکری در ماه جمادی الاول^۱ از سال نهصد و سی و سه مقابلهٔ خیل ادبار با موکب اقبال و قلاقی عسکر ظلمت با لشکر نور اتفاق افتاده به کشتش و کوشش تمام غلبهٔ اسلام بر کفر و داده حق بر باطل فایق آمد - و آن مخدول باعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته و خلقی کثیر بقتل و اسیری داده روی ادبار بودایی هزیمت و راه فرار نهاد - شیخ زین خوافی صدر فتح بادشاه اسلام تاریخ این فتح عظیم یافته محسن و مستحسن افتاد - بعد از شکست رانا مقهور از سر نو تعبیه و تجهیز عسکر منصور فرموده هم عیان نصرت و ظفر پا در رکاب سعادت نهاده بتازگی بر سر جهانگیری و جهانداري آمده رفته رفته صوبهٔ ملتان و دار السلطنت لاهور و سائر پنجاب و دهلی و آگره و اله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست آوردند - و مدت پنج سال با کمال استقلال به نفاذ امر و نهی در عرصهٔ فتح هندوستان

(۱) در بادشاه نامه بحوالهٔ واقعات بآبتری جمادی الثانیه رقم شده

[بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۵۱]

مراسم ملک رانی و بادشاهی بجا آوردند - مجموع روزگار سلطنت آن مجموعه غرایب مآثر که مجامع بسی محامد و مفاخر بود به سی و هفت سال و هشت ماه و یک روز قمری و سی و شش سال و ششماه و سیزده روز شمسی کشیده - چون سن شریف آنحضرت بچهل و نه سال و چهار ماه و یک روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز شمسی رسید در دار الخلافه آگره از قصر عمارت چار باغ که بر آن سوی آب چون واقع است و سابقاً بهشت بهشت موسوم بود به گلگشت حدابق ثمانیه ریاض رضوان خرامیدند و سریر ملک و ملت را وداع نموده در حظیرة عالم ملکوت آرمیدند - و حسب الوصیت نعلین^۱ [...] آنحضرت را بدار الامان کابل نقل کرده در نزهت کده^۲ [...] که مهبط افوار فیض اله است بغفران و رضوان ایزدی سپردند - و مرقد مطهر آن سرور را سرکشاده بدون بنای عمارت و تکلفات باز گذاشتند - و ارتحال آن برگزیده رحمت در روز دو شنبه ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت روی داد - این تاریخ با زمان آنواقعه هائله موافق افتاد * * ابیات *

بادشاهی که شهریارانش گشته بودند خادم و منقاد
چون وفای ندید از عالم رفت از عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسید گفتم او را بهشت روزی باد

حقیقت این قضیه برین منوال است که چون شاهزاده همایون وظایف خدمتگاری و پرستاری آنحضرت را از سرحد امکان گذرانیدند - مراتب عنایت و مهربانی آنحضرت درباره آن برگزیده حضرت باری بمرتبه رسید که جان گرامی خود را فدای آن فرزند سعادتمند نمودند - در هنگام تشریف

آن والا گهر در سنبل که از جمله اقطاعات آنحضرت بود عارضه نا ملایم عارض مزاج همایون شد - و چون خبر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت باد و سحاب کشتی سوار باکبرآباد رسیدند - هرچند اطباء پای تخت در چاره گری آن پرداختند مطلقاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبودی ظاهر نگشت - بلکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروز دیگر نمود - روزی در عین اضطراب و اضطرار آنروی آب که محفل والا از دانشوران هرفن آراستگی داشت و در باب انحراف^۱ [...] آنوالا جناب از هر در سخن در گرفت - میر ابو البقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانیده که اکنون علاج این امر دشوار منحصراًست در همین تدبیر که بدستاوز اقسام تصدقات شفا از خانه حکیم علی الاطلاق باید خواست - و برفق مدلول کریمه لن تبالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون گرنامه قریب نفایس را برو اتفاق و ایثار باید نمود - آنحضرت فرمودند که چون^۲ [بعد] از محمد همایون هیچ چیز را از سر خود عزیز نمی دانم جان ارجمند را فدای آن سعادتمند می سازم - و امید وارم که در^۳ [کارگاه] این فدیة مختصر و هدیه محقر از من بعوض آن گرامی گوهر در پذیرند - آنگاه بی توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانه صفوت و صفا نهاده از راه صدق رو به قبله حاجات آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این مدعا را استدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفه این مقام است بطریقی که از طریقه حضرت خواجگان کبار تلقین یافته بودند سه مرتبه گرداگرد آن حضرت بر آمده فرمودند که برداشتم برداشتم - چون آن دعا از شائبه ریا مجبرا بود همان لحظه قریب اجابت گردید - چنانچه آثار

گرانی در پیکر روحانی نمودار گشته خفت نمایان در عارضه همایون بادشاه ظاهر شده رفته رفته بصحت کلی کشید - و شدت تمام در ناتوانی حضرت فردوس مکانی روی نمود - چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت آشکارا گشت باحضر ارباب حل و عقد فرمان داده خود در پای تخت والا تکیه بر مسند فرمودند - و همایون را بر سریر جهانبانی جلوس داده افسر سروری را از تارک مبارک همایونی فرخنده فر ساختند - و از امرا و اعیان دولت بیعت گرفته بنگهداشت سر رشته اخلاص و ارادت و برداشت بار انقیاد و اطاعت وصیت فرمودند - و بعد از پرداخت لوازم این شغل خلوت فرموده بخدای خود پرداختند - و پس از لمحه قطع نظر از اقامت این مرحله زوال و فنا نموده بذوق توطن در جوار سر منزل رحمت حضرت ارحم الراحمین آهنگ رحلت دار البقا نمودند *

آن دست پرورد فیض سرمدی و ادب آموز تعلیم ایزدی در سایر فزون استعداد که زینت دیباچه احوال ارباب دولت و اصحاب جاه و جلال است ید طولی داشته اند - و در نظم اقلام شعر ترکی و فارسی نیز ید بیضا نموده اند - و بزبان ترکی رسایل بدیع در شرح عروض تالیف فرموده اند - و روش مسایل فروعی و کلیات مطالب تلمی را موافق طریقه حضرت امام اعظم و روش اصول شیخ شعری بریور نظم آرایش داده مبین بابری نام نهاده - و نسخه ازان کذاب مبین و واقعات بابری که آنحضرت بعبارت ترکی انشا فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ نهصد و سی و پنج رقمزده کلک اعجاز نگار گشته مخزون کتابخانه خاصه شریفه است - درینوا حسب الامر عالی حضرت صاحبقران بفارسی مترجم شده - و از جمله تصرفات طبع و قاد آن سر لوح کلیات وجود درین مجموعه اختراع خط غریب است که بخط بابری موسوم شده *

پنجم شاهزاده بلند اختر عمر شیخ میرزا

بناریخ سنه هشتصد و شصت از میامن تولد آن اقبالمند سرزمین خطه دلپذیر و دل پسند سمرقند علومکان یافته مکانت آسمان گرفت - و در سال هشتصد و هفتاد و سه بعد از شهادت بادشاه سعید در شهر اندجان که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس آن سزاوار سروری ابغای زمانه روی داد - و روز در شنبه چهارم رمضان المبارک سنه هشتصد و نود و نه که سن شریف بسی و نه سال رسیده بود شاهین روح پر فوج آن شاه عالی مقدار از بام کبوتر خانه اوج عالم علوی گرفته با مرغان اولی اجنه شاخسار قدس هم آشیان گشت - و سبب این حرکت فاهنجار چرخ کج روش آنکه چون شهر اخسیکت پای تخت آن عالی جذاب شده بفابر آنکه آن شهر بر کنار آبکندی بغایت عمیق و هولناک اساس یافته کبوتر خانه سرکار خاصه بر لب جوی وقوع داشت - قضا را در وقتیکه آن سرور برآمده سر گرم تماشای طیران کبوتران بودند انهدام بدان راه یافته از آسیب صدمه آن بجوار رحمت ایزدی شناختند *

ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میرزا

از قدوم سعادت لزوم آن بادشاه جم جاه که در سن هشتصد و سی در عالم شهود رو نمود آب و رنگی دیگر بر روی روزگار باز آمد - و در سن هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آن حضرت پای تخت خلافت بلند پایه و گوهر افسر سلطنت گرانمایه گشت - و مدت هزده سال در سراسر ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشانات و کابل و غزنین و قندهار

تا حدود [۱] که چهره زر از سکه نام انور آن سرور دین پرور تازه رو و پایه
منبر از خطبه القاب کامل نصاب آن بلند اختر پله سرافرازی داشت -
و در آخر بسلسله جفایانی ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق
در دماغ همت والا جای داده آهنگ انتزاع آن دو کشور نمودند -
و بمجرد ارتفاع ماهچه رایت فتح آیت سربسر هردو ولایت مسخر شده
پرتو استیلا رفعت شان آن والا مکان باطراف و انکاف این ولایات نیز
افتاد - و چون سن شریف آن بادشاه سعید بچهل و سه سال رسید
در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و سه که با زوزن حسن
ترکمان اتفاق مصاف افتاده بود در نواحی اردبیل از ادراک مرتبه شهادت
ارتفاع درجات سعادت یافتند - و علامه دورانی تاریخ این واقعه غریب
بدینگونه در سلک نظم کشید *

سلطان ابو سعید که از فرخسروی
چشم سپهر پیرو جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود
تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعید

هفتم شاهزاده عالیقدر سلطان محمد میرزا

آن والا گوهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر
می برد - چون میرزا خلیل را توجه بسمت عراق افتاد و میرزا الغ بیگ
تشریف بسمرقند آورد در جمیع ابواب برادرانه بآن عالیجناب سلوک نموده
همه وقت در پی پاس خاطر عاطر ایشان بود - بالجمله دو فرزند سعادت مند
از آن عالیجناب بوجود آمده - یکی منوچهر میرزا و [۲] ... ک ابو سعید

میرزا - چون وقت آن آمد که این جهان گذرانرا واگذارند بمیرزا الغ بیگ
که در آنوقت بر بالین مبارک حاضر بودند سپردند - آنالا گهر در لباس رغا
جوئی خدمتگاری آنحضرت بجای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان باین
عبارت معروض گردانید - که این عمزاده شما عجب خدمت بجود میکند -
میرزا از روی حدس صائب مقصد آن صاحب غرض را دریافته فرمودند -
که او خدمت ما نمیکند از صحبت ما کسب آداب جهانگیری می نماید *

هشتم شاهزاده عالیجاه میرزا میران شاه

آن حضرت سیومین فرزند حضرت صاحبقران اعظم است - بحسب
سن از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خرد ترو از شاه رخ [۱] ... ک کلندر -
در سنه هفصد و شصت و نه عالم وجود از وزرد آن منظور نظر آلهی فیض
آمد شد - حضرت صاحبقران سلطنت عراق عرب و آذر بایجان که تختگاه
هلاکو خان بود برو مسلم داشتند - و در بیست و چهارم ذی قعدة سنه
هشت صد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ
قرا یوسف ترکمان در سرحد تبریز از گلگونه خون شهادت سرخروئی سعادت
دارین اندوخت *

نهم مظهر کمال اقتدار آلهی مہبط انوار فیض نامتناهی قطب الدنیا و الدین صاحبقران اعظم امیر تیمور گورگان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هزار یک آثار حمیده اطوار
آن برگزیده حضرت پروردگار نیست لاجرم بذکر سر جمله از خصوصیات

آن حضرت پرداخته تفصیل مآثر و مکارم خصوص کارنامه‌های پیرکار آنخدیو والا قدر را بشرح و بسط ظفر نامه حواله می نماید - در شب سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنه هفصد و سی و شش از فیض ولادت سراسر سعادت آنحضرت کش روکش محیط افلاک گشت - نیرسان اصل وجود و سحاب فطرت آن یگانه گوهر شاهوار محیط احسان^۱ [...] آن دره التاج آبابی علوی مهد علایا نگین خاتون - چون سن مبارک^۲ [...] آن هفصد و هفتاد و یک هجری در قبة الاسلام باخ بارگاه عقد بیعت قبّه رفعت بلّاج طارم چارم رسانید - و در مدت سی و پنج سال و یازده ماه و شش روز قمری و سی و چار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی اکثر ممالک روی زمین بکوزه تصرف و حیطة تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر در آمد - و سایر ساکنان ربع مسکون از اقلیم زنگ تا روس از رئیس گرفته تا مؤسس تن به ریاست آنسرور داده گردن به تیغ سیاست آن مالک رقاب سرکشان هفت کشور نهادند - و سرقا سر ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربائجان و چاچی ترخان و جمیع بلاد روس و سقلاّب و پرتاس و سایر اصناف خزر و لکزان و گرجستان و ارمنه و آلان و یروع و اران و شروان و باب الابواب و طبرستان و سایر دارالمرز فارس و کرمان و بصره و خوزستان و دیار بکر و ربیع و بلاد جزیره و موصل و شام و روم و دارالملک هندوستان بل معظم روی زمین کوتاهی سخن از حد زمین فرنگ تا مرزبوم اجمیر هند و ازین سوی نهر فرات تا آنسوی فاراب که مابین رود نیل و شط سیکون واقع است از زور^۳ [...] آن و ضرب شمشیر

(۱) ن [وجود امیر طراغانی بلند اختر است - و صدق قرینیت] الف

(۲) ن [آنحضرت به سی و پنج سال و شانزده روز رسید دوازدهم رمضان

المدارک سنه]

(۳) ن [تدبیر]

مانند خورشید عالم گیر زیر تیغ و نگین آوردند - و بر تختگاه چندین صاحب تخت و تاج مستولی شده خداوندان آنرا مستاصل یا باج ده و خراج گزار ساختند - و در سنه هشتصد و یک فتح هندوستان نمودند - بعد از دو سال بعزم تسخیر حلب متوجه شده سرقا سر ولایت شام بدست آوردند - سال دیگر با یلدرم بازید جنگ صف انداختند و پس از کارزارهای نمایان خوندکار را اسیر و دستگیر نموده تمام مملکت روم را مسخر ساختند - و در سنه هشتصد و هفت سرسواری دارالمرز و جبال فیروزه کوه مفتوح ساخته و از راه نیشاپور بماراءالنهر تشریف ارزانی فرموده عزم جهان بلاد ختارا بحلیه جزم آراستند - چون سرزمین خطه فاراب که بالفعل بانزار معروف است از اعتبار سرافرازی نزول همایون پایه ارتفاع درجات از چرخ دوار گذرانید - در عرض آن حال عارضه ناملایم عارض ذات مقدس آن مرکز منطقه جاه و جلال و محیط دایره دولت و اقبال شد - و مزاج مبارک آنحضرت که باعث تعدیل امزجه و تقویم طباع عالمی بود از نهج اعتدال انحراف یافت و امتداد مدت بیک هفته کشیده - اطبا عجز خود را معایفه دیده ناگزیر از دستبرد قضا که بالای همه دستهاست بر نیامده دست از معالجه کشیدند - بالجمله در روز چهارشنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد و هفت آنصاحب نفس ملکی و ذات قدسی از سروش غیبی ندای یا ایتهای النفس المطمینه امر مطاع ارجعی بگوش هوش نیوشیدند - و از فحوائی من یخرج من بیتک مهاجراً الی الله بشارت وافی اشارت و نوید سراپا امید فقد وقع اجره علی الله دریافتند - و بشوق استیفاء اجرای آن وعد موفی ازین دار البلاء هجرت فرموده تا جوار رحمت حق تعالی و اجزای عالم خانه بالا شتافتند - در آنوقت سن شریف آنحضرت هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز قمری و شصت و هشت سال و دو

ماه و دوازده روز شمسی رسیده بود که این واقعه جانکاه بفاگاه وقوع یافت -
نعش مبارک آنحضرت را که همدوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود
از انزار تا سمرقند که مسافت آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان
دولت و اعیان حضرت دوش بدوش رسانیدند - یکی از سخنوران در تاریخ
ولادت و جلوس آنحضرت این رباعی در سلک انتظام آورده *

* رباعی *

سلطان تمبر آنکه مثل او شاه نبود
در هفصد و سی و شش آمد بوجود
در هفصد و هفتاد یکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

بموجب وصیت آنحضرت روبروی گنبد سید برکه دفن نموده گنبدی عالی
بنا بر آن اساس نهادند *

نور آگین شدن مکتب تعلیم ظاهری از فروغ جلوس همایون این چهره کشای اسرار عالم قدسی و دانای رموز آفاقی و انفسی

هرچند از آنجا که برگزیده‌های لطف ازلی با کمال استعداد ذاتی
و قابلیت اصلی از دبستان تعلیم الهی ادب آموزی نموده دیگر کار بآموزگار
ندارند - و نظریاننگان عنایت سرمدی از دانشکده فضل نامتناهی حکمت
اندوزی کرده از ناز تعلیم ادبیان سخن پرداز بی نیاز می باشند - درین
صورت این منتخب مجموعه ایجاد را باوجود رتبه کمالات و نهایت معرفت
باسرار مبدء و معاد مکتب نشین علوم رسمی نتوان گفت - و این را زدار

مبدء و فیض را دبستان گزین استفاده فزون دانش ظاهری - تکلیف آموختن
خط و سواد - نتوان نوشت - چه تهمت سواد خوانی بر مردم دیده دانش
و بینش بچه روی توان بست - و ادب آموز عقل مجرب را ابجد خوان
چگونه توان نوشت - لیکن بنابر آنکه حفظ ظاهر در کار است و ملاحظه
عالم صورت ضرور و ناچار - نظر بدین معنی کلک وقایع نگار زبان گزیده
میگوید - که چون سن شریف آن چراغ دودمان صاحب قران که با بقای
ابد قرین شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تخته تعلیم قران
کریم در کنار و بر آن گزیده سواد خوان رقم لوح و قلم همسر لوح محفوظ گشته
صدر مکتب از حضور پر نورش روکش دارالحکمت یونانیان گردید - و چون
لوحه تعلیم در کنار و بر آن نور دیده امید اب و جد که بالغ نصیب کامل
نصاب خرد است قرار گرفته ترکیب ابجد از آن فرد کامل انواع عالم ایجاد
کمال پذیرفت - بسی بر نیامد که بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش
نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمی را باعلی درجات کمال رسانید -
و در عرض اندک مایه مدتی بی آنکه کار بطول کشد هیولای خط نیز
صورت درست پذیرفته تخته مشق از ریخته قلم مشکین رقمش چون صفحه
رخسار نو خطان بحسن خط زینت گرفت - جامع فضایل کسبی و وهبی
قاسم بیگ تبریزی سرآمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخه
قانون حکمت یونان حکیم دوائی گیلانی بمنصب تعلیم آنحضرت پایه
سرفرازی یافته - و همچنین صاحب فضایل صوری و معنوی شیخ ابو الخیر
برادر علامی ابو الفضل و قدوة ارباب حال و قال شیخ صوفی از شاگردان
جامع العقول و المعقول میان وجیه الدین گجراتی بدین سعادت اختصاص
پذیرفتند - و از جمله اینها درین باب حسن سعی و مساعی جمیل حکیم
مذکور بنوعی درجه قبول یافت که مکرر بر زبان حقایق بیان می آوردند که

فی الحقیقت حکیم دوائی آموزگار ما است و حق تعلیم او بر ما از استادان دیگر بیش است - و چون حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه آن مخصوص عفایات ربانی را از هرگونه کمالی و مزیتی بی بهره نمی خواستند بنابراین مقرر فرمودند - که بعد از فراغ تکرار درس لمحه بآموختن هنرهای ضربی که تعلیم آن نسبت به عموم عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسله نظام دخل کلی دارد اوقات صرف نمایند - بنابراین میر مراد دکنی از سادات عالی نسب که در فن کمانداری انگشت نما بود و درین فن دست از صاحب قبضهای وقت برده از دست قضا در قدر اندازی ید بیضا می نمود - و خلف صدق او قاسم خان که در ایام خلافت آنحضرت بمنصب پنج هزاره ذات و سوار و صوبه دار پی بنگاله فرق عزت برافراخت - و راجه سالباهن که در برق اندازی بر ابر سبقت می گرفت و در تیز دستیها برق بدو نمی رسید - و تاتار خان که در دانستن لغت ترکی کمال تفرد اندوخته بود بخدمت تعلیم آنحضرت ^۱ [...] ک را وسیله رضامندی جناب آلهی دانسته بخوی شیفته ملازمت بودند که تا دوپهر شب در حضور اقدس می گذرانیدند - و نیم نفس از ملازمت دوری نگزیده در لباس انکساب سعادت دوجہانی از خدمت آنحضرت آداب جہانبانی حامل می نمودند *

(۱) ن [تارک مباحثات برافراشتند - ملخص سخن عنایت آنحضرت درباره تربیت شاه بلند اقبال بدرجه رسید که در انجمن همدوم و دمساز و در خلوت محرم و همراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشی و ارادت اندیشی خورسندی آن حضرت] ل *

بیان ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه از عاریت سرای این جہانی و اقامت در منزل روح و راحت جاودانی - و ذکر بعضی سوانح که در عرض آن ایام و بعد از آن روداد

از آنجا که آشوبکده جهان جای امن و امان نیست و رحلت خانه گیتی مقام اقامت و اسقامت نه - دریا دلان درین گذرگاه که همانا نقشی است بر آب حباب آسا خیمه و خرگاه بر سر پا نکند - و ازین رو خورشید سوادان درین فضاء تلک میدان که فی الحقیقت جولانگاه هواست ذره وار منزل پایدار نگزیند - ازین است که مقربان حضرت و نزدیکان بارگاه عزت خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فانی کار دوام سلطنت آنجہانی ساخته اند پیوسته منتظر دعوت داعی حق می باشند - تا هرگاه بحکم حکمت وقت آن در رسد از شدت شوق دریافت آن درجات و مراتب والا بی توقف باجابت شتابند و نعمتی که در عهد الست برای ایشان مهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معانی بیان کیفیت انتقال حضرت عرش آشیانی است - مجملی از تفصیل این واقعه غم اندوز آنکه در عرض سال پنجاهم تاریخ اکبری موافق سنه هزار و چهارده هجری مزاج وهاج آنوالا مرتبت از مرکز اعتدال انحراف یافته باوجود چندین طبیب حافق که سر آمد ایشان حکیم علی گیلانی بود دوا و مدارا سودمند نیفتاده معالجه و تدبیر فایده نداد - درین وقت خان اعظم و راجه مانسنکه بملاحظه وفاداری و حق گذاری بر آن سر آمدند که خسرو مہین پسر

حضرت جهانگیر بادشاه را که خواهرزاده راجه و داماد خان اعظم بود از روی مراعات ببادشاهی بردارند - چون خواست آلهی بامر دیگر و مقتضای تقدیر برین جمله پذیرگشته بود که اهل روی زمین و زمان از پرتو عدل و احسان شاه بلند اقبال سایه نشین کف آمن و امان باشند - لاجرم حضرت جهانگیر بادشاه آلهی یافته از خود با خبر و از معاندان پر حذر می بودند - و شاه بلند اقبال با اعتماد نگهبانی آلهی از عذر دشمنان نیندیشیده همه وقت در تیمار داری و خدمتگذاری جد بزرگوار جد و جهد بجای رسانیده بودند که آنحضرت درباب خورسندی از آن سعادتمند و نافرمانمندی از خسرو فصل طویل الذیل بر زبان داشتند - بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت آنان را که سعادت رهنما و بخت کار فرما شد خصوص مرتضی خان بخاری که در آنولا بخشی باستقلال موکب والا بود - از روی حقیقت دانی بر همگان تقدم جسته با جمیع خویشان و مفتسبان خویش بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد - و سایر امرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دریافتند - آنگاه باقی سپاه و کل سرداران خبیر گروه گروه بخدمت شتافتند *

چون در آنولا مخالفان بر قلعه اکبر آباد استیلاء تمام افدوخته بکشد و بست مداخل و مخارج آن دست یافته بودند - ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشان پیغامی مشتمل بر وعده و وعید و بیم و امید تمام داده از بدی نفاق همگنانرا ترسانیدند - و پیغام دادند که چون مرتبه ظل آلهی و پایه والای بادشاهی بنواب همایون ما تعلق گرفته و تاج و تخت خلافت از پرتو وجود ما زینت پذیرفته - انسب آنست که مقتضای دستور العمل خرد صلاح اندیش را کار بسته از بیعت و اتفاق حل و عقد تخلف نورزند - دوم نقد دست از کشاد و بست ابواب حصار باز داشته قلعه و ما فیها را باولئای دولت سپارند - و بصوب بنگاله که بنابر تفریض حضرت جنت آشیانی براجه تعلق داشت

ما نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارزانی داشته ایم روانه شوند - و چون پیغام با معاندان کوتاه اندیش رسید با خود اندیشه کرده دانستند که بیش ازین تمر و طغیان حاصلی ندارد و بی وجود مردم کار آمدنی این اراده پیش نیست - چه خان اعظم درین مدت نظر بر نسبت خود نموده جمیعتی که درخور مرتبه او بود نگاه نمی داشت و از راجپوتان کوتاه سلاح راجه معلوم که چه می کشاید - خصوص باوجود کثرت مغول و قلت ایشان بملک گیری آمدنی کشور خود را هم از روز اول از دست نمی دادند - و خسرو بنابر آنکه در آن ولا روزی هزار روپیه می یافت ظاهر است که ازین قدر زر چه مایه لشکر بهم توان رسانید - اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت دستگاه در تنگی کار بکار نیاید و وجود و عدمش در آن حال برابر بود - بنابر مقتضای این معانی ناچار قلعه بتصرف اولیای دولت دادند و خود بیرون شهر در ظاهر خانه راجه مانسنگه رو بجانب بنگاله فرود آمدند *

چون احوال اکبر بادشاه تغیر تمام پذیرفته از بهبود نامیدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران در گذرند - ازین رو که بادشاه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرستان درین مدت از ملاحظه بادراک سعادت عیادت حضرت والد والا قدر استسعاد نیافته ازین معنی حرمان نصیب بودند - اکنون که کار از ملاحظه در گذشته بود بنابر اندیشه محرومی دیدار واپسین آنحضرت با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند - و مراسم عیادت و پرسش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیره ایام مهجوری برداشتند - و بمقتضای وقت اراده مراجعت نموده شاهزاده محمد خرم را همراه خود بیرون آوردند و بر دروازه های قلعه از جانب خود مردم بنگاهبانی نصب نمودند - درین اثنا چون قضیه قضا

بعد از انقضای یک پهر و هفت گهری شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الثانی سقه هزار و چهارده وقوع یافته فردای آن بادشاه جهانگیر باقامت مراسم عزا داری و سوگواری پرداخته - و خود با تمام امرا و اعیان و اکابر سیه پوش گشته نعش آنحضرت را با سایر گردنکشان گیتی و سران عهد قاسم که بفاصله دو کوه از قلعه آگره واقع است دوش بدوش رسانیده اکثر جای خود نیز بدست آویز دریافت این سعادت سرفرازی داری اندوختند - و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن معادرت بدولت خانه نمودند *

روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانی سال مذکور موافق دهم آبان ماه آهی با ساعتی که سعد اکبر یعنی مشغری کسب انواع نیک اختری از آن میکرد - و نظرات سعود آسمانی درپوزه نظر سعادت جاودانی از آن می نمود - آن سرور افسر سروری را از تارک مبارک تزئین داده اورنگ سلطنت را از جلوس اقدس نو آئین و انجمن عقد بیعت را نور آگین ساختند - و قبه بارگاه خلافت روی زمین را روکش مهر و ماه نموده قوایم آنرا باوج این والا خرگاه برافراختند - صفحات زر از پهلو کشاده روی سکه نام انورش دیگر روی نا روانی ندید - و درجات مغیر از القاب نام والایش چه پایه پایها که بر خود نچید - خرد و بزرگ اوامرو نواهی این دولت سترگ را گردن نهادند - و از دور و نزدیک سرکشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند - چنانچه از رایان خود رای همد بجز رانا دیگر را نافرمانی بخاطر نماند - درینصورت تصویر این معنی در آئینه رای گیتی آرای بادشاه جهانگیر رو نمود که مهم آن نابکار را بر دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته سزای عصیان او را در کنار روزگار او گزارند - بنابراین سلطان پرویز را بالاییقی آصفخان جعفر نامزد این مهم فرموده با لشکر گران سنگ بآهنگ

استیصال آنمکذول دستوری دادند - چون از روز نخست سرانجام هرکاری نامزد کار گذاری کامگار شده لاجرم گره کشائی این عقد دشوار کشاد نیز بنافخ تدبیر این شاه آفاق گیر حوالت گشته بود - چنانچه اکبر بادشاه را در ایام شاهزادگی برای سر کردن این کار تعیین فرموده بودند و بنابر وجه مذکور این مهم را فسقی شایسته صورت نه بسته بود - ناچار ایشان نیز درین نوبت کاری نساخته معاودت نمودند - در آخر امر بمحض توجه این والا مرتبت سرانجام بسزایافت - چنانچه در مقام خود انشاء الله تعالی به تفصیل مذکور خواهد شد *

روگردان شدن خسرو از سعادت خدمت حضرت خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

بر صاحب دلان صاحب نظر که ابصار بصایر شان از کحل الجواهر تائید و توفیق جلا پذیرفته پیوسته بفطر عبرت نگر تماشای رنگ آمیزیهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست - که چون عنایت حضرت ایزدی هرگاه خواهد که عالمی بکرشمه بیاراید و جهانی بگوشه چشمی گلستان نماید -
 [...]^۱ چمن پدیرایان چار باغ ابداع خار موانع از سر راه پیشرفت کار بردارند آنگاه سایر مواد در آمد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آرند - تا شاهد حصول آنمراد بر وفق اراده از خلوتکده غیب به پیشگاه^۲ [حضور]^۳ جلوه نماید - محصل این سیاق صدق انتظام بر تمهید مقدمات دوات و تشیید مبانی شوکت و حشمت این والا گوهر در مبادی احوال انطباق تمام دارد - چه بنابر آنکه در روز ازل منصب جهانبانی بد آنحضرت تفویض

یافته بود - و لاجرم از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جلوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص و عام حسب المرام برآمده - هر نحو عاقلی که حجاب فتح الباب مدعا آمده بدانسان دفع شد که همانا هرگز نبوده - و شاهد صدق این معنی و گواہ راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو شاهزاده کلان است - چون او از رزق خبرت و نصیب بصیرت بهره نداشت و از بینش عواقب امور بغایت دور بود همواره در خاطر راه خیال محال دادی - معینا برخی از فرومایگان ناقص فطرت چه بمقتضای بی بصری و بدگوهی و چه بقصد شورش انگیزی و فتنه گیری بر آن سر بودند که او را خمیر مایه آشوب و فساد نموده بدین بهانه دست آویز تطاول و دراز دستی فرا چنگ آورند - و همچنین جمعی پویشان حال پراکنده مغر از ملازمان هوا خواه او رفته رفته آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند - که بدست ادبار سلسله اقبال ناممکن بجنبش آورده بپای بی سعادت هنجار عصیان خدای مجازی بپیماید - لاجرم پیوسته در پی آن بود که اگر از همراهی وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی - بیدرنگ آهنگ راه گریز نموده بطرفی شتابد - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت و نا نهاده نتوان برداشت - و آهنگ فیروزی بر روزی نا مقدور با قدر برابر شدن و با خدا مبارزت کردنست - و بالجمله باوجود این مراتب بروفق مقتضای قضیه الخائن خایف و الغادر حاذر بستیز بخت و لجاج دولت برخاسته ساز راه گریز نمود - و بی مقصدی معلوم با مجهولی چند در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سال مذکور از اکبر آباد برآمده راهی طریق بی راهی گشت - و چون بهیچ وجه راه دربی نداشت ناچار روانه روبرو پنجم گردید - بادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده همان شب مرتضی خان میربخشی را بسبیل منقلا تعیین

فرموده دستوری تعاقب دادند - و این شاهزاده والا گوهر را به [حمایت] خود در آگوه گذاشتند - و اسلام خان شیخ زاده و اعتماد الدوله و خواجه جهان و رای سنگه بهوریته را همراه داده خود بنفس نفیس قبل از طالع طلعه بامداد باستعداد لشکر مطلقا مقید نگشته بر سبیل ایلغار بتعاقب او راهی گردیدند - چون خسرو بنواحي متعرا رسید حسن بیگ شیخ عمری که درینولا از حکومت کابل معزول گشته روانه درگاه بود بآن نا برخوردار برخورد - و از کمال سلامت صدر و ساده دلی بل از غایت کول مفشی و بی ما حاصلی بدمدم افسوسش از راه رفته بدو معاً از راه برگشت - سلطان باستظهار او قوی دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید - و ازین جهت که اولیای دولت قاهره قبل از وصول او برین معنی آگاهی یافته با خود قرار تحصن داده بودند - و در استحکام باره و استعداد اسباب قلعداری کوشیده و مداخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقتله و آماده پیکار و کارزار شده بودند - بی دست و پا آغاز دست و پا زدن نموده بغیر مقتضای وقت بمقام استمالت و دلاسامی متحصنان درآمد - و چندی از چاپلوسان چرب زبان و طرز دانان جادو بیان را نزد همگنان فرستاده ابلاغ پیغامهای رغبت افزا رقت آمیز نمود - و مواعید دلاویز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب جلو پذیرش داده در ضمن این مایه تابیسات کودکانه وثیقه عهد و پیمان در میان آورد - آن سعادت منشان پاس حقوق دلی نعمت حقیقی داشته بمقام نا سپاسی در نیامدند - و همچنان بر جاده [هواداری]^ع ثبات قدم ورزیده شیوه حق گذاری گزیدند - و بر سر ابا و امتناع پا محکم کرده قطعاً بهمراهی او اقدام نمودند - مجملأ هر چند

خواست که باطایف الحیل ایشانرا فریفته شهر را بدست آورد سعی
بیحاصل سود نداده اثری بر آن مراتب مترتب نشد - ناچار بتهدیه اسباب
محاصره و فراهم آوردن مردم بی روزگار واقعه طلب پرداخت - و باندک
فرصت همدران نزدیکی قریب ده هزار تن از خود سران بی سرو پا بنابر
امیدهای دور از کار بدو پیوستند - و چون اتفاق این مشتی فتنه جوی
آشوب پرست که از دستان او پا خورده بودند دست بهم داده - سلطان دل
بر پیوند اجتماع آن جمع هرجائی بسته برین سر هوای مقابله خیل اقبال
در دماغ جای داد - و از وصول خبر مرتضی خان که با چهار هزار فدوی
دلیرانه می آمد صلاح در آن دید که پیشتر رفته راه بر خدمت لشکر سیلاب
اثر بندد - چون باین اندیشه کوتاه رو براه نهاده در کنار رودبار بپایه بآن
سعادت یار دولتخواه بر خورد - بمجرد رسیدن بی ایستادگی و تدبیر
چون مشتی خاشاک که خود را روکش افواج بعصر امواج کند بر دریای
لشکر طوفان اثر زد - و باندک زد و خوردی شکست درست خورده روگردان
شد - چنانچه آن بیراهه رو را تا لاهور هیچ جا دست از کار رفته لگام وار پای
در رکاب ثابت گیر نگشته بیدست و پا بپای مرکب باد پا راه و بیراه
می نوشت - و لهذا در عرض آن مسافت جای عذاب باره ادبار نتافته
یکسر بشهر بشتافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده راه هزیمت پیش
گرفت - و رفته رفته در دریای چناب چون خس در گرداب راه بیرون شدن
نیافته دستگیر پاداش کردار خود گردید *

چون خبر فتح مرتضی خان و گرفتاری خسرو و حسن بیگ از اخبار
شمس تولکچی که بر سبیل پیام شتافته در سر پل گویند وال خود را رسانیده
بود به جهانگیر بادشاه رسید - آنحضرت از استماع خبر بغایت خوشحال
شده او را خوشخبر خان خطاب دادند - و از آن مقام با سرعت تمام متوجه

شده کوچ بکوچ به دارالسلطنت لاهور شتافتند - و کنار دریای راوی
سر منزل افواج محیط امواج شده خود به نفس نفیس در باغ میرزا کامران
ورود اقبال و نزول اجلال فرمودند - و حکم اشرف شرف صدور یافت که
محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم که در آنولا از خطاب
امیر الامرائی و پاینده والای وکالت سرافراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ
را بحضور پرور آورد - چون فرموده بغلاف پیوست آن محرک سلسله عدم
عقل را زنجیر فرموده زندانی ساختند - و حسن بیگ به بدترین وجهی
جزای قبیح اعمال خویشتن یافته باعث خیرت دیده وران و عبرت دیگران
شد - و سایر گرفتاران که در حقیقت پاداش آشوب انگیزی و فتنه گری
بود چون خاک شان بخود نمی گرفت و آب بر نمی داشت بجزای
کردار نابکار بر دار کردند - و آن مشتی ذلیل ازل و ابد را که خار راه آرامش
روزگار شده بودند گل عار سر دار ساختند - چون اولیای دولت ابد پیوند
از پرداخت این مهم اهم بالکلیه باز پرداختند - و از هیچ ره در خاطر اشرف
نگرانی جز الم درونی موزی این والا گهر نماد - هوای گلگشت فضای
روح افزای خطه کابل که از دیر باز مکفون ضمیر انور بود بتازگی باعث
انبعاث شوق نهفته گردید - بنابر اینکه سیر تفرهات آن گل زمین بهشت
آئین بی فیض حضور نو بهار ریاض اقبال و قاره گل گلشن جاه و جلال
موضعی خاطر عاطر نبود - لاجرم بی توقف مقشور عنایت آمیز درباره
طلب این شاه بلغد اقبال و سایر مخدرات و خزاین از موقف جاه و جلال
صدور یافت - آن عالی فطرت بمجرد وصول فرمان عالیشان با جمیع بیکمها
و مجموع کارخانجات بیوات دوازدهم ربیع الآخر سال هزار و پانزده هجری
آمده ادراک سعادت حضور نمودند *

آغاز ابتنسام غنچه بهارستان جاه و جلال شاه بلند
اقبال سلطان خرم از مطلع عظمت و اجلال
و ظهور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت
جهانگیری بادشاه در حق آنحضرت
و خواستگاری نواب ممتاز زمانی بنت
یمین الدوله آصف خان

بعکم آنکه برگزیده‌های عنایت الهی از عموم عالمیان بکرامتهای
خاص اختصاص یافته اند - و تربیت دیده‌های فضل نامتناهی خدای
متکفلان عهده امر خلافت و متحملان بار امانت از عامه برپا و کانه رعایا
بمزید فضایل و مزایا امتیاز دارند - لاجرم آن نظر یافتگان تأیید حق تعالی
را نظر به سایر مردم دقائق پیش بینی و ژرف نگاهی در درجه اعلی
می باشد - و مصداق این حال صدق فراست و دریافت‌های نهانی
حضرت جهانگیر بادشاه است - چون آنحضرت به پرتو اعلام الهام ربانی
و اخبار تلقین آسمانی دریافته‌اند - که این سایه پرورد آفتاب عنایت ایزدی
تا بامداد روز نشور شمع انجمن افروز دودمان دولت حضرت صاحبقران
اعظم خواهد بود - بنابر آن بمقام ترقی احوال آن برگزیده عنایت ربانی
که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه نیز آن سرور را از سایر شاهزاده‌ها
برگزیده بودند در آمده بالفعل آن شایسته ارتقای اعلی مراتب متعالیه
و مدارج علیه را از تفویض منصب هشت هزار^۱ [...] سوار به ضابطه
دو اسبه سه اسبه مزید اعتبار بخشیده بعنایت^۲ [...] تومان و طوغ سر افراز

و بغوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند - و از مرحمت آفتاب گیر فرق عزت
برافراخته بعاطفت بارگاه سرخ که خامه دولت خانه والا یا مخصوص
ولی عهد می باشد اختصاص دادند - و نیز تنفیذ احکام مفاشیر برسالت
آن حضرت تفویض رفته مهر اشرف اوزک که مدار اعتبار فرامین
بر آنست - و سر رشته انتظام رفق و فتق و بست و کشاد مهم این
دولت جاوید بنیاد بآن وابسته بشاه بلند اقبال سپردند - اگرچه از روی
ظاهر تمشیت امور سلطنت برای رزین این والا گهر حواله نمودند -
و لیکن باطفاً در لباس عطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین بزیور
نگین آن زینت بخش تاج و نگین درآمد - و سرکار حصار فیروزه نیز بجایگزین
عالی مقرر شد - و بر زبان الهام گذشت که بسنت سنیه آباء عظام
عمل نموده این سرکار را که پیوسته به ولیعهد مقرر می باشد از روی شگون
و برکت بر آن گرامی فرزند اقبالند عنایت فرمودیم *

از آنجا که طبع فیض رسان بادشاه والا جاه بانواع مهربانی و فیض
رسانی مجبول بود پیوسته بر آن بودند - که بقدر امکان آثار عدل و برکات
احسان این والا مرتبت تا بقای جهان شامل حال آیندگان نیز بوده باشد -
و اهل زمان مستقبل هم بمیامن سعی جمیل آنحضرت مرفه الحال بوده از
فیض الطاف عام بی نصیب نمانند - بقابریں معانی همواره هوای این معنی
از فضای خاطر فیاض سر بر میزد - که آن برومند نخل ریاض خلافت را
با نو نهالی از سرا بوستان نجابت پیوند بخشند - تا ببرکات ندای اقبال
و مآثر کرامت ذات و صفات آن نور حدقه دولت عظمی از سر نو ببالیدن
در آید - و از نوبر احسان و ثمره لطف کام جهان و جهانیان بر آید - لاجرم روز
پنجشنبه شانزدهم فروردی ماه دوم سال جلوس جهانگیری مطابق هفتم
ذیحجه سنه هزار و پانزده هجری در ساعتی مختار که نظر سعادت سعود

آسمانی متوجه ادراک انواع استسعاد بود و اوضاع افلاک و انظار انجم بر وفق مراد شهنشاه والا جاه - نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی که از عالم بالا برین مکرمت والا سرافراز گشته بود بحسن تقدیر ایزدی ازین سعادت [...] ممتاز شده بجهت مقارنت آن فرخنده اختر امتیاز یافته مختار رای انور شد - و بنابر رسم نامزد چنانچه روش معهود و آئین مقرر اهل روزگار است بدست مبارک انگشتر سعادت نگین در انگشت کپین آن مهین بانوی زمان و رابعه بقات آسمان جای دادند - درین ایام که هلال حلقه خاتم در دست آن بدر فلک عفت و مهر آسمان عصمت روکش نیر اعظم گردید - سن شریف آن مشتری طلعت زهرة جبین بچهارده سال و چهار ماه و بیست روز هلالی رسیده بود - بالجمله آن عقیله قبیله مکارم و مفخر و کریمه دودمان فضایل اوایل و اواخر صبیغه رضیه خان والا مکان میرزا ابو الحسن مخاطب به آصف خان است خلف صدق دستور اعظم میرزا غیاث بیگ مخاطب باعتماد الدوله ولد خواجه محمد شریف رازی که از دودمان اعیان آن ولایت است - و والده ماجده نواب ممتاز الزمانی دختر والا اختر میرزا غیاث الدین علی قزوینی مخاطب بآصف خان که در زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه میر بخشی باستقلال بود - و جعفرخان که برادر زاده او بود ببال او پرواز نموده در ملازمت عرش آشیانی باعلی درجات دولت رسید *

چون خاطر اقدس را از همه جهت فراغ کلی روی نمود - و هوای گلگشت نزهت آباد کابل دامن دل آن مالک رقاب صاحب دلان را بجانب خویش کشیده ازین راه خاطر عاطر را بدان سو کشش تمام رونمود - لاجرم قرین دولت و سعادت از دار السلطنت لاهور این والا گهر را دولت

آسا همعنان و همکاب نموده بدان مهبط انوار فیض توجه فرمودند - و در فرخنده روز پنجشنبه هژدهم صفر سده هزار و شانزده هجری ظاهر آن خطه فیض مظاهر سرمنزل موکب جاه و جلال گردید - و فضا و روح باغ شهر آرا که سرسبز کرده حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه است - و تا هنگام به پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود - درینوقت از فیض نزول آنحضرت سرمایه آرایش دهر شد - و عرصه دلکشی اورته باغ که حسب الامر شهنشاه والا دستگاه مضرب سراق عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت و سعادت این والا جاه شده بود - چون نشیمنی در خور نداشت بنابر آن حسب الامر عالی عمارتی رفیع بغایت دل پسند اساس داغ دل ارم و غیرت قصور حدایق رضوان و حور گردید *

درین ایام سعادت فرجام که عبارت است از ششم ربیع الثانی سال حال جشن وزن مبارک قمری سال شانزدهم از عمر ابد پیوند این بلند اقبال در دولت سرای آنحضرت آرایش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختری بر روی روزگار جهانیان کشوده شد - و کفار و بر آرزومندان زر ریز و جیب و دامن مفلسان درخیز گردید - اگرچه درین دولت خانه والا تا غایت وزن قمری بجهت شاهزادهای کامگار معهود نبود - لیکن چون درین نزدیکی از رهگذر اختلاف هوا فی الجمله انحرافی بمزاج و هاج این باعث استقامت و سرمایه اعتدال لیل و نهار راه یافته بود - در آن روز حضرت خلافت مرتبت بنابر رسم عیادت تشریف اشرف بمقر شریف این بلند اقبال ارزانی داشته بودند - و بحسب اتفاق آن روز مبداء سال شانزدهم از عمر ابد قرین آن سرمایه بقای دولت دودمان حضرت صاحبقران بود - لاجرم بجهت بهجت اندوزی خاطر آن گرامی منزلت را بدین غایت خاص اختصاص بخشیدند *

روز جمعه هفتم جمادی الثانیه سال مذکور موکب منصور از سیر
نرخت کده کابل چون طلایعه افواج بهار متوجه سرسبز بوستان جاوید ربیع
هفتدوستان گردید - و بعد از ورود اقبال چندی در دار السلطنت لاهور اتفاق
اقامت افتاده از آن^۱ [مقر] عزت رایات سعادت آیات بصوب دار الخلافه
آگره ارتفاع یافت - و در نواح آن موطن اقبال موکب فیروزی بجای آمده
آذین جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و پیرایه تزیین لیل و نهار شد -
و دوم روز فروردین ماه سال سیوم جلوس موافق چهاردهم ذیحجه سنه مذکوره
دولتخانه مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرمای این هفت طارم مقرنس
و عبرت افزای نهم رواق فلک اطلس شد - و بعد از دو روز دیگر بجبهت
تفرج عمارت این بلند اقبال که در جوار دولتخانه والا واقع است -
و درین ولا عمارت قدیم آنرا که بنا نهاد محمد مقیم وزیر خان بود از بنیاد
انداخته نشیمنهای بادشاهانه بظاہر امر عالی بجای آن اساس گذاشته
بودند - فیض ورود بدان منزل بهشت آئین مبذول داشته پرتو قدوم انور
ساحت آنرا نور آگین ساخت *

بیان خواستگاری نمودن حضرت خلافت منزلت صبیه صفیه مظفر حسین میرزا صفوی بجبهت شاه بلند اقبال خرم

چون اصالت امهات عمده ترین اسباب کرامت و جلالت اولاد
و نجابت والدات شریف ترین باعث شرافت و نباهت ابتدای سعادت
نهاد است - چنانچه تجربه نیز بر طبق حقیقت این معنی ادای شهادت

میدماید - بظاہرین بخاطر حضرت خلافت مرتبت رسیده بود - که کریمه
دودمان نجابت و اصالت و اختر برج شرف و جلالت اعفی صبیله رضیه
مظفر حسین میرزا صفوی را نامزد این والا حضرت نمایند - و چندی
بظاہر تاثیر عواقیق روزگار آن کار خیر بعیز تاخیر افتاده در عقد تعویق وقت
مانده بود - تا در اثنای سال چهارم از جلوس اقدس بمقتضای اراده خاطر
مقدس بر وفق مراد بظهور آمده مراسم خواستگاری سمت وقوع یافت -
و در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوزده هجری مطابق هفدهم
آبان ماه سنه پنجم جلوس جهانگیری که سن مبارک این بلند اقبال بعقد
عشرین عشرت آئین رسیده بود - مجلس بهشت آئین طوی زلف در منزل
سعادت محمل علیا حضرت مریم مکانی والدۀ ماجده حضرت جهانگیر که
بدولتخانه برکت پیوند پیوسته بود انعقاد پذیرفت - و در اسعد ساعات مقارنه
ماه با خورشید و مقارنه برجیس بظاہر وقوع یافت - چون ازین فرخنده
منزل بشرف محل آن بلند اقبال که متصل دولتخانه اشرف واقع است -
و دریغوا بظاہر فرموده آن عالی مرتبت درین گل زمین عمارت سپهر مرتبه
اساس یافته بود انتقال شریف روی داد - ازین رو بتازگی رشک شرف
خانه مهر انور گشته مغزات منازل ماه منیر پذیرفت - حضرت خلافت
مرتبت بدین محفل نشاط تشریف قدوم ارزانی داشته یک شبان روز از
پرتو حضور مفیض النور باعث آرایش بزم عشرت و موجب ازدیاد مواد
سرور و بهجت گشتند - و حضرت شاه بلند اقبال نفایس امتعه روزگار بر سبیل
پیشکش کشیده از وفور دزم و دینار که برسم نثار پاشیده بودند خورشید
آسا بام و در روزگار را در افشان زر گرفتند - و هنگام توجه آنحضرت
از دولت سرای سعادت تا درگاه دربار گردون اعتبار اقمشه هر دیار که
رشک فرمای پرند زربفت و غیبت افزای قصب سیمکش ماه بود -

حسب الامر اقدس بطریق پا افدا از گسترده روی زمین را روکش فلک اطلس گردانیدند *

اکفون درین مقام بغابر تقریب ذکر مظفر حسین میرزا به بیان حسب و نسب میرزا و اتیان سبب استسعاد بدین دولت عظمی می پردازد - آن والا نژاد خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است - و چون ولایت قندهار را در سال سیوم جلوس اکبری محمد خان قلاتی حسب الامر بشاه طهماسب داد - شاه بساطان حسین میرزا^۱ [برادر زاده] خود تفویض نمود - و روزگار میرزا در سال بست و یکم اکبری سپری شده ازو چهار پسر ماند - مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید میرزا و سنجر میرزا - از آنجا که وفاق میانه اخوان باوجود عدم توافق آرا و تخالف آهوا کمتر اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملکی و ولایتی در میان باشد - لاجرم هنگامه نفاق گرمی پذیرفته رفته رفته بغریب و افساد نا دولتخواهان التهاب شعله فساد اشتداد یافت - و سرانجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز بقطع و فصل شمشیر بران دست نمی داد - لاجرم تیغ بر روی هم کشیده مکرر بر یکدیگر زدند - و بهم در آویخته از طرفین خونها ریختند - و در عین زد و خورد نخست رستم میرزا بغابر کار فرمائی سعادت و راهمائی بخت ره بودایی به اندیشی برده در ماه مهر سال سی و هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجر میرزا و چهار پسر خود مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن و ابراهیم و چهار صد سپاهی قزلباش بموطن دولت نامتفاهی رسید - اکبر بادشاه نهایت تعظیم و تکریم درباره او بظهور آورده بتفویض حکومت صوبه ملتان و برخی از محال بلوچستان به منصب پنج هزار

سوار مقرر ساختند - و متعاقب او ابو سعید میرای مذکور نیز در اسفندار همین سال بدربار سپهر مدار رسیده نهایت رعایت یافت - چون خبر این مراسم بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید - و از قرب و جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که باستظهار عساکر ظفر آثار دور از راه نبود نزدیک بکار یافت - لاجرم بغابر آموزگاری سعادت و ترغیب و ترهیب امید و بیم که هر یک علت ارتکاب امور عظیمه اند - بمقام خیر اندیشی خویش آمده نخست والده خود و بهرام میرزا پسرکلان خود را بخدمت فرستاده اظهار اراده آمدن نمود - چون فرستادگان رسیده مقصد را بعرض اعلی رسانیدند - آنحضرت میرزا بیدگ قدیمی را با منشور عاطفت آمیز رغبت آموز ارسال داشتند - میرزا از در تعظیم و تکریم در آمده باستقبال آن بار نامه مباهات ب آمد - و از ره اظهار کمال ارادت و عقیدت روی زر و سر منبر آن خطه را از سکه نام و خطبه القاب سامی آنحضرت فور اندود و سعادت آمود نمود - و بشاه بیگخان که از جانب آنحضرت نامزد حکومت آن حدود شده بود - قلعه را تسلیم نموده خود با سه پسر دیگر حیدر و القاس^۱ و طهماسب و ده هزار خانه زاد قزلباش رو بدربار گیتی مدار آورده پنجم شهر یور سال مذکور بانجمن حضور پرنور رسید - و صد اسپ عراقی و دیگر تحف و نوادر برسم ره آورد از نظر انور گذرانید - از آنجمله مار مهر بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بستندی بحرکت در آمده همگی زهر را از بدن مار گزیده کشیدی - و ازین راه دفع غایله سم نموده علت شفا گشتی - مجمل با سائر فرزندان و همراهان مورد مرحام بی مفتها گشته به منصب پنج هزار و جاگیر سنهیل عاطفت پذیر شد *

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه بانداز نشاط اندوزی به صید گاه باری و ظهور سبکدستی از بادشاهزاده خرم در انداختن شمشیر بر شیر

چون بتاریخ آذر ماه سنه پنجم جلوس جهانگیری آنحضرت متوجه
صیدگاه باری گشتند - بحسب اتفاق روزی در اثنای شکار یوز که
تا آخر آن روز کشیده بود جمعی از قراولان معروض رای اشرف گردانیدند -
که درین نزدیکی تفومند شیخی قوی هیکل خفته که همین ساعت
سرپنجه صولت بگوزن افگنی بر کشته نیمی از آن شکار بکار برده - چنانچه
از غایت سیری سست آهنگ و گران خیز است - درین صورت صید آن
بی غائله آسیب قراولان و گزند پیدادگان دست می تواند داد - و از آنجا
که شغف جهانگیر بادشاه و شاه شیر شکار بشکار شیر بود - بی تهیده مایحتاج
این نوع صید که عبارت از حلقه فیلان و اجتماع اهل جرگه است عنان بشتاب
سپرده بشاه بلند اقبال رکاب برکاب متوجه آن سمت شدند - چون در
شکارگاهها هیدچکس را اندازه آن نیست که بی رخصت حاضر شود - بنابراین
قرار داد معهود بجز راجه رامداس و انوپ رای خواص و اعتماد رای
و حیات خان و معدودی چند از خدمتگاران و مدیر شکاران دیگری از
همراهی رکاب سعادت کامیاب نبود - چون پله بندوق نزدیک رسید شیر
نمودار شد - اسپ بحکم غلبه هراس طبعی از مهابت شیر فرار پذیر
گشت - ناچار خورشید وار از مشرق زمین زرین پر قوس سعادت بر زمین گسترده -
و پیاده پا بدفع آن شرارت نهاد نهاده بر سر پله ایستاده شدند - آنگاه بآهنگ

شیر افگنی در مقام تفنگ اندازی شده بندوق قدر انداز را قضا نفوذ
فرمودند - و آن ازدهای دمان شعله نشان در یک نفس سه مرتبه
از صدمه فتیله آتش افروز بانسون طرازی پرداخته دل از ذخیره خاطر
انقضاء کش کین توز خالی ساخت - چون بمقتضای قضا و قدر اجل
جانور در آن وقت مقدر نبود دمی چند در بند عقد تاخیر شد - لاجرم
بالفعل صید آن مقدر نگشته در هر سه مرتبه تاثیر انداز تیر که مانند سهام
صائبه تقدیر خطا پذیر نبود ظهور نیافت - چنانچه تیر اول نرسید و ثانی
کارگر نیامد - و درین مراتب آن اهرمن سرشت مطلقاً وهم و هراس بخود
راه نداده از جا در نیامد - مگر در انداز سیومین که این مرتبه از صدمه
تفنگ خشمگین گشته حمله آور شد - و با هیبت و سطوت تمام آهنگ
میرشکاری شاهین در دست نموده چون اجل بر آن شد و تیز خود را
بدو رسانید - و آن اجل رسیده را از صدمه سرپنجه صولت بر خاک هلاک
انگنده باز بجای خود رفت - درین حال حضرت خلافت مرتبت باوجود
تنگی وقت از غایت اهدامی که درباره شکار شیر داشتند بی نیل مقصود
تجویز مراجعت ننموده چند گام پیشتر رفتند - و شاه بلند اقبال در دست
چپ آن حضرت با دلی قوی ایستاده شدند - و راجه رامداس نزدیک
ایشان و حیات خان و اعتماد رای بجانب دست راست قرار گرفتند -
و کمال قراول در عقب ایستاده بندوق پر میکرد - چون در اثناء رسانیدن
ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلافت مرتبت از جا در آمد و تیر کاری
نیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنجا که نگهبان حقیقی برگزیده
نظر عنایت خود را در هر حال از آسیب عین الکمال نگاه می دارد - آن اهرمن
نهاد در کمال خشمگینی و قهرناکی متوجه آن حضرت نشده بسوی انوپ رای
خواص که پایه بندوق در دست داشت روی آورد - آن قوی دل قطعاً تزلزل

بخاطر راه نداده سر راه برو گرفت - چون حسب الامر اقدس مقرر است که سپاهیان در شکار شیر حربی بکار نبوند - چنانچه هیچکس یارای آن ندارد که جمده و خنجر نیز بر کمر داشته باشد - ناچار چوبی که در دست داشت برو انداخت - و آن در غایت خشمناکی با سرعت مصرع و صولت اثر از جا درآمده بگرمی آذر و تغذی قدر برو حمله آور شد - انوپ رای از صدمه آن انداز به قفا باز افتاد و شیر او را در زیر گرفت - چون او دستهای خود را بحمايت سائر اعضا سپر بلا ساخته بود - نخست هر دو ساعد و سر پنجه رای مذکور درست در یکدیگر شکسته از کار انداخت - چنانچه نزدیک بود که یکباره کار او را تمام کند - درین حالت شاه پلنگ افکن شیر صولت که شانه شیر را بنظر انور درآورده انداز شمشیر انداختن داشتند - چون تیغ شعله آمیغ را جواله نمودند ناگاه در عین فرود آوردن نظر باریک بین دقت نکرد بر انوپ رای افتاد که از هول جان یکدست خود را که جراحت تمام بدان رسیده بود از کام شیر بر آورده بر شانه او حمایل کرده - در آن قسم وقت نازک دست مبارک را از نظرگاه نخستین نگاه داشته در همان گرمی به نیروی سبکدستی انداز کمر شیر نموده تیغ صاعقه تاثیر را فرود آوردند - و باوجود آنکه در آنکالت خوشتن داری بظهور رسانیده حفظ خود نموده بودند - و ازین رو ضربه را آن مرتبه نیرو که اول داشت نماند - از کمال تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم مفکر بدان اهرمن پیکر رسید - و راجه رامداس نیز ضربه زد - و از آسیب جراحتهای مفکر سراسیمه گشته نیم گشته روگردان شد - و قضا را در باز گشتن بصلح نام چراغچی برگشته بخت که رزش به شب انجامیده در آن حال شمعی افروخته بحضور پرنور می آورد بر خورد - بمحور رسیدن باد صدمه پفجه آن بلای ناگهان بدین اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که همانا از حیات هرگز بر فخورده

بود - درین وقت بادشاهزاده بلند اقبال از کمال نگرانی باحوال حضرت خلافت مرتبت متوجه خبر گیری شدند که مبادا از چشم زخم حوادث روزگار آسیبی بدشمنان آنحضرت رسیده باشد - اتفاقاً بندگان حضرت نیز ملاحظه سامی از رهگذر آن بلند اختر اوج اقبال داشته در مقام تجسس احوال بودند - که درین حال آن سرور بخدمت رسیده خاطر مبارک آن دو سپهر دولت از جانب همدیگر بجمعیت کلی گرائید - مجملاً چون آن دو نظر یافته حفظ و حراست نگهبان حقیقی از سلامت یکدیگر نیایشگریدها بدرگاه یگانه ایند دادار نمودند - حضرت شاهنشاهی پای سرور آرای در رکاب یکران کامرانی آورده برین سرخانه چشم رکاب زرنگار را بقازگی روکش چشم خانه ارباب بصایر و ابصار نمودند - و یکبارگی بارگی سوار کار آن نیم گشته را به ضرب بدقوق تمام ساختند - آنگاه قرین دولت و سعادت معاودت نموده متوجه مخیم اقبال شدند - و درین حال حیات خان و راجه رامداس که از کمالهی حقیقت آگاهی داشتند کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند - حضرت خلافت مرتبت بر جرأت و جلالت و سبکدستی و دقت نظر آن والا فطرت در تاریکی آفرین خوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت باری بدعای روز افزون جاه و جلال شاه بلند اقبال رطب اللسان شدند *

درین آوان که عبارت است از روز پنجشنبه نوزدهم مرداد ششم سال تاریخ جلوس جهانگیری مطابق دوازدهم جمادی الثاني سنه هزار و بیست و هجری که شبستان انور شاه والا قدر بذات فروغ قدوم نور ظهیر نیک اختر صبیله کریمه ستوده سیر مظفر حسین میزرا صفوی مشرقستان انوار عنایت ایزدی شده بود - حضرت خلافت پناهی بر سبیل مبارکباد طلوع ثمره پدش رس این نوفرهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت لزوم

ارزانی داشتند - و سایر پردگیان سرادق عفت را نیز طالب نموده به بسط انبساط پرداختند - و آن کریمه نامور^ع [حورا]^ع پیکر را به پرهیز بانو بیگم مسمی ساخته حسب الاستدعای والدۀ ماجده بحضور آن مولود مسعود را به فرزندی ایشان دادند *

درین ایام خجسته انجام جشن نوروزی بآئین هرساله آذین پذیرفته - مربی عالم یعنی نیر اعظم در تاریخ روز در شبۀ پنجم ماه محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری بشرف خانۀ حمل انتقال نموده سال ششم از جلوس جهانگیری بمبارکی و فرخندگی آغاز شد - درین تاریخ دو هزار و زیاده بر منصب آنحضرت افزوده تسلیم ده هزار و زیاده ذات و در نوروز آینده سال هفتم جلوس باز دو هزار و زیاده بر درجۀ منصب آنحضرت افزوده از اصل و اضافه دوازده هزار و پنج هزار سوار مقرر نمودند *

بیان انعقاد فرخنده محفل عقد همایون فال
و ترتیب انجمن جشن قران السعدین جاه
و جلال یعنی زفاف حضرت شاه بلند
اقبال بستر عصمت و خدر عفاف
نواب قدسی نقاب ممتاز زمانی
صبیه رضیه نواب آصف خان

از آنجا که همواره کار پردازان کارخانه قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور جهان بر وفق اراده مهیا و آماده می سازند - و پیوسته

دستیاران والا کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب مایحتاج معاش و مواد ضروریات معاد جهانیان ساخته و پرداخته می دارند - بنابراین این فرخنده پیوند همایون ارجمند که در روز ازل حسن انتظام یافته بود - در تاریخ روز جمعه نهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری مطابق بیست و دو اردی بهشت ماه سال هفتم از جلوس اقدس بظهور پیوست - و بدین وسیله راس المال امانی و آمل و سرمایۀ رفاهیت احوال و فراغ بال عالمیان دست بهم داد - چنانچه امروز دلیل آن از وجود مفیض الجود چهار شاهزادۀ بلند اختر کامگار والا که هر یک زینت صفحۀ روزگار و قرۀ العین ابغای همه دیار و موجب انتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن و امان شش جهت زمین و زمان اند - مانند روز پیدا و چون آفتاب عالمتاب روشن و هویدا است - به نوری که برکات آثار آن تا روز قیامت بروزگار و ابغای روزگار خواهد رسید - و میامن نتایج آن تا یوم القیام باعث رونق چار بازار عالم و موجب قوام معاملات دار السلطۀ آدم خواهد گردید - و در آن فرخنده ساعت که مجلس این عقد ازدواج مقدس میانه سعد اکبر فلک خلافت کبری و زهره زهرای آسمان عفت در دار الخلافت عظمی شریعت غرا منعقد می شد - هن مبارک شاه جهان بخش جوان بخت که انشاء الله تعالی امتداد بقای آنحضرت تا انتهای مدت روزگار برسد - بر بیست سال و یکماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز قمری رسیده - و از عمر شریف آن ملکه دهر و مهین بانوی عصر نوزده سال و بیست و یک روز شمسی و نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز قمری منقضی شده - و از زمان خواستگاری تا این زمان پنج سال و یکماه و پنج روز شمسی سپری گشته بود - بالجمله در آن روز سعادت افروز همایون بزم طوی بمبارکی و خجستگی در منزل شریف عضد الخلافت

العظمی مختار الملت و مومنین الدوله آصف خان که در آن آردان بخطاب اعتقاد خان مخاطب بود قرار یافت - و بدستوری آن دستور العمل دیوان روزگار کار پردازان نیکوکار تهیه جشن و سرانجام آن بر وفق دلخواه هواخواهان کردند - و بساط شادکامی و خرمی بکام خاطرهای موافقان گسترده - در آن هنگام عیش افزا که باد بیهیمی و هوای خورمی نشه بخش دماغ عالمی شده بود - و ساحت آن محفل عشق از گلگشت پوی رویان رشک فرمای صحن گلستان ارم و غیرت افزای عرصه فردوس اعظم گشته - سلیمان روزگار یعنی بادشاه فلک اقتدار بنابر افزایش درجه سرافرازی آن آصف صفات بدین انجمن شادمانی قشرباز ارزانی فرموده از زیور قدوم انور زینتی دیگر بر آذین آن جشن بهشت آئین بستند - و بکام دل بر مسند عیش و کامرانی نشسته بوسه شگون و مبارکبادی ابواب نشاط و شادی بر روی خاص و عام کشودند - چنانچه فراغ خاطرها از فروغ شگفتگی جهانی را در پیرایه نور و سرور گرفت - و صفحه زمین چون ری صاحب دلان کشاده پیشانی گردید - رامشگران نیز بمقتضای عام سازها راست کردند و سرود گویان و پای گویان راه خردمندان زدن گرفتند - از پهلوی لطافت حمایل های یاسمن بر و دوش خوب رویان خرمی گل گشته روکش صحن گلشن و فضای چمن شد - و از بالای طروت گلدستهای چنپا و سیوتی شوریده بلبل شیدا از عشق گل سوری و سوخته بدورمی گلستان ساخت - درین هنگام که هنگام داد و دهش گرمی داشت و روزگار ادای حق مقام می نمود - اهل زمانه را بهانه خویشی کامی و خودرانی بدست افتاده داد کامرانی دادند - و از گردون گردان گرد عمر رفته و آینده گرفتند - چون از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کلی حاصل شد و روزی چند ازین روز نیک اختر و به روزی منقضي گشت - حضرت شاهنشاهی با سایر حجاب

گزینان حجله عصمت و جمله پرده نشینان سراق عفت پرتو انوار قدوم بهجت لزوم بر منزل سعادت محمل شاه بلند اقبال گسترده - و حسب الحکم آنحضرت سامان طرازان کارخانه سلطنت بتازگی جشنی جهان آرا آرایش پذیر ساختند و قبه بارگاه رفعت باوج طارم مهر و ماله بر افراشتند - و حضرت خلافت مرتبت در آن محفل عیش و کامرانی یک شهبان روز همت والا فہمت بر بسط بساط انبساط و گستردن مسند عیش و نشاط گذاشتند *

بالجمله محاسن ذات و صفات آن کریمه دودمان مکارم اخلاق و کرامت اعراق اعنی نواب قدسی نقاب در نظر انور قرة العین سلیمان زمان بمثابة جلو ظهور نمود - و بعدی دقایق آداب شناسی و مزاجدانی و مراتب خدمت گذاری و پرستاری آن ملکه ملک شیم باعلی درجات استحسن رسید - که آن ممتاز طبقه نسوان جهان و سرافراز حوران چنان را از سایر مخدرات شبستان دولت برگزیدند - و بنابر شیوه ستوده والا خداوندان این دولت کده عظمی که مهین بانوان حرم سرای خلافت کبری را بخطابی والا و لقبی شایسته اختصاص می بخشند - تا نام نامی ایشان زبان زد خاص و عام نشود - آن علیا جناب را باین اعتبار ممتاز محل بیگم خطاب دادند - و درین کارنامه گرمی هر جا زبان خامه وقایع نگار ناچار بایراد اسم سامی آن انسیه حورا نژاد جرأت نماید بعنوان نواب ممتاز الزمانی ممتاز محل بیگم تعبیر خواهد نمود *

در سال هشتم جلوس جهانگیری مطابق سنه هزار و بیست و دو هجری که آغاز ابتسام غنچه گلبن جا و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود - از سرابستان دولت آنحضرت و حرم سرای سعادت نواب ممتاز الزمانی نوگلی در چار چمن وجود بشکفته جبینی غنچه امید و خنده روئی

سپیده دم عید روی نمود - چون این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو جهانی را بشگفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط آموخت - حضرت خلافت مرتبت با سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت بفاخر رسم تهنیت ظهور این نوباوه مقدس و میوه پیش رس که ثمره پیوند تازه نخل سراستان دولت و اقبال با نونهال ریاض جاه و جلال بود - بمنزل همایون آنحضرت تشریف قدوم اشرف ارزانی داشتند - و آن حضرت محفلی عالی و بزمی دلکش مرتب ساخته بمراسم پا انداز و لوازم نثار و پیشکش پرداختند - و کنار و بر نثار چینان را چون جیب غنچه و مشت صدف سرشار زر و لبریز گوهر گردانیدند - و مبلغی گرانمند بصیغه نذر از نظر انور گذرانیده التماس نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن فرخنده اخگر برج اقبال را بحور النسا بیگم نامور فرموده بغایت خاص فرزند خواندگی خویشتن که اقصی مراقب دولت جاودانی است اختصاص بخشیدند *

بیان موجبات نهضت موکب جـاه و جلال جهانگیری بهمعنائی شاه بلند اقبال بصوب دار البوکت اجمیر

چون بعد از سانحه ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه که کم فرصتی خسرو آشفته رای حضرت سلیمان مرتبت را برتنق و فتنق و کشاد و بست معاملات ممالک محروسه چه بحد رخنه و لایات دور دست مجال نداده بغروشانندن شعله آتش فتنها که برانگیخته و فروخته بود اشتغال داشتند - در خلال این حال خللی در مملکت جنوبی پیدا شد - تفصیل اجمال مذکور آنکه در عین این حال دنیاداران دکن از فرط کوتاه

نظری بل بفاخر کمال بی بصری که لازمه کهن دار دنیا و فساد انگیزی و فتنه گری که خاصیت دیرینه گیتی است - خلع ربنه اطاعت از ربنه انقیاد نموده سر به تمرد و عصیان بر آوردند - بلکه برین معنی بسند نموده خلیع العذار و مطلق العنان به ترکناز در آمدند - خاصه عنبر حبشی سیاه بخت تیره رای فرصت غفیمت شمرده از تباة اندیشی و کم فرصتی که ناشی از طغیان منشی و ناقص فطرتی او بود - دست تصرف به اکثر محال بالا گهات که با اولیای دولت ابد پیوند تعلق داشت دراز کرد - و عبد الرحیم خانخانان سپه سالار دکن و خاندیس و برادر از آنجا که همواره انداز گرمی هنگامه سپاهگری داشت - و ازین رو به فتنه پرستی و شورش انگیزی تهمت زده خاص و عام بود - همانا از آن راه عنان بالا دویهای عنبر نگرفت - و در هیچ مرتبه لگم تیز جلویی و فراخ روی های آن زیاده سرپی نبود - لاجرم فتنه او آهسته آهسته چنان بالا گرفت و رفته رفته کارش بجای کشید که خانخانان به عجز گرائیده از چاره گری فروماند - و ناچار بوسیله عرضداشت های پی در پی درخواست مددگاری نمود *

چون دقایق حقیقت این معامله بر رای جهانکشی هواخواهان دولت روز افزون بدرجه وضوح پیوست - بی توقف از موقف خلافت کبری فرمان قضا جریان در باب تهیه عسکر ظفر اثر بحلیه نفاذ آراستگی یافت - و لشکر گران سنگ که سرداری آن نامزد سلطان پرویز و اتالیقی و کارگذاری یساق بر جعفر بیگ آصف خان مقرر شده بود بآهنگ تسخیر دکن و تادیب دکنیان تجهیز یافت - و راجه مان سنگه و امیر الامرا (۱)

(۱) اینجا از امیر الامرا شریف خان مراد است که در زمان جهانگیر بادشاه بعد از وزارت سرفراز بود - اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۳۰۷ طبع ایشیاٹک سوسائیتی بنگاله *

با بسی از سرداران نامدار به کومک تعیین پذیرفتند - و خزانه گرامند با فیلان کوه پیکر نبرد آزموده کار زار دیده سرمایه استظهار سپاه نصرت آثار شد - و در همان روز رایت فیروزی آیت بدان سمت ارتفاع گرفت - چون آن عزیز مصر بی جوهری که کنعانی قحط وقوف و معامله فهمی و زندانی قید اوامر و نواهی نفس اماره و طبع زیان کار شده خود را گرفتار مستلذات نفسانی و ملایمات قوای حیوانی داشت - چنانچه مطلقا مالک نفس خویش نبوده در بند تذاول مغیرات و تجرع مسکرات خصوص مداومت شراب مدام و ملازمت سعاط و ندام بود - و این معنی که در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروائی است به نحوی برو غلبه داشت که از فرط عدم مبالات اکثر اوقات مست و خراب گران خواب بی خبری و سبکسری بود - لاجرم درین مرتبه نیز اثری بر مراتب تهیه جنود و تجهیز عساکر نامعدود مترتب نه شد - و بیهوده همگنان نقد وقت بزبان برده غنیمت فرصت از دست دادند - و نه تنها از این معنی کاری پیش نرفت بلکه سرمایه چیره دستی خصم از آن افزوده ماده خیره چشمی غنیمت آماده گشت - چون از کماهی احوال بدربار اعلی آگاهی رسید خان اعظم و خان جهان و مهابت خان و عبد الله خان از ارکان دولت عظمی که هر یک براسه کار اقلیمی سر میخوانستند نمود - و فی نفسه قدرت بر کار فرمائی لشکری و کار گذاری کشوری داشتند باستعداد تمام متعاقب یکدیگر بامداد ایشان تعیین یافتند - مجعلا بآنکه درین نوبت ازین عالم لشکری دست بهم داده بود که تسخیر عالم را کفایت میکرد - چون سرگروه از کار فرمودن سپاه عاجز آمده ایشان نیز ازو حسابی بر نمی داشتند - و درین میانه هنگامه نفاق امرا بایکدیگر نیز گرمی داشت - ناچار درین نوبت هم کاری از پیش نه رفت با آنکه

چند کورت لشکر ببالاگهات بردند - در جمیع کرات بی نیل مقصود با بدترین وضعی مراجعت نمودند - و در هر مرتبه باوجود کثرت عدد و عدت اولیا و قلت اعدا و با عدم سپاهگری اعدا علت مزید علت شده باعث افزونی نیروی غنیمت گشتند - چنانچه از این حرکات ناقص ماده سودای زیاده سرچی دکنیان به نحوی ازدیاد پذیرفت - که درین یورش بیشتر از پیشتر سرگرم پیش رفت کار بغی و عذاب شدند و از سر نو طریق فتنه و فساد فرا پیش گرفتند - و در عوض این آمد و رفت که مکرر وقوع یافت جرات و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته پیشتر آمدند - و پای از حد گلیم کوتاه خود دراز کرده همگی بالاگهات را به تحت تصرف در آوردند - چون درین نوبت سامان و سرانجام این مهم کامیابگی شده بود و پرداخت احوال لشکر بواجبی نموده - معذا چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت از بی نفسی سردار و ناسپاسی سپاه و حق ناشناسی امرا کاری ساخته نه شد - و این معنی بر خاطر مبارک حضرت خلافت پذهای بغایت گرانی نمود - و پیش نرفتن این مایه زیادتی از آن گوره فرومایه کم پایه بر همت عالی نهمت آفحضرت زیاده از حد حصر و عدد و بیش از مقدار قیاس و شمار دشوار آمد - لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند که خود بنفس نفیس بر سبیل زیارت روضه منوره و حظیره مقدسه حضرت خواجه معین الحق والمیت والدین به سوی دار البرکت امیر نهضت نموده چند در آن خطه پاک توقف فرمایند - شاید که نظر به نزدیکی آن حضرت امرا شرم حضوری منظور دارند - و از کار خود نیز شماری گرفته حسابی از کار فرمائی خود بردارند - و سلوک طریقه حق شناسی فرا پیش خویش داشته همت بر سرانجام کار ولی نعمت خود گمارند - و مهم رانا که از عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه باز باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهانبانی آن بادشاه

کشورکشا گیتی ستان که بتائید آسمانی مؤید و بتوفیق و تسدید ربانی موفق و مسدد بودند پرداختی بواجبی نیافته بود همواره سرانجام آن پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر بود - و آن نیز محرک این عزیمت صائب آمده بزبان مبارک آوردند که نخست مهم رانا از هر راه که رو دهد صورت داده آنگاه بفراف بال و درستی تدبیر با لشکر گران سنگ از آنجا یکسر متوجه تسخیر کشور دکن و تنبیه آن گروه آشفته مغز سبک سر شوند - بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش نهاد همت خدا داد بود عزم نهضت اجمیر را بحلیه جزم آراستند - و در تاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشتم از جلوس اقدس جهانگیری موبک مسعود با فرخندگی تمام متوجه آن سمت شد - چون بظاهر آن بلده رسید گرد قدم انور توتیای دیده اولی الابصار آن دیار گردید - از موضعی که قبله روضه مقدسه حضرت خواجه بنظر اقدس در آمد - بنابر پیروی طریقت حضرت عرش آشیانی و نظر بملاحظه مراسم آداب زیارت مشاهد متبرکه تجویز سواری نه فرموده فرود آمدند - و از نقش پای مبارک سرمایه مباحثات آن سرزمین بل روی زمین آماده ساختند - و باین روش فیضیاب فوز زیارت مزار مفیض الانوار آن قبله احرار گشته اکتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نمودند - و باعطای صلات و صدقات و وظائف و نذر که وظیفه زیارت این بقاع خیر است ادای حق مقام فرمودند - و چون اسم مبارک آن تاج تارک اولیای کبار اعنی خواجه بزرگوار بطریق تقریب ذکر یافت - لاجرم مجمل نسب و نسبت و نمودار اخبار و آثار آنحضرت را از مبادی سلوک طریقت تا منتهای وصول به حقیقت بنابر حصول تبرک و تیمن و شادابی ریاض سخن بر طبق پیمایش طریق ایجاز بزبان صدق بیان کلک وقایع پرداز

و خامه بدایع طراز می دهد - مولد انور آن سرور در دار الملک سجستان است که معرب سیستان باشد - و منسوب بدان کرده سجزی و سجستانی نیز گویند - و آن حضرت بنابرین اعتبار بسجزی معروف اند - اسم والد بزرگوار آن مرشد ابزاری روزگار خواجه غیاث الدین حسن است و منشاء آن والا جناب خاک پاک خراسان - در اوایل طلب بوساطت جاذبه شیخ ابراهیم قفدزی که در آنوقت پیشوای مجذوبان عهد بود تن به کشش این کمند در دادند - و بنابر پرواگی آن شمع جمع اصحاب درین انجمن بار یافته باعتبار عقد بیعت بآن واسطه العقد اولیای عظام از انتظام در سلک سلسله الذهب اهل سلوک و وصول اختیار پذیرفتند - آنگاه بارشاد شیع مذکور بعد از سلوک طریق تجرید پیروی روش ارباب تفرید نموده مردانه قدم در وادی^۱ [سیاحت ساحت]^ع ربع مسکون نهادند - و چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلم تعالیم علوم ظاهری نیز اشتغال داشتند - از آنجا خطه نیشاپور را وجه توجه ساختند - و در قصبه هارونیه از مضافات آن ولایت بخدمت شیخ عثمان هارونی که از مشاهیر اولیا است رسیدند - و مدت دو سال و نیم در آن بقعه اقامت نموده از آن مرشد سالکان حقیقت اکتساب آداب طریقت فرمودند - و در آن مقام بنابر پایداری ثبات قدم بمقامات عالییه رسیده از دستیار توکل بذیل ارادت جناب عرفان مآب ابواب فتوحات بر روی روزگار خویش کشودند - چون از راه قمونی ارشاد شیخ مذکور دقایق سلوک این طریقه والا را بدرجه اعلی رسانیدند - حضرت شیخ خرقه اجازت که از جمله اسرار این طبقه علیه است بدیشان حواله نموده اشارت اختیار سفر عراق عرب فرمودند - و آن عالی جناب پای ادب براه

طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و دلیل الطریقه شیخ نجم الدین کبری رسیدند - و قریب دو نیم ماه از فیض صحبت آن بدر سماء ولایت و نجم فلک هدایت راه بوادی عرفان برده انوار ایقان از پرتو مهر رای انور آن سرور اقتباس نمودند - و آنگاه بموضع جیل که در اسفل مدینه السلام بغداد واقع است شتافته مدت پنج ماه و هفت روز توقف نموده از فروغ صحبت شریف عالی حضرت سید السادات و منبع السعادات سلطان العارفین و تاج الواصلین هادی طریق هدی سالک راه خدا شارب رحیق تحقیق پیشوای هر فریق قطب الخافقین غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی بفوز سعادت درجهائی رسیدند - و چون بندگان شیخ از برکت لقای مبارک آنحضرت بطریق طریقت که همانا هم خامیت آب بقا است فیض حیات جاوید اندوخته به نهایت مراتب کمال پیوستند - و از آنجا به بغداد شتافته سعادت ملاقات شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی دریافتند - و بعد از مراجعت این سفر به همدان رفته به شیخ یوسف همدانی رسیدند - و از آنجا به صفاهان افتاده با شیخ محمود صفاهانی صحبت داشتند - و از آنجا به تبریز رفته بشرف ملاقات شیخ ابو سعید تبریزی که از اعیان اولیا بود مستسعد شدند - و از تبریز به سمت مهنه و خرقان شتافتند - و از آن راه سفر استرآباد اختیار نموده بفوز صحبت فیض بخش شیخ ناصر الدین استرآبادی که از اعظم اولیا و مشایخ طریقت بود رسیدند - و از آنجا به هرات تا سبزوار که بنابر طریق تعزیت شهرت باستقرار دارد شتافته چندی اقامت نمودند - و از آنجا به حصار شادمان و از آنجا ببلخ رفته مدتی مدید در آن مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خضرویه مجاورت گزیدند - آنگاه از بلخ به

غزنین عبور فرموده در آن بقعه به لقای [شمس العارفین]^ع شیخ عبد الواحد فائز شدند - و از آنجا آهنگ وسعت آباد هندوستان نموده در تاریخی فیض قدوم بدار الملک لاهور رسانیدند که ملک معزالدین سام غوری فتح خطه پاک دهلی نموده و قطب الدین ایبک را از غلامان خاص خود آنجا بجانیشینی خویشتن نصب نموده باز بسمت تختگاه غزنین لوی مراجعت بر افراخته در طی راه باجل طبیعی سفر آخرت گزیده بود - بالجماعه در لاهور به صحبت شیخ حسین زنجانی رسیده و از آنجا توجه جانب دهلی اختیار فرموده چندگاه در آنجا بسر برده - چون عموم اهل آن سرزمین بدیشان پی بردند از فرط آمد و رفت باعث تشویش خاطر و علت تکدیر صفای وقت آنحضرت شدند - لاجرم از کمال دوستی خمول و دشمنی شهرت رخت انتقال بگوشه دار البرکت اجمیر کشیدند - اگرچه چندی پیش از آن سکنه شهر اجمیر سعادت اسلام دریافته بودند لیکن اهل اطراف و نواحی آن ولایت همچنان بر کفر باقی بودند - درین اثنا میر حسین نامی از سادات مشهد مقدس معروف به خذگ سوار از طرف قطب الدین ایبک که بعد از ارتحال ملک معز الدین در هندوستان لوی استقلال بر افراشته بود - با لشکری گران سنگ بحکومت اجمیر و ملازمت حضرت خواجه نامزد شد - و او رفته رفته از پرقو امداد باطن انور حضرت خواجه معالم اسلام و شعایر مسلمانان را در آن خطه پاک کامیابغی ظاهر ساخت - و اثر عرصه آن سرزمین دلنشین را از غبار کفر و لوث شرک و انکار پرداخته اعلام اسلام در سایر مضافات و اعمال آن ولایت بر افراخت - و حضرت خواجه را توطن در آن ملک خوش افتاده رحل اقامت

افگندند - و در سن نود سالگی سالک طریقت صاحب شریعت شده تاهل اختیار فرمودند - و هفت سال دیگر شعار حیات مستعار داشته همت والا بر اكمال سالکان و تکمیل مستکملان آن ولایت گماشتند - و درین مدت خطه اجمیر از فیض وجود شریف ایشان سعادت پذیر گشته منبغ برکات بود - در روز ششم رجب سنه شش صد و سی هجری مجاورت صوامع عالم بالا و اقامت سر منزل قرب ایند تعالی اختیار فرمودند - و از فیض ارادت و متابعت طریقه آن مرشد کامل سالکان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیہ فایز گشتند - چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین سهروردی نیز برکات صحبت ایشان دریافته اند - و بروایتی ضیاء الحق حسام الدین چلی و شیخ اوحد الدین گرمائی در مبادی سلوک ایشان را در بغداد دریافته و چندی پیروی طریقت حضرت خواجه کرده خرقه خلافت از ایشان دارند - و تاج العرفاء الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکي که صفای روضه ایشان دهلی کهنه را تا ابد تازه رو دارد از اعظم خلفای حضرت خواجه اند - و شیخ فرید الدین معروف به شکر گنج که خلیفه خواجه قطب الدین اند - بیک واسطه در یوزۀ فیض ایشان گنجور خزاین حقایق و معارف شده اند - و شیخ نظام الدین مشهور باولیا از خلفای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ نصیر الدین که به چراغ دهلی اشتهار دارند - و همچنین شیخ برهان الدین ملقب به غریب که مرقد منور ایشان در دولت آباد دکن است - و سرور کشور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو دهلوی مشهور از مریدان سلطان المشایخ همگی بوساطت ارشاد ایشان فیض ایقان از سرچشمه عرفان یافته اند - و از پرتو انوار هدایت و دولت متابعت طریقت آن رهنمای طریق هدایت تا سر منزل وجدان پی بوده به سلطنت ولایت عرفان رسیده اند *

نهیست موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال
سلطان خرم حسب الامر حضرت جهانگیر
بادشاه به تسخیر ولایت رانا امر سنگه
وروزی شدن فتح و فیروزی یافتن
به نیروی توجه کشور کشای
آن ولایت

چون کار دانی حکمت کامله حضرت پروردگار جل برهانه آنوقت که صفحه هستی را نقش درستی نه نشسته بود و حقیقت معنی عالم صورت صورتی نه بسته - بحکم صوابدید مصلحت و تنظیم امور دار الخلافه آدم برآمد هر امری دشوار و سرانجام هر کاری دور از کار بدرآمد روزگاری باز گذاشته - و حل هر عقده سر بسته را برای صائب رای در گرو گره تاخیر نگذاشته - لامحاله چون وقت آن کار در آید جمال آن امر بسر خود نقاب کشاید - چنانچه درینولا صورت فتح رانا که در آئینه خیال هیچ یک از سلاطین عظیم الشان هندوستان نقش نه بسته بود بچهره کشائی دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بوجه احسن روی نمود - و بالجمله جمال شاهد اجمال این مقدمه در آئینه بدن نمای تفصیل بدینگونه جلوه انکشاف تام می نماید - که چون رانا که از رایان هندوستان در اصالت نژاد و قدم خانواده و فسحت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد - در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعت نشد - و بر طبق سلوک طریق عهد قدیم بر جاد کفران و طغیان

مستقیم بوده ثبات قدم ورزید - و بتقدیم لوازم بندگان اقدام نموده هم چنان بر اظهار نافرمانی و اعلان عصیان استقرار داشت - و بظاہر قرار داد دیرینه آن سلسله که بزعم باطل خود از اولاد نوشیروان دانند و دولت طبقه خود هزار ساله می شمارند - باوجود تداوم مدت تطاول و تغلب ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور بادشاهان عظیم الشان این کشور اکبر نموده - بلکه پسر صاحب تیکه یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نه فرستاده اند - چه عمده مزایای ایشان بر راجهای دیگر این اقلیم اعظم این است - که هر کدام بپایه رانائی رسند لازم است که از روی عجز و فروتنی پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باشند - چنانچه رانا پرتاب که در زمان حضرت اکبر بادشاه باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهانداري آنحضرت به پنججاه سال کشید - پاس لوازم طاعت گذاری و وظایف فرمانبرداری نداشت - تا اینکه مکرراً آنحضرت لشکر ظفر اثر بر سر او تعیین فرمودند - و بعدی درین مهم جد و جهد داشتند که حضرت جهانگیر بادشاه را با راجه مانسنگه و چندی از اعظم امرا به تسخیر آن ولایت فرستادند - و هر بار که از انبوهی لشکر کوه شکوه و سخت کوشی سپاه نصرت آثار عرصه برونگ و کار بردشوار می شد - پناه بشعاب جبال و تنگناهای کوهسار برده در عقبیات سخت گذار و گریزهای دشوار کردار روزگار می گذرانید - و بوسیله اظهار اطاعت و انقیاد نقد فرصت بزیان داده بهمین طریق جان از ورطه هلاکت بیرون می برد - و سرداران موکب اقبال نیز از صعوبت مهم بدین معنی قناعت می نمودند - و لهذا درین مدت آن معامله پرداختی بسزا نیافت و مقصود بر وفق مدعا رونمود - در آخر امر که کار بطول کشید و آنحضرت بر سر این معنی کمال ایستادگی داشتند - بظاہر میانجی موکویان پسر خود همین رانا امرسنگه را بملازمت آنحضرت فرستاد - چون حضرت جهانگیر خود بنفس

نفیس متوجه پیش رفت این مهم شده بودند - معذا صورت درستی بر نه کرده بود - لاجرم نهایت مرتبه اهتمام در سرانجام این امر داشتند - چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس اقدس پیش گرفته بانصرام آن برخاستند همین یساق بود - و چندین مرتبه عساکر نصرت مآثر به تسخیر آن ولایت تجهیز فرمودند - از جمله نوبت اول سلطان پرویز را با فوج بحر امواج باستیصال آن مخدول ارسال داشتند بفکوی که سابقاً سمت نگارش پذیرفت - چون سرکرد آن کار دشوار زیاده از حوصله قدرت و اقتدار او بود در فتنه سلطان خسرو بمعادوت مامور شد - و بعد از فراغ آن معامله نوبتی دیگر مهابت خان را با لشکر گران سنگ بآهنگ انقزاع آن ولایت فرستادند - و مدتی بعد الله خان اوزبک فیروز جنگ در آن ملک ترکتازی نمود - و چندی راجه باسو نیز در آن سرزمین بهر سو تردد می کرد - و بظاہر مقتضای مضمون مقدمه مذکوره چون تسخیر آن ولایت در بند تاخیر وقت بود - و در حوالنگاه روز ازل کشایش این عقد دشوار به گره کشائی رای گیتی آرای شاه بلند اقبال تفویض یافته - لاجرم هیچ کاری نساخته به غنیمت مراجعت ساختند - و درین وقت که وقت بر آمد این مطلب در آمده بود و حصول آن مرام از رهن تعویق روزگار برآمده - باوجود آنکه پیشتر بقصد تسخیر دکن بدار البرکت اجمیر تشریف آورده بودند نخست سرانجام این مهم را پیش نهاد همت والا نمودند - لاجرم بتاریخ ششم دی ماه الهی هشتمین سال جاوس جهانگیری مطابق چهاردهم ذی قعدة سنه هزار و بیست و دو هجری در ساعتی سعید که نظر یافته سعود آسمانی و اختیار کرده تائید ربانی بود - شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت رانا رخصت دادند - و هزار سوار بر منصب آنحضرت افزوده دوازده هزار شش هزار سوار در اسبه سه سبه از اصل و اضافه مقرر ساختند - و تشریف چاروب زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته

بودند و بر اطراف گلها مرواریدهای آبدار نصب نموده با چیدری طلا دوزی ریشه و فوطه زربفت و علاقه مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه^(۱) با پهلوتار^(۲) مرصع مرحمت فرمودند - و دوسراسپ خاصگی یکی عراقی نامور با کوه پاره و دیگر راهوار با ساخت مرصع و فتح گچ نام فیل با ماده فیلی دیگر مزید عنایات ساختند - و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند - راجه سورج سنگه - سیف خان بارهه - تربیت خان - نوازش خان - کشن سفکه - راو رتن هاده - رانا سکهارو - ابوالفتح دکنی - صلابت خان بارهه - سورج مل ولد راجه باسو - میرزا بدیع الزمان ولد شاهرخ - راجه بکرماجیت بهدوریه - میر حسام الدین انجو - سلیمان بیگ مخاطب به فدائی خان بخششی لشکر - خسرو بی - سید حاجی - رزاق بی - دوست بیگ - خواجه محسن - عرب خان خوافی - سید شهاب بارهه - خان اعظم صوبه دار مالوه - فریدون خان برلاس - سردار خان بوادر عبد الله خان صوبه دار گجرات با سزاوار خان برادر خورد - دلوار خان کاکر - خان یار بیگ - زاهد بیگ - و جمعی دیگر از امرا و منصب داران کومک^(۳) دکن از جمله - راجه نرسنگه دیو بندیه - یعقوب خان بدخشی - محمد خان نیازی - حاجی بیگ اوزبک - غزنین خان جالوری - ناهر خان تونور - علی قلی خان - همت خان - شرزه خان - میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی - مجمله درین بوش قویب بیست هزار سوار کار آزموده جارا از همه جهت در رکاب ظفر نصیب نصرت فصاب شاه بلند اقبال سعادت تعیین پذیرفتند - و در اسعد اوقات که اوضاع افلاک بر وفق مراد رو داده و انظار انجم متوجه انواع استسعاد افتاده بود - ماهیچه اعلام ظفر فرجام بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال که در معنی

(۱) یکی از آلات دکن است - خانی خان *

بسمله سور^(۴) فتح و فیروز^(۵) است ارتفاع یافت - و لشکر ظفر اثر با قلاو^(۶)زی تأیید ایزدی در رکاب نصرت انتساب آنحضرت بصوب ولایت رانا شتافت - و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه آن سرزمین از پرتو قدوم انور و انوار مقدم سعادت گستر آن قایم مقام نیر اعظم مانند گریبان مشرق خورشید مطلع نور ظهور گردید - درین حال جمعی از قراولان که بخبرگیری فوج غنیم رفته بودند تنومند شیریں چند اهرمن منظر در آن بیشه دیده حقیقت را معروض داشتند - چون شغف خاطر اقدس بشکار شیر بسیار بود - بی توقف جهت تفریح روزی شدن فتح و فیروزی همت والا نهمت برصید آنها گماشته متوجه آن سمت گشتند - و بمجرد وصول مقصد در اندک فرصت پنج قلاده شیر شکار شد - و آن روز ظاهر قصبه ماندل مضرب خیام بارگاه سپهر عتبه سدره مرتبه آمده نظاره تالاب محیط فسحت بسیط آب که در آن سرزمین سمت وقوع دارد - باعث انبساط طبع مقدس و نشاط خاطر اقدس گشت - و سیر اطراف آن کوثر آئین نال آئینه مثال موجب افراط اعجاب و اطراب آن فلک جناب شده تمثال فیض مصور و عیش مجسم در مرآت الصفاء آب سیماب سیمایش^(۷) [جهان] نما گردید - چون ازین قصبه سرحد ولایت رانا است و سلطان پرویز و مهابت خان و افواج قاهره که مکرر به تسخیر ولایت آن مقهور نامزد شده هیچ یک از آنجا نگذشته بود فرین دولت و سعادت گذشتند - و منزل موهی که در دوازده گروهی اودی پور واقع است مخیم سرادقات اقبال شد - و ازین منزل پنج هزار سوار بسرکردگی محمد تقی بخششی که در آخر آن بخطاب شاه قلی خان سرافرازی یافت نامزد شدند - که پیشتر

(۱) ع [چهره] ل

بکوهستان آن ولایت در آمده تاخت و تاراج و اسر و قتل اهل آنجا پیش نهاد نمایند - و خود بنفس نفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی جهان پوری از عقب متوجه شده بمیان آنولایت در آیند - چون این معنی موافق صوابدید رای دولت خواهان نیامد - لاجرم بذابر استصواب راجه سورج سنگه خال والای حضرت شاه بلند اقبال که از ماهیت آن ملک و حقایق احوال اهل آنجا کماهی آگاهی داشت - و او نیز صلاح درین کنگاش نه دیده بود بعرض مقدس رسانیدند - که مصلحت درین است که جمیع عساکر نصرت مآثر یکبار بدرون این کوهسار نیایند چه درین حال بیم آنست که غنیم این معنی را غنیمت انگارد و از همه طرف در آمده سر راهها و گدیوها را نگاه دارد - و درین صورت آمد و شد اهل اردو بازار و باز ماندگان لشکر در رسانیدن رسد و آذوقه دشوار شود - الحال مناسب وقت آنست که مرکب جاه و جلال به سعادت و اقبال درین سرزمین توقف نماید - و ازین جا افواج قاهره بدفع آن مقهور نامزد شوند - آنحضرت که بتأییدات آسمانی مؤید و بتوفیقات ربانی موفّق و مسدد بودند - مطلقاً درین باب بکنگاش صواب اندیشان عمل نه کرده بر عون و عون ایزدی توکل فرمودند - و اصلاً مصلحت دید اولیای دولت ابد پیوند را کار نه بسته مدار بست و کشاد معاملات بر اندیشیده ضمیر الهام پذیر نهادند - و در جمیع مواد بر کارسازمی بخت ازل آورد اعتماد نموده سرانجام مهمات این یورش را بنا بر رای جهان کشای صواب آرای گذاشتند - و از آنجا که بمحض عنایت آلهی و فیض فضل نامتغاهی تدبیرات نائید پروردگای توفیق بر وفق تدبیر می باشد - همه جا مقاصد بکام هواخواهان بر آمده نقش مراد اولیای دولت ابد بفیاد درست نشین افتاد - و بالجمله اگرچه بحسب ظاهر این معنی مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود - لیکن آن مظهر اقتدار

ید قدرت که نائید پرورد عنایت^۱ [ازلی] و برآوردۀ عاطفت حضرت پروردگار اند مطلقاً مقید بصلاح دید دولت خواهان نه شدند - و تکیه بر سد روئین توکل نموده به عروۀ وثقی توسل اعتصام بسته با ملتزمان رکاب سعادت قرین دولت و اقبال بدان کوهستان که هرگز لشکر بیگانه بر سبیل راه گذار آشنای آن سر زمین نگشته و سم ستور اجنبی برسم عبور قا پای کوتلش طرح آشنائی نیفگنده بود داخل شدند - چون پس از طی مراحل ظاهر اودی پور پی سپر فعال مرکب مرکب انبال شد - میدان چوگان که فضای است در کمال فسحت ساحت مضرب سراق اقبال آمد - قضیه مذکوره که نشیمن جای رانا است احداث کردۀ رانا اودی سنگه پسر رانا سانگا است - که باستظهار یک لک سوار با حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه در نواحی چانده رو برو شده شکست یافت - و جد این رانا امر سنگه که حضرت شاه بلند اقبال به قصد استیصال او توجه فرموده بودند - چه پدر او که رانا پرتاب نام داشت پسر همین رانا اودی سنگه بود - و منازل که درین موضع اساس نهادۀ اودی سنگه مذکور است بعضی بر فراز کوهچۀ بنایانته که بر سمت شرقی آن واقع است - و دیگر فشیمنها درمیان کولایی بفیاد پذیرفته که بر سمت شمال این کوه سمت وقوع دارد و بتالاب بجوله مشهور است - الحق بدیع آبگیری است بسیار دلپذیر و عدیم النظیر در کمال پهناوری و کشادگی و نزهت منظر و خوشی جا - و بر جانب جنوب آن میدان گاهی در غایت فسحت بجهت چوگان بازی ساخته بر گردا گرد آن دیواری سفلی کشیده - و در سه کوهی اودی پور تلابی دیگر اودی ساگر نام که از روی انقصاب نام بانی آن

واقع است - که سه سوی آن را کوها درمیان گرفته و بر یک جانب آن رانا اودی سنگه سدی در کمال متانت و رفعت و نهایت طول و عرض بسته و کوه لختی را بریده راه بیرون شد آب از آنجا مقرر نموده - و در محل انصباب و ریزش آب که کمال پستی دارد آبشارهای غریب نظاره فریب اتفاق افتاده که جای دهشت و حیرت اولی الابصار است - و در پیش روی آن جلگه‌ای در نهایت نصارت و فزاهت واقع است - که در خوش آیندگی و دلکشانی روکش روضه رضوان است - و چون عمارت اودی پور که بر فراز کوه و میانه تال واقع شده همگی بروش همدوان و هندسه معماران آن ملک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیامد - باین معنی از ترکناز لشکر عبد الله خان که سابقاً بدین موضع رسیده بود اکثر آن عمارت خراب شده بود - ناچار علی العجالة از سر نو بنای عمارت بر اساس اندراس یافته آن منازل نهاده باتمام رسانیدند - و در ساحت فواز کوه نیز بفرموده آنحضرت معماران چابک دست نشیمن های خاطر فریب دلکشا مشرف بر تال بنیاد نهادند - و امرای عظام و بندهای معتبر که راه قرب در خدمت داشتند - هر کدام بقدر نسبت تقرب در نواحی دولت خانه والا طرح عمارات عالیله انداخته منزل گزیدند - چون اردوی جهان پوی در اودی پور بدولت و سعادت قرار گرفت - مقتضای رای عالم آرا بر آن جمله مقرر شد - که از آن موضع تا سرحد شش جا تهانه داران جای گیرند - تا رسد غله بی مزاحمت برسد و آمد و شد بر سائر مردم آینده و رزده بآسانی میسر شود - بفاصله جمال خان ترکی را در ماندل و درست بیگ و خواجه محسن را در گیاس و سید حاجی را در اتوله و عزت خان را در منهار و میر حسام الدین انجو را در دیوک و سید شهاب را در کومل و هیاری مقرر نموده شد *

کوتاهی سخن چون محمد تقی که از مقام موهی با پنج هزار سوار جرار کار طلب بآهنگ قادیب راجپوتان و تخریب منازل و معابد ایشان رخصت یافته بود در موضع چین منزل گزید - و آن ولایتی است مشتمل بر پنججاه و شش محل و موازی پنججاه و شش قریه در تحت هر یک ازین محال واقع است - و باین اعتبار که چهری بهندی زبان پنججاه و شش را گویند بدین نام اشتهاز دارد - و بمحور رسیدن خرابی بنیاد کرده آغاز ترکناز نمود - و همگنان را دستوری دست انداز داده مقرر کرد - که نهایت مراقب مقدرت و دسترس اقتدار و قدرت خویش را کار فرموده هر که و هر چه بدست آید دست از آن بردارد - و آنچه از دست بر آید در هر باب بعمل آید - بفاصله آن بهادران بازو بقتل و اسر برکشوند - و تخریب بتخانهای عظیم الشان دیرین اساس که در آن سرزمین واقع است شروع نمودند - یغمائیان دست بغارت و تاراج بر آورده آتش یغما در خانمان اهالی آن موضع و نواحی و حوالی ایشان زدند - و خلقی بیشمار از راجپوتان و برهمنان در بتکدها داد مردانگی و جلالت داده بفاصله رسم و عادت معهود همد که جان باختن در امثال این مواضع را بلا تشبیه در درجه شهادت مشاهده مقدسه و اماکن متبرکه می دانند باقصی درکات جهنم پیوستند - درین اثنا بهیم پسر مردانه رانا که در تفومندی و دلوری از زمره راجپوتان امتیاز تمام داشته بانداز شبیخون آوردن بر فوج محمد تقی از رانا دستوری یافته بود باولیای دولت قدر صولت رو برو شد - و محمد تقی باوجود هجوم مخالفان توکل بر عنایت الهی و حمایت اقبال بی زوال بادشاهی نموده تزلزل را اصلاً بخود راه نداده - و بدستیارانی قائید قوی بازوی نیرو و پایمردی استقرار قلب پا بر جا کمال مردی و مردانگی بجا آورده دلیرانه ثبات قدم ورزید - و به حملهای متواتر گام قهر و طرد حمله غنیمت مقهور گرفته چنانچه حق مقام

بود داد ایستادگی داده - و بهاسبانی لطف ایزدی و نگهداری دولت ابدی محروس و محفوظ مانده آسید عین الکمال روزگار بدو نرسید *

درین ایام عبدالله خان فیروز جنگ که حسب الامر عالی بکومک اولیای دولت تعیین یافته همه راه بر سبیل ایلغار شتافته بود - با دلاور خان کاکر و سایر تعیناتیان صوبه گجرات بخدمت رسیده سجده گاه والا را فروغ بخش ناصیه اخلاص ساخت - و انواع نفایس و نوادر آن دیار بوسه پیشکش از نظر کیمیا اثر گذرانیده بمراحم بادشاهانه سرافرازی یافت - و درین اثنا حکیم خوشحال ولد حکیم همام گیلانی که بر سبیل سزائی خان اعظم میرزا عزیز کوکه حسب الامر عالی بصوبه مالوه شتافته بود - بعد از گران جانی های بیش از قیاس و حجت های بی شمار که بذایر فوط سبکسوی و کوفه نظری از آن معامله نافهم پاس مراتب مدار بظهور آمده بود - با هزاران جر ثقیل لطایف و حیل آن بزرگ خرد را جریده تا درگاه والا رسانید - و در وقت ادراک نیز آداب معهوده که از لوازم بندگی و مراسم این مقام باشد کمایفگی بجا نیارده - با این معانی بی وجه انواع بدسلوکی ها و ترش رویی ها که از طور عقل بیرون بود و اصلاً موافقت با روش و دستور العمل خرد ذوفنون نداشت نیز از آن عزیز سرزد - چون حلم عذر پذیر آنحضرت گناه آموز بل معذرت آموز ست - مطلقاً مقید بدین مراتب نه گشته و در مقام انتقام نه شدند - و آن خان فاقدر دان بدین معانی انتقام نه کرده شروع در نفاق و غدیر که همواره بآن متهم بود نمود - و بذایر دولت خواهی خسرو تنها بخدمت شتافته باوجود آنمایه منصب کلان که در عهد حضرت عرش آشیانی منصب هیچ یک از امرای عظام بر او زیادتین نداشت - درین مهم که جهاد باعداء دین بود بدستور معهود که همواره بسپاهی بل بی سپاهی بود به یساق

آمده - و باین معنی در وقت ملازمت آن اداهای ناخوش نما نیز ازو بوقوع پیوست - لاجرم بذایر مقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام بی توقف امر عالی به پروانگی قهرمان قهر قرین امضاء نفاذ گشت - که بیدم بیگ میر بخشعی خیل اقبال آنحضرت یک چند او را نظر بند نگاه دارد - آنگاه صورت واقع را از قرار واقع عرضداشت دربار والا نموده ارسال داشتند - و چون حقیقت حال بر پیشگاه خاطر آگاه بار یافتگان درگاه گیتی پناه جلوه گر آمد - فی الحال بمقام تنبیه و تادیب او در آمده تصمیم این عزیمت صایب نمودند - چون حضرت خلافت مرتبت نیز ازو داپری داشتند لاجرم امر جهان مطاع درین باب صدور یافت - که مهابت خان بی توقف بملازمت شاه بلند اقبال کامیاب ابواب سعادت گشته آن خان نامعامله فهم را در موقف خلافت حاضر سازد - چون فرموده بنفاذ پیوست و او بحضور رسید - حسب الحکم اشرف به یمین الدولة آصف خان که در آن ولا خطاب اعتقاد خان داشت حواله شد - که در قلعه گوالیار که کشاد و بستش بدست آن عقده کشای امور دین و دولت بود محبوس گرداند *

بالجمله در آن حال شاه بلند اقبال بصواب دید رای صواب آرا و بخت کار فرما مردم کار طلب افواج قاهره را بر چهار بخش منقسم نموده بانداز ترکناز آن سرزمین بدست آوردن رانای مقهور برطبق این دستور نامور ساختند - فوجی بسرداری عبدالله خان بهادر فیروز جنگ - و جمعی همراه [آصف خان]^ع بارهه و بیدم بیگ میر بخشعی - و طایفه بسرکردگی دلاور خان کاکر و کشن سفکه - و برخی بهاشایقی محمد تقی - و هریک

فراخور مرقبه بعنایت^۱ [خلعت های]^ع گرانمایه و کمر شمشیر مرصع و اسپان توپچاق عربی نژاد و فیلان صف شکن کوه توان سر افرازی یافتند - چون رانای مقهور بر تعیین یافتن افواج قاهره آگاهی یافت - هوش از سر و توان از تن او رمیده دست از خویشتن داری برداشت و ثبات قدم را وداع نموده تمکین را خیر باد گفت - و سراسیمه و مضطرب گشته چون باد سبکسر هززه گرد هر روز در دره و پیغوله و کوهساری سرگرم سیر و دور بود - و هرشب در غاری بروز آورده در جنگل بسر می برد - و در عرض این ایام بر سایر سرداران آن سرزمین مراسم ترکنازی بجا آورده هرجا از مردم رانا نشان می یافتند بر سر ایشان تاخت می بردند - و از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب قری و مزارع آن محال چیزی باقی نمی گذاشتند - چنانچه در ضمن اندک مدتی هرجا که پی سپر فعال مراکب مواکب اقبال شد از آبادانی نشان و از عمارت آثاری بجا نماند - و در اثنای این احوال چون جاسوسان خبر به عبدالله خان رسانیدند - که تفوخذ فیلی اهرمن پیکر عالم کمان نام که سرمایه استظهار و باعث پشت گرمی رانا است - با پنج زنجیر فیل نامی دیگر در دره کپساری دشوار گذار نگاه می دارند - آن خان نامور بمحور استماع این خبر از جا در آمده بشتاب باد و سحاب شتافت - و پیش از آنکه مردم رانا خبردار شده آنها را بدر برد بر سبیل ایلغار تا آن موضع طی مسافت نموده مجموع فیلان مذکوره را متصرف شد - و دلار خان کاکر نیز صد زنجیر فیل کوه پیکر از جای دیگر بدست آورد - محمداً عبدالله خان با سایر سران سپاه و اولیای دولت که بتعاقب رانا تعیین یافته بودند در دستکام و مقضي المرام اسیر و اولجه بسیار و غذاییم بیشمار گرفته آهنگ مراجعت نمود *

(۱) ع [بخشهای] ل

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن نوروزی شاه بلند اقبال سلطان خرم در ولایت رانا

سر خیل سایر سیارگان بل سرگروه جمیع ستارگان دو بهر و یک گهزی از شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجری سپری گشته تحویل اشرف بایوان دار الامارت حمل نمود - جشن نوروزی سال نهم از جلوس اقدس جهانگیری بفرموده اشرف شاه بلند اقبال آراستگی نگارستان چین یافته روکش بهشت برین گردید - و روزگار هدگامه ساز تماشه گر بساط انجمن میث و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور دکانها آراسته خویشتن نمائی و بازار گرمی خو فروش انجم یعنی مهر انور را بر روی یکدیگر کشیدند - شاه عالیقدر بلند اقبال درین محفل والا همت اعلی بر بسط بساط انبساط و کسب سرمایه نشاط گماشته کامرانی در لباس کام بخشی بجا آوردند - و مجموع غذاییم را که مشتمل بر فیل عالم کمان مذکور و هفده زنجیر فیل دیگر بود با فتح نامه مصحوب جادین رای بدرگاه والا ارسال داشتند - حضرت خلافت مرتبت را از استماع نبرد این فتح آسمانی که تازه روی داد و مقدمه دیگر فتوحات بی اندازه بود گلبن امید از سر نو بشگفتگی در آمد - و موازی سه کروز دام از محال انقد صوبه مالوه از تغیر خان اعظم بصیغه انعام شاه بلند اقبال مقرر فرموده رتق و فتق صوبه مذکور نیز بگماشتهای آنحضرت مرجوع نمودند - و از روی عنایت حکمت طراز دانش پرداز میرزا شکرالله شیرازی را که در انواع فنون عقلی و نقلی از اقران خویشتن مستثنی و ممتاز بود - بخدمت دیوانی شاه بلند اقبال از تغیر میر معصوم هروی سر افراز نمودند *

میلاذ فرخنده بادشاهزاده حورا سرشت قدسی
نژاد جهان آرا بیگم مخاطب به
بیگم صاحب

هزاران شکر که بمحض هبوب صباى عاطفت از مهب مواهب مبداء
نیاض بغابر شگفتن نوگل که در سراستان وجود بکشاده رونق گل آفتاب
چهره نمود گلشن امید تازه شادابی و خرمی بی اندازه پذیرفت - و بمحور
تقسیم نسیم عنایت عالم بالا از دمیدن تازه غنچه که بر گلبن شهود با حیات
بخشی انفاس عیسوی لب تبسم کشود بچمن مرام دیگر باره گل شگفت -
یعنی فرخنده قدوم مریم قدسی نفس عیسی دم درین بیت اقدس
جاء و جلال ظهور نمود - و به برکت قدوم و یمن مقدم دولتخواهان را نوید
حصول امید و بشارت خلود جارید داد - چهره کشائی شاهد بسط مقال از
برقع اجمال این مقدمه حقیقت اشتمال ولادت با سعادت نواب قدسی نقاب
بادشاه عالم و عالمیان بیگم صاحب است - که در مبادی این سال فرخنده
فال یعنی سنه هزار و بیست و سه هجری مطابق سال نهمین از جلوس
اشرف جهانگیری روز چهارشنبه بیست و یک ماه صفر موافق روز تیر
فروردیماه الهی در حرم سرای دولت شاه بلند اقبال از نواب مهد علیا
ممتاز الزمانی این خجسته لقا مولود حور آئین ورود مسعود بعرضه وجود
نموده از فروغ جمال جهان آرا در و دیوار روزگار را به پرنیان نور پرتو آذین
بست - و از نور ظهور والا سر تا سر روی زمین را رشک فردوس اعلی ساخته
باعلاء اعلام برکت و سعادت پرداخت - بغابر این آن زیور روی زمین و پیرویه
آرایش جهان از تسمیه حضرت خلافت بجهان آرا بیگم موسوم شد *

تنگ شدن ساحت کار و عرصه پیکار بر رانای
خذلان مال بمساعی جمیله دلاوران
خیل اقبال بادشاهزاده خرم

بر ارباب دانش دور بین سر این معنی هویدا ست - که هر که با
طایفه بلند اقبال سلاطین معدلت آئین که نیرومندان تائید عالم بالا اند
پنجه در پنجه کند - هر آئینه بزور خود شکست در بازی خود افکند -
و از مقابل کوی ایشان بیهوده پهلوی بر خنجر و مشت بر نیشتر زده گردن
بزیر شمشیر نهد - موید این مقال حقیقت اشتمال حال رانای خذلان مال
است باولیای دولت قوی صولت شاه بلند اقبال - و تبیین این ایهام
آنکه چون رانا از زیاده سری سر به اطاعت فرو نیاورده و تن بانقیداد در نداد -
بغابر آن از همه سو خیل اقبال بر سر او تعین پذیرفت - و بدستوریکه
آنحضرت تلقین نموده بودند اطراف ملک او را فرو گرفته سر بدنباش
نهادند - چنانچه در هیچ مقام دمی آرام نگرفته از هیچ جا سر بر نمی
توانست آورد - تا رفته رفته از در افتادن با اقبال بلند آنحضرت کارش بجای
کشید - که اگر عاقبت از در اطاعت در نیامدی - خان و مان سلسله دیرینه
سالش استیصال پذیرفته از بغیاد در افتادی - بنحوی که در عنوان دیگر
گزارش خواهد یافت - اکنون خصوصیات احوال او در مضیق تنگ
گیریهای بهادران در باب تعاقب او بدین عنوان مذکور میگردد - که چون آن
مقهور از بیم افواج عساکر قاهره که بتعاقب و استیصال او تعین یافته بودند
نیم لحه در یک مقام آرام نداشت و یک نفس در جای با خود قرار
درنگ و استقرار نمی توانست داد چنانچه مذکور شد - هر ساعت در

پیغوله و هر لحظه در غاری و جنگلی بسر می برد - و اهل و عیال خود را بر اسپان کوه بر هامون نورد با سورج مل نام پسری که بر اعتماد تمام داشت در شعاب جبال می گردانید - و خود با معدودی چند سرگردان گردیده انتظار درآمد برشکال داشت - که چون راهها و گذرها را آب بگیرد شاید که از شعله جانشوز شمشیر صاعقه تاثیر غازیان عدو بند آفاق گیر ازین راه رهایی بیابد - و ازین رو جان مفتی از میان آب و آتش بیرون بیرون - چون مقصد آن غنوده خرد بوضوح پیوست و قرار داد خاطر آن بد نهاد معلوم شد - لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در تنگنای کوهستان همه جا تپانه نشانده راه فرار آن مردود را مسدود سازند - و هر جا زو خبری بیابد ازین تهاجمات فوجی بیدرنگ بآهنگ دستگیر نمودن او رو برآه نمایند - بنابراین کنگاش صواب آئین بدیع الزمان ولد شاهرخ میرزا را در کونیهلیر که بر فراز کوه البرز شکوه واقع است بتهانه داری مقرر فرمودند - و سید سیف خان بارهه در چارول و رانا سکهر او پسر رانا اودی سگه در کوکده و دلور خان کاکر در انبه و فریدون خان برلاس با او رتن هاده در اوگنه و محمد تقی در چاروند و در بیجا پور بیرام بیگ میر بخشی شاه بلند اقبال و در چارر که معدن نقره است ابراهیم خان مهمند از بندهای بادشاهی و در هادری میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی و در پاتوه سزاوار خان برادر عبد الله خان و در کیوره زاهد خان واد مقیم خان جابجا بضبط این محال و تعاقب این خسران مآل قرار یابند - و محمد شاه از بندگان کامل اخلاص و تربیت کردهای خاص آنحضرت با فوجی نبرد آزموده کارطلب بآهنگ تخریب بتخانه بکابنگ و تادیب راجپوتان آنصوب رخصت یافت - و او بایلغار روانه شده بر سر راه آن گروه نابکار که پیوسته مستعد پیکار بودند ترکناز آورده آتش یغما در آن مرزبوم زده اندوخته

آن خاکساران را بباد تاراج بر داد - و خلقی نا محصور را بقتل رسانیده بقدی بی شمار گرفت - و هم چنین بر آورده تربیت و پرورده عنایت آنحضرت رای سندر داس میسر سامان با فوجی از فدویان بسمت سرکوهی که عیال رانا را از آنجا نشان می دادند سعادت تعیین پذیرفت - چون پیش از رسیدن رای خبر آن تپانه رایان سیاه روی رسید اهل و عیال رانا را بجای دیگر برده بودند - ناچار بهادران در آن سرزمین از قتل و غارت و اسیر گرفتن و خراب کردن منازل هفود چیزی باقی نگذاشتند - چون از جمعی دلیران راجپوت بنابر مقدمه مذکوره سابق که رسم معهود هفود است پیشتری زنان خود را کشته و مردانه بآهنگ مقابله و مجادله در بتکدها اجتماع نموده مستعد کارزار شده بودند - غازیان جان سپار بر سر آن مقهوران برگشته بخت تیره روزگار ناخندند و ایشان نیز دلیرانه پیش آمدند - و پس از مدافعه و مقابله بسیار و کشتش و کوشش بی شمار به دارالبوار پیوستند - و رای مذکور دوات خواهی خداوند خود پیش نظر آورده چشم از مقتضای کیش و آئین خویش پوشید - و حقوق و تربیت و عنایت آنحضرت منظور داشته چنانچه حق مقام بود در سرانجام کار ولی نعمت حقیقی خود کوشید - و بدانرا سوخته بتخانها را ویران ساخت * * بیت * بدلهای چنان مهر اوخانه ساخت * که هفود بتخریب بتخانه تاخت چون درین یساق شاق از رای مذکور و هم چنین از میرزا شکر الله دیوان خدمات شایان و ترددات نمایان بظهور پیوسته مساعی جمیله ایشان مشکور افتاد - لاجرم بتازگی منظور نظر انور آمدند - و بتوجه عالی دقایق رتبه ایشان درجه اعلی پذیرفته حضرت شاه والا جاه میرزا شکر الله را بخطاب افضل خانی چهره کامگاری برافروخت - و رای سندر داس به خطاب رای رایان سربلندی یافته رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانفشانی

بخطاب راجه بکرماجیت که والا ترین خطاب راجهای این کشور است تارک مباهات بر فلک عزت بر افراخت - بالجمله سایر افواج منصور که در تهنیجات مذکوره به تعاقب آن بدعاقت تعیین شده بودند هر جا خبر رانا می یافتند - بی توقف تاخت بر سر او آورده آنچه لازمه مردانگی و دلیری بود از تخریب ملک و اسیر گیری بجای می آوردند - و چندی بتکدهای نامی و مشهور را ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد بنا نموده بنیاد مسلمانان درین لباس قوی اساس گردانیدند *

توسل جستن رانا به حبس متین عفو حضرت شاه باند اقبال و ادراک نجات بوسیله

دریافت ملازمت آنحضرت و ذکر

بعضی از مناسبات این مطلب

چون رانا از معامله فهمی و کاردانی و ملاحظه عواقب امور و دور بینی بی نصیب مطلق نبود - و از به اندیشی کار و بهبود روزگار فی الجمله بهره داشت - درینولا بنظر امعان در معامله خود غور نموده مشاهده کرد - که کار او از عصیان بکجا کشید و از نافرمانی جز خسران جاوید سودی ندید - خامه درین وقت که عرصه راحت برو از ساحت حوصله تنگ تر شده بود - و قطع نظر از آنچه گذشت او ملاحظه نمود که مال و منال عرضه تلف گشته و جان و ملک مشرف بر فنا و زوال شده - و عرض و ناموس بمعرض اباحت در آمده معینا راحت و آرام برو حرام گردید - لاجرم این معانی خصوص بباد رفتن تنگ و نام را بغایت مکروه می داشت - لاجرم نسبت اصحاب اضطراب و اضطراب امان طلبی را بر خود واجب

دانسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود - و دست از پاس مرتبه که ابا عن جد در نگاهداشت آن جد تمام داشت باز داشت - چه سرمایه مباهات و دست پیچ افتخار و امتیاز سلسله ایشان بر سر خانوادهای راجگان هفود همین بود - که درین مدت متمادی هرگز سرطاعت پیش هیچ یک از سلاطین نافذ فرمان هندوستان فرو نیاورده اند - بلکه ولی عهد خود را نیز که در عرف این طایفه پسر صاحب تیکه می گویند نزد هیچ یک از بادشاهان عظیم الشان نه فرستاده - چنانچه سابقاً اشارتی بدین معنی رفت - مجمل بذا بر آنکه درین ولا ولایت آبادان او ویران شده بود و خزانه معمور خالی و خرابه مانده و سپاهی کشته و اسیر گشته و خرویشان و منتسبان سر خویش گرفته - و سایر متعلقان و دیرینه نوکران پیوند تعلق دیرساله از علاقه ثبات قدم و پایداری گسسته - و عقد پریشانی جمعیت و اتفاق و عدم وفا و وفای با تفرقه ابد و بیوفائی سرمد بسته - و رعیت نیز پراکنده و متفرق شده و آن آبرو و استقلال که سابقاً داشت نمانده - و باین معانی از نیروی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال هجوم خیل که از اعظم جفود آسمانی است عرصه حوصله تنگ او را فرو گرفته بود - درین حال بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقت های نازک پیوسته از پا افتادگان را دستگیری می نماید - چون صلاح کار و بهبود معامله او در طلب امان بود - ناچار دست استیمن بدامان استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنابت و لجاج و ستیز نموده - و مکتوبی باسلوب اصحاب طلب زینهار از روی کمال عجز و فروتنی برای رایان نوشته بوساطت او امان طلبید - و سایر اوامر و نواهی بادشاهی و شاهی را بروفق فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطوق عبودیت نهاده - و قبول کرد که کرن پسر جانشین خود را در رکاب ظفر نصاب شاه بلند اقبال بدرگاه والا

فرستد - چون راجه مطلب آن زینهارچی عفو طلب را که از در تضرع و زاری
 بدآمده بود بعرض عالی رسانید - بنابر آنکه این یساق اول مهمی بود که
 آنحضرت بر سرانجام آن اهتمام مبذول داشته همت گماشته بودند - باوجود
 کار فرمائی عفو جبلی که بتکلیف تمام آن مهر منزلات سپهر جناب را بر
 ارتکاب لوازم بخشایش میداشت - و اغماض عیني که شیمه کریمه آن
 اعیان آفرینش است چشمک به تحریک بخشش می زد - لاجرم خواهش
 خاطر مبارک بدین معنی کشش نمود که مهم رانا را ناتمام نگذاشته او را
 مستاصل بر اصل سازند - و بنیاد کفر و کفران را یکبارگی از آن غلالت آباد که
 هرگز صیت معالم اسلام بگوش اهالی حوالی آن نیز نرسیده بر اندازند -
 ناچار فرستاده او را بی نیل مطلب باز گردانیدند - چون رانا را نامیدی
 مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل میانجی ایستادگان پای
 تخت همایون بخت زده از در استشفاع در آمد - و نامه ضراعت آمیز
 وقت آموز به مهابت خان نوشته توقع پایمردی درین باب نمود - و چون
 خان مذکور حقیقت مدعا را در ضمن التماس و استدعا بعرض اعلی
 رسانیده دقایق اضطرار و بیچارگی او بوضوح رسید - حضرت خلافت
 مرتبت بر حال او ترحم نموده باظهار انقیاد و ارسال اکبر اولاد بملازمت والا
 اکثفا نموده بدستخط خاص نوشتند - که آن گرامی فرزند سعادت یار رضاجو
 اقبالمد را باید که خرسندی و خشنودی خاطر ارجمند ما را در ضمن
 قبول این معنی شمرده دیده و دانسته از استیصال رانا در گذرد - و یکباره
 در صدد خرابی او نه شده دقایق ملتسمات او را بدرجه اجابت رساند -
 چنانچه بمجرد رسیدن فرمان قضا نفاذ جان بخشی او نموده ولایتش را
 بدستور معهود برقرار دارد - و پسر صاحب تیکه او را در رکاب ظفر انتساب
 گرفته متوجه درگاه والا شود - درین مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق

امر عالی والد والا قدر ملتسم رانا را مبذول داشته دیده و دانسته به
 فرمان جهان گیری از گناه او در گذشتند - رانا بعد از اطلاع این معنی در
 حال سیهه^(۱) کرن خال خود را با هرداس جهاله که از راجپوتان نامور و مودم
 معتبر او بود بدرگاه والا فرستاد - و فرستادگان بدرگاه گیتی پناه شاهی رسیده
 همراه رای رایان ادراک آستان بوسی نمودند - و بزبان اظهار به فزع و جزع
 و عجز و نیاز افتادگی و بیچارگی رانا وسیله درخواست بخشایش ساختند -
 و حضرت شاه بلند اقبال جان بخشی او را مشروط بملازمت نمودن او ساخته
 باین شرط زینهار دادند که خود به سعادت ملازمت استعاض یافته کرن
 جانشین خود را در رکاب نصرت انتساب بدرگاه والا فرستد - و آنکه که کرن
 رخصت انصراف یافته بموطن خویش رسد - پسر کلان او که نبیره رانا باشد
 همواره بهمراهی هزار سوار ملازمت موکب والا اختیار نموده همه جا یساق
 کشی کند - چون همگان بعد از استماع این معنی راه سخن و روی جرأت
 عرض مطالب یافتند باین دست آویز بوسیله رای رایان معروض داشتند -
 که اگر درین صورت یکی از ارکان دولت بمیان جان بخشی رانا در آمده
 وثیقه عهد و پیمان در آورد - چنانچه خاطر رمیده او آرمیده گردد - هرآئینه
 بیدرنگ آهنگ ادراک دولت ملازمت نماید - و لهذا بنابر التماس رانا
 علامی فهامی افضل خان را بدین مصلحت فرستادند که او را امیدوار
 انواع عواطف و مراحم شاهانه نموده بملازمت آرد - و از راه مزید اطمینان
 خاطر او رای رایان را نیز همراه دادند - و چون رانا از وصول ایشان علامت
 قبول جان بخشی تازه یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر گشت -
 و بی توقف روی امید دریافت سعادت آستان بوس نهاده چون

(۱) در اقبالنامه جهانگیری سوبه کرن نوشته شده - ببینید صفحه ۷۷ - طبع
 ایشیاٹک سوسائٹی بنگاله *

به نزدیکی معسکر سعادت رسید - والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت جمعی از اعیان دولت مثل عبد الله خان و راجه سورج سنگه و راجه نرسنگه دیو و سید سیف خان بارهه را باستقبال فرستاده ازین راه در بخت و اقبال بر روی روزگار او کشادند - و امر عالی عز صدور یافت که از روز یکشنبه بیست و ششم بهمن سال نهم جلوس جهانگیری افضل خان و رای رایان بآئین معهود و رسم مقرر او را از نظر انور بگذرانند - و در آن روز که نوروز دولت و بهروزی رانا بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهانتاب بدستور هر روزه از مشرق جهروکه والا بر آمده پرتو نظر بر خاص و عام افکندند - و بآئین صاحبقرانی بر مسند جاه و جلال نشسته حجاب بارگاه فلک اشتباه را اشاره بار او دادند - همین که رانا ببارگاه گیتی پناه در آمده امیدش از پرتو انوار جمال جهان آرا روکش مطلع خورشید گشت - از همانجا سجود آستان سپهر نشان را صندل جبهه اخلاص گردانیده تارک افتخار باعتبار سرافرازی بساط بوسی بر اوج طارم آبتوسی سود - و هر چند به والا بساط قرب نزدیکتر می شد از ادای تسلیمات بندگی و آداب سرافکندگی سرمایه بلند پایگی جاوید و ماده مزید امید آماده می ساخت - و در وقتی که بدستگیری طالع ارجمند و مددگاری اقبال بلند از ادراک شرف رخصت به تقبیل پایه سیر آسمان نظیر سعادت پذیر گشت - و بدریافت این مکرمت والا فراق رفعت از ذروه ملک اعلی در گذرانید - حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک سر او را برداشتند و ازین رو سربلندی جاویدش بخشیدند - چون سنت حضرت خاتم النبیین است که در امثال این مقام اعزاز و اکرام عزیز هر قوم بجای آرند - و لهذا آنحضرت ردای مبارک به جهت جلوس زاده حاتم بر زمین گستردند - چنانچه در کتب معتبره سیر مروجی و مذکور است - و نزد سایر احاد الناس نیز بر سبیل

تواتر منقول و مشهور - لاجرم بحکم آن مقدمه در صد این معنی شدند که او را بعنایت خاص اختصاص داده کماینبی در تسلیه خاطر و تالیف قلوب او بکوشند - بنابر آن نخست عبد الله خان و راجه سورج سنگه را بجانب دست راست حکم جلوس فرمودند - آنگاه بطرف دست چپ او را رخصت نشستن داده نقش مرادی چقین که فیروزی بر آن روزی هیچ یک از اسلاف او نه شده درست نشین ساختند - آری چه عجب کهتر نوازی وظیفه بزرگی و مهتری است و احسان و بغده پوری لازمه دادگری و پیروزی - از اینجاست که آفتاب جهانتاب بنابر ذره پوری از سایر کواکب بر سر آمده - و انسان عین از راه کمال مردمی در عین انسان کامل جا گرفته - بالجمله رانا بنابر شکرگذاری این نعمت بزرگ بعد از تقدیم مراسم زمین بوس و تسلیم یک قطعه لعل گرانمایه بوزن هفت و نیم مثقال جوهری بانواع جواهر و مرصع آلات و ده زنجیر فیل از نظر اقدس در گذرانید - و هم درین مجلس سه پسر او سورج مل و بهیم و باکه و در برادرش سنهیه و کلیان و چندی دیگر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن استسعاد ملازمت کامیاب مراد گشته بانواع عنایات امتیاز یافتند - و در مجلس اول خلعت فاخره با شمشیر و کمر خنجر مرصع و اسپ عراقی با زین و ساخت مرصع و فیل خاصه با بوق نقره به رانا مرحمت نموده به پسران و برادران و پنج تن از راجپوتان معتبر او اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع عنایت فرمودند - و به چهل نفر اسپ و خلعت و پنجاه نفر سربا تنها - چون رانا خاطر از همه رهگذر جمع نموده بانواع الطاف گوناگون مخصوص شد و سرمایه مبالغات بدست آورده از سر نو ملک برو مسلم گشت - لاجرم با دلی پر امید و خاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب مرخص شده قدم در راه مراجعت نهاد - آخر همان روز کفور کرن پسر جانشین او بوسیله

افضل خان و رای رایان آمده ملازمت نمود - و بنا بر مقتضای عنایات عام آنحضرت باقسام انعام و اکرام کامیاب مقصد و مرام گشته از خلعت خاص خنجر و شمشیر مرصع و اسپ عراقی با زین طلا و فیل خاصگی پایه قدرش افزود - و مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد به صیغه انعام عطا یافت که سرانجام سفر و ساز راه مهیا نموده در رکاب سعادت روانه درگاه والا گردد *

بیان معاودت شاه بلند اقبال قرین فتح و نصرت از مهم رانا بصوب دار البرکة اجمیر و دریافت سعادت ملازمت حضرت خلافت مرتبت

چون بدستیارچی تائیدات آسمانی فتح الباب بخت و نصرت بر روی اولیای دولت شاه بلند اقبال کشود - و بفقار کشائی توفیقات ربانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب روی نمود - لاجرم معنی ظفر و فیروزی در آئینه معالنه باحسن وجوه صورت بسته نقش مراد دولتخواهان در صفحه آرزوی همگان بر طبق دلخواه درست نشست - و درین حال حالت منتظره نموده امر دیگر متوقع الوقوع نبود و دقایق خواهش ملازمت والد والا قدر درجه اعلی داشته آن جازبه بسوی دار البرکت اجمیر کشش تمام می نمود - بنا بر آن حضرت شاه بلند اقبال پیکر لوای والا از آیات نصرت ساخته و بسوره فتح طراز رایت ظفر آیت پرداخته عذر انصراف را انعطاف دادند - و در تاریخ دهم اسفندار سال نهم از جلوس جهانگیری چون موکب سعادت قرین مقرون دولت و مصحوب عزت مظفر و منصور به نزدیکی بلده اجمیر رسیده ظاهر آن مصر عزت مضرب خیام

نصرت شد - و سائر ارکان دولت و اعیان حضرت حسب الامر اعلی استقبال موکب اقبال نموده بدولت بساط بوس فایز گشتند - روز یکشنبه بیستم محرم الحرام سده هزار و بیست و چهار قرین سعادت داخل آن مدینه دولت شده بآهنگ ادراک شرف ملازمت اشرف بخدمت شتافتند - و از پرتو نظر عنایت والی والد والا قدر بتازگی فیوضات بی اندازه اندوخته انواع سعادت دو جهانی دریافتند - حضرت خلافت مرتبت از کمال شوق و نهایت ذوق بفکوی از جا در آمدند که نیم خیز شده آن جان جهان را چون روح و روان تگ در بر آوردند - و زمانی دراز در آغوش عاطفت داشته رایکه حیات جاوید به مشام امید رسانیدند - شاه بلند اقبال بنا بر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات نمایان مراسم تسلیمات و سجادات شکرانه که از لوازم آئین خدم است بجا آوردند - و بعد از فراغ آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم معهوده نموده هزار مهر و هزار روپیه به صیغه نذر و موازی این مبلغ به عنوان تصدق و صندوقچه بلورین مالامال از جواهر گرانمایه گذرانیدند - از آنجمله لعل گرانمایه رانا بود که حسب التقویم ارباب بصیرت این فن بهای آن شصت هزار روپیه مقرر شد - هم درین مجلس حضرت خلافت مرتبت آنحضرت را به تشریف خلعت و چاروب مرصع معزز ساخته کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ عراقی با زین و لگام مرصع و بجی گچ نام فیل خاصگی و ماده فیل دیگر با یراق نقره ضمیمه این مایه مرحمت عمیمه نموده سه هزار ذات و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب آن سپهر مرتبه افزودند - و جاگیر آنحضرت موافق منصب پانزده هزار ذات و هشت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه از انقد محال تذخواه شد - آنگاه براسطت بخشیان عظام پسر جانشین رانا از ملازمت استیصال یافت -

و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعت گرانمیه و شمشیر مرصع امتیاز پذیرفت - و بمرحمت خنجر و تسبیح مروارید گران بها و اسب و فیل خاصگی سرافرازی یافته بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و منصب پنج هزاره ذات و سوار محسود امثال و اقربان گشت - و جاگیر نصف طلب منصب او محال کوهستان رانا و نصف دیگر از پراگندگات دامن کوه آن سرزمین قرار یافت - آنگاه سایر امرا و بندهای بادشاهی که در رکاب ظفر انتساب بودند بعنایات بادشاهانه سرافرازی اندوختند - و هشتم تیر سنه ده جهانگیری بعد از چهار ماه کنور کون پسر رانا بوطن مالوف خود رخصت مراجعت یافته فرمان عالی برین جمله صادر شد که جگت سنگه پسر او با هزار سوار همواره در رکاب شاه بلند اقبال کامگار در یساق دکن حاضر باشد *

نور آموذ شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود بادشاه-زاده سعادت پزوه محمد دارا شکوه

چون حضرت واجب العطايا بحکم اهتمام در سرانجام مصالح این کارخانه و صوابدید مصلحت زمانه شاه بلند اقبال را از سایر متکفلان امور عامه رعایا و کافه برابرا بخواص و مزایای خاص اختصاص بخشیده - بذهوی که از روی عاطفت تام تمام مقصد و مرام آن سربز را موافق دلخواه هواخواهان در کنار و بر آرزوی ایشان نهاده - و همچنین آن حضرت را درین مطلب اعلی و مقصد اقصی نیز که سر همه آرزوها است نصاب کامل و نصیب شامل رسانیده - و آن برگزیده اعیان کون و مکان را درین امر عظیم الشان که قوام دین و دولت و قیام ملک و ملت بدان است از سایر سلاطین روی زمین برگزیده - چنانچه ارکان سریر سلطنت و قوایم اورنگ

خلافت آن خورشید مکانت آسمان مکانرا از استقامت وجود مفیض الجود چهار شاهزاده کامگار نامدار اقبالمد مصدوقه هر چهار رکن تمکین بل چار حدود کعبه دین برایشان صادق می آید تا قیام قیامت استحکام داده - و افسر سرورجی آن نیر اعظم سپهر عدل گستری را از فرخندگی این چار بادشاهزاده خجسته طالع فیروز بخت که هر یک دره الناج تارک مبارک اقبال اند - فروغ نیک اخترجی مهر و سعادت مشتری بخشید - و خاصه شاهزاده بخت بلند سعادت مند دانش پزده سلطان دارا شکوه که از جمله برادران والا گوهر بمنزیت کبر سن و مزید قدر و شان سرافراز است - ولادت سراسر سعادت آن شاهزاده والا قدر که بیان آن مقصد نتیجه ترتیب این مقدمات است بعد از انقضای دوازده گهزی و چهل و دو پل که عبارت است از پنج ساعت و چهارده دقیقه نجومی از شب دوشنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق شب نهم فروردیمه الهی دهم سال جالوس جهانگیری رو نمود - و ازین رو مهد عفاف ملکه عظمی و مهین بانوی کبری نواب اقدس القاب ممتاز الزمانی مهبط انوار آسمانی شد - و فر قدوم خجسته این فرخنده مقدم سر تا سر ربع مسکون را به پیرویه یمن قدم پدراسته زیغت افزای شبستان خلافت گشت - درین روز فروغ آمیز فراغ آموز که وقت خورمی و روز بی غمی و هنگام گرمی هنگامه نشاط و ایام بسط و انبساط در آمده بود - ارم آئین محفلی در منزل سعادت حامل برکت محمل صورت تزئین یافته بذهوی خوش و دلکش بر آمد که تماشای آن خرم بهشت عالم حیرت افزای نظارگیان عالم گشت - و آن نگارین انجمن که نسخه اصل فردوس اعظم بود بعنوانی پیرویه آراستگی گرفت - که زیب و زینتش رشک فرمای زیغت پیشطق این بلند رواق شد - بالجمله چون خجسته مقدم نوروز گیتی افروز چند روز قبل از عید قدوم

سعادت لزوم شاهزاده فرخنده قدم بعالم ظهور نور گستر گردیده مؤده ورود آن خجسته مولود مسعود بعالم شهود آورده بود - بادشاه عالم بغابر ادای رسم آن در عید سعادت بمنزل سعادت نزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود مبدول داشته از نور حضور انور فرخنده جشن مذکور را که در کنار تالاب دار البرکت اجمیر انعقاد یافته بود مزین و منور ساختند - شاه والا تبار بمهراسم نثار و پا انداز پرداخته باقامت رسم کشیدن پیشکش قیام نمودند - و هزار مهر بصیغه نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان منزلات آن شاهزاده نامدار را که فر فرودن و شکوه دارائی از صفحه روی دل آرایش فروغ ظهور داشت به سلطان دارا شکوه موسوم ساختند - و سایر ثنا سنجان پای تخت که سر آمد سخفوران روی زمین و زینت صفحه روزگار اند - مانند ارباب تهنیت ازین فرخنده ولادت عارض صفحات رسایل را بزین محسنات بدیعه آراستند - از جمله ابوطالب کلیم تاریخ ولادت چنین یافته *

گل اولیسن گلستان شاهی

از سوانح این ایام نشاط فرجام آذین جشن وزن مبارک شمسی سال بیست و چهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در روز بیست و پنجم دیماه انعقاد یافته تزئین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب هوش ربا و [نظر] قریب آمد - و آن عقل مجرد و روح مجسم بجهت مزید عظمت و شان نیز اعظم سربه برابری او فرود آورده در کفه میزان هم پله انور گردید - و آن گرامی جان جهان جهت کامروائی معتاجان تن بهم سنگی ذخایر معدن در آورده خویشتر را بانواع نقود و اجناس سنجید - و مجموع آنها بدستور مقرر بر اهل استحقاق منقسم شد - درین انجمن

(۱) ع [نظاره] ل

نشاط و محفل انبساط بادشاه جهانگیر آرزوی جرعه کشی شاه بلند اقبال نموده از روی مبالغه تمام تکلیف بشرب مدام بدان حضرت فرمودند - چون این عزیز کرد جقاب عزت و برگزیده آنحضرت تا غایت به تناول هیچ یک از مغیبات خاصه بغوشیدن باد خرد دشمن هوشربا التفات نموده بودند - بغابر آنکه به فتوای غرای شرع ملت زاهره ممنوع و بحکم عقل والا و خرد ارجمند نکوهیده و ناپسندیده است - تا آن دم دامن پاک لب اطهر که چون ذیل مطهر ارباب عصمت از وصمت آلائش سمت بروات داشت بدین آب آتش آمود تر نساخته بودند - لاجرم نخست در قبول ایستادگی کلی نمودند - چون تکلیف این معنی از حد امکان امتناع تجاوز نمود و بیش ازین اقامت در مقام ممانعت جا نداشت - درین صورت به تجویز ادب و تکصیل رضامندی خاطر آنحضرت به پذیرش مطلب ارتکاب شرب قلیلی از آن مجوز شمرند - و از آن روز قاسی سالگی که بتوفیق الهی تائب شدند هرگز از روی رغبت خاطر عطر و خواش طبع قدسی منش توجه به پیمانه کشی نه فرمودند - چنانچه بجای خود انشاء الله تعالی رقم زده کلک بدایع نگار و نگاشته خامه وقایع گذار خواهد شد *

چون در آمد نوروز جهان افروز سال یازدهم جلوس جهانگیری به فرخی و فیروزی نشاط پیدا آمد - والا حضرت شاه بلند اقبال روز شرف آفتاب پیشکش نمایان از نظر اشرف گذرانیدند - و از جمله نوادر جواهر قطعه لعل تابناک درخشان نهاد بدخشان نژاد بود که در وزن و سفک شش تانگ و در آب و رنگ شش دانگ بود - و قیمت آن هشتاد هزار روپیه قرار پذیر گردید * در همین ایام که دارالملک اجمیر مستقر سریر خلافت مصیر بود - بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج در عین شادمانی و خرمی واقعه بدموقع غم اندوز کوکب عالم افروز برج سرافرازی حور الفسا بیگم

که سه سال و یکماه شمسی از عمر شریفش منقضی شده بود به تازگی ملال آمود گردیده خاطر اقدس را بغایت مکدر و متالم ساخت - چون حضرت سلیمان زمان آن فرخنده اختر برج صاحبقرانی را به فرزندی خوشترن ارجمندی داده ازین رو کمال علاقه باطنی و پیوند روحانی بدو داشتند - و از رهگذر وقوع این واقعه جانکاه کوه کوه غبار اندره سرتاپای خاطر مبارک آنحضرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گزینان نقاب عفت بمنزل آن والا جناب تشریف آورده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند - و آن نوگل گلشن عصمت را در جوار مرقد منور خواجه بزرگوار خواجه معین الحق والدین آرامگاه مقرر شد - و آن روز غم اندوز را کم شنبه خواندند - چنانچه تا حال در افواه خاص و عام بهمین نام مذکور میگردد *

بیان طلوع اختر سعادت از مطلع جاه و جلال

شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت

بادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال خاطر عاطر این طبقه ارجمند که قیام و قوام احوال کون و مکان و نظام انتظام سلسله نظم و نسق امور کارخانه زمین و زمان باستقامت مزاج و حاج ایشان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن خلایق بخوشروقتی و شادکامی این برگزیدگان نشاء ایجاد و تکوین باز پیوسته ایزد تعالی بیش از نفس چند روا ندارد - و هماندم به مومنائی الطاف جلیه جبر کسر مذکور که هزار گونه فتح بآن ضم است بجا آرد - چنانچه در همان ایام که رضیه مرضیه به گلگشت ریاض رضوان خرامیده با حوران بهشت بر مسند روح و راحت آرمیده بود - شاهد تلافی آن باحسن وجوه

در عالم شهود جلوه نموده به اجمل عویر جبر آن خدشه و تلافی مافات کرد - یعنی شب یکشنبه یازدهم تیر ماه الهی سال یازدهم جهانگیری موافق هژدهم^(۱) جمادی الثانی سنه هزار و بیست و پنج خجسته اختر سعادت اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواب قدسی القاب مریم ثانی ممتاز زمانی ظهور باسط النور نموده فیض مقدم فرخنده آن مسیحا دم خجسته قدم از بساط خاک تا بسیط افلاک همگی را در پیرایه انبساط گرفت - ولادت با سعادت آن نور دیده اعیان خلافت جاوید بوقوع انجامیده مرهم راحت بر جراحت اولیای دولت گذاشت - کار فرمای زمانه بغا بر رسم ادای مراسم تهنیت بمنزل مقدس آنحضرت تشریف ارزانی فرموده ابواب بهجت و شادمانی بر روی روزگار جهانی کشودند - و آنحضرت برعایت لوازم پا انداز و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت والا رتبت آن شاهزاده نامدار را به شاه شجاع موسوم ساخته بانواع مهربانی تدارک گرانی خاطر آن گرامی نیراج جهانبانی فرمودند - شاعر سحر بیان نیرنگ کلام طالبای کلیم که از جمله ثنا طرازان درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر چنین یافته *

* مصراع *

دومین نیر بادا فلک شاهی را

بی بدل خان گیلانی که در فنون استعداد بی بدل عهد است و عدیم
الظیر وقت باین مصراع برخورد *

* مصراع *

شده پیدا وجود شاه شجاع

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چهاردهم جمادی الاول نوشته شده - ببینید

صفحه ۸۸ - طبع ایشیانک سوسائیتی بنگاله *

توجه نیردولت و اجلال شاه بلند اقبال بجهت تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهي

حضرت عز شانه برای اعلام جاه و جلال و اظهار شان حال این بزرگ کرده عزایت خود در مقام اعلام جهانیان شده نخست بی رشیدی اخوان حسد پیشه این عزیز مصر اقبال را رفته رفته بر عالمیان ظاهر ساخت - چنانچه خسرو چون اختر راجع به سعی خویش از اوج شرف بحضیض وبال افتاد - و هم چنین مکرر حقیقت بی حاصلی و بی جوهری پرویز ضعیف تمیز در هر صورت خواه در یساق رانا و خواه در یورش دکن بهمه معنی بر همگنان ظهور یافت - آنگاه عظمت قدر و مقدار این برآورده عزایت و اقتدار و پرورده ید قدرت خود را در امور جهانداري و جهانباني بمحض تائید و توفیق و مجرد اندک کوشش جمیل از آنحضرت در چند ماده بصورت شهود جلوه گری داده سمت نمود بخشید - تا بتدریج جوهر ذاتی و اصابت تدبیر و علو همت و بلند عی اقبال این برگزیده حضرت ذو الجلال روز بروز ظهور دیگر یافته آخر کار بر احاد مردم نیز آشکار گشت - چنانچه در وهله اول گیتی ستانی مهم رانا را با شایستگی تمام بنحویکه از سلاطین کار آزموده و ملوک روزگار دیده آید سر کردند - و دریغولا به نیروی کار سازی بخت والا و مددگاری دولت قاهره عسکر منصور کار فرموده شاهد فتح دکن و قهر دنیا داران مقهوران کشور پهناور را بعرضه ظهور جلوه گر نمودند - و نیز بعد ازین فتح عظیم باهتمام آن حضرت مهم جام و پاره یکباره سرانجام شایسته یافت - هم در آن نزدیکی ظلم دیوبند یعنی قلعه دیرین بنیاد کانگڑه که بانسون تدبیر و نیرونگ سعی هیچ یک از سلاطین عظیم الشان فتح نشده بود - از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این شایسته خلف سلیمان

روزگار بکشایش گزافید - به نحوی که تفصیل این دو فتح نمایان انشاء الله تعالی در مقام خود نگاشته کلک وقایع طراز خواهد شد - و اکنون که خامه سحر پرداز در معرض بیان کیفیت فتح مبین سرزمین دکن است - از سر شادابی این مطلب که طول و عرض طومار امتداد روزگار وفا بشرح اندکی از بسیار آن نمی کند در گذشت - و ناچار با کوتاهی سلسله سخن ساخته دیگر باره سر رشته مقصود باین تقریب فرا دست آورد - که چون از بی جوهریهای سردار^(۱) و حیل و دریهای صاحب صوبه صورت یافتن نظم و نسق آن ولایت از هیچ راه روی بر نکرده قطعاً پیشرفت آن مهم صورت نه بست چنانچه مکرر مذکور شد - از سوء تدبیر آن سلیم الصدر ساده دل و افراط تغریط آن حریف دغا پیشه بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت به هیچ وجه در دکن درست نه نشست - تا آن حد که از بی تدبیرها و بی پرواییهای بیشمار مشار الیه و بازندگیها و منصوبه بینیهای دور از کار صاحب صوبه مذکور که باعث کسر شان هوا خواهان و فتح ابواب مقصود بداندیشان شده خیره چشمی و چیره دستی ایشان بجای رسید - که تمام ولایت بالا گهاٹ خصوص احمد نگر که شاه نشین آن رقعہ و دار الملک آن بقعه است - و با ضم هزار جر ثقیل و نصب صد منصوبه حیل و تدبیر با نصر آسمانی و ضرب شمشیر بدست اولیای عدو بند قلعه گیر در آمده بود - رفته رفته بنا بر کار برآمد قرار داد خاطر ادبار آثار به تحت تصرف در آوردند - و اکثر سپاهیان که در آن قلعه بودند بطریقی بی پا و بیجا گشتند - که پیاده رخ بپای تخت نهاده بدین دستور از آن ملک برآمدند - و خانخانان که در پیش بینیهای بازی دغا لجاج شطرنجی روزگار را اسب و فیل طرح می داد - عاقبت به کرده خود درمانده در شش در

(۱) این جا از سردار سلطان پرویز مراد است

دهشت تخته بند حیرت گشت - و آخر کار ناچار صورت واقعه را از قرار واقع بدرگاه والا عرضداشت نموده در صدد مدد طلبی شد - چون حضرت خلافت مرتبت بر حقیقت این معنی کماهی آگاهی یافتند - و بحکم دریافت مقدمه معهوده که سابقا رقم زده کلک وقایع نگار گشته میدانستند که پیشرفت این کار از دست رفته از دست دیگری بر نمی آید - لاجرم بخاطر عاطر آوردند که سرکردن این مهم اهم را نیز بدان حضرت تفویض فرمایند - بظاہر اینکه افواج سپاه مخالف خاصه خیل حبشیان که سرکردگی ایشان به عذیر تعلق داشت - سر تا سر عرصه دکن را مانند بخت تیره آن مدبر فرو گرفته بودند و درین مرتبه همگان بغایت زور طلب بودند - لهذا باستصواب دولتمخواهان این تدبیر صایب اندیشیدند که موکب نصرت از اجمیر بصوب ممالک جنوبی قرین خیریت و خوبی نهضت فرماید - بادشاه خود به نفس نفیس در مقدور توقف نمایند - و شاه بلند اقبال را به تسخیر دکن و تنبیه و تادیب دکنیان نامزد فرمایند - بالجمله بروفق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر که چون کوکب بخت خدا داد آن نیک اختر در عین استسعاد بود - و اوضاع انجم و افلاک مانند تدبیرات رای صواب آرای آن صاحب از روی صواب آرائی بروفق مراد این سرور را به تسخیر آن کشور دستوری دادند - و در وقت رخصت آن شایسته مرتبه ظل الهی و سزاوار افسر اورنگ جهان پناهی را بخطاب مستطاب والای شاهی اختصاص بخشیده بآنکه درین مدت هیچ بادشاهی فرزندان اقبالمد خود را شاه نخواهند آن شایان بادشاهی عالم و انسان العین اعیان بنی آدم را شاه خرم نامیدند - و منصب آنحضرت را از اصل و اضافه بیست هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر نموده خلعت با چارقب مرصع مروراید دوز با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پردله مرصع

از جمله غنایم احمد نگر که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه به آنحضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت بدان اقبالمد عنایت نمودند - و دو سراسپ با ساخت مرصع و دو فیل نر و ماده با ساز طلا ضمیمه مراحم بادشاهانه ساختند - و دو تسبیح گرانمایه که عرش آشیانی اکثر اوقات یکی را بر فرق فرقدسای بسته دیگری را حمایل آسا بگردن می انداختند - با عقدی دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام جشن مرسله گردن مبارک می شد و یک لک روپیه قیمت داشت - بآن ضم نموده باین گرامی گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند - آنکه هر یک از امرای عظام بادشاهی که بهم رکابی نصرت انتساب آن حضرت تعین یافته بودند و چندی از بندهای روشناس شاهی فراخور تفاوت مراتب والا سرافرازی یافته مرحمت اسب و سروپا ضمیمه عنایات عمیمه شده - و امر عالی برین جمله زیور نفاذ یافت که مهابت خان از جمله تعین یافتگان مهم دکن بی مدافعه سزاوی و محصلی نموده سلطان پرویز را در روز روانه اله آباد سازد *

مجملا شاه بلند اقبال روز جمعه سلخ شوال سال هزار و بیست و پنجم هجری مطابق بیستم آبان ماه الهی آفتاب وار بدولتخانه زین زین بر آمده متوجه مقصد شدند - و هم درین آن بمحض [افاضت] اقبال بی زوال قبل از وصول میت نهضت و نهیب آوازه صولت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن کشور زلزله خیز گردید - چنانچه از صدمه تلاطم سیلاب افواج بحر امواج بدان صوب شش جهت سرزمین مذکور را از سرحد برهان پور گرفته تا ساحل دریای شور چارموجه طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سر تا سر کشور جانب جنوب لکد کوب هجوم

خیل فتنه و آشوب گشت - ملخص سخن موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال از راه چتور و مندسور متوجه صوبه دکن شده چون اردوی جهانپوی بحوالی رانا امر سنگه که سر راه بود وصول یافت - آن اخلاص کیش بی توقف برسم استقبال شتافته در اقوله بسعدت بساط بوس مستعد گشت - و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم و ادای لوازم عبودیت پنج زنجیر فیل و هفت اسپ عراقی و خوانی پراز انواع مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده به عطای شمشیر مرصع و دو اسپ عراقی با زین زرین و دو فیل نر و ماده با ساز نقره کامروائی ابد آماده ساخته مولف القلب و مطمئن خاطر بوطن مالوف رخصت یافت - و چگت سنگه نیبره خود را با هزار سوار در رکاب ظفر انتساب فرستاد *

چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا موکب منصور را نهضت داده رایات ظفر آیات را به صوب برهانپور ارتفاع بخشیدند - و در طی راه وکلای عادل خان را که سابقا بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود رخصت مراجعت دادند - بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حجت علامی افضل خان و رای رایان در بیجاپور و میر مکی مخاطب به معتمد خان و رای جادو داس را به حیدر آباد بفرستند - تا عادل خان و قطب الملک را به تنبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند - و از شاد خواب غفلت در آورده به شاهراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کفار آب نریده مخیم هراقد اقبال گردید امرای عظام و سایر منصب داران تعینات صوبه دکن مثل خان خانان و مهابت خان و شاه نواز خان خلف خانخانان و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهار سنگه و ارادت خان و راجه نرسنگدیو بندیل و غیر آنها به سعادت استقبال شتافته از سجود آستان قدسی مکان در بخت و اقبال هر روزی

احوال خود کشوند - روز دو شنبه پنجم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری بیست و سوم اسفندار سنه یازده جلوس جهانگیری پرتو ماهچه رایات ظفر آیات خورشید وار سایه انوار حضور بر سنگه برهانپور انداخته افق آن خطه پاک ازین رو مطلع نور^ع [ظهور] و نمودار فضای طور شد - و هم درین روز سرزمین دلنشین مندو از پرتو ورود موکب مسعود جهانگیری طرب آمود شد *

آغاز سال دوازدهم جهانگیری و آذین جشن نوروزی و خواستگاری صبیله رضیه شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خانخانان و چهره کشائی شاهد فتح و رسیدن پیشکش دنیاداران دکن

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مسند گزین طارم چارم تشریف تحویل شریف بر نشاط کده معهود خود ارزانی داشته مربع نشین اورنگ چهارپایه خویش گردید - حسب الامر شاه بلند اقبال کار پردازان امور سلطنت فضای دولت خانه برهانپور را بانواع تزئین زیب و زینت دادند - و بآذین جشن نوروزی کیانی عرصه خاص و عام را در دیدای خسروانی مفروش نمودند - و در رمضان این سال مبارک فال صبیله قدسیه شاهنواز خان خلف عبد الرحیم خانخانان را بجهت مزید اعتبار و حصول سرمایه مباحات و افتخار سلسله فی شان ایشان در

عقد ازدواج در آوردند - و بنابر قدر افزائی و سرافرازی خانان بمفرل او تشریف شریف ارزانی داشتند - و طوی عظیم و جشنی عالی ترتیب یافته روزگار روز بازار نشاط عالمیان رواج و رونق و هنگامه طرب جهانیان انتظام و گرمی داشت *

از سوانح این ایام دولت آغاز و سعادت انجام اطاعت دنیاداران دکن است و تسلیم ولایت متعلقه بادشاهی و ارسال پیشکش و پذیرفتن سایر احکام مطاعه - و تفصیل این اجمال حقیقت اشتمال آنست که چون آوازه صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف آفاق را فرو گرفته پیش از وصول رایات اقبال آویزه گوش دکنیان شده بود - دریغلا خبر آمدن موبک جاه و جلال آنحضرت نیز هوش ربای ایشان آمد - بنابر آنکه در خود تاب مقاومت باحکام آسمانی و تأیید ربانی ندیده میدانستند که با اقبال مقابل و با قضا و قدر روبرو نمیتوان شد - ناچار دیده دانسته قرار اینمعمنی دادند که گردن اطاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده دوش فروتنی و سرافکندگی در آورند - و دست تصرف از اعمال متعلقه بادشاهی کوتاه داشته عهد خراج سپاری و مالگذاری بر ذمه انقیاد و فرمان برداری گیرند - و چون در عین این قرار داد افضل خان و رای رایان به بیجاپور رسیدند - عادل خان تا پنج کروهی شهر باستقبال شتافته مانفد سایر بندگان درگاه گیتی پناه بنابر معهود غایبانه آداب تسلیم و زمین بوس به تقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قضا نشان مبارک را زینت فرق و زیور تارک ساخته باین اعتبار سر مباهات سرمد باوج ظارم فرقد بر افراخت - و بحکم امتثال امر جهان مطاع و اطاعت مضمون حکم آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگی آمده تعهد نمود - که سایر ولایات بادشاهی را با کلید قلعه خاصه حصار احمدنکر تسلیم اولیای دولت ابد

پیدوند نماید - و پیشکشهای گرانمند از خود و سایر دنیاداران دکن سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - و پس ازین همه وقت بقدم اطاعت پیش آمده بیشتر از پیشتر در مقام جانسپاری و خراج گذاری باشد - چون از عرایض افضل خان و رای رایان بمسامع علیه باریافتگان انجمن حضور شاه بلند اقبال رسید - در حال سید عبد الله بارهه را که از جمله پروردهای عنایت آنحضرت بود با عرضداشت متضمن مضمون مذکور بدرگاه گیتی پناه فرستادند - و چون حضرت خلافت مرتبت از مضامین عریضه آگاهی یافتند - بحسب اتفاق وصول فتح نامه روز پنجشنبه پانزدهم شعبان سال مذکور سمت وقوع پذیرفت - و پیشتر به سبب تعظیم شب برات که بحسب عظمت و میمنت بل بهمه جهت بر باقی لیال سال فاضل می آید جشن نشاط و طرب ترتیب یافته بود - و از پرتو ورود مسعود خبر فتح و ظفر از سرنو آراستگی یافته یمن و برکت دیگر اندوخت - حضرت خلافت مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - تا انجام روزگار سعادت فرجام آنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و نقاویم بهمین نام مذکور می شد - و سید عبد الله بمزدگانی رسانیدن خبر این فتح آسمانی خطاب سیف خانی یافته بعنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل و خنجر مرصع و شمشیر و پرده مرصع سر مغاخرت افراخت - و بعنوان فرخندگی فال همایون قطعه لعلی خورشید فروغ بدخشان نژاد که همانا بروشنی جگر پاره آفتاب رخشان بود - و مدتها از پرتو فرق فرقد سای کسب لعلان نموده - مصحوب سیف خان بجهت آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند *

بالجمله عادل خان افضل خان و رای رایان را دوست کام و مقضی العرام باز فرستاده دو لک روپیه بافضل خان و دو لک روپیه برای رایان تکلف نمود - و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیشتر بر سبیل نزول و اقامت

و طریق ضیافت فرستاده بود - دیگر تکلفات از جنس و نقود و سایر اجناس مثل جواهر و فیل و اسب بظهور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس بصیغه پیشکش برین تفصیل بدرگاه والا ارسال داشت - نقد شش لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه اسب عراقی بقیمت شصت هزار روپیه و باقی جواهر مرصع آلات بقیمت دو لک و چهل هزار روپیه - و بعد از گرفتن پیشکش نخست رای رایان خود را با حمد نگر رسانیده داخل قلعه شد - و سایر محال بالا گهاگ را در تحت و تصرف خود آورده حقیقت را عرضداشت نمود - آنحضرت بی توقف خنجر خان را که اکنون بخطاب سپه دار خانی اختصاص دارد بضبط تهاغه جالفا پر و مضافات آن فرستادند - و جهانگیر بیگ را که در آخر بخطاب جانشینار خان سر افزای یافت منظور نظر مرحمت نموده نامزد نگاهبانی قلعه احمد نگر فرمودند - و بیرام بیگ میر بخشعی افواج خاصه خود را نامور ساختند که با سایر تهاغه داران و فوجداران که بحراست محال متعلقه اولیای دولت سرافزای یافته اند تا بالا گهاگ همراهی گزینند - و همگنان را جابجا گذاشته خود مراجعت نماید - بالجمله رای رایان امثال فرموده آنحضرت نموده قلعه را بجانشینار خان سپرد - و خود بر سیل ایلغار مراحل پریده بانفضل خان پیوست - و بایکدیگر پیشکش عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف گذرانیدند - و دقایق خدمت گذاری ایشان باعلی درجات استحسن رسیده از مراجع شاهی سرافزای یافته مفاخر و مباهیه شدند - و رای رایان پیشکش شایان از جانب خود ترتیب داده بنظر انور در آورد - و از آنجمله قطعه لعلی بود گرانیامیه که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر آن کمتر بظرف جوهریان در آمده - بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ

بدو لک روپیه ابتیاع شده - آنرا با لعلی دیگر که شصت هزار روپیه قیمت داشت گذرانید - و علامی افضل خان نیز پیشکشی گرانمند بر نفایس و نوادر کشید - همگی پسند خاطر مشکل پسند افتاده مروتیه قبول یافت *

چون میر مکی و جادو رای که رخصت حیدر آباد گلکنده یافته بودند بنزدیکی آنولایت رسیدند - قطب الملک بنابر آنکه از آگاه دلی و هشیار مغزی بهره وافر داشت - و لهذا درین مدت قطعاً بعضیان و طغیان راضی نبود - بحیثیت ظاهر ناچار با عادل خان و عنبر از روی مدارا موافقتی آشکارا می نمود - لاجرم بی توقف سلوک طریقه آداب گزارشی پیش گرفته روز یکشنبه پنجم رجب سنه هزار و بیست و شش هجری که فرستادگان در پنج گروهی شهر منزل گزیده بودند از دریافت پایه شرف ابد در آمده باستقبال بر آمد - و ازین راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود کشوده نشان عالیشان را بادب تمام گرفته بر سر بست - و از روی ادای شکرانه عفایات شاهانه خاصه ادراک مرتبه والا یعنی اختصاص یافتن بمرحمت گهپوه مرصع با پهلوتاره که ضمیمه مراجع عمیمه شده بود - رو بجانب درگاه گیتی پناه نهاده زمین بوس سپاس و تسلیم بندگی بققدیم رسانیده برین سر تارک رفعت از اوج این والا طارم آبهوسی در گذرانید - و ایشان را همان روز بنابر مبالغه بشهر در آورده در مقام سر انجام پیشکش پذیرفته شده - و پس از چند روز پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامور نفومند و اسبان عراقی و عربی که قیمت مجموع پانزده لک روپیه بود آماده نمود - مصحوب آن رسول نامی بقبله ارباب قبول یعنی درگاه عالی مرسل داشت - مجله میر مکی و رای جادو داس همدران نزدیکی بسوخت تمام طی راه نموده پیشکشها رسانیدند - و بعد ملازمت فایز گشته

سعادت بساط بوس انجمن حضور پر نور و استعسان تقدیم خدمت مذکور دریافتند *

و از بهین سوانح این ایام خیر انجام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم شهریور سنه دوازده جهانگیری مطابق دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و شش هجری بعد از گذشت بیست و شش گهزی و چهل پل که ده ساعت و چهل دقیقه نجومی باشد - در خطه برهانپور شبستان اقبال شاهي بفروغ تولد نیک اختر فرزندی سعادت مند از نواب قدسی القاب مهد علیا ممتاز زمانی نو آئین و نور آگین گشت - و آن مولود مسعود زهره جبین را روشن آرا بیگم نامیدند *

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاه و جلال شاه
بلند اقبال به فتح و نصرت کورت اول از دکن
و ادراک ملازمت حضرت خلافت مرتبت
و سرافرازی یافتن بانواع مهربانی خصوص
خطاب عظیم الشان شاهجهانی و نصب
کرسی طلا بجانب سریر و الا برای
جلوس آن بلند اقبال

چون دنیاداران دکن ولایات متعلقه بادشاهی را باوایی دولت ابد پیوند تسلیم نموده بدین دست آویز متین عروه وثقی امن و امان فراچنگ آوردند - و عاقبت ازین راه در دارالامان سلامت و عاقبت بر روی روزگار خویش کشوده همگنان در مقام بندگان درگاه آسمان جاه شدند - لاجرم

خاطر اقدس شاه بلند اقبال از همه رهگذر بجمعیّت گرائید - و نوعی ازین مهم فراغ یافت که بی اختیار لوای والای مراجعت را ارتفاع بخشیدند - و بر طبق دستور سابق عبد الرحیم خانخانان را بصاحب صوبگی خاندیس و برار و دکن سرافرازی داده سی هزار سوار و هفت هزار پیاده برافرازد و کماندار بکومک او تعیین فرمودند - از آنجمله دوازده هزار سوار بسرکردگی خلف صدق او شاهنواز خان مقرر داشته بضبط محال دکن فرستادند - و حفظ و حراست هریک از سرکار و تهانجات و پرگنات بالا گهاٹ را بعهده کارگذاری یکی از امرای عظیم الشان و ارباب مقاصب والا تفویض فرمودند - مثل احمد نگر و جالانپور و مونگی پتن و سرکار باسم و پاتھری و مهر و مهور و [گیرله] و کلم و پرگنه مالاپور و انبیر و پرگنه بیر که بمنزل سرکار است - و ده کرور دام که بیست و پنج لک روبیه حاصل آن باشد در آمد دارد - و مثل آن پرگنه در تمام دکن بلکه بهمه این کشور یافته نمی شود *

درینولا بیرام بیگ بخشی که با فوجی از بندهای بادشاهی بقصد تنبیه و تادیب بهرجی زمیندار بکلانه تعیین یافته بود او را با پیشکش گرانمند بملازمت آورد - و حسن خدمت و نیکو بندگی آن اخلاص سرشت بتازگی چهره ظهور نموده بغایت مستحسن افتاد - و در اثناء توجه شاه بلند اقبال بدرگاه گیتی پناه افواج قاهره که حسب الامر اعلی آهنگ استیصال مقهوران گوندوانه نموده از برهانپور مرخص شده بودند در طی راه بسعادت ملازمت رسیدند - و حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایسته که در آنولایت بتقدیم رسانیده بودند - از تخریب ملک و تادیب اهل آن که باعث اظهار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجها و پذیرفتن باج و خراج هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند - و موازی شصت زنجیر فیل کوه

پیکر و مبلغ دو لک روپیه نقد از چانده و ^۱[سه] زنجیر و یک لک روپیه از جاتیه ^۲ بر سبیل پیشکش گرفته بودند بظفر اقدس در آوردند *

چون موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بدولت و سعادت در ظاهر مندو نزول نمود - یگانه گوهر محیط خلافت سلطان دارا شکوه که در آن ایام از خدمت والا قدر باز مانده در ملازمت جد امجد کامیاب انواع سعادت درجهانی بودند - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت با جمیع امرای نامور دستوری یافته باستقبال آن سرور شتافتند - و چون شاهزاده والا گهر بلند اختر با امرای عظام از سعادت ملازمت شرف پذیر گشته رخصت مراجعت یافتند - شاه بلند اقبال اختیار ساعت مسعود نموده هشتم آبان ماه آهلی سده دوازده جهانگیری موافق یازدهم شوال سده هزار و بیست و شش هجری برسم و آئین شایان و توزک و توره نمایان چهره دولت و اقبال افروخته و رایت جاه و جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند - و چون بملازمت استسعاد یافته مراسم معهوده بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از نوط غلبه شوق نخست آن بر افراخته رفعت ایزدی را ببالای جهروکه والا طلب نمودند - آنگاه بیخویشتن از جا در آمده قدمی چند فرا پیش نهادند - و آن جان جهان را چون روح روان تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید همچنان در بر داشتند - و آنحضرت از سعادت منشیها و ادب اندیشیها هر چند بیشتر رعایت ادب می نمودند - حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت که حال سورت نشسته باده هوش ربا دارد - پاس مرتبه خویشتن

(۱) ع [سی] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۱۹۵ - طبع ایشیاٹک سوسائٹی

بنگاله *

(۲) در اقبالنامه جهانگیری این مقام باسم جاننا مذکور شده - ملاحظه کنید

صفحه ۱۰۵ *

داري نداشته مرتبه مرتبه مراتب الطاف بی پایان افزودند - و آنحضرت بعد از ادای شکر و سپاس این عنایات خاص هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و موازی این مبلغ بر سبیل تصدق گذرانیدند - و حضرت خلافت مرتبت خلعت خامه با چار قب زردوز مرورید کشیده و شمشیر با پرده مرصع و کمربند و خنجر بد آن حضرت مرحمت نموده بمنصب سی هزاره ذات و بیست هزار سوار در اسبه سه اسبه از اصل و اضافه سر بلند فرمودند - و بخطاب مستطاب شاهجهانی امتیاز بخشیده مقرر کردند که صفای جهت جلوس همایون آن ترقی یافته رفعت ازلی قریب به تخت میگذاشته باشند - چنانچه خود در جهانگیر نامه نامی این عبارت بدستخط خاص نوشته اند - که این عنایتی است نمایان و لطفی است بی پایان که نسبت بآن فرزند سعادتمند سمت ظهور یافت - چه از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال هیچ بادشاهی درین سلسله علیه ایگونه عنایتی سرشار به فرزند شایسته خود ننموده - آنگاه از راه عنایت از جهروکه والا فرود آمده خوانی مالا مال الوان جواهر گرانمایه بدست اقدس بر تارک مبارک آن زینت بخش افسر اورنگ خلافت نثار فرمودند - بعد ازان امرای عظام مثل خانجهان و عبد الله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه و غیر اینها همگی بترتیب مقام و تفاوت مراتب از شرف بساط بوس درگاه والا استسعاد پذیرفتند - و نذر گرانمندان لایق و شایان حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافتند - و بقابر آنکه آن روز از تنگی وقت وفا بگذشتن اقسام پیشکش نمی نمود اکتفا بصندوقچه مملو از انواع نوادر جواهر نمودند - و فیل ^۱[سرفاک] نام که

(۱) ع [بیروناک] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۱۰۳ - طبع ایشیاٹک سوسائٹی

بنگاله *

سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود نیز از نظر اشرف گذشت - و چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول تعلیم و فرمانبری و عدم عریه بدمستی بی عدیل و عدیم النظیر بود منظور نظر استحسان شده بی نهایت خاطر پسند افتاد - چنانچه بنفس نفیس بر آن سوار شده تا درون غسل خانه تشریف بردند - و برسم معهود آنحضرت که همیشه هنگام سواری فیل مست بر سبیل تصدق سحاب دست گوهر افشان را باین طریق دفع عین الکمال می نمودند - در یقوت نیز از هر دو سو کف مبارک را دینار پاش و روی زمین را درم ریز فرمودند - و از آن روز باز سرناک مذکور سمت اختصاص یافته بجهت سواری خاصه مقرر شده و بغابرین نسبت بغور تخت موسوم گشته از سمت سر حلقه فیلی جمیع فیلان خاصگی امتیاز پذیرفت - و امر فرمودند که آنرا پیوسته در درون صحن غسلخانه والا بسته باشند - و بعد از چند روز تمام پیشکش با دو صد زنجیر فیل نامور از نظر اشرف گذشت که از آنها سه زنجیر محلی به یراق طلا و نه زنجیر بساز نقره مزین بود - و قیمت سرناک که بغور تخت موسوم است یک لک روپیه مقرر شد - و از آن گذشته دو زنجیر دیگر که فیلان تفومند کوه شکوه بودند - یکی موسوم به هفونیت و دومی به بخت بلند - بهای هر یک موافق نور تخت قرار یافت - چه آن در کوه پیکر اهرمن منظر هر چند در حسن صورت و سیرت و قبول تعلیم و مزید حدس و هوش بغور تخت نمی رسیدند - اما در عظم جثه و کلانی بنیه برو فایق می آمدند - درین ضمن پیشکش هر ده خوان مملو از جواهر و مرمع آلات و دو قطعه لعل بابت رای رایان و نیلمی آبدار بوزن شش تانک و انگشتر نگین الماسی از جانب خود و صد راس اسب مصر تک بادرقتار عربی نژاد و عراقی نسل از نظر انور گذرانیدند - که از آنجمله سه راس کمال امتیاز داشته مزین

بساخت مرمع بود - مجمل قیمت مجموع پیشکش دکن بیست لک روپیه قرار پذیرفت - و هوای آن دو لک روپیه بجهت نور جهان بیگم و شصت هزار روپیه مخصوص سایر بیگمان نموده بر سبیل سوغات ارسال یافت - و بهمه جهت کل پیشکش و ارمغان به بیست و دو لک و شصت هزار روپیه کشید *

بیان توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانحی که در آن ایام روی داد

چون بچهره کشائی تأیید حضرت شاه بلند اقبال سرانجام معامله دکن که از دیر باز صورت نیافته بود بر وجه احسن رو نموده ازین راه سرمایه رفع تفرقه روزگار یعنی جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید - درینحال هوای سیر گجرات که از دیر باز مکنون خاطر بود - خاصه تماشای شورش و طغیان دریای شور بنازگی سلسله جنبان شوق تفرج آن نزهت آباد آمد - لاجرم بغابرین عزیمت صائب رایات جاه و جلال بد آنجانب ارتفاع پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال بسعادت همعانی اختصاص یافته نشاط صید افگنی و تماشای آن سرزمین دلنشین و مکانهای بهشت نشان باعث مزید انبساط طبع آن زبده طبایع و ارکان شد - و روز بروز انواع عواطف و اقسام مراحم بادشاهانه درباره آنحضرت ظهور و بروز تمام مینمود - چنانچه هر تحفه که در سرکار خاصه ندرتی و نفاستی داشت قطع نظر از گران مائگی آن کوده بغابر شرافتی که باعتبار مبارکی و خجستگی با آن بود بد آن حضرت مرحمت می فرمودند - از آنجمله قطعه لعل گرانمایه

بدخشانی بود که در برابر رنگینی و درخشانی آن آب و تاب آفتاب بی تاب بود - و بی تکلف سخن سازی کمیافت جوهری بود بی بها - از غیرت صفای لون و رشک طراوت آبش اشک قرۃ العین عدن و جگر گوشه یمن جگری گردیده - و از حسرت جلا و شادابی آبش رودبار خون از دل یاقوت رمانی روانی پذیرفته - و سیلاب سرشک لاله گون از دیده گوهر شاهوار عمانی بسیلان در آمده - و آنرا حضرت مریم مکانی والدۀ ماجدۀ حضرت عرش آشیانی هنگام ولادت حضرت جهانگیر گیتی کشا برسم رو نما عفایت نموده بودند - با ^۱ [دو] دانۀ مروارید یکتا بسیار قیمت کمیاب بد آنجناب لطف فرمودند *

روز جمعه هشتم دیماه آلهی گزار دریای شور سر منزل ورود عسکر منصور شد - و چون خاطر اشرف از سواری غراب و تماشای عموم غرایب دریا خصوص تلاطم امواج بکر مواج که یادی از جوش و خروش افواج لشکر طوفان اثر میداد باز پرداخت - از بغدر کهنبایت رایت ظفر رایت را طراز ارتفاع داده موکب مسعود بقصد ورود دار الملک آن خطۀ طرب اساس یعنی بقعۀ نشاط بنیاد احمد آباد نهضت نمود - و روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور ماهجۀ اعلام نصرت پیکر پرتو افوار سعادت و برکت سایه دولت بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترد - و سر تا سر آن گلزمین دلنشین را مانند فسحت آباد فراغ خاطر شاد مطلع نور بهجت و سرور ساخت - و در همین روز جشن وزن مبارک سال بیست و هفتم شمسی از عمر ابد قرین شاه بلند اقبال مانند نشاط آموز نوروز طرب افروز گشت - و خاطر آرزومندان گیتی بر مراد ^۲ [دیرینه] ع

فیروزی یافته بانواع نیک اختری و بهروزی فایز گردید - و چون اقامت آن نزهت آباد از صفوت خانۀ ضمیر منیر حضرت خلافت مرتبت رفیع کدورت سفر نموده تماشای آن عشرتکده زنگ کلفت از آئینۀ خاطر انور زدرد - و چندی در آن مصر جامع دولت و سعادت منزل گردیده در عرض امتداد مدت توقف از سیر و تفرج سایر متفرهات آن مقام دلکشا کام دل برگرفتند - اراده مراجعت ملایم مقتضای رای جهان آرای آمده هوای نهضت دار الخلافۀ عظمی موافق طبع خواهش اقدس افتاد *

درین ایام بنابر آنکه در مدت جالوس همایون آنحضرت امور ملکی و مالی آنصوبه سر انجام بسزا نیافته بود - و از بی پروائی و غرض پرستی صوبه داران مهمات آنولایت که نظریه بعضی از وجوه عمده ترین صوبهای هندوستان است - و باعتبار صفا و نزهت و فسحت ساحت و فضا و غرابت و منع بنا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هنرمندان و پیشه‌وران نیرنگ نما نظیر اعظم بلاد ایران از نظم و نسق افتاده بود - و در نظام معاملات چنان صوبه که والیان آن پیوسته پنجاه هزار سوار موجود و همیشه حاضر علوفه خوار داشته اند - و رانا و سایر دنیا داران دکن و مالوۀ و خاندیس و برار پیوسته مطیع و منقاد ایشان بوده در عظیم امور بدیشان ملتجی می شده اند خلال کلی راه یافته - لاجرم حضرت خلافت مرتبت بمقتضای مصلحت جهانبانی و حکم متابعت سنت عرش آشیانی در تفویض اهتمام امور آن صوبه بدان حضرت صلاح دید وقت بر وفق این معنی دیدند - مجمل بنابر مقتضای این عزیمت صایب سایر پرگانات آنصوبۀ عظیم بجایگزین آنحضرت قرار یافت - و ضبط و ربط مهمات کلی و جزوی و تنبیه و تادیب متمردان فساد آئین آن سرزمین بتدبیر صواب قرین آن حضرت حواله شد *

غرة اسفندار سال دوازدهم جهانگیری که لوای نصرت پیرای بمستقر
اورنگ خلانت ارتفاع پذیرفت - شاه بلند اقبال بجهت نگاهبانی صوبه
گجرات و دفع سرکشان آن سرزمین چندی از بندهای کاردان آزموده کار را
تعیین فرموده همه جهت خاطر از پرداخت امور ملکی و مالی آنصوبه جمع
ساخته بهم رکابی حضرت خلانت مرتبت عزان مراجعت را انعطاف
دادند - و چون پرگنه درحد که باعتبار وقوع آن در سرحد مالوه و گجرات
بدین نام موسوم شده در افوا عوام و خواص اینای روزگار بدهود اشتهار دارد
مخیم سرادقات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سرمنزل اقامت
موکب سعادت شده بقصد شکار فیل رحل توقف انداختند - چون در
عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شهنشاه سیارگان و پیشوای خیل
ستارگان بذاب پیرومی موکب اقبال اراده ورود مسعود دارالخلافه حمل نموده
بتاریخ شب چهارشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت
هجری در آن شرف خانه نزول نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیری
آغاز شد - جشن نوروزی بفرخندگی و فیروزی در همین سرمنزل زینت
پذیر آمده جهانی کامخواه از کام بخششی آنحضرت بروفق مراد خاطر
کامران گشتند - تا آن هنگام که خاطر اقدس از نشاط اندوژی این صید
باز پرداخته اراده توجه دارالخلافه فرمودند مدت اقامت امتداد یافته گرمی
هوا باشنداد کشید - و نیز از عرایض واقعه نویسان دارالخلافه پی در پی
خبر رسید که در آن حدود علت وبا و بلای طاعون عموم کلی پذیرفته -
ناچار حسب المقتضای مصلحت وقت صلاح دید جمعی دولت خواهان
برین قرار گرفت - که باحمد آباک مراجعت نموده در آن خطه پاک موسم
تابستان و برشکال را بسر برده در اوایل زمستان متوجه دارالخلافه شوند -
و بدین عزیمت صائب از موضع دهود نکته ستوده العود احمد طراز رایت

معاودت گشته بدوالملک احمد آباد باز گشت اتفاق افتاد - شاه بلند اقبال
بمجرد رسیدن سه فوج نمایان از جمله اولیای دولت قاهره برین موجب
ترتیب داده بآهنگ تادیب و تنبیه مقهوران آن نواحی تعیین فرمودند -
چنانچه فوجی بسرداری رای راین بر سر مفسدان جام و پهارة (۱)
رخصت یافت - و راجه بهیم ولد رانا امر سنگه بگوشمال سرکشان کافه مهی
نامزد شد - و سید سیف خان بدفع فتنه جویان کنار رودبار سانپهرمتی
باشتاب سیلاب روانه گردید - و دراندک فرصتی او و راجه بهیم
بکارسازی اقبال بی زوال سزای آن خود سران را در کنار روزگار ایشان
گذاشته مراجعت نمودند - و رای راین بعد از رسیدن بزمین جام و پهارة
بیدرنگ در پیش برد کار شده آنچه لازمه این مقام و حق پیشرفت مهم
آن یساق شاق بود از جد و جهد در کشش و کوشش ادا نموده فنون حسن
تدبیر بکار برده - چنانچه سر تا سر اهل طغیان و تمرد بسر خود جاده انقیاد
بقدم اطاعت سر کرده بطوع و رغبت رقبه بطوق تعهد در آوردند - و بفایز
امید نجات رو بدرگاه والا آورده از وسیله آستان بوسی استسعاد یافتند -
و هر کدام صد اسپ کچی بر سبیل پیشکش گذرانیده بمراحم بادشاهانه
سرافراز گشتند - و چون خامه بدایع نگار از دگر سوانح این ایام باز پرداخت
لاجرم بطریق تقریب راه ذکر مجملی از احوال جام و پهارة کشاده درین
مقام ابواب سخن را سیراب تر می سازد - ولایت جام از یک طرف
بملک سورتیه پیوسته و از سمت دیگر بدریای شور - و سرزمین پهارة نیز
بر ساحل دریا بجانب تنه واقع است - و این دو زمیندار در فسحت

(۱) در اقبالنامه جهانگیری این ولایت را پهارة نوشته - صفحه ۱۱۶ - طبع

ایشیائیک سوسائیتی بنگاله *

ولایت و سامان جمعیت نزدیک بهم اند - و هر کدام قریب پنج شش هزار سوار همیشه موجود دارند - و هرگاه کار رو نماید تا ده دوازده هزار سوار سر انجام می توانند نمود - و جام و بهاره لقب ایشان است - و اسپان جلد تازی نژاد در آن ملک بهم میرسد - چنانچه فرد اعلی تا ده هزار محمودی خرید می شود *

کشایش عقده پیوند از طلسم دیر بنیاد قلعه کانگور بناخن تدبیر و کلید تائید شاه بلند اقبال و صورت نمائی شاهد فتح

چون درین ولا گوش زد سرافرازان خدمت پایۀ سرپر والا و خاطر نشان ایستادگان انجمن حضور اعلی گردید - که سررجمل ولد راجه باسو از بیخودی کار عصیان یگرو کرده بسبب زیاده سری یکباره سر از خط فرمان بری کشیده یکسر مو طریقه بیراهه روی از دست نمی دهد - چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را قریب داده دست تغلب و تعدی بسرحد پرگفت پنجاب دراز کرده - لاجرم حضرت خلافت مرتبت تادیب آن کافر نعمت را که از تجویز این سرور بر بساط زمینداری جا نشین پدر شده بود بتدبیر آنحضرت تفویض فرمودند - و چون تسخیر کانگور نیز از دیرباز مکنون خاطر انور بود و در عهد حضرت عرش آشیانی باوجود نهایت جد و جهد در امور کشورستانی و تجهیز عساکر ظفر اثر مکرر باستخلاص آن شاهد مقصود در آئینه وجود صورت شهید نه بسته - لهذا همواره این معنی در خاطر خلش داشت - تقدیم این امر نیز باهتمام تمام آن سرور مرجوع

فرمودند - و شاه بلند اقبال که پیوسته همت بلند نهمت بر تخریب بنیان شوک و طغیان و اطفای نائزۀ کفر و کفران داشتند - اینمعنی را از خدا خواسته بی توقف در باب قبول این معنی مبادرت نمودند - و رای رایان را که مکرر مصدر افعال نمایان شده بود - چندانکه در پایان امر از آنحضرت راجه بکرماجیت خطاب یافته - و بعد ازین همه جا باین خطاب مذکور خواهد شد بتقدیم این خدمت خاص اختصاص پذیرفت - بیست و یکم شهریور سنه ثالثه از عشر ثانی جلوس شهر برکت بهر رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری با فوجی جرار از بهادران موکب مسعود بادشاهی و دلاوران خیل اقبال شاهی از دارالملک گجرات بدان صوب مرخص شد - و بیست و پنجم شهر مذکور ریات نصرت آیات نیز بجانب قرارگاه سرپر خلافت مصیر ارتفاع یافت - و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همراکب و همعنان بوده همه راه شکار کنان و صید افغان مراحل بگام مرکب و رواحل پیمایش یافته مواد نشاط و انبساط بکام خاطر افزایش می پذیرفت - و چون تمر بیگ برادر بیوم بیگ میربخشی و اله وردی بیگ که بالفعل بخطاب خانی امتیاز دارد - حسب الاشارة شاه بلند اقبال از برهافپور بشکار فیل جنگل سلطانپور که فیل آن حدود از پرورش آب و هوای ساحل رودبار نروده بر جمیع فیلان بنگاله و هر دوار و همه جا مزیت تمام دارد شتافته بودند - درینولا معاودت نموده با هفتاد زنجیر فیل که تن بقید صید در داده بودند بموکب اقبال پیوستند *

بالجمله راجه به همراهی اقبال نامتناهی در کمال سرعت بسمت مقصد راهی شده در طی راه شنید - که سورج مل بمجود استماع خبر توجه دلاوران از جا رفته و بقلعه مود که در میان کوهسار رفعت آثار و جنگل

دشوار گذار واقع است شتافته - و ناچار در آن باره استوار که همواره مقرر و مقرر زمینداران آن حدود بوده قرار تحصن با خود داده - لاجرم بمحض شنیدن این خبر بشتاب تمام مراحل عجلت طی نموده خود را بپای آنحصار رسانید - و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوبه موکب سعادت و همراهی کوبک بخت شاه والا جاه عقد آن حصن حصین بکشایش گرائید - و درین واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هفت صد تن بی سر شده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - سورج مل با خون گرفته چند جان بیرون برده در قلعه اسرا که در جبال سرحد راجه جیپال واقعه است متحصن شد - راجه بظاہر مراعات مقتضای حزم و ملاحظه تفکمی مجال تسخیر نورپور را بوقتی دیگر افکنده چون بظاہر حصار مذکور رسید - اطراف آنرا از احاطه شیروان بیشه مصاف مانند باطن آن تیره درونان به هجوم خیل رعب که از جنود آسمانی ست فرو گرفت - و دو روز در ضمن کارسازی اسباب محاصره گذرانیده سوم روز یورش نمود - بعد از کشتش و کوشش بسیار دستیاری تأیید ربانی یاور افتاده و مددگاری اقبال گیتی ستانی پای میان نهاده بر فتح قلعه دست یافت - و درین روز زیاده از هزار نابکار سر نهاده خلقی بیشمار تن بگرفتاری دادند - و چندی از بهادران نیز زخمدار شده آیت جراحت نمایان که طغرای منشور مردانگی است بر لوح دیدار رخسار نمایان ساختند - و سورج مل بر وفق طریق معبوده راه فرار پیش گرفته بودادی هزیمت شتافت - و از راهنمایی غراب بخت سیاه بقلعه که بنگاه خیلخانه راجه چنبا بود پناه برده دخیل او گردید - راجه عسکر منصور را دو فوج قرار داده فوجی بسرداری ابراهیم خان مهمند تعیین نمود که از راه بلاد به جمروهی در آید - و فوجی همراه خود گرفته با دلیری تمام رو بقلعه گیری نهاد - و ابتدا

از نورپور نموده در کمتر مدتی نورپور را با پنج قلعه دیگر مفتوح ساخته عزم تسخیر قلعه کوتله که از سه طرف آب بی پایاب دارد - و مادهو سنگه برادر سورج سنگه باستظهار آن قوی دل گشته هوای طغیان در دماغ عصیان راه داده نمود - و در اندک وقتی یورش همت راهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده بر فتح کوتله دست یافت - و از سر نو تهیه فتح قلعه چنبد نموده همین که متوجه شده مؤد مرگ سورج مل تیره سرانجام رسید - و چون این حجاب از پیش چهره شاهد ظفر برخاست در همان گرمی بازخواست جمیع جهات و اموال آن بد مال بهمه جهت از راجه چنبد نموده او را بوعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت - راجه عاقبت همگی مال و خواسته را از نقود و اجناس و فیلان و اسپان بعفس با پسر و برادر خود و مادهو سنگه برادر سورج مل و تمام متعلقان و منسوبان او نزد راجه بکرماجیت فرستاد - و راجه مجموع آنرا گردآوری نموده با فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت - و موسم برشکال را در نورپور گذرانیده از راه حوالی متوجه تسخیر کانگڑه شد - و در گهاتی بهوتی کال تھانه نشانید - و غره مهر سنه چهارده جلوس جهانگیری به کانگڑه وارد گشته بی توقف و کامل خود را با جمیع سرداران بپای حصار رسانید - و شعله افروز آتش کین شده محاصره را گرم ساخت - و همگی سپاه از راجپوتان و مغول را بمراحم گوناگون خصوص نوید افزایش مقام و مؤد رفیع مراتب گرمی دل و نیروی بازو داده سرگرم کار ساخت - و پس از چند روز که روزگار بتهیه پیشرفت کار گذاشت - و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شد - وقت سرکوب و حوالها در آمد و نقبها و سببها پیشرفت - نخست از نقب ملچار جانب جنوب آتش داده برجی را که سنگونام دارد پراویدند - و آنرا با خاک برابر ساخته

بعد از آن آتش در نقب طرف دریچه زدند - اتفاقاً آتش بی زینهار که همانا با زینهاریان قلعه زبان یکی کرده بود از راه نفاق در آمده بر گشت - و شعله فنا در خرمن حیات بهادران جانفشان افگنده جمعی انبوه را بدرجه شهادت رسانید - و از راه دیگر چشم زخمی عظیم بجمعی از سپاهیان و نقب زنان رسید - و صورت اینمعنی برین نهج بود که جمعی از بهادران که در میان دروازه و ملجأ ترسون بهادر سببه پیش برده بودند - و سر نقب بپای حصار رسانیده در آتش زدن انتظار راجه داشتند - اتفاقاً درونیان که پیوسته بر سر خبرگیری و تفقیش و تفحص این معنی بودند پی بدان بردند - و چندی شب هنگام بدست آوین طغابا خود را از برج بخاک ریز بیدخبر بر سر اهل این سببه ریختند - و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گذرانیده نقب را شکستند - و چوکی دار از جانب خود نشانده این راه را بستند - و چون راجه از وقوع این حادثه ناگهانی و نزول آسمانی آگاهی یافت خود متوجه شده بکارزار در آمد - و چوکیداران غنیم را به قتل رسانیده یکتی را فرصت سر بیرون بردن و خبر بدرونیان بر رسانیدن نداد - و در سر انجام مهم مردم کار آمدنی قرار داده سپاهیان معتمد کارطلب جابجا مقرر ساخت - و همت بر پر کردن خندق روبروی دروازه که بیست گز عرض داشت گماشت - و در عرض اندک روزگاری آنرا بخاک و خشت انباشته رومیخان حواله از چوب ساخته بر فراز آن برافراخت - و بر قندازان و توپچیان ببالی آن بر آمده ازین رو بعد و سوزی که عین کارسازی فتح و فیروزی بود در آمدند - و درونیان را بباد توپ و تفنگ گرفته ازین راه دروازه ملک عدم بر روی ایشان کشودند - و هر روز آتش فنا در خرمن حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند - چنانچه از رهگذر عسرت و کمی خوراک عرصه قرار و آرام بر آن نابکاری چند بغایت تنگ میدان گشت -

ناچار از راه عجز و فروتنی در آمده ابواب تملق و لایه گری کشودند - و از روی بیچارگی حقیقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبیدند - چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسید عفو بادشاهی رقم نجات بر صفحه عصیان کشیده امر قضا جریان بجان بخشی همگان صدور یافت - و بمجرب و زود فرمان جهان مطاع هریسنکه ولد تلوک چند قلعه دار که در آنولا دوازده سال عمر داشت همراه سگندر که خویش و کارگذار او بود با سائر راجیوتان قلعه را خالی کرده برآمدند - و هری سنکه خواهر خود را بحباله ازدواج راجه در آورده کلید حصار را تسلیم راجه نمود - راجه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل قلعه شده فتحنامه بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و جمعی از نگهبانان را بحرست اموال بر ایشان گماشته از یغماگران لشکر نگاهداشت - این والا حصار در صوب شمالی صوبه پنجاب بر فراز کوهسار البرز آثار بنیاد یافته در رفعت پایه ایوان کیوان برابر افتاده - کهنگی بنیاد این دیرین بنا بمرتبه ایست که براهمه هند از نام بانی آن آگاهی نداشته بر قدم زمانی آن گواهی میدهند - و در پیش طایفه مذکوره بصحت پیوسته که از مبداء بنیاد تا اکنون سر پنجه تسخیر هیچ زیردستی دست تغلب صاحب این یک کف زمین نفاخته - و بهیچ وجه دست تصرف بر آن نیافته - آنچه در ظفرنامه‌های سلاطین دهلی بقلم مورخین اسلام صورت اثبات پذیرفته مؤید اینمعنی است - که در سنه هفت صد و بیست و پنج هجری که از مبداء ظهور سلطان تغلق است - تا سنه هزار و بیست و هفت هجری که از آغاز جلوه گری شاهه این فتح است - پنجاه و دو مرتبه ظاهر این دیرین حصار مرکز رایات محاصره ملوک ذی اقتدار و امرای والا مقدار گشته و هیچکدام بر آن ظفر نیافته - چنانچه از جمله فرمانروایان دهلی سلطان فیروز مدتی متمادی درین وادی داد کوشش داده - چون چاره

تدبیر با دستبرد مصلحت تاخیر تقدیر بر نیامد - ناچار ملاقات راجه آن
سرزمین را بحساب فیروزی قلعه را گرفته انگاشت - و از سرفتح آن در گذشته
بدین وقت باز گشت *

ورود مژده خلود خلافت جاوید مقارن طلوع والا اختر سعید در بامداد عید میلاد شاهزاده بلند اقبال اعنی زیور افسر سروری و زیب اورنگ دادگری سلطان اورنگ زیب بهادر دام جلاله وزید اقباله

چون چمن طراز کائنات بقای آنحضرت را ببقای گیتی پیوسته - بلکه
سر رشته ثبات و قرار زمین و زمان و قوام کون و مکان را بوجود مفیض الجود
آن حضرت وابسته - چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت که قواعد اورنگ خلافت
و سرپر دولت آن خداوند در ننگه سرمدی را به فیروزی اعطای چهار شاهزاده
بلند اقبال نامدار که تا قیام قیامت وجود مسعود ایشان باعث متانت
و تمکن اساس این عالم خواهد بود استقامت و تمکین بخشید - خاصه
درینولا که بتاریخ شب یکشنبه یازدهم آبان ماه الهی موافق پانزدهم ذیقعد
سده هزار و بیست و هفت هجری شهبستان دولت و حرم سرای
خلافت از پرتو طلوع اختر اقبالمند شاهزاده والا نژاد فروغ انوار ظهور و غیای
تجلی طور یافت این ولادت همایون بعد از انقضای بیست و هفت
گهزی و سی و هشت پل از شب مذکور در پرگنه دهود اتفاق افتاده
قامت روزگار ازین پشت گرمی استقامت تمام گرفت - و بمیامن قدوم

میمنت لزوم که مفتاح کشایش کارهاست برکات بسیار و سعادات بیشمار
فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پایدار آمد - چنانچه مدبران دارالسلطنت
قضا فتح قلعه کانگه را بر مصالح تقدیر در پرده غیب نگاهداشته بودند
بنحوی که عنقریب روی خواهد نمود - از عالم بالا بر سبیل استعجال نامزد
رو نمائی این قره باصره خلافت نمودند - شاه بلند اقبال بظاہر رسم معهود
و آئین مقرر هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانیده التماس نام آن
شاهزاده والا گوهر نامور نمودند - آنحضرت خلافت مرتبت آن غره جبین
روی زمین را که زینت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است
بسلطان اورنگ زیب موسوم ساختند - و چون در موضع دهود گلزمینی
که لیاقت جشن ولادت آن نوگل بوستان سرای سعادت داشته باشد یافته
نشد - ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که درینولا به تیول
آنحضرت مقرر بود قرار یافت - و در باب تاریخ میلاد این قدسی نژاد
شاعر جادو کلام طالبای کلیم داد سخن داده و حق سخفوزی ادا نموده -
چنانچه الفی از آن بروجه تعمیه بالطف وجوه اسقاط کرده * * ابیات *

داد ایزد ببادشاه جهان	خلفی همچو مهر عالمتاب
تاج صاحبقران ثانی یافت	گوهر بحر ازو گرفته حساب
نامش اورنگ زیب کرد فلک	تخت ازین پایه گشته عرش جذاب
چون باین مژده آفتاب انداخت	افسر خویش بر هوا چو حباب
خامه از بهر سال تاریخش	زد رقم آفتاب عالمتاب

و سخن پروری دیگر این تاریخ یافته - * مصرع *

گوهر تاج ملوک اورنگ زیب

چون ازین مقام کوچ فرموده صوبه مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب
خیام جاه و جلال شد - جشنی بهشت آئین در بلده اوجین حسب الحکم

آنحضرت به تزئین بادشاهانه آذین یافت - و حضرت جنت مکانی بنابر رسم ادای لوازم شادی و مراسم مبارکبادی بدان انجمن عشرت و شادمانی تشریف سعادت ارزانی داشتند - و حضرت شاه بلند اقبال به تقدیم وظایف پائنداز و نثار پرداخته پیشکش لایق از نوادر جواهر بحری و کانی با پنجاه زنجیر فیل تفومند از نظر اشرف گذرانیدند *

وصول موکب سعادت مظفر و منصور بدارالسلطنت

فتحپور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسی

از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال

و آذین جشن سال چهاردهم

جلوس جهانگیری

ماهچهارم رایت فتح آیت موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود بیست و هشتم دیمه موافق غره صفر سنه هزار و بیست و هشت هجری پرتو ورود همایون بر کوه و هامون دار السور فتحپور افکنده دشت و در و بوم و بر آن معدن فتح و ظفر را خیمه و خرگاه خیال اقبال فرو گرفت - و در همین روز سعادت اندوز یعنی مبداء سال بیست و هشتم از عمر ابد قرین حضرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسی آرایش پذیرفت - و چون از ادای مراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام باز پرداختند در آن مقام متبرک تا سر آمدن ایام طاعون که در آنولا در دارالخلافه کبری شیوع تمام داشت رحل اقامت انداختند - و همداران آوان میمنت نشان بهنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هشت

هجری فروغ بخش عالم یعنی نیر اعظم پرتو تحویل شویف بر عرصه شرف خانه انداخته در سراسر ساحت گیتی بساط نور گسترد - حسبالحکم اشرف بادشاهی محض خاص و عام دولت خانه فتح پور بآئین هر ساله آذین یافت - و در همین ایام عشرت انجام بعد از اتمام مواد عیش چهارم جمادی الاول از شهر سال مذکور دار الخلافه اکبر آباد را مرکز رایت اقبال فرموده از گرد موکب گیتی کشا ماده توتیا و مصالح کحل الجواهر ابرار و بصایر صاحب نظران آماده نمودند - و سایر منتظران آن مصرعوت را که چون چشم براه کنعان از دیرباز گوش بر آواز وصول بشارت برید سعادت نوید بودند سرمایه بصارت اندوختند - و این موهبت آسمانی نسبت بدان زیور روی زمین در تاریخ غره ارضی بهشت سال چهاردهم جلوس جهانگیری مطابق جمادی الاولی از شهر سال هزار و بیست و هشت هجری دست داد *

بیان ارتحال علیا جناب بلقیس مکانی والدۀ

ماجدۀ شاه بلند اقبال ازین عالم فانی

بدارالنعیم ابدی و جوار رحمت ایزدی

بعکم قرار داد مقدمه حقیقت بنیاد که هر شادی را پیوسته غمی در پی است - و هر لذتی را عاقبت المی در عقب - لاجرم در عرض این ایام که روزگار بکام و مقاصد حسب المرام هواخواهان شده بود - و گردش ادوار چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - و شاهد فتح و فیروزی چنانچه دلخواه اخلاص پرستان بود روی نموده - بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند اقبال را بعلمت رحلت والدۀ ماجدۀ کوه

کوه الم و اندوده پیدش آمد - و غبار محضت و کلفت و گرد و حشت و کدورت از رهگذر انس و الفتی که بدان علیا حضرت داشتند در آئینه خانه خاطر آنحضرت که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز این صورت داشت که در ایام مقام فتحپور که آن کریمه والا حسب در ظاهر اکبر آباد در باغ مظفر خان نزول برکت داشتند عارضه مخوف عارض طبیعت قدسیه ایشان گشت - و چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رسیده بود ناچار چاره گری سودمند نیفتاد - لاجرم آن رضیه مرضیه دعوت داعی ارجعی را بگوش تسلیم و رضا نیوشیدند - و در تاریخ سیوم جمادی الاولی سنه هزار و بیست و هشت هجری ازین دارالابلا هجرت نموده در روضه دار السلام با مقصورات فی الخیام بخرام در آمده در قصور جنات با حور عین آرام گرفتند - و بذاب و صیت آن خالص نیت مرقد منور در سرزمین بهشت آئین بنواحي نور منزل که بباغ دهرة اشتها دارد قرار یافت - حضرت جنت مکانی در همان روز بمنزل شریف شاه بلند اقبال تشریف قدوم ارزانی داشته بانواع عنایت و مهربانی پرشش و دلجوئی نمودند - و باقسام عواطف و مهربانی دلدھی و نوازش فرموده سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت را نیز طلب داشته مراسم این مقام را پاس داشتند - و بعد از فراغ وظایف تعزیه و تسلیه که لازمه این ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحظه سروپای خاصه بدست مبارک بر آنحضرت پوشانیدند - آن کریمه کریم النسب صبیغه رضیه راجه اودی سنگه ولد راو مالیدیو که از اعظم راجهای معتبر این دیار است چنانچه عدد سواران او در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشیده بودند *

روز سه شنبه چهارم تیر ماه آلهی مطابق دوازدهم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجری گرامی گوهری از درج خلافت و فرخنده اختری از برج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیغه رضیه شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خان خانان روی نمود - آنحضرت پانصد مهر برسم نذر بنظر انور در آورده درخواست نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن ثمره نورس سرابستان دولت را بسططان جهان افروز نامور فرمودند - چون میلاد این قدسی نژاد در ساعتی مسعود اتفاق نیفتاده بود لاجرم آن عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمین قدم این نورسیده عالم شهود را بشیستان سلطنت نگاه نداشته بجانان بیگم کریمه خان خانان حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده نزد آن خان والا مکان ارسال داشتند - که اتالیقی نموده مراسم تربیت بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجلال بمرتبه بدر نرسیده محقق فنا و احتراق اجلش دریافت *

بیان توجه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه

بسیر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر

بهمعنائی شاه بلند اقبال و ولادت شاهزاده

امید بخش و وقایع دیگر

چون همواره مکنون خاطر فیض مآثر حضرت خلافت پناهی مشاهده جلوه رعنائی و زیبایی شاهد شور انگیز شیرین شمایل کشمیر بی نظیر در مبادی موسم بهار بود - و شوق تفرج شکوفه و گل و تماشای لاله و سنبل در عنقوان سن شباب روزگار دمبدم بر مراتب خواهش

می افزود - درینفلا که خاطر عاطر از همه جانب بجمعیت تمام گرائید و بهیچ سو از هیچ وجه نگرانی نمانده بود - لاجرم پنجم شوال سنه هزار و بیست و هشت هجری رایات جاه و جلال بدان سمت ارتفاع یافته - چون سهرند مخیم سرادقات جاه و جلال شد مهد سعادت نواب ممتاز زمانی از مقدم خجسته مولود مهبط انوار برکت و میمنت آمد - حضرت خلافت پناهی جهت ادای تهنیت بمنزل شریف آنحضرت تشریف ارزانی فرموده آن شاهزاده نامدار را بسلطان امید بخش موسوم ساختند - و پس از کوچ از آن منزل بنابر رغبتی که بسیر کشمیر داشتند لاهور را دست چپ گذاشته از راه پگلی و دمتور که دور ترین مسالک است چون برف نداشت متوجه مقصد شدند - وقتی که ساحل دریای کشن گنگا سرمنزله کوکبه دولت و مضرب سراق خلافت گردید - پانزدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و نه هجری سلطان سیارگان بنابر موافقت موکب مسعود اختیار سفر خیر اثر نموده از سرادقات برج حوت در گذشت - و بیک کوچ در سرمنزله دلکشای بهجت افزای یعنی بیت الشرف حمل مقام گردید - بسبب آغاز سال مبارک فال پانزدهم جلوس جهانگیری جشن نوروزی درین مقام بزیب و زینت تمام بر فراز پشته مشرف بر رودبار مذکور که از فوط سرسبز سبزه های شاد ب نو خیز و جوش سمن زار تازه رسته عبیر بیز همانا روی بهار و روکش گلزار بود آرایش پذیر آمد - آنحضرت که علی الدوام کامرانی در صورت کام بخشی بظهور می آوردند - درین مقام نیز بر وفق دستور صورت معهود کار خود کرده - و یازدهم فروردی ماه مذکور خطه کشمیر را از فیض غبار موکب نصرت آثار بتازگی نزهت پذیر ساخته روکش گلزار افلاک و آبروی عالم خاک کردند - چنانچه در مدت ششماه و یازده روز که پرتو توقف موکب منصور در ساحت کشمیر نور گستر بود - از مبادی ایام

طرب فرجام یعنی اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای شبنم آلود آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار و شگوفه از مطالع گلبن و مناظر شاخسار است - تا انجام ایام مهرگان که آغاز رنگ آمیزی برگ ریزان خزان و عین جوش شگفتگیهای بهار فرح بخش زعفران است - همواره اوقات فرخنده ساعات بسیر و شکار آن نزهت آباد صرف شده شغلی جز اشتغال این معنی نبود - حسب الحکم والا در متفرحات دلکش آن سرزمین و چشمه سارهای کوثر آثار آن جا بجای عمارات عالی اساس بنیاد پذیرفت - از جمله در اثافی سیر و گلگشت آن نسخه هشت بهشت گلزمینی دلنشین و گلشنی خدا آفرین بنظر در آمد که یکطرف آن به تال دلکشای دل پیوسته - و از جانب دیگر بدامان کوه پاک نام منتهی میشود - و از مزایای آن شاه نهری است کوثر اثر که در آن فضای عشرت افزا مانده روح روان در مجاری عروق قدسی پیکران جاری گشته - و منبع آن رشک فرمای زلال چشمه حیوان و غیرت افزای انهار جنان سرچشمه ایست تسنیم نشان که بعینه مانند چشم پاک در دامان پاک افتاده - و یا روی زمین از پرتو آن چشمه سار چشمی بتماشای سراپای خویشتن آب داده - و چون آن سرزمین ارم آئین که کمال قابلیت و استعداد تربیت فی نفسه با آن مکان فیض بخش بود منظور نظر اختیار آن دو قره العین اخیار اولاد ابی البشر آمد - بنابر خواهش مفرطی که خاطر عاطر شاه بلند اقبال را باحداث باغات و بنیاد عمارات بالذات هست نقش این معنی در ضمیر مغیر بستند - که بمقام تربیت آن [هیولای] ریاض رضوان در آیند - قضا را در آن خطور این اراده بخاطر خطیر آن عالی حضرت حضرت جنت مکانی بلا فاصله مرمت و عمارت آن

ارم کده را بدان حضرت تفویض فرمودند - و چون اشارت عالیّه آن سرور باشوق
طبعی یاور افتاده محرک آن معنی گشت - درین صورت بنای آن اراده
جائزه را بر اساس تصمیم عزیمت نهاده بی توقف فزیت آئین باغی
با کمال فسحت در آن ساحت که موطن روح و راحت است طرح
انداخته بیدرنگ رنگ ریختند - و نظر بر ملاحظه حال مسمی کرده آن
منبع ترویج روح و معدن تفریح خاطر را به فرح بخش موسوم ساختند -
و بر سبیل استعجال امر فرمودند که کار پردازان سرکار خاصه شاهي در وسط
باغ خیابانی بعرض سی ذراع که منتهای آن بدل منتهی میشود ترتیب
دهند - و آن شاه نهر را به پهنائی ده ذراع عرض ساخته از وسط حقیقی
خیابان جاری نمایند - بفعوی که ریزش گاه آب آن تال دلکش دل باشد -
و معماران تیز دست جا بجا عمارتی در نهایت رفعت و مقانت بزیب
و زینت و کمیت و کیفیت تمام بفیاد نهاده زود باتمام رسانند - و در
پیشگاه هر عمارت حوضی بمساحت سی ذراع در سی ذراع از سنگ
تراشیده مشتمل بر آبشارها و فوارها بسازند - که آب آن نهر از آبشار در آن
حوض ریزد - مجملا بکمتر فرصتی شاه نهر مذکور با خوبی مرغوبی هرچه
تمام تر حسب المسطور ترتیب یافت - چون درین مقام خامه غرایب نگار
از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بفیاد آن فیض آباد
در آمده بنابرین در توصیف و تعریف این نسخه خلد برین جای
ادامی حق مقام نیافت - ناچار ذکر خصوصیات احوال را بوقت دیگر باز
گذاشته باز بدین آئین بر سر سر رشته سخن می رود - چون آنحضرت
خلافت مرتبت از سیر متفرهات کشمیر خاصه گلزار فیض آثار فرح بخش
معروف به ^ع [شالیمار] کام خاطر عاطر گرفته داد نشاط و شادمانی دادند -

آرزوی مراجعت هندوستان از صفوتکده ضمیر منیر آنحضرت جلو ظهور
نمود - بفا برین عزیمت صواب آئین بیست و دوم مهر ماه الهی سده
پانزده جلوس جهانگیری اعلام معاودت بسمت مستقر اورنگ سعادت
سمت ارتفاع پذیرفت - درین اثناء عرضداشت خانخانان بدین مضمون
رسید که چون درین ایام عسکر منصور از پای تخت خلافت دور دست
شتافته درین صورت خوف و هراس اهل سرحدات خصوص عموم سکنه
ولایت جنوبی کمی پذیرفته - لاجرم دکنیان ظاهر بین کوه اندیش بدستور
معهود وقت یافته سر بطغیان بر آورده اند - و بر اطراف احمدنکر و اکثر
مضافات آن و بعضی از سائر محال دکن را بدست در آورده - چنانچه
از زیادتیی کم فرصتیها که شیوه ناستوده ایشانست کار بر اولیای دولت
بذکوی تنگ گرفته اند که مزیدی بر آن منصور نباشد - حضرت خلافت
مرتبت بغابر استماع این خبر از جا در آمده از خویشتن داری بر آمدند -
و طریقه وجوب انتقام این گروه بیراه بد هنجار سپرده در مقام تلافی و تدارک
این امر نا مرضی پا فشرده قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارالسلطنت
لاهور سرانجام مهم دکن بعهده شاه بلند اقبال باز گذارند *

باعث ارتفاع ماهچه آفتاب شعاع لوای والای شاه بلند اقبال بار دروم باهنگ تسخیر کشور پهناور دکن

چون پیوسته رسم و آئین بیخردان کوتاه بین آنست - که هرگاه از
مساعادت روزگار فرصتی و از همراهی وقت رخصتی یابند - چشم از همه سو

پوشیده و شیوه ناستوده گردن کشی پیش گرفته بر سر کار خویشتن روند -
 و از ملاحظه لوازم دور بینی و عاقبت اندیشی در گذشته بی اندیشه
 وخامت عصیان پای از سرحد اندازه بیرون نهند - شاهد حال خصوصیات
 احوال دکنیان خسروان مآل است که از دیرگاه باز خاصه از عهد حضرت
 عرش آشیانی اکبر بادشاه همواره این هنجار ناهموار می سپارند - و پیوسته
 عهد و پیمان شکسته این خصلت نكوهیده را مرعی می دارند - چنانچه
 هر بار که باز خواست خدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواری
 میکشد - از راه روباه بازی و حيله وری در پناه زبونی و عجز و زاری درآمده
 جان مفتی از میانه بیرون می برند - و چون بدست آویز انکسار از صدمه
 سر پنجه قهر شیران بیشه رزم آزمائی رهائی یافته عرصه را بظاهر خالی
 می بینند باز شیرک شده بر سر اظهار دلیری می آیند - چنانچه بر نهجی
 که سابق گذارش پذیرفته بمجرد توجه شاه بلند اقبال بد آنصوب از صدمه
 سطوت و نهیب نهضت موکب جاه و جلال آنحضرت زلزله در بوم و بر
 دکن و تزلزل در ارکان توان و تحمل آن قوم بد عهد پیمان شکن افتاد -
 و قوار قلب و ثبات قدم را وداع نموده صبر و آرام را بخیر باد یاد کردند -
 ناچار بغیر رسم مقرر بیدرنگ بآهنگ اظهار اطاعت و طلب شفاعت
 برخاسته بسلوک جاده بندگی و طریق سرافکندگی اقدام نمودند - و برسم
 تقدیم خدمت گذاری و جاسپاری در ضمن تسلیم ملک و مال حرف
 عهد و پیمان بمیان آورده در خواست امان زدند - لاجرم حضرت شاه
 بلند اقبال در آن مرتبه دیده و دانسته از سر تقصیرات بی پایان درگذشتند -
 و بشفاعت حلم عذر خواه مطلقاً ایشان را بیگناه انگاشته ابواب دار السلام
 عفو و عافیت و در امن آباد امان بر روی روزگار ایشان کشودند - چنانچه
 سابقاً دقایق آن بتفصیل نگاشته کنگ حقایق نگار آمد - و چون دریغولا

شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید بهار کشمیر میفو نظیر و سیر آن گلشن
 خدا آفرین نشاط اندوز و صید انداز بوده بر حسب ظاهر از دار الخلافه دور بودند -
 باز آن خیره چشمان تیره روزگار بتازگی قطع نظر از مراحم بادشاهانه نموده
 در نواحی برهانپور بتاخت و تاراج پرداختند - چنانچه مکرر واقعات منہیان
 ممالک جنوبی مشتمل بر حقایق طغیان آن تباہ کیشان بدربار سپهر مدار
 آمد - و خانخانان نیز در طی عرضداشت های متواتر و متوالی بر رای
 عالی عرضداشت - خاصه مریضه که در لاهور رسیده است که هر سه دنیادار دکن
 نظام الملک و قطب الملک و عادل خان باهم اتفاق نموده لشکری تفرقه اثر
 که عدد جمعیت آن زیاده سران پریشان دماغ آشفته مغز به پنججاه هزار تن
 می رسد فراهم آوردند - نخست ولایات بالا گهاٹ را که در دست اولیای
 دولت بود در بسته تصرف نمودند - و امرا و منصب داران بادشاهی خواهی
 نخواهی بغیر فرط استیلاء ایشان دست از آنها باز داشته بیکدیگر پیوستند -
 و تبهانه مهکرا استحکام داده مدت سه ماه بمجادله و مقاتله و مدافعه و مقابله
 روزگار گذرانیدند - و چون غلبه غفیم بحسب عدد و عدت ازیشان افزون بود - نیز
 از همه سوراها را مسدود ساخته بودند - چنانچه اصلاً رسد آذوقه به خواهران
 نمی رسید - و مدت محاصره بامتداد و شدت عسرت بفیایت مرتبه اشتداد
 کشید - ناچار از گریوه پوری فرود آمده در بالا پور قرار توقف دادند - و آن
 بد اندیشان ببالاگهاٹ قناعت ننموده نخست در نواحی بالا پور بتکرکازی
 و دست درازی در آمدند - و راهها را بنحوی ضبط کردند که رسانیدن غله
 متعذر شده کار به تفگی کشید - ناچار دولتخواهان خواه نخواه دست از
 نگاهداشت بالا پور نیز باز داشته به برهانپور پیوستند - و این معنی باعث
 دلیری غفیم گشته فرصت مساعدت وقت را غفیمت شمردند - و بتغلب
 تمام ولایت متعلقه بادشاهی از دکن و خاندیس و برار که در تصرف اولیای

دولت بود نیز نساخته بمحاصره برهانپور پرداختند - و چون مکرر حقیقت این واقعه از قرار واقع بر رای اقدس پرتو افکن گشت - و درینفلا باز عرضداشت خانخانان مشتمل بر نهایت اظهار عسرت و تنگی وقت و تشبیه احوال خود بخان اعظم در وقت محاصره میرزایان گجرات و بذیل بتصریح این معنی که اگر بروش حضرت آشیانی عمل نموده این خانه زاد پیر را از قید احاطه آزاد نه فرمایند - ناچار نسبت ناستوده راجپوتان کارگزار بعد از جوهر نمودن نقد جان نثار راه خداوندگار خود می کند - جوهر بهندی زبان عبارت از آن است که این گروه و قتیکه کار به نهایت تنگی کشیده امید مددی از هیچ جانب نمی ماند - نخست سر تا سر اهل و عیال را سر از تن برداشته آنگاه بخاطر جمع خود دل بر هلاک نهاده کشته می شوند - چون مضمون آن بر رای والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت برهم شده از سر نو عزم تلافی و تدارک آن طایفه تباہ اندیش را برزور مزید جزم آراسته در تاریخ روز جمعه چهارم دی ماه الهی سنه پانزده جلوس جهانگیری مطابق غره صفر سنه هزار و سی هجری شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از دارالسلطنت لاهور بدان صوب رخصت دادند - و خلعت با چار قب مروارید دوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز نقره و دو اسپ با زین زرین و ساز مرصع بر سبیل فرخندگی شگون مرحمت فرموده ده کرور دام بصیغه انعام عنایت نمودند - و چون موافق منصب سی هزاره ذات و بیست هزار سوار دو اشپه مع انعام چهل کرور می شد اکنون مجموع پنجاه کرور گشت - و بیست نامور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر مرحمت ساخته برین دستور بخلعت و غیره سرافراز ساختند - راجه بکرماجیت را خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و افضلخان و هشت نامدار دیگر را بخلعت و اسپ و ده تن دیگر را بخلعت تنها نواختند - و چندی از

امرای نامدار مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشیکری لشکر با او بود - و فوجی بیشمار از احدیان و برقدازان با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند - چون سلطان خسرو از آن باز بحکم وجوب مکافات بی ادبی که ازو نسبت بوالد والا قدر سرزده ماند مردم نظر بند نابینان نظر بند جاوید آمده بپاداش کردار گرفتار شده بود - و درینوقت پاسداری او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت - و او از همراهی موکب گیهان شکوه سعادت پذیر گشت - حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه بلند اقبال نگاهداشت او را بوکلای آن عالی قدر مرجوع ساختند *

وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه و جلال
شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش
پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمی سیمین
از عمر شریف و یافتن توفیق توبه از شراب
مسکرات بصمیم قلب و سوانحی که در
عرض آن ایام روی داد

چون حضرت شاه بلند اقبال در مبادی سن صبی و عفتوان آوان نشو و نما بتناول سایر مسکرات و مغیرات مایل نگشته بظاہر حراست تأییدات

آسمانی نگاهبانی خود نموده بودند - چنانچه از سن تکلیف تا بیست و چهار سالگی بشرب خمر و رغبت نفرموده مطلقاً مقید آن نشده بودند - حضرت خلافت منزلت بقدری که سابقاً در مقام خود سمت گذارش یافت این حضرت را از روی جد تمام بر اقدام شرب مدام مجبور فرمودند - باوجود امر آنحضرت بگذار نهی شریعت ارتکاب این شیوه ناممکن شرعی و عقلی که بر طبع مبارک بسیار گرانی میکرد بشرط عهد و پیمان بر طبق این معنی نمودند - که چون عمر شریف بسی سال رسد دیگر ایشان را بدین امر مذهبی مامور نفرمایند - و باین معنی گاهی در ایام طوی و جشن که هنگام عیش و عشرت است نه از روی رغبت طبع بل بتکلیف آنحضرت جرعه چند معدود می نوشیدند - و پیوسته کمال ندامت داشته جویای وسیله توبه می بودند - در بنفولا که بدولت و اقبال متوجه فتح دکن می شدند باز بگذار تجدید عهد بعرض والا رسانیدند - که چون افواج غفیم را این مرتبه نیروی دیگر است - چنانچه بمراتب متعدده در عدد و عدت از دیگر مراتب افزون تر اند - بدآنان که از روی تسلط و غلبه تمام شهر بند برهانپور را احاطه نموده - که آرزوی وصول بحدود آن در آئینه زنگ فرسوده خیال ایشان صورت نه بسته بود چه جای صورت بستن وقوع محاصره - لاجرم مکفون خاطر آنست که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه طاب ثراه هنگام اشتغال بجدا ل رانا سانگا از ارتکاب شرب شراب تائب شدند - و بثواب انابت و اجر بازگشت اصابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هدف اجابت رویداد - و فتح و فیروزی روزی روزگار آن خدیو کامگار گشت - این نیازمند درگاه الهی نیز درین ایام که چنین مهمی عمده در پیش است پیرویی سفت سفیه آنحضرت نموده حلقه استجاب دعوت در باب طلب نصرت بر وفق امان توبوا الی الله بر در دار الفتح انابت زند - و بدین دست آویز متین بل

مفتاح مطالب دنیا و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت کشاید - حضرت خلافت مرتبت درین صورت بحکم مصلحت دید وقت استصواب آن رای صواب پیدا نموده این معنی را که من جمیع الوجوه حسن مطلق بود همه وجه محسن و مستحسن داشتند - و در حق آن خیر اندیش دعای خیر کرده استدعای توفیق در باب حصول سائر مدعات خصوصاً این مدعا نمودند - مجعلاً درین ایام که بتاریخ غره ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری موافق بیست و ششم بهمن ماه الهی سنه پانزده جهانگیری جشن وزن قمری سال سی ام از عمر ابد پیوند آنحضرت در کنار رودبار چنبل غیرت نگارخانه چین بل روکش فردوس برین گشت - و از آذین این بزم بهشت آئین بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمودار جنات تجری من تحتها الانهار برای العین نمودار شد - صورت این معنی بر مراتب الصفاء ضمیر منیر پرتو افکن گشت که درین فرخنده جشن زینت آرا و سرمه زل زهت پیدا که وقت و مقام مقتضی طرب و نشاط و زمین و زمان محرک عشرت و انبساط است ترک سرمایه لذت عیش نمودن بزجر نفس انسب و بمقام توبه اقرب خواهد بود - لاجرم قرار بر آن دادند که همدرین همایون محفل بطیب خاطر و قه دل تائب گردند - باوجود آنکه درین مدت هرگز بخواهش خاطر قدسی منفس متوجه باده کشی نشده همواره در صدور امر مذکور مجبور بودند و همانا درین صورت توبه لازم نباشد - بواهتمونی تأیید آسمانی توفیق سلوک طریقه باز گشت یافته حسب الامر آنحضرت شرابها را در آب رودخانه ریختند - و جمیع ظروف طلا و نقره و مرصع که زینت انجمن عشرت و زیور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته بر ارباب استحقاق قسمت نمودند - و از آنجا موکب منصور بشتاب باد و سحاب از آب عبور نموده و اردوی گیهان پوی که شمار قطرات باران و ریگ روان

داشت سرعت باد صحر و تندگی شعله آذر بادیه گرد و مرحله نورد گشته کوچ در کوچ و منزل بمنزل راه می پیمودند - چنانچه در هیچ مقامی قطعاً مقام نذموده آسایش و آرام بر خود حرام گرفتند - چندانکه ظاهر خطه اوجین مرکز ریات جاه و جلال شاه بلند اقبال گشت - درین حال عرضداشت محمد تقی که در آنولا پاسداری قلعه مندو در عهده او بود بدین مضمون رسید - که بیست و هفتم اسفندار سنه پانزده جلوس منصور فرنگی مقهور با هشت هزار سوار دکنی بکنار آب نبرده رسیده - و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتشی نهاد مانند باد از آب گذشته اکبر پور را پی سپر گذاشتند - و بی محابانه رفته رفته تا نواحی قلعه آمده چندی به نهب و تاراج پرداختند - اکنون بهای کتل رسیده اراده دارند که فرصت یافته داخل قلعه شوند - و هر روز بندهای درگاه بسربازنی و جانفشانی درآمده باوجود دشواری محافظت قلعه از رهگذر کمال فسحت و بسیار شکست و ریخت حصار بمدافعه مشغول اند - اگرچه این فدوی جانسپار جانبازی در راه ولی نعمت حقیقی که خدای مجازی ست سعادت دارین خود می داند ازین راه اندیشه ندارد - لیکن بنابر کوتاه نظری چند از پست فطرتان که بسر کار تأیید یافتگان عنایت پروردگار نمی رسند - و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم آن میدانند - درینصورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و سستی تعیین همراهان و پستی همت هواخواهان ملاحظه آن هست که اگر کومک دیر تر برسد خدا نخواسته از ضعف عقول ایشان و قوت غلبه بد اندیشان چشم زخمی رو نماید - و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرای وضوح یافت دو گهزی از شب جمعه بیست و نهم ماه مذکور گذشته خواجه ابو الحسن را با چهار هزار سوار از برگنه دیپالپور رخصت فرمودند - و هراول لشکر بخواجه بیرام بیگ میر بخشی که با هزار

سوار جرار از لشکر خاصه خود همراه داده بودند تفویض یافت - و حکم شد که ایشان بنابر رسم منقلا سرعت تمام پیشتر روانه مقصد شوند - و چون خواجه با اولیای دولت ابد پیوند بنواحی قلعه مندو رسید - و محمد تقی و یوسف خان از قرب وصول ایشان اطلاع یافتند - فی الحال با سایر بهادران از قلعه فرود آمده به نیروی اقبال بی زوال و استظهار نزدیکی طلیعه موکب جاه و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند - و مخالفان باوجود آن مایه کثرت با نصرت آسمانی و کومک جنود غیبی بر نیامده مخدول و مقهور رو براه گریز نهادند - محمد تقی و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شتافته دنبال ایشان را نگذاشتند - و چون افواج غنیم بکنار نبرده رسیده از آب گذشتند و فوجی دیگر از آن طایفه بد عاقبت که از عقب رسیده بر آنسوی آب فرود آمده بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره اراده عبور نمودند - محمد تقی مردانه درین سوی دریا قدم ثبات افشوده ایشان را بشست تیر و بان و بندوق گرفت - و به نیروی جد و جهد روی آن قباة اندیشان تیره رای را نگاهداشته نگذاشت که از آب بگذرند - چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بیرام بیگ و سایر بندهای بادشاهی بشتاب تمام شبشب ایغار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا بمحمد تقی پیوست - و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند - و آن جهالت کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازی پرداختند - چون صدمه بهادران لشکر سیلاب اثر بدیشان رسید قاب مقاومت نیارده بی پا شده از هجوم سپاه رعب بیخوابستن از جا رفته رو براه فرار نهادند - و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید افکن دنبال آن روباه سیوتان را از دست نداده تا چهار کروه طریق تعاقب پیمودند - و درین مرتبه نیز بسی از مخدولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند -

و آن مخدولان تا نواحی برهانپور هیچ جا عذر باره ادبار نکشیده ثبات قدم نورزیدند *

چون خبر فتح بمسامع جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال رسید روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی هجری رایات موکب والا سایه وصول بر قلعه مندو افکنده امر بآذین محفل جشن نوروزی و انجمن شادی فتح و فیروزی نمودند - حسب الحکم اقدس صحن خاص و عام دولخانه مقدس روکش فلک اطلس گردیده چندی هنگامه عیش و عشرت گرمی داشت - مقارن این حال عرایض خانخانان و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که چون جمعیت تفرقه خاصیت لشکر غنیم نزدیک به شصت هزار سوار جوار آماده پیکار است - و درین مرتبه دلیری و خیره چشمی ایشان بحدی رسیده که قدم جرأت از اندازه خود گذاشته شهر بند برهانپور را از روی کمال جمعیت خاطر احاطه نموده اند - بنابر آن باندک مایه مردم که در رکاب سعادت اند روبروی غنیم شدن از ملاحظه حزم و احتیاط دور است - صلاح دولت مقتضی آنست که تا هنگام پیوستن سایر اولیای دولت ابد پیوند از امراء و منصبداران که نامزد همراهی موکب والا گشته اند خیل اقبال در موضعی که مصلحت رای گیتی آرا اقتضا فرماید توقف کند - چون مضمون عرایض بعرض اعلی رسید جمیع دولتخواهان همراه و نیز که ملازم رکاب سعادت بودند نگاه بظاهر معامله انداخته بر طبق این مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف دیدند - از آنجا که نظر یافتگان تأیید آلهی را نظر بر کار سازی عفایت آلهی است نه بر کثرت اعوان و انصار - لا جرم رای دولتخواهان پسند طبع مبارک نیفتاده چندان توقف نمودند که بخشیان عظام توزک افواج منصوره نموده جیبها بخش کردند - آنکه بکار فرمائی اقبال خدا داد عمل فرموده و اعتماد بر عون و صون آلهی نموده شب دوشنبه

شانزدهم فروردین ماه سنه شانزده جهانگیری موافق دوازدهم جمادی الاول از شهر سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنجم شش هزار سوار بادشاهی لوائ ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع بخشیده در کنار آب نریده جشن شرف آفتاب عالم را ارایش پذیر ساختند - درین حال عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الحکم والا بآهنگ کومک اولیای دولت از جاگیر متوجه شده بود با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین پیوسته از ادراک شرف بساط بوس انواع سعادت دو جهانی اندوخت - و آنحضرت همدین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبد الله خان را با گروهی انبوه هراول لشکر ظفر اثر و راجه بکرماجیت برانغار و خواجه ابو الحسن جوانغار قرار داده خود با نفس نفیس با دلی قوی در قلب افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار گرفتند - و باین دستور افواج سپاه منصور را دستوری عبور از آب دادند - و پس از گذشتن راه سمت مقصد پیش گرفته بنابر نوید دریافت مقصود که اشارت سراپا بشارت بود همعنان بخت و اقبال با سرعت تمام راهی شدند - و بیست و سوم فروردین ماه مذکور چار حد خطه برهانپور را مرکز رایات اقبال و مورد موکب جاه و جلال ساختند - چون خانخانان از مقدم فرخنده قدم آن عیسی دم خبردار گشته چانی تازه و مسرت بی اندازه یافت - در حال شهر را بچندی از امرای عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همان ساعت مسعود که سعادت ملازمت دریافت حسب الامر آنحضرت بمحافظت شهر عذر معاودت برفاقت - و بعد از سه روز دوشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی هجری خطه برهانپور را باین قدم بهجت لزوم دارالسرور امن و امان ساختند - سائر دولتخواهان که پیوسته این دولت عظمی را از حضرت واهب العطايا استدعا می نمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت

دعا شاد کام و مقضی المرام گشتند - چون افواج لشکر مخالف درین مدت که عرصه خالی دیده بی مزاحمت و ممانعت احدی با خاطر جمع بتزکمازی و دست درازی در آمده از هیچ سو چشم نمائی ندیده بودند بنابر کوتاه نظری و شوخ چشمی درینوقت هم تزلزل بخود راه نداده همچنان پای ثبات و قرار بر جای استقرار افشوده از جا در نیامدند - بنابرین خانخانان که صوبه دار و ماهیت دان آن ولایت بود باتفاق سائر بندهای بادشاهی بعرض مقدس رسانید - که چون این مرتبه کثرت غنیم را غلبه دیگر است درین موسم که گرمی هوا کمال شدت دارد تردد در نهایت دشواریست - و اکثر مراکب مرکب اقبال از تذکمی خوراک و کمی علف بمعرض تلف در آمده اند - باوجود این معانی نزدیکی فصل برشکال نیز در پیش است - بنابر آن بیش ازین کار پیش نمی رود که اولیای دولت باوجود قلت عدد بمیامن اقبال آنحضرت از روی جد و جهد تمام غنیم را برخیزانیده آنقدر پس نشانند که از آب عادل آباد بگذرانند - و خود درین طرف آب اقامت نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده ببالا گهاگ بر آیند - چون خان عالیشان این معنی را که مشعر بر نهایت دولتخواهی بود از مبدا بمنتها رسانید - و باقی امرا مثل عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و داراب خان نیز این کنگاش صواب اندما را که بظاهر صلاح وقت از سیمای آن چهره نما و در نفس الامر خلاف رای دولت کار فرما بود پسندیده درین باب متفق الکلامه شدند - آنحضرت در جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهی و موافق کنگاش و تدبیر همین بود که بعرض رسانیدند تا حکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیر گردد - آنگاه بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اهتمام این مهم دشوار شده بجهت تجهیز عساکر منصوره و تهیه لوازم یساق تا آن غایت اهتمام بجا آوردند که اوقات

فرخنده ساعات را صرف همین معنی نموده غیر از ادای واجبات و ارتکاب قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمات نشاء بشریت از خورد و خواب بامری دیگر نمی پرداختند - چنانچه هر روز در حضور آنحضرت کارپردازان سلطنت طلب و تذخواه سائر سپاه خاصه کومکیان برهانپور که مدتها محال جاگیر ایشان در تحت تصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست ساختن اسناد وجوه مطالبات را که از روی سیاهه بعرض رسیده بود متصدیان خزانه نقد تذخواه داده ثانی الحال سند تمام میکردند - تا تعویقی در تهیه مایحتاج یساق نشود - و در عوض اندک مدتی مبلغ چهل لک روپیه بکومکیان آن صوبه مرحمت نموده سی هزار سوار جرار آماده کار زار ساختند - از آنجمله هفت هزار سوار اوبچین مکین اسپه یکم گزین از سرکار خاصه شاهی و باقی از بندهای بادشاهی بودند - آنگاه بتوزک افواج قاهره توجه فرموده افواج کلی را به پنج قسم منقسم ساختند - و با هر سرداری شش هزار سوار تعیین فرموده ترتیب صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند - فوجی بسرداری داراب خان خلف خانخانان - و دو فوج دیگر باهتمام عبدالله خان و خواجه ابو الحسن - و باشلیقی دو فوج دیگر براجه بکرماجیت و راجه بهیم که بمزید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند تفویض رفت - و سرداری کل با دارابخان باز گشت باین عنوان که انجمن کنگاش در منزل او منعقد گردد - لیکن در حقیقت رفق و فتق و حل و عقد امور کلی و جزوی باستصواب رای صواب آئین راجه بکرماجیت منوط باشد - بالجمله شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی بهر یک از امرای عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسب و کمر خنجر و شمشیر مرصع داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند - و مرکب سعادت حسب الحکم پنج روز بجهت تهیه ضروریات یوزش در سواد شهر درنگ نموده روز

جمعه چهارم اردی بهشت از آب تپتی که بر کنار شهر میگردد عبور نموده در یک گروهی منزل گزیدند - روز شنبه هنگام طلوع طلوعه بامداد همین که راهی سمت مقصود گردیده یک گروه راه قطع نمودند - یافوت حبشی سردار کل افواج غنیم دلیرانه از قرارگاه خویش یک گروه پیش آمده دلاوران نبرد آزمای را استقبال نمود - بهادران موکب اقبال بمجرد مقابله بی محابا و ابا مانند شعله که بر قلب زغال زند خود را بر صف آن سپاه تیره رای زده تیغ آتش میغ ازیشان دریغ نداشتند - و چون آتش ستیز و آویز بلند می گرای گشته یکی بزبانه کشی در آمد - و اشتعال آن سرکش که بخشک و تر در گرفته بود در خرمن خس یعنی صفوف آن مشتی ناس افتاده دود از نهاد آن تیره درونان برآورد - یکبار مانند خیل شرار از هم افتاده هریک از کناری بدر رفتند - چون به نیروی کارگذاری اقبال در ضمن اندک زد و خوردی هر فوجی از افواج قاهره فوج روبروی خویش را برداشته سر بدنبال آن گروه ابتر نهاده بر اثر ایشان دشت و در را پامال و پی سپر ساخت - چندانکه آن مقهوران از بیم شمشیر شعله تاثیر بهادران که برسم تعاقب هفت گروه از دنبال ایشان تاخته بودند خود را بر آب عادل آباد زده از میان آب و آتش جان مفتی بدر بردند - و در آن دار و گیر زیاده از پانصد تن آن خون گرفتگان طعمه شمشیر شده شش صد کس اسیر و دستگیر گشتند - و غنایم بیشمار از اسب و شتر و چتری و پالکی و علم و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد - و در آن چپقلش بمحض عون و صون آلهی که لازمه اقبال نامتغاهی است از خیل اقبال دو تن که پیوسته از گل شجاعت ذاتی خار خار برداشت زخم پیش رو که غازه تازه روی مردان و گلدسته دستار مردانگی است داشتند بمقصود رسیدند - یکی شیر بهادر دوم الله ویردی ولد مقصود کوسه ترکمان که بالفعل از خطاب

خانگی سمت کامرانی دارد - و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فخر و ظفر از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملکا پور شد - و چون افواج غنیم مالشی بسزا یافته بودند در عرض راه اصلا نمودار نشده در منزل بوقتی که دارابخان و راجه بکرماجیت باندک مایه مودمی که عدد ایشان بسیصد تن می کشید از راه رسیده بودند - و چنانچه راه سرداری است گرداگرد معسکر اقبال برآمده افواج را جا بجا قرار نزول می دادند - آتش خان و دلاور خان از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته با ^۱ [چهارده] هزار سوار از یک جانب برآمدند - و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از خود جدا کرده پیشتر فرستادند که تا رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستبازی در آیند - و چون آن بداندیشان که بآن انداز دور از کار اختیار کارزار دلیران نموده بودند نزدیک رسیده گرم بان اندازی شدند - راجه خواست که بآهنگ مدافعه ایشان از جادر آید - دارابخان بمقام ممانعت در آمده تا هنگام رسیدن دلاوران صلاح وقت در تیز جالویی ندید - این توقف سرداران سرمایه دلیری غنیم شده بیکبار بارگیها انگیزخته بخیره چشمی و چیره دستی در آمدند - درین حالت راجه چشم از مقتضای حال و مصلحت وقت پوشیده بی ملاحظه دوربینیها بر ایشان تاخت - و راجه بهیم نیز که درینوقت نازک خود را تیز و تند رسانیده بود جلوریز بعمله در آمده براجعه موافقت نمود - و باتفاق یکدیگر ایشان را از پیش برداشته برفوج عقب که ^۲ [مثبت] مخالفان بود زدند - و بکمر فرصتی آن کم فرصتان زیاده سرا بی پا و بیجا ساختند - درینوقت که دارابخان نیز بدفع ایشان متوجه مقابله بود بفوجی تازه زور که از عقب بهادران در آمده بودند برخورد خود را بر ایشان زد - و باندک زد و خوردی چون نیروی آسمانی یار افتاده تقویت

بازوی شیران پنجه دراز نائید رعایت ربانی دست بهم داد - ازین غنیم پای کم آورده شکست درست خورد - و دست از ستیز و آویز باز داشته از زیر تیغ رو بگریز نهاد - و دارابخان تا یک کروه عقب همگنان تاخته قریب دو صد کس را به تیغ بیدریغ گذرانید - و مظفر و منصور معاودت نموده بعسکر اقبال پیوست - و روز پنجشنبه دهم اردی بهشت ماه آلهی مطلقا ازیشان اثری ظاهر نشد - و روز دیگر که موکب مسعود بسه کروهی روهنگیر^(۱) ورود اقبال نمود - درین روز مخالفان دو بخش شده جمعی از راه گهاتی روهنگیر و گروهی از گریوه کوتلهی گریزان گشته رو ببالا گهاث نهادند - و اولیای دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پائین عقبه کوتلهی که از گریوه روهنگیر آسان گزارتر است منزل گزیدند - و روز دیگر ببالا گهاث در آمده جهت انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز توقف نمودند - درینوقت محمد تقی با دو هزار سوار بولایت برار و محمد خان نیازی با فوجی جرار بملک خاندیس رسیده محال متعلقه بادشاهی را متصرف شدند - در روز سهشنبه پانزدهم سرداران از آن مقام کوچ فرموده هشت کروه مسافت قطع نمودند - و روز دیگر شش کروه دیگر طی نموده بمنزل رسیدند - بموجب نوشته سرزنش آمود عفر با سائر مقهوران از در تهور و تجلد در آمده بعزیمت ناصواب و عذاب کشی ادبار رو بروی موکب اقبال شدند - قضا را هراول ایشان که بوجود بی بود جادو رای و ساهو سیاه رو و کهیلو مطرود و دلاور خان و آتش خان که مردم کار طلب غنیم بودند انتظار داشت بهراول فوج راجه بکرماجیت بر خوردند - و چون این کتیبه فتح و ظفر که از یمین حضور مفتسبان سلسله علیه علویه مثل

(۱) در بادشاهنامه این مقام را روهنگیره نوشته - ملاحظه کنید - صفحه ۵۱۷ - حصه اول - جلد اول - طبع ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ *

سید صلابت خان^۱ [...] و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات بارهه نیرومندی داشتند - و اوواجیرام دکنی نیز درین فوج بود - بمقابلت شرار درآمده بر ایشان حمله آور شدند - و راجه با مردم تازه زور خود را رسانیده بکارزار در آمد - و مدتی از طرفین جنگ ترازو بود - در آخر امر نیروی اقبال آسمانی و تقویت تائید ربانی باعث ضعف و وهن مخالفان شده زبانه تیغ شعله آمیغ موافقان آتش فنا در خرمن هستی ایشان زد - چنانچه تلنگ راو که دکنیان حیلہ گر روباه باز از اعتضاد قوت او شیرک شده بودند - و به نیروی دستبازی او با شیران مرد افکن و پلنگان صف شکن سر پنجه جلالت بر کشاده - با چندی تن بی سر شده - و از جمله خیل اقبال سید محمد علی بارهه اظهار صحت نسب نموده آثار شجاعت و شہامت هاشمی بر روی کار آورده - و چندی ازیکه تازان را در عرصه پیکار بی سر ساخته بر خاک هلاک انداخت - آنگاه از نشان زخمهای کاری که بر روی او رسیده بود مهرها بر معضرسیدات خود گذاشته بآن آبرو رو بدریافت درجه شہادت نهاد - و حمید خان برادر فرهاد خان حبشی در منفرد بنارگی داغ بندگی آن حضرت را غره ناعیه بخت مندی نموده از گلگونه خون شہادت سرخروئی سعادت اندوخت - و سید مظفر بارهه که اکنون بهاداش نیکو بندگی بمقصب هفت هزاره هفت هزار سوار و بخطاب خان جهانی سرافراز است در آن روز چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد - و دو برادر او سید جمال و سید بازید شهید شدند *

در طی این حال که راجه بکرماجیت بتعاقب هراول خصم اشتغال داشت یاقوت حبشی که سردار^۲ [فوج]^۳ غنیم بود وقت یافته با آن فوج خود را باحمال و ائقال اردو رسانید - و چون آن روز از ناهمواری زمین و کثرت

اهل اردو دواب و رواجل آغروق بامتداد کشید - و فوج چنداول را پاسبانی باسانی میسر نیامده مضرت عظیم باهل اردو رسید - و اکثر اسپ و اسباب مردم بتاراج رفت - و چون راجه بهیم از دست انداز یاقوت خبر یافته بسبب دور دست نتوانست رسید - بیدرنگ با فوج خود بر ایشان تاخته عرصه کارزار را کارستان ساخت - و در عین کوششهای مردانه که از طرفین روی نمود پیش از آنکه شاهد فتح چهره اقبال برافروزد - چندین مرد مردانه رو شناس مثل ^۱ [صادق بهادر] و عبد الکرم بیدگ و گدا بیدگ و خواجه طاهر و باقی بیدگ و چندی دیگر از بهادران عمده در مراعات دقایق حلال نمکی کوشیده بدریافت درجه شهادت رسیدند - و درین دستبازی که آخرکار مقصوبه فتح اولیای دولت ابد قرین درست نشین افتاد فیروز خان حبشی با هفت صد تن از دغا پیشگان دکن در عرصه جنگ نقد جان در باختند - بالجمله از آن روز که افواج مواکب والا در بالا گهاٹ رایات رفعت و اقبال را رفعت بخشیدند - تا بیست و یکم اردی بهشت ماه که شش کوهی کهڑکی نشیمن جای نظام الملک و عنبر مضرب سراق نصرت شد - اکثر روزها مقابله سپاه اقبال با مخالفان دولت ابد پیوند اتفاق افتاده همه جای فتح و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گشت - و چون ماهچه لوای نصرت آیه عسکر منصور بر موضع جنگل تھانه که در چهار کوهی کهڑکی واقع است پرتو ورود مسعود افگند - افواج غفیم سیاه گلیم باروز برگشته و حال ابترا شده آهنگ مقابله باولیای دولت جاوید فیروز نموده بیدرنگ باهم در آویخته در یکدیگر آمیختند - و پس از دار و گیر و کر و فر بسیار که از هر دو طرف رو نمود بدستور معهود مانند بخت خویش برگشته راه فرار پیش گرفتند - و افواج خیل اقبال همه جا سر بدنبال ایشان گذاشته تا کهڑکی هیچ جا عنان

بکران تعاقب را مثنی نساختند - و عنبر تیره روزگار پیشتر از وصول مرکب نصرت شعار بیک روز از هجوم خیل رعب که عسکر آسمانیست شهر را خالی کرده نظام الملک و اهل او را با خزاین بقلعه دولت آباد فرستاده بود - و معظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر باز داشته خود با ده هزار سوار کار آزموده بدولت آباد شتافته در پناه آن قلعه آسمان شکوه که بر فراز کوهی رفعت طراز واقع است نشسته و پشت بکوه باز داده - و غافل از آنکه اگر بمثل آب و آتش در نهانخانه سنگ رو پنهان کند صدمه سنان آبدار و کاوش خنجر آتشبار اولیای دولت برق صولت او را خار وار از دل سنگ خارا بیرون کشیده چون شراره کم عمر زود بباد فغا بر دهد - و مانند قطره سست بنیاد زمین گیر بر خاک هلاک افگند - همان روز که اولیای دولت بسعادت داخل کهڑکی شدند - افواج اهل خلاف از آنجا فرار نموده بدار البوار هزیمت شتافتند - و اردوی گیهان پوی سه روز در مقام کهڑکی رحل اقامت افگنده سر تا سر آن معموره احداث کرده عنبر که در مدت پانزده سال صورت آبادی و اتمام پذیرفته بود سوخته ویران ساختند - و روز شنبه بیست و ششم یک کوه از کهڑکی گذشته منزل گزیدند - و روز دیگر از آن موضع کوچ کرده همین که سه کوه را طی نمودند افواج غفیم بسرداری یاقوت خان با توزک شایسته بر فوج راجه بکرماجیت که در آن روز چنداول عسکر منصور بعهده او بود تاخت آوردند - راجه نفها بمدافعه ایشان پرداخته - در مبادی ظهور غلبه او در ابغان و راجه نوسنگدیو بنذیل از جانب دست چپ و راجه بهیم از طرف راست بکومک رسیده بر لشکر غفیم حمله آوردند - و همگان را چون اندیشه ایشان پریشان و پاشان ساخته جمعی را قلیل و برخی را دستگیر نموده معاودت نمودند - بغابر آنکه آن مخدولان تباہ اندیش مالشی بسرا خورده دیگر در خود تاب مقابله با مرکب اقبال ندیدند - ناچار یکبار کناره گزیده از مقاومت تقاعد

ورزیدند - و عذیر و نظام الملک خود پناه بقلعه دولت آباد برده بودند - و آن هنگام و مصلحت وقت اقتضای محاصره قلعه نمی کرد - لاجرم صوابدید آرای جملگی خیر اندیشان دولت برین قرار یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعداء دولت بتاخت و تاراج در آیند - و بذایر آنکه فوجی از مخدولان مدتها بمحاصره قلعه احمد نگر اشتغال داشتند خنجر خان از عمده های دولت که اکنون بسپهدار خان مخاطب است در آن مدت بشرایط قلعه داری با شایستگی تمام قیام نموده بود - و درین ایام از راه عسرت و نایابی آذوقه کار برو به تنگی کشیده - ناچار این اندیشه را بخاطر راه دادند که نخست باحمد نگر شتافته و خنجر خان و سایر بدها را از مضیق محاصره نجات بخشیده بتازگی سامان غله و تهیه سایر مایحتاج قلعه داری نموده آنگاه بتاخت و غارت سرتا سر ولایت اهل خلاف خصوص سرزمین ناسک و [سنگمیر] که معمورترین پرگنات آن اطراف است بپردازند - و ازین راه و طرق دیگر بهر حیلتی که رو دهد رفته رفته اسباب ضعف و وهن ایشان مهیا نموده یکباره غنیم را بیخ بر کن و بر اصل مستاصل سازند - و بحکم این عزیمت صائب در روز شنبه بیست و نهم اردی بهشت متوجه سمت آن سرزمین شدند - چون خنجر خان ازین حقیقت آگاهی یافت قوی دل گشته باستظهار تمام از قلعه برآمده با جوهر حبشی داماد عذیر که احاطه قلعه نموده بود آویخته قریب دویست نفر را به تیغ بیدریغ گذراند *

چون افواج منصوره بظاهر مونگی پتن رسیده در ساحل بان گنگا منزل گزید خبر آمدن افواج غنیم از انهاء جاسوسان ظاهر شد - لاجرم به ترتیب افواج پرداخته بذایر ملاحظه مقتضای احتیاط و حزم که عمده ترین

ارکان سرداری است از هر فوجی هزار سوار جرار جدا ساخته برای محافظت اردی جهانپوی گذاشتند - روز یکشنبه سیوم خورداد بقلاوچی اقبال خدا داد روی همت بلند نهمت بدفع اعداء دولت نهاده بعد از طی دو کروه دیدند که دکنیان قرار مقابل موکب اقبال داده افواج مقهوره خود را دو بخش نموده مستعد ایستاده اند - سرداران نیز خیل سعادت را دو گروه ساخته دارابخان و راجه بهیم بمواجهه فوج یاقوت خان و مردم عادلخان که نزدیک پانزده هزار سوار بوده باشند متوجه شدند - و باقی سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند - چون داراب خان با غنیم روبرو شد کار از مقابل کشید و از طرفین مراسم جلالت ظهور نمایان یافت - مخالفان باوجود کثرت سطوت و صولت اولیای دولت خویشتن داری نموده از راه تهور در آمدند - و با خود قرار تمکن و استقرار داده چندی پای ثبات و قرار افشردند - بذایرین قرار داد حق تجلد و جلالت ادا نموده داد دار و گیر دادند - و آزمایه تمکن و پایداری که زیاده از امکان پایه آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت بی پا شدند - و غنایم بیست و دو اسب و شتر و امثال اینها بدست ارباب قاراج افتاد - چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت بآهنگ گوشمال فوج دوم که فوج پی بود - و دلاور خان و جاهدون رای و آتشخان سرمایه قوی دلی آن فرومایگان دون پایه بودند - و شمار ایشان به بیست و پنج هزار تن می کشید شتابان گشتند - هنوز دو کروه را طی نموده بودند که خیل ادبار استقبال موکب اقبال نموده از درر نمودار شد - نخست راجه بکرماجیت بذایر مقتضای جلالت ذاتی به پنجم هزار کس کار طلب برسم هراولی بر همگان پیشی جسته پیش روی ایشان را گرفت - و با مجاهدان عسکر جاه و جلال بعون تائید الهی بر ایشان تاخت - و از کار دست بسته که کارنامه رستم دستان در بند اوست گره اشکال

کشوده بظهور آورد - و بتعاقب آن گروه بداندیش که از پیش برداشته بود همت گماشته دنبال آن مدبران را تا منزل گاه ایشان از دست نگذاشت - و درین فتح نمایان اکثر چارپایان بار بردار اردوی ایشان از فیل و اسب و شتر و گاو قنوج غنیمت شد - چون لوای نصرت شعار موکب ظفر آثار بقصد مراجعت افراشته شد باز فوجی تازه زور از مخالفان بنابر رسم معهود دکن از جانب قوشون خواجه ابوالحسن ظاهر شده شوخ چشمی آغاز نهادند - بیروم بیگ بخشی با هزار سوار جرار هراول فوج خواجه که بعده او بود همراه جانشینار خان ترنمان و چندی دیگر از بهادران جان نثار روبروی آن مدبران شدند - و سزای بداندیشان را در کنار روزگار ایشان گذاشته بکمتر فرصتی آن کم فرصتان را از پیش برداشتند - درین حال راجه بکرمجیت جلو ریز رسیده بانفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک گروه تعاقب نمودند - و گروهی انبوه را زخمی ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند - و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقی آن سوخته اختران بخت برگشته را سرگشته بادیۀ ادبار ساختند *

چون بمددگاری جناب پروردگار و دستیاری بخت کارساز ازین دست نصرت های تازه و فتوحات بی اندازه روزی روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت وقایع را از قرار واقع داخل عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند - و محمد خان نیازی و محمد تقی که با جمعی از بهادران بضبط محال پائین گهاٹ نامزد شده بودند - بعد از تصرف اعمال آن ولایت ببالا گهاٹ برآمده سر تا سر مهمات و مدعیات حسب الامر استدعاء صورت بست - غنیمت بمحض شنیدن این خبر از جا در آمده بیدست و پا شد - و در مقام چاره گری این امر تقدیری که کارگری تدبیر اینجای عین بی تاثیر است پا افشوده جادون رای را با هشت هزار سوار باهنگ

انتزاع محال باسم فرستاد - دریغوت حسب الحکم راجه بهیم با هزار و پانصد سوار بکومک محمد تقی رسیده جادون رای و همراهان او را گوشمال بسزا داد - و همه را آواره بادیۀ ادبار و سرگشته دشت هزیمت و فرار ساخته حقیقت را عرضداشت نمود *

وسيله انگيختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار مراسم بندگي و اطاعت و توسل بذیل عفو گناه آمرز والا حضرت شاه بلند اقبال و پذیرفتن پیشکش کلی و تسلیم محال متعلقه اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خدایوی سزاوار شاهی بود * که مصداق ظل آلهی بود
بباطن نگرداند از حق ورق * بظاهر بود مظهر لطف حق
بدانسان نهد بر مدار مدار * که تلخی عفویش بود خوشگوار

ماحصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند اقبال است که در هیچ صورت از ملاحظه این معنی غافل نیستند - و همواره در حالت ظفر و نصرت و کمال اقتدار و قدرت این مراتب را منظور داشته عموم مجرمان را بفطر اغماص می بینند - آری استحقاق خلافت علی الاطلاق آن سعادت یار کامگار دارد - که چون نصرت و فیروزی روزی روزگار برکت آثارش گردد از در انتقام در نیاید - و سزاوار فرمانروائی و بادشاهی آن دولتمند اقبالمند باشد - که چون بر اعدای دولت ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط زبردستان فایز گردد تسلی خاطر و تشفی قلب بکینه توزی ننماید -

چنانچه مکرر این معنی در مجاری احوال آنحضرت مشاهده شده که نسبت به عامه عالمیان خاصه دکنیان بعمل می آرند - از جمله درین صورت که چون عنبر تیره رای تباہ اندیش دید که بچهره نمائی سعادت روز افزون و کارکشائی بخت همایون ساعت بساعت فصحهای نمایان صورت بسته پی در پی نصرتهای بی پایان نفوح روزگار دولت پایدار گردید - و از روی کار کج نشینی نقشها و بی پرکاری کارها صورت اقبال دنیاداران دکن را چون ظاهر و باطن تیره جیوش و جفود دکن در آئینه زنگار فرسود بخت سیاه معاینه نمود - لاجرم از بیراهه کجروی و انحراف رو تافته بر سر شاهراه راست اطاعت آمد - و باوجود این درجه بالا دویهای طغیان و اینگونه روسیائیهای عصیان با ضم انواع جرأت و جسارت که بمراتب از دیگر مراتب بیش در بیش بود - و با تواتر نزول عفو که در عین استیلاء و استقلال و قدرت و اقتدار رو داده بود - نظر بر بخشش بی پایان آنحضرت روی طلب امان و شفاعت یافته از در ندامت و خجالت در آمده - و بوسیله شفاعت اولیای دولت ادای لوازم طاعت را عذرخواه تقصیرات گذشته نمود - و بذایر مقتضای این عزیمت صائب چندی از مردم معامله فهم کاردارانرا نزد راجه بکرمجیت که هنوز با سایر دولتخواهان در پتن توقف داشت فرستاده پیغامهای عجز آمیز رقت آموز داد - و خلاصه مطلب آنکه چون در آن مرتبه حضرت شاه بلند اقبال بدینصوب توجه فرموده بودند - و از پرنوچهره کشای تأکید آن حضرت شاهد فتح رخساره نمود در عالم شهود بر افروخته مقصود بر وفق مدعای هواخواهان رو نمود - عادلخان متعهد ادای وظایف حسن خدمت و رعایت مراسم نیکو بندگی گشته در پی سرانجام پیشکش شد - و آن حضرت بر عهد او اعتماد فرموده حیلہ پردازینها و دروغ آمیزیهای او را راست انگاشتند - و نگاهداشت سر رشته ضمان کرده کف پله اعتبار او را

بر افراشتند - او خود پاس مرتبه این پایه والا نداشته از روی زیاده سریها و کم فرصتیها و قتیکه وقت یافت بدست عصیان قهریک سلسله طغیان نمود - اگر درین نوبت رقم عفو بر جراید تقصیرات این بغده کشیده آید از سر نو ناصیه بندگی این درم خورده که بصدق نیت دم از خلوص طویت می زند بدافع عبودیت زینت پذیرد - چنانچه باعطاء پروانجات که عبارت از عهدنامه باشد خط آزادی از طوق عصیان بدست این پیر غلام افتد - هر آئینه وثیقه عهد و پیمان را بایمان موکد می سازد که دیگر سر اطاعت از خط طاعت نکشد - و بعد از تسلیم محال متعلقه اولیای دولت ابد پیوند دم نقد پیشکش گرامند از خود با سایر دنیاداران دکن سرانجام نماید - و سال بسال در خور حال و قدر شکرانه امن و امان بدرگاه والا ارسال دارد - راجه بعد از استماع گفت که اگر عنبر از ته دل بر راستی و درستی است و از راه مکر و تزویر که شیمه نکوهیده دکنیان است در نیامده از قرار واقع در مقام عذرخواهی ست - سایر مستدعیات او حسب الالتماس دولتخواهان مبدول و معاذیر او بنابر شفاعت عفو جفایت بخش عصیان بخشای شاه کشور کشای بمقام قبول موصول خواهد شد - و علامت صدق قول او گاهی ظهور می یابد نه بالفعل دست از احاطه احمد نگر باز دارد - و بحال جمعی که درینولا بر سبیل ایصال خزانه شایان ضروریات قلعه ارسال میروند مطلقا مزاحمتی نرساند - و هرگاه معانی مذکوره صورت بندد بندهای دولتخواه حقیقت را بدرگاه گیتی پناه معروض داشته این معنی را وسیله درخواست سایر ملتسمات او خواهند ساخت - و کلامی عنبر این مطلب را از خدا خواسته بی امتناع بقبول مبادرت جستند و حقیقت به عنبر نوشته فرستادند - او بعد از توقف بمقام تصدیق قول گفته و پذیرفته خویش در آمده بی توقف مردم خود را از دور قلعه برخیزانید - چون ازین معنی مکنون خاطر

عزیز ظاهر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ یک لک روپیه با هزار تغذگی بجبهت مدد خرچ قلعه و نگاهبانی آن فرستادند - چون فرستادگان خزانة را بی ممانعت رسانیده مراجعت نمودند حقیقت این معنی و سایر ملتسمات عزیز را در طی عودداشت بدرگاه سپهر مثال شاه بلند اقبال عرضداشتند - از آنجا که ستوده شیوه عفو جرایم و جزایات و فرو گذاشت زلات و تقصیرات مقتضای ذات کامل صفات و لازمه طینت قدسی سرشت آنحضرت ست - و نیز اعطای امان خاصه بمسلمانان شرعاً و عقلاً واجب و حسب الحکم مروت و فتوت فرض و لازم - معهداً شدت گرمی هوا و رسیدن موسم برسات که در میان بود مرغوب و محرک بنابرین درخواست ایشان تشریف قبول یافت - و باین معانی چون خاطر ملکوت ناظر بچگونگی احوال حضرت خلافت مرتبت نیز مقلق بود - چه خبر اشتداد عارضه غیق النفس که از دیرگاه باز طاری مزاج عالی شده بود دمبدم نفس بنفس متواتر و متوالی میبوسید - لاجرم این دل نگرانی که از همه بالاتر بود علاوه موجبات پذیرش ملتسمات او گشته بامان دهی و جان بخشی و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و معامله صلح باین صیغه قرار یافت که الحال سایر برگذات دکن که از عهد حضرت عرش آشیمانی تا مبادی حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاودانی بود ثانیاً در ضمن مصالحه بار نخست بر سبیل اشتراک بعمل سرکار بادشاهی تعلق پذیر گشته خود نیز در بعضی از قری و مواضع مدخل داشته بنصرف اولیای دولتخواهان دهد - چنانچه از جمیع محال مشترک که موازی چهارده کور دام جمع سی و پنج لک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحه آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف او مانده بود دست باز داشته تسلیم اولیای دولت نماید - دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل پیشکش و جرمانه جرأت و بی ادبی

از خود و نظام الملک و عادلخان و قطب الملک سر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - بالجمله چون عزیز از حقیقت مضمون امر کماهی آگاهی یافت در قبول این معنی بجان منت دار گشته از اطاعت فرمان جهان مطاع سر نذاشت - و فی الحال در پی سرانجام شرایط پذیرفته شده محصلی قطب الملک نیز بعهده خود گرفت - و در باب پیشکش عادلخان التماس صدور فرمان و تعیین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتی پناه بجبهت تحصیلداری او نمود - و بندهای بادشاهی چون عزیز را بروفق خواهش هوا خواهان مطیع و فرمان بریافتند خاطر از جمیع مواد جمع ساخته همعان فتح و ظفر با سائر عساکر بسوی تمرنی شتافتند - و چون محال بالاگهات قلعه که قابل نشستن مرزبان و بنگاه لشکر و نشاندن تپانه باشد نداشت - و قلعه احمدنکر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود - لاجرم اولیای دولت در سرزمینی پسندیده که اینطرف تمرنی واقع بود بر فراز رودخانه [کهزک پور] قلعه سنگین اساس در کمال رفعت و حصانت بنا نهاده در اندک فرصتی آن حصین را باسندکام تمام صبرت اتمام دادند - و بفاصل مقتضای وقت و مقام بظفرنکر موسوم ساخته حسب الحکم عالی امرای عظام بافواج خود در مواضع مذکوره ذیل باین دستور گذرانیدند - دارابخان و راجه بکرماجیت با هشت هزار سوار در ظفرنکر - و عبد الله خان در مقام ارة که شش کوه این طرف ظفرنکر واقع است - و فوج خواجه ابو الحسن در موضع پاپلی دو کوهی ارة - و سردارخان برادر خان مذکور در دیولکام نزدیک برهمنیگر - و خذجر خان با سه هزار سوار در احمد نگر - و سر بلقد خان با سه هزار سوار در جالفا پور - و جانشینار خان با سه هزار سوار در بیر - و یعقوب خان بدخشی در مونگی پتن - و اوداجیرام و غیره دکنیان در ماهور - و از برهانپور

تا دیولکام جابجا تپانهجات قرار داده راه گیران را از مزاحمت و ممانعت مخالفان فارغ ساختند *

ولادت با سعادت فرخنده اختر برج دولت ثریا بانو بیگم

درینولا که بامداد دولت روز افزون به پرتو امداد مبداء فیاض در دیدن و نسیم اقبال ابد مقرون از مهب عنایت ایزد تعالی و موهبت عالم بالا بر سر وزیدن بود - فرخنده کوکبی زهره طلعت سهیل جبین با شکفته روئی ستاره صبح از آسمان جاه و جلال والا شاه بلند اقبال درخشیدن گرفته فروغ ظهور بر شبستان عصمت نواب مهدعلیا ممتاز الزماني افکند - و نهال بخت مسعود آن علیا حضرت شکوفه مقصود بشگفتگی در آورده حرم سرای آن خدر معلی را رشک فرمای سرایستان ارم ساخت - و این میلاد سعادت بنیاد بعد از سپری شدن بیست و پنج گهزی و سیزده پل از شب بیست و یکم ماه خور داد سال شانزدهم جلوس جهانگیری مطابق بیستم رجب سنه هزار و سی اتفاق افتاد - و آن بیگم صغری را که بتازگی شمع افروز شبستان خلافت کبری بل کوکب نور افزای برج سلطنت عظمی شده ثریا بانو بیگم نامیدند - و به پرتو این تسمیه اسم مذکور از جمله اسمای سامی نامی گشت *

مجملا به نیروی دولت روز افزون شاهی محال دکن با زیادتیا در تحت تصرف اولیای دولت در آمد - و تپانهجات جابجا بفرغبال و خاطر آسوده قرار پذیرفت - و جاگیرداران همگی محال معبودة را که سابق بجاگیر ایشان مقرر بود تصرف نمودند - و بغابر التماس عذیر مقرر فرمودند که مبلغ پنجاه لک روپیه که دنیاداران دکن ادای آن

بر ذمت انقیاد گرفته اند بموجب این تفصیل نقد و جنس برابر سامان نماید - عادلخان بیست لک روپیه - نظام الملک دوازده لک روپیه - قطب الملک هزده لک روپیه - و بجهت تحصیل مبلغ مذکور حکیم عبد الله گیلانی را نزد عادل خان و کنهر داس (۱) برادر راجه را به پیش نظام الملک و عذیر و قاضی عبد العزیز را بمحصلی قطب الملک نامزد فرمودند - و راجه بهیم با فوجی عظیم از بندگان تعیین شد که از زمیندار گوندوانه پیشکش کلی گرفته روانه درگاه والا گردد - چون عادلخان تسلط و تظارل عذیر بر نمی تافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مذکور تعلل و تهاون ورزیده بدفع الوقت می گذرانید - افضلخان را که سابقاً آشنائی با عادلخان داشت مقرر فرمودند که متوجه بیجاپور شده او را به تنبیه نصایح هوش افزا از گران خواب بیدار سازد - چون علامی با سرعت تمام مسافت دور و دراز در مدت کوتاه بریده بعادلخان پیوست - و مقدمات مذکوره را که صلاح دوجہانی در قبول آن بود حکیمانه دلنشین او ساخت - از روی فهمیدگی سرقا سر احکام فرموده را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در هیچ باب ایستادگی ننمود - و در اندک مدت پیشکش مقرر که عبارت از بیست لک روپیه باشد نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس و نوادر و شصت زنجیر فیل کوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبد الله خان بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و درین مرتبه دو اک روپیه بافضل خان تکلف نمود - و قاضی عبدالعزیز نیز موازی صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب هزده لک بر سبیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته

(۱) در بادشاه نامه بجای کنهر داس کهتوداس نوشته شده - مفسر

متوجه آستان بوس شد - و بهمین دستور کهن داس هم دوازده لک روپيه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجير فيل و اسپان عربي اصل و جواهر از نظام الماک و غنير گرفته رو بدرگاه جهان پناه نهاد - و شاه بلند اقبال فتوحنامه کریمه مشتمل بر فوید فتوحات عظیمه که دیباچه نصرت های سلاطین ماضی و حال تواند بود - و عفوان کارنامه ملوک زمان استقبال را شایان باشد - مصحوب حنیم علم الدین از تربیت کردهای خاص آن حضرت که انجون بخطاب وزیر خان و منصب پنج هزاره ذات و سوار سرافراز است بخدمت حضرت خلافت مرتبت فرستادند - چون خبر این فتح مبین بدان حضرت رسید بسیار از جا در آمده لوازم شادی و مبارکبادی بجا آوردند - و از روی مرحمت عنایت نامه نامی در جواب شاه عالم پناه نوشته استخوان و تحسین بسیار و شاد باش و آفرین بیشمار در ضمن آن درج فرمودند *

از سوانح ابن ایام الله وبردخان ترکمان که حسب الامر عالی از برهانپور بجهت شکار فيل بفراحي سلطانيور رفته بود - هشتاد و پنج فيل از جمله یکصد و پنج زنجير فيل صید شده که در قید حیات مانده بود بنظر انور در آورد - از سوانح غم اندوز این سال قضیه نامرئیه شاهزاده امید بخش است که رز سه شنبه اوایل ربیع الثاني سنه هزار و سی و یک هجری رو نموده - انتقال آن نونهال سرا بوسنان جاه و جلال ملال افزای خاطر شاه بلند اقبال گشت - و بباغ فیروزه که در ظاهر برهانپور واقع است مرقد منور آن والا گوهر مقرر شده گلزمین آن خطه پاک باین نسبت آبروی عالم خاک گردید *

چون نزد سلاطین ذیشان از وجود برادران و خويشان که عدم شان باعث بهبود عالمی است عالم شهود را پرداختن محض صواب است -

و مشیران ملک و ملت برونق مقتضای مصلحت وقت و ناگزیر کار استیصال مطاق شرکای دولت خیر اندیش بهبود اهل روزگار میدانند - لاجرم بتجویز صواب گویان دین و دوات سلطان خسرو را که جهانگیر بادشاه در عالم بیخبری شراب بشاه بلند اقبال حواله نموده بودند - شب سه شنبه بیستم ربیع الثاني سنه هزار و سی و یک هجری بعذاب خفه از مطموره زندان بفرخ نای عالم خاک روانه ساختند - و بجهت رفع گفتگوی مردم روز دیگر نعلش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت تکبیر گویان و درود خوانان از میان شهر برهانپور گذرانیده شب چهار شنبه در عالم گنج مدفون گردانیدند - از حسرت این واقعه ناگزیر دلهای عالمی سوخته بریکسی و بیچارگی آن مظلوم زن و مرد شهر بدر تمام گریستند - و استماع خبر این سانحه غم اندوز حوصله سوز و شکیب گداز اهل نزدیک و دور آمده مدت ها راحت را از ساحت فراغ خاطرها بیرون داشت - و قا آن مرحوم در شهر مذکور مدفون بود هر شب جمعه عالمی بزیارت مرقد آن سلطان مغفور شتافته - بعد از نقل نعشش از آن مکان به الهاب در هر مغول بدستور شهر صورت قبر نمودار ساخته سالهای دراز هر پنجشنبه مردم اطراف و جوانب فراهم آمده اکثری در آن موضع شب میگذرانیدند - خلاصه مطلب از گذرانیدن سلطان خسرو آن بود که چون حضرت خلافت مرتبت در انجام کار و فرجام روزگار چه از علت اعراض امراض مزمنه و چه نسبت به ارتکاب تغافل مغیبات بی پروا و بیدماغ شده مطلقاً بسر انجام مهام سلطنت نمی پرداختند - و مدار بست و کشاد مهمات ملکی و مالی این دولتکده ابد بنیاد و بسته برای نور جهان بیگم بوده حل و عقد مهمات بفعولی که خاطر خواص او بود می نمود - و او و منسوبانش قطعاً ملاحظه دوربینی و عاقبت

اندیشی بنظر در نیامده به نهجی راه رشوت ستانی کشادند که بوسیله
از ناسزاواری چند بکار فوهای اعمال سلطنت منصوب و متصدی خدمات
بی نسبت گشته رفته رفته بکار گزاری سرکار و صاحب صوبگی ولایتها
لجوی استقلال بر افراشتند - و ازین جهت مفاسد عظیمه بمصالح دولت
رسیده خلل های کلی در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - و این
معنی بر شاه بلند اقبال بغایت گرانی نموده - آنوالا گهر این پایه تسلط
بیگم که باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دارالخلافه بود
بر نفیست - و نیز هم چشمی اخوان حسد پیشه که تمیز خویش را بچیزی
میگرفتند - و از خود حساسی برگرفته خود را در حساب برگزیدگان عفا
جناب پروردگار می شمردند - بتخصیص شهریاری که همواره بیگم همت
بر پیشرفت کار او مصروف داشته میخواست که بهر کیف که میسر آید
نامرد مرتبه خلافت گردد - و عمده ملاحظه کوفت آن حضرت که درینولا
از شدت ضیق النفس وقت به تفکی کشیده اعتماد بر پایدگی زندگی
آن حضرت نمانده بود ملاحظه مند گشته اراده نمودند - که پیش از آنکه
آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گزینند - بمحض صلاح
وقت ناچار با خود قرار چنین دادند - که بحسب سرانجام معامله دین
و دولت باختیار خود گرفته باحوال رعیت و سپاهی که ایشان در حقیقت
بی سرور حکم تن بی سرورمه بی شجاعت و گفج بی پاسبان دارند بواجبی
پردازند - و تا اختیار عرصه از قبضه اقتدار بیرون نرفته و گرد فتنه برادران
مرتفع نگشته خاطر از موافقت ارباب وفاق جمع ساخته و غایله فساد که
از دوری خیل دولت محتمل ست رفع گردانیده بعضی از ارباب نفاق
را زندانی و برخی را آنجهانی سازند - و بدین قصد که تا هنوز بغای
کار پرویز و شهریاری پایدار نگشته و اساس معامله آنها استحکام نیافته آن دو

معدوم بالمره را باسانی از میان برداشته به تهیه مواد سفر و سرانجام
معاملات رزم پردازند - لاجرم محفل کدکاش آراسته و باجتماع لشکر پرداخته
نخست سلطان خسرو را آنجهانی ساختند - بعد از آن در دیوار دولخانه
برهانپور را از سرنو به پرتو آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم ظفر
و فیروزی بر آئین مهر گیتی افروز نوراندود و صفا آورد نموده از جلای
نقاره و طلا ریزش کثیره روی زمین محفل بهشت آئین را رشک فرمای
انوار مهر انور و غیور بزم رنگین چرخ اطلس گردانیدند *

در آمد فصل بهار و طلوع طلیعه سپاه نوروزی و مبارکباد فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی شاه بلند اقبال و سنانکه چند که درین عرض رویداد

سرور نشین بارگاه چارم یعنی نیر اعظم که سر خیل سپاه انجم است -
بعد از انقضای پنج گهزی شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی از شهر
هزار و سی و یک هجری از کاشانه حوت بشرف خانه حمل بر سیدل
تحويل فیض قدوم سعادت لزوم ارزانی داشت - و از فرط شادمانی نوید
فتح و فیروزی که بتازگی روزی روزگار نصرت آثار اولیای دولت پایدار
آمده بود - کار پردازان قوای نامیه را بآئین روی زمین و تزیین صفحه زمان
امر نمود - حسب الامر شاه بلند اقبال کار گزاران کارخانجات خاصه بر در
ودیوارهای دولخانه برهانپور از سرنو آرایش جشن نوروزی و پیرایش
بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتی افروز بستند - در همین ایام که برهانپور
از پرتو اقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبج
نشاط و شور بود - و کدکاش توجه عالی بصوب دارالخلافه بجهت انصرام اراد

مزبور و سرانجام تهیه اسباب جنگ در میان که درین اثنا زین العابدین خلف آصف خان جعفر از درگاه گیتی پناه آمده فرمان عالیشان باین مضمون رسانید - که شاه عباس دارای ایران درین آوان با لشکر گران سنگ با عذگ تسخیر قلعه قندهار آمده چندی در باره احاطه آن پای افشوده مدتی متمادی باقامت مواسم تضییق دائره محاصره اشتغال نموده روزگاری نافره جدال و قتال از بیرون و درون اشتغال داشت - تا آنکه کار بر متخصصان بغایت تذك شده معامله بدشوارزی گزافید - و بنابر آنکه مدافع یکه چیتی و یگانگی و بنیاد صداقت و اتحاد از دیر باز میان این خافرانده علیه و سلسله صفویه استحکام داشت - عبدالعزیز خان نقشبندی که حراست آن حصار و ضبط مضافات آن بعهده او بود تکیه برین معنی نموده - و از جانب شاه خاطر جمع کرده از بغذکچی و آذوقه و باروت و سایر سامان قلعه داری چنانچه بایست نکرده بود - لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسرت و قنات غله و نومیدی زود در رسیدن کومک از رهگذر دوری راه قلعه را ناچار سپرد - چون درین ایام بمساعی جمیل آن گرامی فرزند سعادت مند لله الحمد خاطر از دنیا داران دکن در همه ابواب جمیعت گوی گردیده پاس ناموس این دولت بر ذمت همت بلند بهمت آن فوره العین اعیان خلافت نیز لازم است - الحال صلاح وقت محصور در آن است که از برهانپور بفرخی و فیروزمندی متوجه مغدو یا اجمیر شده موسم شدت گرمی هوا و بارندگی را دریکی ازین دو موضع بگذارند - و بعد از طلوع سهیل که وقت سفر این مشهور است رایت ظفر آیت را بمباری و خجسنگی ارتفاع بخشیده با سایر قومیان از همان راه روی توجه بمقصد آرند - چون حقیقت معامله از نوازشنامه حضرت خلافت مرتبت بر خاطر انور پرتو افکند دست آویزی قوی بجهت روانه شدن یافته در روز شرف آفتاب که اشرف ساعات بود

از برهانپور بصوب قلعه ماند و نهضت فرمودند - و بیست و ششم فروردین ماه در طی راه افضل خان و حکیم عبد الله و قاضی عبدالعزیز و کزهر داس با مجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم چنین راجه بکرماجیت که بقصد تنبیه افواج عادل خان و تعیین تهنات بالاکهاست دستوری یافته بود مقضی المرام باز گشت - و راجه بهیم با چهار لک روپیه نقد و صد زنجیر فیل از بابت پیشکش زمیندار گوندوانه و یک اک و چهل هزار روپیه نقد و پنجاه زنجیر فیل از جاتییه آمده بسعدت بساط بوس درگاه والا کامیاب گشتند - حضرت شاه بلند اقبال بعد از رسیدن ماند و زین العابدین را با جواب فرمان عالیشان دستوری مراجعت دادند - خلاصه مضمون عرض داشت آنکه چون همگی همت این رضا جوی متوجه اطاعت فرمان جهان مطاع است - و پیوسته در حصول مرضی خاطر اقدس آن حضرت بقدر امکان کوشیده مطلقا سر انقیاد از فرموده والا نه پیچیده - چنانچه هر خدمتی که اشاره عالی بانصرام آن وقوع یافته از سر فرمان برداری و روی جان سپاری بسرانجام آن شتافته - الحال نیز حسب الحکم قضا شیم روز شرف که فرمان اشرف پرتو ورود افکند متوجه مغدو گشت - و دوم اردی بهشت ماه الهی سال هفدهم جاوس همایون دخل قلعه مذکور شد - و چون عساکر منصوره درین ایام از سرانجام مهم دکن پرداخته اند و در موسم برسات از زمین ماله عبور متعسر بل متعذر است - حسب الامر صلاح وقت در اقامت مغدو دیده آنجا توقف نمود - که چون ایام بارش منقضي گردد بتوفیق الهی و همراهی اقبال بی زوال بادشاهی راهی آن سمت شود - چون آن مهم عمده نسبت یساقه ای این کشور نمی تواند شد - چه از ملتان تا قندهار قریب سه صد کره است - و در مراحل آن سر زمین غله بجهت خوراک کاروانیان نمی رسد چه جای

آذوقه این قسم لشکر کلانی که بر مژل شاه عباس بادشاهی سپاهی مذش مصاف دیده که مکرر با عساکر روم و اوزبک رو برو شده غلبه نموده به نیروی آن غالب توان آمد - ناچار سرانجام آذوقه باهتمام تمام چنانچه باید و شاید نمود - الحال بحکم این مصلحت انسب آنست که صوبه ملتان و پنجاب و کابل که بر سمت قندهار است بجایگزین این رضا جو عنایت شود - تا سامان غلات و سایر ضروریات این یورش باسانی تواند نمود - و نیز خزانه پررز مستوفی که بسامان این قسم لشکری عظیم وفا کند سرانجام باید فرمود - و بمقتضای آنکه لشکر را از سردار دقایق بیم و امید در درجه کمال می باید تا مهم بروفق دلخواه پیش رود - اگر سر رشته افزایش و کمی مناصب و مراتب و تنخواه و تغیر جاگیر کومکیان این یساق بقبضه اقتدار و اختیار این دولخواه مربوط گردد صلاح دولت اقرب و مقتضای وقت انسب می نماید - چون مضمون عرض داشت بر رای انور پرتو وضوح گسترده - و نور جهان بیگم از حقیقت مطالب آگاهی یافته هر یک ازین ملتزمات را در وقتی نا مناسب بعرض اشرف رسانیده تا حدی جد و مبالغه در بی صورتی این امور و تقبیح این وجوه بجا آورد که این معنی باعث شورش مزاج اقدس آن حضرت شده بسیار از جادر آمدند - و بشهریار تسلیم خدمت تسخیر قندهار فرموده جاگیر حصار درمیان دو آب و این حدود از شاه بلند اقبال تغیر نموده تنخواه او نمودند - و بجهت آوردن لشکر دکن سزولان تعیین نموده حکم فرمودند که چون صوبه مالوه و احمد آباد و دکن بجایگزین او تنخواه شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت خود قرار داده ازاده آمدن حضور نکند - و بندهای شاهی که در یساق دکن همراه او تعیین بودند بزودی روانه حضور سازد - و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده در نگذرد *

کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور باراده ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن آخر کار بمحاربه

چون نور جهان بیگم به تصورات دور از راه بذای کار بر خواهش طبع خویش نهاده تغیر مقتضای قضای ماضی که در عهد الست مشهور نافذ آن بطغرای غرای مشیخان دار الانشاء یفعل الله ما یشاء رسیده - و بدستخط خاص دبیر دیوان کده تقدیر از خامه جف القلم بما هو کائن بتوقع وقیع و بحکم ما میرد موشع گردیده این هفگامه را غنیمت دانسته خواست که سلطان شهریار چارمین فرزند حضرت خلافت مرتبت را نامزد سلطنت نماید - و باوجود چنین سعادت مندی که لباس رسای استحقاق خلافت علی الاطلاق بر بالای دل آرای او چسبان و چست آمده چنان ناقبلی را بر اورنگ خلافت جای دهد - و بیان حقیقت این واقعه آنست که چون بیگم میدانست که عنقریب جهانگیر جهان کشای بغابر اشتداد عارضه دیرینه اورنگ جهانبانی را خیر باد وداع گفته و افسر سروری از تارک والای حضرت شاه بلند اقبال زیفت پذیرفته با وجود مسعود آن حضرت این اطلاق عنان و تصرف در امور نخواهد بود - و اگر معامله با شهریار باشد چون دختری که از شیرافکن ترکمان داشت در حباله ازدواج او بود - هر آئینه بسبب این نسبت سلطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواهد شد - لاجرم چشم از همه مراتب پوشیده بتشید مبنای دولت این حضرت راضی نبوده سعی در تمهید قواعد مکانت و مکنت و ازدیاد نیرو و قوت او می نمود - و حقیقت مخالفت

شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرت خلافت مرتبت کرده سر کردن مهم قندهار نامزد شهریار کفانید - و خود به پشت گرمی زر کلي که از اعتماد الدوله مانده بود متعهد سرانجام مهم قندهار و تجهیز لشکر نصرت آثار و متصدی پیشرفت این کار دشوار آمده میرزا رستم صفوی را که سالها حکومت قندهار و توابع آن بعد از پدر باو و برادرش بود - و ماهیت دان آن ملک است بانایقی مقرر ساخت - و بیغرضانه بتقریر دلپذیر خاطر نشان نموده امر بتغییر جاگیر سایر محال هندوستان که در تصرف گماشتهای شاه بلند اقبال بود کفانیده قندخواه طلب شهریار شد - و راه گفتگوی دولتخواهان درین باب مسدود ساخته کار بجای رسانید - که میر عبد السلام وکیل دربار آن حضرت که اکنون بخطاب^۱ [اسلام خانی] و منصب پنجزاری ذات و سوار سرافرازی یافته است از آمد و رفت دربار ممنوع شده رخصت معاودت بخدمت آنحضرت یافت - چون یکبار غبار کفایت و گرد وحشت بندوقی برانگیخته شد که از هیچ رو الفت و موافقت و صلاح و صفا را درمیانه راه نماند - و چندی از بندها بسزاولی طلب هر یک از امرا نامزد شده انحر صوبه داران را نیز بحضور طلب فرمودند - استماع خبر این مقدمات وحشت آمیز باعث کدورت خاطر انور آن سرور گردیده افضلخان را فرمودند که بر سبیل ایلغار بدربار والا پیوسته دقایق حقیقت معامله را در لباسی ملایم و وقتی مناسب بعرض اقدس رساند - که این فرزند فدوی جانسپار که همواره در مدد تحصیل خرسندی و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندی آنحضرت بوده بهیچ وجه سوء ادبی و فرو گذاشت خدمتی که بر آن سر سزوار کم توجهی آنحضرت باشد بخود گمان ندارد - و بی روشی و لغزشی که مستلزم اندک مایه کم لطفی

چه جای این همه دل گرانی و رنجش خاطر مبارک باشد بخود راه نمی برد - خاصه دریغوقت که بتازگی مصدر ظهور این نوع نمایان فتکی شده تقدیم خدمات شایسته دیگر نیز در خاطر خیر اندیش دارد - متعجب است که بی صدور شائبه تقصیر وجه این مایه کم توجهی و علت این مایه سر گرانی در واقع چه باشد - خصوص تغیر جاگیر این رضا جو نموده بآن قسم ناخلفی دادن - چون افضل خان از شرف بساط بوس سرافرازی یافته خلاصه مطلب را بعرض رسانید - اصلا نفعی پدید نیامده تلافی و تدارک این معنی مطلقا صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی نیل مقصود مراجعت نمود - و حقیقت معامله بتازگی بر رای حقایق پیرای شاه بلند اقبال ظهور یافت و دانستند که کار از کارسازي نامه و پیغام گذشته - لاجرم قرار دادند که خود بنفس نفیس از ملازمت والد والا قدر استسعاد یافته حقیقت معامله را خاطر نشان و دلنشین آنحضرت سازند - بنابراین عزیمت را بکلیه جزم آراسته با افواج منصوبه کوچ در کوچ متوجه دربار جهان مدار گشتند - حضرت خلافت مرتبت از استماع این خبر بی نهایت متغیر و متأثر شده تجهیز عساکر بقصد مقابله نمودند - و از لاهور بسرعت تمام متوجه شده چون از دارالملک دهلی گذشتند - مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مفوض نموده هراولای سپاه ظفر دستگاه بعهد عبد الله خان مقرر فرمودند - و جوانان کار طلب کار دیده و سپاهیان مصاف آزموده را در فوج خان مذکور تعیین نموده خدمت رسانیدن اخبار و ضبط شوارع و طرق نیز باو فرمودند - غافل ازینکه او با شاه بلند اقبال همدست و همدستان خبرهای راست و دروغ بقلم آورده از نظر اشرف گذرانید - و اکثری از بندهای درست اخلاص را متهم بنفاق و اخبار نویسی ساخته خواست از پا در آورد - لیکن حضرت خلافت مرتبت بقتله سازي او

از جا نرفته کسی مضرت نرسانیدند - و با آنکه بعضی دولتخواهان در خلوت بکنایه و مریح حقیقت نفاق او بعرض رسانیدند - آن حضرت زیاده از توقع او عفت و مهربانی مبذول داشته در هر باب بی نهایت دلجوئی می نمودند - چون شاه بلند اقبال بذات کثرت مردم از راه کنار دریا طی مسافت می نمودند - آن حضرت نیز برای دریا متوجه شده ترتیب افواج از هراول و جرانغار و برانغار و التمش و طرح و چنداول بدستور لایق فرمودند - و ازینطرف شاه بلند اقبال بیست و هفت هزار را سان دیده بغابر شرم حضور با خانخانان از راه راست عنان تافته جانب دست چپ متوجه شدند - و راجه بکرماجیت را با داراب خان خلف خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهی از تعیناتیان دکن و احمد آباد که تفصیل آن طولی دارد - و از نوکران خود مثل راجه بهیم و رستم خان و بیرم بیگ پنج فوج قرار داده بظاهر سرداری را نامزد دارابخان نموده روبروی لشکر بادشاهی تعیین فرمودند - روز چهارشنبه جماد الثانیه سنه هزار و سی و دو هجری مابین بلوچ پور و قبول پور افواج بادشاهی و شاهی بهم رسیده جا بجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منظر رزم گشتند - و توپخانه ها را از هر دو طرف دفعه دفعه آتش داده هنگامه مصاف و معرکه رزم را گرم ساختند - و سخت کوشان سرکش از ارباب نفوس قویّه هر دو خیل بنواختن کوس و گورکه در جنگ زده شعله تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نمودند - آن حضرت بجهت مزید تفقد خاطر و رعایت جانب عبد الله خان ترکش خاصه فرستاده اظهار تردد و جانفشانی که لازمه این مقام بود بمیان آوردند - خان ناهق شناس قطعاً عواطف و مراحم عمیمه حضرت خلافت مرتبت را بنظر حق شناس در نیاورده و بهمه جهت قطع نظر از حقوق عنایات بادشاهانه نموده در عین قابوی تاختن اسپ و انداختن یکه نازان معرکه پرداز

اسپ برانگیخته با فوج خود بهخواهان پیوست - و این معنی باعث چیره دستی و فوط دلیری و جرأت این مردم گشته سران لشکر جهانگیری خواستند که هزیمت را نوعی از غنیمت شمارند - که بیک ناکاله از آنجا که مقتضای رنگ آمیزی های اقبال بیزوال و نیزنگ پردازي های فائید آسمانی ست - قضا را تغنّی غیبی براجیه بکرماجیت رسیده از پای در آورد - و دارابخان باوجود کمال وسعت و کثرت لشکر و ساز محاربه برطبق اشاره خانخانان دست از قتال و جدال مردم بادشاهی باز داشته دیده و دانسته عنان انصراف را انعطاف داد - و دیگر سرداران نیز باوجود غلبه محافظت خویشتن نموده پیوند امید بسته را گسستند - و از روی نیامد کار سرها بگیربان و دست ها در آستین دزدیده و پایها را در دامن کوتاهی تردد پیچیده راست تا اردوی شاه بلند اقبال عنان باز نکشیدند - و آن والا جاه بمقتضای مصلحت وقت محافظت خویشتن واجب دانسته با خانخانان و دیگر سران متوجه برهانپور شدند - و لشکری بادشاهی بسرداری سلطان پرویز و اتالیقی مهابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تمکن گران کرده از دنبال جلو ریز شتافتند *

چون پنجم شهر یور سنه هفده مندر مرکز رایات عالیات گشت همین روز در خدر معلی نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی شاهزاده والا قدر شرف ورود بعالم شهود نمود - و قبل از آنکه میامن تسمیه آن والا گهر بنامی و اسمی سامی گردد آنجهانی شد - مجمله از آنجا بعزم برهانپور ششم ماه مذکور کوچ نموده با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم بعزم رزم سلطان پرویز و مهابت خان که پی ریز کرده می آمدند متوجه شدند - و دارابخان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کار آمدنی خود را به پیش روانه ساخته از عقب خود باتفاق خانخانان رو بعرصه کارزار نهادند - چون

مهابتخان بتازگی از در چاره‌گرمی در آمده بغریب و فسون صید دل‌های
رمیده می نمود - و بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی
تمام بامراء این طرف اعلام میکرد - و آنها هم سر رشته عقد عهد و پیمان بعقد
غلاظ ایمان توثیق تمام داده منتظر وقت و قابو بودند - روزی که دایران
و متهوران در میدان مصاف صف کشیده هنگامه گیر و دار را از طرفین
گرم بازار ساختند - و هر کدام بمقتضای مقام در بند ننگ و ناموس افتاده
از راه تهور و تجلد در عرصه مرد افکن اسپ تردد می تاختند - نخست
برق انداز خان که سابق بهاءالدین نام داشت و نوکر زینخان بود - و بعد آن
در سلک برقدانان رومی سرکار بادشاهی انتظام داشت و بتوجه آنحضرت
بیایه امارت رسیده - پاس مرتبه عنایت گرامی و حق نمک نداشده با برق
اندازان خود را بلشکر سلطان پرویز رسانید - و بعد آن رستم خان از نوکران عمده
و تربیت کرده‌های عالی با محمد مراد بدخشی و غیره حرام خواران بی
درنگ گریزان گشته بافواج بادشاهی پیوستند - شاه والا جاه از استماع
این خبر از جمیع بندهای شاهی بی اعتماد شده همه را نزد خود طلبیده
از آب نبرده عبور نمودند - درینوقت نیز اکثری از بیوفایان جدائی گزیده
به لشکر بادشاهی پیوستند - شاه بلند اقبال تمام کشتی‌ها را بآن طرف کشیده
گذرها را بقدر امکان استحکام داده - و بیرم بیگ بخشی را با بندهای
معتمد و جمعی از دانیان و عربهای توپخانه در آنجا گذاشتند که مجال
عبور بهیچ متفلسی ندهند - درین وقت محمد تقی قاصد خانخانان را
با نوشته که بدستخط او بجانب مهابتخان بود گرفته پیش شاه بلند اقبال
آورد - در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود *

صد کس بنظر نگاه میداردم * ورنی بهریدمی ز آرامی

آنحضرت خان مذکور را با فرزندان از خانه طلبیده این نوشته را نمودند -

اگرچه عذر و انکار بسیار درمیان آورده خود را باین مقدمه آشنا نمی ساخت -
اما جوانی که از آن تسلی شود سامان نتوانست نمود - لاجرم او را با
دارابخان و دیگر فرزندان متصل دولتیخانه نظر بند نگاهداشتند - و حالی که
برای خود فال زده بود براءالعین صورت آنحال مشاهده نمود - و بهمین دستور
یکی از بندها نوشته مهابت خان که در جواب مکتوب زاهد خان نوشته
و بمبالغه تحریص آمدن او نموده بود آورده گذرانید - از روی اعتراض خان
و مانع بتاراج داده او را نیز با سه پسر مجبوس ساختند - و چون نزدیک
قلعه آسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع و سامان توپ و تفنگ و چشمه‌های
جاری نظیر خود بر زمین ندارد - و راه برآمدش در نهایت تنگی و تاریکی
چنانچه زالی سر راه بر رستم می تواند گرفت رسیدند - مصعب شریف
نام ملازم سرکار عالی منشور والا مشتمل بر تهریب و تخویف و امید بزم
میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو قلعه دار آنجا فرستاده
تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکور برای استقبال منشور دیگر ببالا
رفتن نگذارد - اتفاقاً میر از سعادت منشی و اخلاص درست بی مبالغه
و مضایقه قلعه را بشریف سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شاه
را دید - و بمنصب چهارهزاری ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتضی
خانی سرافرازی یافت - روز دیگر با خانخان و دارابخان و سایر اولاد او
ببالای آن حصار متانت آثار برآمده عورات و اسباب زیادتی را در آنجا
گذاشته تا سه روز بخاطر جمع در سرانجام آذوقه و مصالح قلعه داری پرداخته
گوپال کور را بنگاهدانی قلعه مذکور سر برافراختند - رفتن ببالای قلعه
محض برای آن بود که خانخانان را با دارابخان و فرزندان دیگر مجبوس
سازند - چون رای برگشت با خود به برهانپور آوردند - و راو رتن هاده را
که سپاهی قرار داده صاحب الوس است درمیان آورده برسل و رسایل

حرف صالح مذکور ساختند - مهابت خان در جواب نوشت که حرف صالح بی خانخانان متعذر است - تا او نیاید این معامله بگفتگوی دیگران راست نمی آید - شاه بلند اقبال خان مذکور را اندرون محل طاییده دلجوئی زیاده از حد نموده بمبالغه ظاهر ساختند - که چون درینوقت جز عنایت آلهی و کارگری تائید فیض نامتفاهی معین و مددگار دیگری نیست - از شما توقع همراهی و معارفت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر بمقتضای جوانمردی و اصالت حفظ ناموس و عزت این دولت بر ذمه همت خود گرفته کاری بنمائید که معامله بحالت اصلی گراید - هرآنینه سالهای دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد این گفتگو روابط عهد و پیمان را بسوگند مصحف مجید مستحکم ساخته بعزیمت صالح روانه آب نبرده ساختند - و مقرر فرمودند که اینطرف آب توقف ننموده بنامه و پیغام تمهید مبانی صالح و درستی نماید - اتفاقاً پیش از رسیدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لشکر بادشاهی بندگان شاهی را غافل یافته از گذر غیر متعارف گذشتند - و دیگر لشکریان نیز از تعاقب آنها سر کرده از آب عبور نمودند - بیرم بیگ از مشاهده این حال دست از خویشتن داری برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده روی توجه بسوی برهانپور آورد - درین وقت خانخانان از نیرنگی اقبال گرفتار ششدر حیرت گشته درمانده کار خود شد - و از رسیدن پی در پی نوشتههای سلطان پرویز مشتمل بر وعده و وعید و دلاسا و استمالت و دلجوئی بسیار و پیغام گذاران چرب زبان بی اختیار از جا در آمده روی راست پس خم طریقت زد - و بوسیله مهابت خان رفته سلطان پرویز را دید - آنحضرت از استماع عبور مرکب جهانگیری از آب نبرده و برخاسته آمدن بیرم بیگ با مردم شاهی و رفته دیدن خانخانان به سلطان پرویز از روی حقیقت ناشناسی و معامله

نافهمی دل از وفای همگنان برداشته و از قتال و جدال باز آمده قرار دادند - که در اطراف ممالک محروسه بولایت غنیم در آمده چندی در آنجا بگذرانند - و بناگیز وقت عمل نموده بچاره گری این امر دشوار از سمت راه یکسوشوند - لاجرم برامضای اقتضای این رای صواب آرای عازم دکن شده دوم مهر سنه هزاره جهانگیری مطابق بیست و پنجم ذی قعدة سنه هزار و سی و دو هجری از آب تپتی گذشته بجانب دکن روانه شدند - درین هرج و مرج جمعی کثیر از بندگان بادشاهی و شاهی کام و ناکام جدائی اختیار نموده از همراهی باز ماندند - و چون وطن جادون رای و اوداجیرام بآن طرف بود - ضرور چند منزل همراهی نموده بفاصله یک منزل از عقب می رفتند - و اسباب و دواب که درین اضطراب در راه از مردم میماند خاوندی می نمودند - و چون بیقین میدانستند که دکنیان همراهی نخواهند کرد - و در وقت کار دیگران را هم از راه برده حرکت ناپسندیده در میان خواهند آورد - آنها را رخصت نموده فیلان گرنبار را با احمال و اثقال در قلعه ماهر به اوداجیرام سپرده روانه پیش گشتند - و سلطان پرویز و مهابت خان ناچهل کوه تعاقب نموده مراجعت به برهانپور فرمودند - و آنحضرت از راه قلعه ماهر بسرحد تلنگانه که داخل ملک نظام الملک است در آمده متوجه سمت اودیسه شدند - نوز جهان بیگم این خبر شنیده با ابراهیم خان خالوی خود که صاحب صوبه باستقلال صوبه بنگاله بود نوشت - که از هر راه که رو دهد حسب الامکان کوشش نماید تا معامله یکسو شود - لاجرم این نامعامله فهم نیز از کار خود شماری نگرفته گردش روزگار و ثقل لیل و نهار را بحسابی برداشت - و گوش بسخفان بیگم انداخته بمقام اقامت مراسم بی ادبی در آمد - و اکتفا بدین معنی نکرده مبالغه ناجای رسانید که باحمد بیگ خان حاکم کتک برادر زاده خود

نوشت - که زیاده بر مقدور مانع گذار عساکر عالی گشته بهر طریق که دست دهد راه بر سپاه گرامی ببزد - و اگر کار بجنگ کشد خود را روکش آن آتش سرکش نذوده چون پروانه بی پروا بر آن شعله جهان سوز زند - بالجمله چون بندر مچھلی پتن مرکز رایات اقبال شد - در اثناء راه وقت کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والده و عیال راه فرار سر کرد - و شاه والا جاه بعد از شنیدن این خبر سید جعفر و خان قلی نوکران معتمد خود را بدنبال او فرستاده امر فرمودند - که اگر زنده بدست آید بهتر و الا سرش بپارند - همین که فرستاده ها بآن مصدر ابواب بی طریقی رسیده هر چند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پرداز می نمودند از جا در نیامد - و عورات را به پناه جنگل در آورده خود مردانه بجنگ ایستاده قصد آویزش نمود - و داد جدال و قتال داده جمعی کثیر را با خان قلی راهگرای وادی نیستی ساخت - و سید جعفر با چندی دیگر زخمهای نمایان برداشته آخر کار بدم تیغ شعله افروز و نوک نازک دلدوز خون او و همراهانش بر خاک هلاک ریخته سرش بریده بحضور عالی شتافتند - چون از نزدیکی به پناهپور مصحوب افضل خان بازو بند لعل برای عادل خان و فیل و شمشیر م ص مع بجهت عذرت فرستاده درخواست همراهی نموده بودند - افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباہ و روز سید فسخ عزیمت معاودت نموده همانجا بودن خود قرار داد - و مهابت خان بر این معنی مطلع گشته دو کلمه در معذرت این قضیه نامرضیه مشتمل بر تفقد و دلجوئی بسیار بخان مذکور نوشته از راه مزید استمالت طلب حضور نمود - او بدستاورز این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد - القضا در اثناء توقف شاه بلند اقبال در مچھلی پتن سلطان محمد قطب الملک از راه سعادت منشی خود را بوادی نیکو بندگی و حسن خدمت نزدیک ساخته

نخست از راه تقدیم وظایف ضیانت و مهمانداری و ارسال نزل و اقامت که از مراسم امثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گرامند و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار وفا و وفای نمود - و بگماشتهای خود نوشت که همه جادر مقام خدمتگاری و جانسپاری در آمده آنچه در حیز امکان گنجای داشته باشد بجا آرند - چون موکب سعادت از آنجا متوجه اودیسه شد اکثر جاها از راه ساحل دریای شور و جنگلهای دشوار گذار عبور نموده بعد از طی مراحل بسرحد آن ولایت در آمدند - و آخر ماه آذر ظاهر کنگ که نشیمن حکام آن صوبه است مخیم سرادقات خیل دولت گردید - وقتی که از آنجا باراده توجه صوب بنگاله نهضت فرمودند احمد بیگ خان حاکم کنگ هنگام کوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت - و بعد از ستیز و آویز شکست عظیم خورده بطریقی بی جا و بی پا گشت که تا هنگام رسیدن بنگاله هیچ جا بند نشده بحال تباہ و روز سیاه بخال خود ابراهیم خان پیوست - و ولایت بی حاکم مانده بغابر آنکه زمینداران و غنیم اجنبی در آن سرزمین بسیار اند که عمرها انتظار این قسم روزی دارند - ناچار ولایت را باولیای دولت سپرده قوین فتح و ظفر بسوی مقصد راهی شدند - ابراهیم خان ازین معنی خبر یافته بی توقف بآلات پیکار و اسباب کار زار از نواره و لشکر بی شمار و فیلان مست و دیگر ساز محاربه از جهانگیر نگر معروف به دهاکه روانه شده به انگر نگر که سابقا به راج محل اشتهار داشت رسید - و شهر را بر یکدست گذاشته از سر دخول آن در گذشت - و حصار مقبره پسرش را که در یک کوهی از اکبر نگر واقع است - بغابر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و اعانت مردم نواره و آذوقه بر وفق خواهش باو می رسید - بنگاله لشکر و مفر و مقر خویشین و همراهان قرار داده نخست بپای خود به گورستان در آمد - آنگاه احمال

و ائصال سپاه را در چار دیوار حصار استوار گذاشته چندی را بنگاهبانی آن باز داشت - و خود با سایر مردم از آب گدگ گذشته در آن سوی آب چون حباب خانه خراب بباد هوا خیمه بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آب نهاد - چون شهر ابرنگر از قدوم سپاه نصرت دستگاه برکت اندوز گردید - و قلعه آن خطه از فیض نزول خیل سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد - ظاهر شد که ابراهیم خان بر سر پرخاش است - از روی عنایت نشانی بنام او صادر فرمودند - مضمونش آنکه درین ایام بحسب تقدیر ربانی و سرفروخت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد - و از گردش روزگار و سیر لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاده - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است - لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاده سوسری نمیتوان گذشت و گذاشت - اگر او اراده رفتن درگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته میفرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود - و اگر توقف صلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال زندگانی نماید - ابراهیم خان در جواب معروضداشت که بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند - سرمست و این ملک - تا جان دارم میکوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده - بجز این آرزو و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم - چون رای اشرف بعد از پاس صلاح پذیري آن خان نامعامله فهم بجنگ قرار گرفت - لاجرم گروهی از سوار و پیاده کار آزموده جوار بسرداری دارابخان خلف خانخانان و همراهی سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان نامرد محاصره مقبره فرمودند -

و سردار جلالت آثار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از وصول مقصد اطراف آن دیوار بست را پی سپر پای پویه ساخته بدست تصرف احاطه تامه دادند - و چون استحکام آن چار دیوار استوار مرتبه نداشت که بمحض یورش بی نقب و ملجأ و پرانیدن برج و باره و دیوار بر آن دست توان یافت لاجرم ملجأهای استوار قرار داده آنها را رفته رفته پیش بردند - و نقبها جا بجا سر کرده همگی را مرتبه بمرتبه بیای دیوار آن حصار رسانیدند - و تله بروج و باره را تهی نموده بباروت افراشتند - و آنرا آتش داده برخی از دیوار و برجی عظیم را بهوا پرانیدند - چون ازین راه جاده فتح حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده یورش نمودند - و درونیان بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بر سر رخنه بل بر سر جان و مال و عرض پا افشردند - و مدتی از طرفین کارزاری عظیم دست داده بسی سردر سر این کار شد - تا آن دیوار بند بدست در آمد - درین میانه جمعی کثیر داد دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان عابد خان و رحیم خان و آقا شریف و حسن بیگ بدخشی و سید عبدالسلام باره و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند - و از متحصنان جمعی کثیر جریح و قتل شدند - و از ناموران ایشان میرک جلایر بود که بقتل رسید - و گروهی انبوه از بیم سیلاب تیغ آبدار بهادران خود را بآب افکنده رخت بقا بآب فنا دادند - رای صواب پیرای آن نیر عالم آرای فروغ تصویب بر ساحت ارسال افواج بر سر ابراهیم خان انداخته تصمیم این عزیمت راسخه نمود - چنانچه فوجی آراسته و پیراسته بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و همراهی راجه بهیم و خواجه صابر مخاطب به خان دروان بهادر و دریا خان و بهادر خان روهیل و علی خان قرین و دلاور خان بریج و کریم داد خان و شیر بهادر و دیگر امرا و ارباب مناصب والا بتنبیه او تعیین

شدند - بنابر اینکه ابراهیم خان جمیع کشتی‌ها را بآنسوی رود برده عبور از آن بدون کشتی امکان نداشت - خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفته مرحل نورد ساحل دریا شد - که شاید در قرای دریا کنار جای کشتی بدست افتد - قضا را اندیشه آن سردار درست نشین گشته چهار منزل کشتی بتصرف در آوردند - و آن خان کار طلب بعد از فوز مطلب تجویز توقف نموده بیدرنگ دریا خان و بهادر خان و کریم داد خان و محمد خان مهمند را با سه صد جوان کار دیده بر چیده و تابین خود از لشکر سیلاب اثر برگزیده با پنجاه سر اسب از آب گذرانید - از انقافات سئیه درینوقت ابراهیم خان ازین معنی آگاهی یافته با سرعت باد و سحاب بکنار آن آب شتافت - و با جمیع نواره سر راه را مسدود ساخته فی الحال سفینه‌های چارگانه را غرق کردن فرمود - چون رود عظیم تاجپور پرنیه که بدریای کلان گدگ می پیوندد میان او و دریا خان حایل بود احمد بیگ خان خویش خود را بر سر خان مذکور تعیین نمود - درین حال که او با دلیران موکب اقبال مقابل شد باوجود پیادگی بهادران به تلاش رستمانه او را گوش تاب بلیغی دادند - ناچار طاقت مقاومت نیاورده رو براه فرار نهاد - ابراهیم خان از خبر فرار او دل شکسته شده فی الحال از دریای تاجپور عبور نمود - و دریا خان را محاصره نموده اطراف او را بچندین حصار دیگر مثل نواره که دریای آتش بود و همچنین بهادران پولاد جوش آهن پوش احاطه نمود - چون دریا خان و همراهان او گرفتار این گونه مخمصه شده بودند از در آمدن شب بسر دست جا و بیجا در پناه ظلام لختی دل نهاد شدند - و دل بر کارگری تائید بسته نظر بر راه عقده کشائی اقبال کشادند - درین حال عبد الله خان بهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود - بچاره گری برخاسته در خانه زمین نگاران زمین نورد نشست - و همان طریقه پیشینه را پیش

گرفته بجانب بالا رویه آب روان شد - و روی بسمت بهاگلپور که آنجا نشان کشتی چند گرفته بود نهاد - بامدادان بمقصد پیوسته و چندی کشتی کلان فرا دست آورده از صبح تا سه پهر سراسر لشکر بی پایان را با سواران و چارپایان از آب گذرانید - و بیدرنگ آهنگ کومک دریا خان نموده رو بدان جانب آورد - و دریا خان از توجه خان فیروز جنگ آگاهی یافته بی توقف بهمراهی همراهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل وفاق باتفاق متوجه تنبیه غنیم شدند - ابراهیم خان با پنج هزار سوار آراسته و فیلان جنگی بدمست را پیش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت شاهجهانی نهاد - و از همه پیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را باحمد بیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده بزد و خورد در آمد - و در حمله و هله اول او را شکست داده بر فوج جوانگار زد - قضا را درین اثنا از آنجا که مقتضای قدر است - کتیبه از کدائب اهل صوبه بر التمش شاهی که بکارگزاری خواجه صابر و علی خان ترین سمت تفویض داشت روبرو شد - نخست محمد خان مهمند که لختی از هراول دور دست افتاده بود با ایشان بدستبازی درآمده بعد از نمایش دستبرد نمایان با هفتاد تن از مفتسمان و خویشان خویش سر در راه ولی النعمه جاوید داده نیکامی ابد که نهایت نیکو سرانجامی سپاهی است در برابر گرفت - و احداد خان خلف او نیز زخمهای کاری برداشته بیهوش بر خاک کارزار افتاد - و درین حال قول خان فیروز جنگ از جا در آمده بر قلب ابراهیم خان تاخت - و دلیران طرفین با یکدیگر بر آمیخته بهم در آویختند - و بی مبالا خون یکدیگر چون آب بیقدر بر خاک هلاک ریختند - و از جمله یکه تازان عسکر شاهی که داد بهادری داده کارستانی بر روی کار آورده در عین گرمی هنگامه مصاف دلیری از تأبیلان عبدالله خان که

بحسب اتفاق بابراهیم خان بر خورده او را بی سر ساخته بود انگشتی آن سردار را بجهت نشان نزد خان فیروز جنگ آورد - و مقارن آن سپاهی دیگر سرش را پیش پای اسپ عبدالله خان انداخت - برین سر افواج لشکر بادشاهی شکست یافته روگردان شدند - و عسکر شاهی بعد از اقامت مراسم تعاقب و اسر و قتل بیشمار ز بقية السیف اقتاع از راه ابقا نموده طریق معاودت پیمودند - و سر آن سردار بر دار نیزه کرده مظفر و منصور بملازمت سرور هفت کشور شتافتند - و مبارکباد فتح بمسامع علیه حضرت اعلی رسانیده موقع تحسین و مورد استحسان گشتند *

مجملا چون ابراهیم خان بکار آمده جهان بکام هواخواهان گشت - از بیم مبادا در عرصه پهنای آن کشور که چهار سوی آن راجها و مردم مواس فرو گرفته اند آسیبی از تغلب بیگانگان بر ممالک محروسه بادشاهی بر خورده - یا خیلک شان بر ولایات متعلقه بادشاهی دست اندازی کند - صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته بمکافات آن پردازند - بنابر آن دقیقه باین عزیمت صائب ماهچه رایات آفتاب شعاع را درجه کمال ارتفاع داده از راه خشکی بدولت و سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه دهاکه شدند - و بعد از رسیدن آنجا و ملازمت نمودن احمد بیگ خان قریب چهل لک روبیه نقد سوای دیگر اجناس و پانصد فیل بقید ضبط در آورده دارابخان را قسم داده بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز فرمودند - و زن و دختر او را بایک پسر شاهنواز خان همراة گرفته متوجه اله آباد شدند - و در آخر اردی بهشت ماه داخل پهنه که در آنولا بجایگیر سلطان پرویز متعلق بود شده از آنجا بیدرنگ بآهنگ جونیور و اله آباد نهضت فرمودند - اکثر جایگیر داران و منصبداران آنصوبه آمده ملازمت نمودند - و در اثناء راه بخاطر مبارک رسید که رهتاس اگر بجهت بنگاله و سبب نگاهداشت اسباب و اثاث

سلطنت و گذاشتن بعضی از خادمان محل بدست آید صلاح دولت اقرب است - از آنجا که آمد اقبال است سید مبارک قلعه دار آنجا بر اراده خاطر اشرف مطلع گشته بطیب خاطر بسعادت ملازمت شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود - و خود نیز در سلک بندهای درگاه انتظام یافت - بالجملة آنحضرت جمیع اهل معلی را در آن حصن منیع باز داشته خود بدولت و سعادت رایات ظفر آیات را بسمت جونیور ارتفاع دادند - اکنون برای شادابی ابواب سخن مجملا مذکور از حصانت و رفعت و فسحت آن نموده میشود - قلعه دیرین بناء رهتاس که از نهایت متانت اساس اساس متانت بر کوه نهاده - و از کمال حصانت حصار حصار حصانت بر گردا گرد کوهسار کشیده - در استواری بروج و سرافروزی عروج از درجات همت علیا و اندیشه رسا یکقلم چیزی باقی ندارد - و در فسحت ساحت از مساحت سایر قلاع روی زمین بهمه حساب فاضل می آید - آن حصار رفعت آثار که در مغرب رویه پهنه و بهار واقعست بر بالای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامن کوه شانزده کوه بادشاهی است - و محیط^۱ [قلعه] ش قریب به دوازده کوه - و ارتفاعش اکثر جاها نیم کوه - و کوهچه مذکور بکوهستان کلان ممتد که به بنگاله متعلق می شود پیوسته است - و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سنگ و صاویج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چارده دروازه و نزدیک هر دروازه دهی معمور درون حصار واقع است - دریغوا از آنجملة چهار دروازه مفتوح است و باقی مسدود - و در آن قلعه سه چشمه همیشه جاری اتفاق افتاده که آب یکی از آنها قریب سه آسیا باشد - و سه تال چشمه خیز پهنای نیز بر فراز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است - و از آنجملة تالابی است

که فسحت آن به نیم کوه می کشد - و در آن حصار کشت و کار بسیار می شود - و از زراعت آن مزارع چندان غله حاصل می شود که در وقت محاصره و تنگنی کار متحصنان را کفایت کند - هم در اندرون حصار مرغزار و علفزار بسیاری هست - که دواب سائنان آنجا را بچراگاه بیرون احتیاج نیست - و از هیچ جانب سرکوبی ندارد مگر از سمتی که بکوه کلان متصل است - و موضع اتصال آنرا شیرخان افغان بریده و از عدم مساعدت روزگار فرصت بسر بردن آن دیوار نیافته - راجه مان سنگه در وقت حکومت خود بممرمت آنحصار استوار پرداخت - چنانچه نشیمنهای دلکش ساخته باغی در کمال نزهت نیز طرح انداخت - و دیوای سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کشید - اکنون اینطرف نسبت باطراف باقی در محکمی کمی ندارد - و از مبداء بنای این دیر دیرین بنیاد تا الحال هیچ زبردستی دست تصرف بر آن نیافته *

بیان ولادت با سعادت شاهزاده محمد مراد بخش در قلعه رهناس

درین ایام بمقتضای ارادت کامله ایزدی چهار گهزی از شب چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و سه سال نوزدهم جلوس جهانگیری باقی مانده دولت سرای سعادت آنحضرت و مهد عصمت نواب اقدس نقاب ممتاز زمانی از نور ظهور تجلی و زود شاهزاده والا گهر که در قلعه سنگین اساس رهناس بعالم شهود روی نموده نمودار ساحت طور آمد - و آن شاهزاده بمراد بخش موسوم گشته این گزیده مصرع موافق تاریخ مذکور زیانها شد *

مراد شاهجهان بادشاه دین و دل

چون موکب اقبال در شهر سنه هزار و سی و سه در جونپور نزول اجلال نمود - از عرایض مذهبیان بمسامع علیه رسید - که دیگر باره فوجی جرار بسرکردگی سلطان پرویز و اقالیقی مهابت خان با سایر امرای عظام تجهیز نموده نامزد آن جانب ساخته اند - و فرمان بغام سلطان مذکور رسید که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نیست - و دارابخان همراه شاه بلند اقبال است - باید که خانخانان را بعنوان نظربند متصل دولت خانه خود در خیمه مختصر فرود می آورده باشند - و جانان بیگم زوجه شاهزاده دانیال را که شاگرد رشید پدر خود است نیز با او یکجا داشته مردم معتمد پیاسبانی آنها تعیین نمایند - شاهزاده باتفاق مهابت خان فهیم نام غلام خانخانان را نیز خواست که دستگیر نماید - آن مرد مردانه که درکار آگهی و سپاه گری یگانه عصر خود بود - رایگان خود را به بند نداده با یک پسر و چهارده نفر بزد و خورد در آمده کارنامه سام سوار و آثار رستم و اسفندیار بر روی کار آورده داد بهادری داد - و جان را فدای راه غیرت و طریق مردی ساخت - چون آن حضرت بسبب رعایت آداب مراعات والد والا جناب مقابله با فوجی که از دربار تعیین شده باشد مکروه می شمردند - تا باعث انکار جمعی که از حقیقت کار خبردار باشند نکردند - ناچار بالعمطاف عنان انصراف مردم آورد و سپاه زبون اسبه را دستوری داده از آنجا که مقتضای نزول احکام قضا و قدر است - و آثار اقتدار آن در امثال این احوال حجاب هوش و پرده چشم و گوش ارباب دانش و بیفش میگرد - خطای در کفکاش رو داده از راه نیامد کار با جمعی قلیل در عقب مانده اکثر مردم را پیشتر فرستادند - درین اثناء افواج بادشاهی از آب گنگ گذشته چون ایلقسم قابورا عین مطلب می دانستند از اطراف و جوانب رسیده بمحاصره پرداختند - تا آنکه درینوقت سائر زمینداران بفکاله تمام نواره را

با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته راه فرار سر کرده بودند -
یکه تازان موکب دولت پایدار خصوص راجه بهیم رضا بخالی گذاشتن معرکه
مصاف نداده بمحض خاصیت عزم راسخ و قدم ثابت و بی باکی قلب
اراده رزم پیش نهاد همت ساختند - نخست از هر دو طرف پیغام تیر
و تفنگ بمیان آمده تا دیری داد مجادله و مقاتله دادند - بعد آن هر دو
پولاد پنجه که هر یک یک سوار معرکه کارزار بودند - و از فوط تهور ذاتی خانه
مات عرصه مصاف را دار البقاء حیات جاودانی و نجات کده امید
میدانستند - قطعاً از منصوبهای خصم افکن که حریفان یوفن نصب نموده
فیل بعد تدبیر ساخته بودند - باکی نداشته بی مباله روی بشکستن آن
آوردند - و سر پنجه مردی و مردانگی و حریف اندازی برکشوده عاقبت
کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - درین دار و گیر راجه بهیم با چندی
از دلیران راجپوت احاطه بهادران فولاد جوشن آهن پوش درهم شکسته فوج
پیش روی سردار را قار و مار ساخت - و بصدمه باد حمله شیرانه و ضرب
برجهه مردانه فیل جتاجوت را که در سیاه مستی و فوج شکنی نظیر خود
نداشت از پا در آورده خود را به سلطان پرویز رسانید - درینوقت کارزاری
بغایت صعب اتفاق افتاده و مصافی عظیم روی داده - چون سران دیگر
توفیق مدد او نیافتند آخر کار سر در سر ولی نعمت خود کرده با بیست
و هفت زخم نیزه و شمشیر از پای در آمد - و از جانب دیگر بیرام خان
میربخشی مخاطب به خان دوزان از قضا حذر و از بلا پرهیز نموده
خود را بر فوج توپخانه که دریای جوشان آتش بود زده احیای مراسم
جانشیناری و حق گذاری نموده بکار آمد - و هم چنین هر سری بغنیم
روبروی خود بکارزار در آمده صفحه میدان ستیز را از شور گیر و دار نمودار
عرصه رستخیز نمودند - بس که گرد عرصه مصاف از تگابوی نوندهای

معرکه نورد و سمندهای میدان گرد گرد آن هوا گرفت - اطباق چرخ اخضر
مانند صحن کره خاک غبار اغبر گردید - و بس که آتش کیفه شعله افروز
جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرمی حیات چندی تن از بهادران
طرفین سوخته بباد فنا در داد - مقارن اینحال بحسب قضا و قدر توڑک
موکب اقبال درهم پاشیده جمعی از ناقص فطرتان سر بدر بردن غنیمت
دانسته همه به یکبارگی جلو گردانیدند - بمرتبه که غیر از فیلان علم و طوغ
و قورچیان کسی گرد و پیش شاه والا جاہ نماند - افواج بادشاهی مرکز وار
آن محیط دولت و اقبال را درمیان گرفته اسب سوارچی خاصه را بزخم
تیر از پای در آوردند - آن افتخار پر دلان عرصه کار و شیر بیشه پیکار
بهمراهی لشکر التفات نموده خواست که پیاده رخ به پیکار آورده چون
پلنگ صف شکن یک تنه رو بعرصه کارزار آرد - و تنها مانند نهنگ
مرد افکن بردرپای لشکر اعدا زده صفحه کارزار را کارستان سازد - درین اثنا
عبد الله خان رسیده اسب خود را پیش کشیده بمبالغه و الحاح سوار نمود
و بصد زاری و التماس عطف عنان نمود - چون آن حضرت دیدند که نقش
چنین نشست و قضیه چنین صورت بست - از کمال حقیقت آگاهی
و نهایت طلاع بر گردشهای روزگار و تقلبات لیل و نهار بمغز معامله
وارسیده دانستند - که هنوز چهره شاهد مقصود در نقاب تاخیر و حجاب
تعویق وقت است - لاجرم بدستیاری عنان داری قیز جلوئی نکرده دستبازی
کنان خود را از چشم زخم نگاه داشتند - و رفته رفته کناری گرفته نخست
ساحت قلعه رهناس را بغروب تشریف اشرف توانی ساختند - و سید
مظفر خان باره را بارضا بهادر در خدمت شاهزاده مراد بخش
به نگاهبانی قلعه گذاشته و دیگر شاهزدها را همراه گرفته از همان
راه اودیسه بقصد دکن معاودت فرمودند - و بدارباخان نوشتند که در گدھی

آمده سعادت ملازمت حاصل نماید - آن خان نا معامله فهم بحکم ظهور عواقب امور که بر ارباب تجارب و مردم آزموده کار پوشیده نمی ماند از روی کار و بمقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض داشت - که زمینداران آنصوبه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند از یفجهت نمی توانم خود را به حضور رسانید - چون این بیروشی و ناهنجاری آن اجل رسیده بر طمع مبارک نهایت گرافتی آورده مزاج مقدس را بشورش آورد - ناگزیر پسر جوان او را حواله عبدالله خان فرمودند - او همان لحظه بقتل رسانیده خاطر از آشوب و پرداخت - از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده از همان راه بظاهر برهان پور تشریف آورده در لعل باغ نزول اجلال ارزانی فرمودند - و بمحاصره قلعه پرداخته تمامی پرگنات آن صوبه جاگیر بندهای تعب کشیده تنخواه نموده در محال باقی مانده کوریه تعیین فرمودند - فرستاده از روی استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط در آوردند - راو رتن مخاطب بسر بلند رای بسر انجام قلعه داری پرداخته چندی بمدافعه و مقاتله در آمده داد مقابله و مجادله داد - و پنج شش ماه رد و بدل توپ و تفنگ از درون و بیرون درکار بوده - درین میان روزی محمد تقی از کمال دلاوری ذاتی رو بپای حصار نهاده مانند باد صحر که بی محابا خود را بر آب و آتش می زند - رو بروی توپ و تفنگ شد - و به ضرب دست و زور بازوی قدرت دیوار یک جانب انداخته یکسر راست تا قلعه دولتخانه شتافته آنرا نیز بتصرف خود در آورد - و عبدالله خان و غیره که بمحاصره پرداخته از هر طرف جنگ انداخته بودند - بعد از شنیدن این خبر عنان گردانیده از روی نفاق نه بمدد او پرداختند و نه این مقدمه را بعرض عالی رسانیدند - تا آنکه میان دلاوران بیرون و درون جنگ عظیم در میوسته کارزاری عظیم بمیان آمد - و دلاوران مغول و متهوران راجپوت از اول روز

تا یک پهر شب بباد حمله مرد افکن گرد از بغیاد وجود و دمار از نهاد یکدگر بر آورده خون هم بخاک هلاک ریختند - درین حالت محمد تقی از قلت عدد همراهان و بیخبری و بی مددگی اهل لشکر خود بستوه آمده با سیصد نفر پیاده گشته در قلعه دولتخانه در آمد - و باوجود خالی شدن ترکش ها از تیر و از کار افتادن شمشیر و جمدهر مردانه کوشیده در مقام مدافعه و مواجهه کشاده جبین دست و بازو به سر بازی و جانفشانی بر کشود - و آخر کار در تاریکی شب از روی لا علاجی راه بجای نبرده با همراهان تن بقید گرفتاری داد - درین واقعه قضیه هایل تیغ بیدریغ که از نزول قضای مبهم پای کم ندارد - سرگذشت دو هزار آدم گشته خانمان بسی مردم سپاه بخاک برابر ساخت - در خلال اینکال عارضه ناملایم عارض وجود مقدس گشته مزاج و هاج را از مرکز اعتدال منصرف ساخت - لهذا از آنجا کوچ فرموده مقام سنگمیر سرمنزله اقامت خیل اقبال ساختند - درینکال عرضداشت هواخواهان از درگاه والا بدین مضمون رسید - که بعد از معاودت عالی از بنگاله آن مملکت در جاگیر و حکومت مهابتخان تنخواه گشته فرمان شد - که زمینداران آنجا بدارابخان^ع [متفق شده] روانه ملازمت سازند - و بمهابتخان حکم شد که مقید ساختن دارابخان از مصلحت دور است - باید که بمجرد ورود فرمان سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفرستد - لاجرم یکی از خدمتگاران مقرب خان مذکور باشا^ع مهابت خان در روز داخل شدن لشکر بزخم جمدهر او را از هم گذرانید - و مهابت خان سرش بریده بحضور فرستاد - و عرب دست غیب که بجهت آوردن هوشنگ ولد شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نزد سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود - و خانخانان پیشانی نیاز بر زمین ندامت داشته زمانی دراز سر خجالت

بر نداشت - حضرت خلافت مرتبت از روی کمال عنایت بتعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام مناسب ایستاده نمودند - و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدرست نه مختار ما و شما - باوجود این ما خود را شرمندۀ تر از شما می بینیم - از طرز کار چنین ظاهر می نماید که حضرت خلافت مرتبت نسبت بآنجناب بر سر توجه آمده اند - اگر محافظان قلعه آسیر و رهناس دست از نگاهداشت آن باز داشته بتصرف متصدیان مهمات بادشاهی دهند - و شاهزاده های والا قدر را بدرگاه بفرستند مناسب مقتضای وقت و صلاح دولت است - چون مضمون عرایض ارباب وفق بعرض اقدس رسید - بغابر التماس دولتمخواهان و کار فرمائی سعادت ناچار دل برین قرار داد نهادند - و باوجود کمال علاقه محبت مفرط که بشاهزاده های عالی مقدار داشتند بجدائی ایشان رضا دادند - بغابر مقتضای این رای صواب آرای دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگیری روز دوشنبه سوم جمادی الثانیه سنه هزار و سی و پنج سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب بآئین شایسته دستوری درگاه آسمان جاه یافتند - و موازی^۱ [دولک]^۲ رپیّه از نغایس و نوادر مرصع آلات و جواهر و فیلان نفوذ کوه پیکر همراه دادند - که برسم پیشکش از نظر انور بگذرانند - و امر عالی برین جمله نفاذ قرین گشت - که نگاهبانان بمجرد رسیدن فرمان قلعه رهناس و آسیر را تسلیم مردم بادشاهی نموده متوجه حضور شوند - آنکه بغابر تحریک سائق بخت و تأیید دولت و اقبال با موجب سعادت رایت دولت بآهنگ توجه صوب ناسک برافراختند - و چون روزی چند در موقوف ناسک رحل توقف انداخته از تحمل کلفت میثاق سفرهای شاق که مستلزم حرکات عذیف و تشویش خاطر اشرف

بنگرانی کوچ و مقام و رحل و قرحال است باز پرداختند - اتفاقاً اختلاف هوای آن سر زمین که همانا دران آوان خوری مختلفان نفاق آئین متلون مزاج بوقلمون نهاد گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد - و نیز از عدم حسن سلوک دکنیان خصوص گروه حبشی که سرشت زشت شان بر بدنهادی و دون منشی مجبول است - با آنکه پیشتر در مقام اظهار نیکو بندگی و جاسپاری بوده کمال مراتب پرستاری و خدمت گذاری بجای می آوردند - درینولا بغابر نوشته های پی درپی نفاق کیشان تباه اندیش دربار آغاز بیروشی نموده تغییر سلوک داده بودند - لاجرم ازین راه خاطر مبارک بگرانی گرایده رای انور تقاضای آن نمود - که چندی بجهت تغییر آب و هوای ناسازگار بهر جهت که خواهش خاطر اقدس و کشش طبع مقدس اقتضا نماید سفری اختیار نمایند - و چون از دیرگاه باز هوای سر زمین تنه مکنون ضمیر منیر بود - بر وفق مقتضای وقت نهضت بلاد دور دست که مشتمل بر نزهت تمام و موجب اکتساب تفریح منش مبارک باشد پیش نهاد خاطر عاطر نموده بودند - بغابر آن عزیمت این معنی فرمودند که از تفرج متفرحات آن کشور زنگ کلفت و وحشت از آئینه خانه نور اندود طبع اقدس رفع نموده و گرد کدورت از صفا کده صفوت آمرد خاطر انور زده نقل و تحویل را درینصورت بعمل آورند - و چندی در طی مسافت آن ملک روزگار بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیمت صائب روز مبارک شنبه بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هزار و سی و پنج از ناسک بدان صوب نهضت اتفاق افتاد - و چون درالبرکت اجمیر بیست و هفتم تیر از سال بیست و یکم تاریخ جلوس جهانگیری مورد خیل اقبال شد - و از میامن زیارت روضه منوره خواجه معین الحق والدین فیض اندرز گشته اعطای وظایف و عطایای مجاوران آن بقعه

متذکره چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - از آنجا لوای والا از راه ناگور ارتفاع یافت - و از ناگور بعبوده پور و از آنجا براه جیسل میر بکشور سنده متوجه شدند - غره شهر پور در امرکوت و بیست و چهارم مهر ماه خارج تته مضرب سراق اردوی گیدهان پوی گشت - شریف الملک ملازم شهریار که بحکومت آنجا می پرداخت با پنجهزار سوار و پیاده بسیار از زمینداران و غیره آنجا جمع نموده بقدم جرأت استقبال موکب اقبال نمود - و با آنکه زیاده بر سه صد و چهار صد سوار در رکاب سعادت نبود - تاب صدمه آنها نیاورده خود را به پناه قلعه که پیش ازین باستحکام برج و باره و توپ و تغذگ و غیره مصالح قلعداری پرداخته در انداخته بمدافعه و مقابله کمر همت بست - باوجود منع شاه بلند اقبال بهادران جلالت کیش ضبط خود نکرده روزی یورش بر قلعه نمودند - چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح یکدست بی درخت و پناه بود - و در آن ضلع خندق عمیق عریض پر آب پیش رفتن محال و برگشتن مشکل - لاعلاج در پس وقایع توکل در میدان ایستاده به تیر اندازی قیام نمودند - هر چند آنجذاب کس بمبالغه بطلب فرستادند فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل ^۱ [راجه گوپال کور] غ و علیخان ترین و غیره با جماعه منصبداران هدف تیر اجل شدند - مقارن اینحال کوفتی صعب عارض وجود مسعود گرامی گشته طبیعت را بی مزه ساخت - و نیز خبر فوت سلطان پرویز در چهارم آبان مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج و رحلت عنبر ^۲ [سیزدهم] ^۳ اردی بهشت سنه هزار و سی و چهار رسیده باعث برگشتن شد - مجعلا مسافت این راه که

(۱) غ [مان دهاتا کور] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۲۸۱ - طبع ایشیاتک

سوسائیتی بنگاله *

(۲) ع [سی و یکم] ل

چهار صد و یازده کروه بادشاهی است بهفتاد کوچ و پنجاه مقام که عبارت است از چار ماه تمام طی شد - و بهنگام اقامت تته چهاردهم صفر سنه هزار و سی و شش پرتو طلوع اختر وجود انور شاهزاده خجسته مقدم فروغ بخش خدر عصمت ملکه دهر ممتاز الزمانی آمده بسطان لطف الله موسوم گشت - و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین توقف در آن ولایت موافق صوابدید رای گیتی پیدا نیامد - بذابر آن باز هوای نهضت دکن از نزعت کده خاطر انور سر بر زده اندیشه کوچ بر خیال اقامت غالب آمد - و بحکم این عزیمت مائب روز یکشنبه هزدهم صفر سنه مذکور براه ولایت پهارة که از مضافات کشور گجرات است - موکب منصور آهنگ معاودت نموده بسوی مقصد رهگرای گشت - و از تته قاناسک در صد و شصت کروه بچهل کوچ و مقام قطع شده غره آذر ماه الهی سنه بیست و یک جهانگیری در ناسک نزول اجلال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت - درینولا سید مظفر خان و رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان سعادت آسا فتراک اقبال شاهزاده هلال رکاب فلک رخس مراد بخش گرفته بشرف بساط برس استسعاد یافتند - و چون درین ایام هوای ناسک در نهایت شدت گرمی بود موافق مزاج مبارک نیمده حسب التماس نظام الملک دارالخیر جنیر که در نهایت دلکشائی و نزعت فضا و غایت عذوبت آب و لطافت هوا ست - بجهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شده باختصاص این سعادت خاص نامزد گشت - بیست و نهم فروردین ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری عمارت های خوش و نشیمن های دلکش که در آن سرزمین دلنشین اساس نهاده عنبر بود از نزول اقدس نوکش فلک اطلس شد *

پناه آوردن رکن السلطنت مهابتخان بدرگاه گیتی پناه

چون نورجهان بیگم در همه وقت و همه حال بناء امور بر دولتخواهی خود نهاده از ته دل ساعی درین باب شده مساعی نا جمیله بجا می آورد - و در تشیید مبنای کار شهریار متصدی امور ناکردنی گشته بجان میکوشید - و قطعاً مال این احوال را بخاطر نیارزیده دیده کوتاه نظر از سوء عاقبت و خامت خاتمت آنها می پرشید - چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد عظیمی که پیش می آمد مرتکب آن شده مطلقاً در اندیشه صلاح این دولت کده ابد بنیاد که از پرتو انوار عنایت الهی بدین مایه رفعت و این درجه دولت رسیده بود نبود - و مصلحتی چند که محض مفسده و عین نا دولتخواهی می بود - در لباس دولتخواهی بنظر انور جلوه گر ساخته صلاحهای فاسد و کنگشهای ناصواب میداد - و آن حضرت خود بغور امور نه رسیده خواه نخواه بر وفق رضای او عمل می نمودند - درینولا که باعتقاد خود گردش گیتی بکام او گشته رفع جمیع موانع نموده همین مهابتخان را که از داعیان باطنی پرویز بود سنگ راه مدعای خود می دانست - خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشته بآسانی از پیش بر دارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهی داشت دید که پرده از روی راز نهانی برخاسته خصومتی که در حجاب مدارا بود آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگهداشت خود شده بر سر چاره گری معامله رفت - و در صدد تحصیل رضامندی و خرسندی بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه در آمد - و هر چند چالپوسی و لایه گری نمود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه

سو کوتاه شده و در چاره کار خود در مانده نقش این اندیشه که بدربار آمده برأت ساخت خود از طغیان و عصیان که بدر نسبت داده بودند باز نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت بی در خواه اجازت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته - چون در کنار آب بهت باردوی جهانپوی پیوست - بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم و معدودی چند از حواشی و خدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه بیخبر بخوابگاه آنحضرت در آمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود که غرض من ازین آمدن دولتخواهی و نگاهبانی آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیما است - درینحال نورجهان بیگم انتهاز فرصت نموده خود را به کشتی رسانید - و اکثر امرا و سران سپاه را بر سر خویشتن گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان پل را آتش زده دو هزار سوار اعتمادی خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب باز داشت - بیست و نهم جمادی الثانی سنه هزار و سی و شش آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدها باوجود منع آنحضرت همراه نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت - در وقت عبور انتظام افواج بجا نمانده هر سواری بطرفی افتاد - و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمارتی بیگم روبرو فوج مهابتخان با جمعی قلیل اسپان شفا کرده و یراقها تر گشته - جمعی بکنار و بعضی بمیان - که ناگاه مردم مهابتخان فیله را پیش رو داده همه را در شیبۀ تیر و تفنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده واسپ و شتر خود را بر یکدگر زده قصد گذشتن کردند - و فوج غنیم آن مردم

را در پیش انداخته بغیل بیگم رسیدند - و جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه سرای نور جهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند - و دو زخم شمشیر بخراطوم فیل بیگم زده - بعد از برگشتن از عقب زخم برچپه بسیار بغیل مذکور رسید - و بدشواری تمام فیل شنا نموده بیگم بدولتخانه بادشاهی رفته فرود آمد - و خواجه ابو الحسن که از هول جان مضطربانه اسپ در آب زده بود - هنگام شنا از اسپ جدا شده بمدد ملاح کشمیری جان بسلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه اٹک رسانیده متحصن شد - و مهابتخان بعد از رسیدن اٹک آصف خان را با شایسته خان پسرش بقید در آورده عبدالرحیم منجم و ملا محمد تپهوی را که هر دو مجموعه استعداد و قابلیت صوری و معنوی بودند به قتل رسانید - و این مظلمه با خود بآخرت برد *

از آنجا که حکمت کامله ربانی در خلق نسا بعد از مصلحت بقا نوع انسانی در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصراًست - نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود و تسویه صفوف مصاف - لاجرم به هیچ وجه برکت در سرداری این طائفه متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسله که فرمانروای آن این صنف ناقص رای باشند چندان نیاید - و لشکری که کار فرمانی آن باین طبقه باشد لا محاله فی الحال شکست می یابد - اینهم از کارگذاری زن برهمزن معامله بود که سپاهی بآن کثرت عدد و عدت از خیل راجپوت کوتاه صلاح که بجای دست زدن پای ایستادن ندارند باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراکنده شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن مضمضه بیرون

رفتند - چون عرصه خالی شد مهابتخان را مغازی و مزاحمی نماند - لاجرم در مهمات ملکی و مالی با جمیعت خاطر و فراغبال مدخل نموده هرچه میخواست میگرد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و سایر معاملات کلی و جزوی مملکت برای خود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت و اعیان حضرت را بهیچ بر نمیداشت - و شماری از کار خود و روزگار پاداش گذار که محتسب حسای و مکاف کافی ست بر نگرفته همگنان را در حساب نمی آورد - و مع ذلک صاحب معامله یعنی خداوند ممالک را نیز بیدخل مطلق و خود را مطلق العنان علی الاطلاق ساخته خلیع العذار بکار خود پرداخت - و باین معنی اکتفا نه کرده خود را دولتخواه و نگاهبان حضرت می نمود - و درین لباس جمعی از راجپوت دد سرشت بی ادب را بکشک داری آنحضرت بر گماشته چند ماه در خدمت عالی بهیچ وجه کسی را روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور هم نبود - و اینمعنی بر طبع گرمی منش آن سرور بسیار دشوار می آمد - لاجرم باشا عالی جمعی از احدیان کابلی بر سر شورش آمده بر سر چراگاه گفت گوی نمودند - و یک نفر احدی نگاهبان شکارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده - احدیان دیگر که نزدیک بآن فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پیکار گشته بر سر دایره راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در پیوسته - احدیان تیر انداز و برقنداز جمعی بیشمار از آن اشرار بدار البوار فرستادند - و قریب هزار کس در کابل بقتل رسیده - راجپوتان دیگر که بجهت چرانیدن در پرگفت و مواضع دور دست رفته بودند ازین خبر هر جا که احشام و مردم مواضع راجپوتان را یافتند مثل سگ کشته - و هر کرا زنده یافتند بدست افغانان فروختند - و مهابتخان بحمايت و کمک نوکران خود سوار شده - چون معامله برنگ دیگر دید از غایت بیم و هراس خود را به پناه دولتخانه رسانیده

التماس اطفاء این فائز غضب الهی نمود - حسب الحکم اشرف کوتوال
چار زده (۱) این فقه را فرو نشانید - و خان مذکور را آنمایه وقع در نظرها
و آن پایه وقر در دلها نماند - و از همه جهت خصوص بعثت قتل راجپوتان
مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نهاده آن آبرو که داشت بسیار کمی
پذیرفت - و دانست که بالآخر گستاخ روئی و تباہ رائی با ولی نعمت
حقیقی شقارت دوجہانی بار می آورد - و بداندیشی نیکی رسان خود
همدرین دار نہ بس دیر سزای کردار نابکار در کفار روزگار خود می بیند -
ناچار باحتیاط تمام بدربار می آمد - و جمعی کثیر گرد و پیش دولتخانه
می داشت - بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رهناس بعرض مقدس
رسانیدند - که هوشیار خان خواجہ سرای نورجہان بیگم دو ہزار سوار
از لاہور ہمراہ آوردہ - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراہم
آمدہ - یک منزل پیش از رهناس دیدن محلہ سواران را تقریب
ساختہ حکم نمودند کہ تمام لشکر از قدیم و جدید جیبہ پوشیدہ مساح
و مکمل از در دولتخانہ تا آن سرا دورویہ مستعد کار بایستند - آنگاہ مصحوب
بلند خان خواص گفتہ فرستادند کہ امروز بیگم محلہ سواران خود ا می بیند -
باید کہ مجرای اول روز موقوف داشتہ فردا سعادت کورنش در یابد -
مبادا بسبب گفتگوی پرچ معاملہ بجنگ و نزاع کشد - بلکہ بہتر
اینست کہ کوچ نمودہ یکمنزل پیش بروند - چون واہمہ برو غالب شدہ
بود - و خانخانان عبد الرحیم کہ ازو زخمہای کاری در دل داشت - بمبالغہ
والعاج انصرام مهم او بعهده خود گرفتہ بقصد پیکار از لاہور بر آمدہ بود -
بی اختیار گشتہ راہ فرار پیش گرفت - و در منزل را یکی کردہ از آب
بہت گذشت - و بآصف خان عہد و سوگند در میان آوردہ معذرت بسیار

(۱) چارزده غالباً همان مقامی است کہ اکنون باسم چار سده مشہور است *

BIBLIOTHECA INDICA:

A COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 1395.

'AMAL-I-SĀLIH OR SHĀH JAHĀN NĀMĀH. OF MUHAMMAD SĀLIH KAMBO.



EDITED BY
G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.
Professor of Arabic, Government College, Lahore.
FASCICULUS II.

CALCUTTA:
PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET,
1914.

Nyayasarah	...	Rs 2	0
Padumāwati, Fasc. 1-6 @ 2/ each	...	12	0
Prākṛita-Paṅgalam, Fasc. 1-7 @ 10/ each	...	4	6
*Parāçara Smṛti, Vol. I, Fasc. 2-8, Vol. II, Fasc. 1-6; Vol. III, Fasc. 1-6 @ 10/ each	...	11	14
Parāçara, Institutes of (English) @ 1/- each	...	1	0
Pariksamukha Sūtram	...	1	0
Prabandhacintāmaṇi (English) Fasc. 1-3 @ 1 1/4/ each	...	3	12
Rasarnavam, Fasc. 1-3	...	3	12
Ravisiddhanta Manjari, Fasc. 1	...	0	10
Sadukti-karna-mṛita, Fasc. 1-2, @ 10/ each	...	1	4
Saddarśana-Samuccaya, Fasc. 1-2 @ 10/ each	...	1	4
Samaraicca Kaha, Fasc. 1-7, @ 10/ each	...	4	6
Sāṅkhyā Sūtra Vṛtti, Fasc. 1-4 @ 10/ each	...	2	8
Ditto (English) Fasc. 1-3 @ 1/- each	...	3	0
Six Buddhist Nyaya Tracts	...	0	10
Siva Parināhya	...	0	10
Smṛiti Prakasha, Fasc. 1	...	3	12
Srāddha Kriyā Kaumudī, Fasc. 1-6 @ 10/ each	...	1	4
Sri Surisarvasvam, Fasc. 1-2, @ 10/ each	...	1	0
Sūçrta Samhitā, (Eng.) Fasc. 1 @ 1/- each	...	2	8
Suddhī Kaumudī, Fasc. 1-4 @ 10/ each	...	1	0
Sundaranandam Kavyam	...	2	8
Suryya Siddhanta, Fasc. 1-2 @ 1-4 each	...	1	0
Syainika Sastra	...	17	8
Tantra Vārtika (English) Fasc. 1-14 @ 1/4	...	23	12
*Tattva Cintāmaṇi, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 2-10; Vol. III, Fasc. 1-12 @ 10/ each	...	7	8
Tattva Cintāmaṇi Dīdhiti Vivṛiti, Vol. I, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1-3, Vol. III, Fasc. 1, @ 10/ each	...	3	12
Tattva Cintāmaṇi Dīdhiti Prakas, Fasc. 1-6 @ 10/ each	...	2	8
Tīrthacintāmaṇi, Fasc. 1-4, @ 10/ each	...	1	14
Trikāṇḍa-Maṇḍanam, Fasc. 1-3 @ 10/	...	3	2
Tul'sī Satsai, Fasc. 1-5 @ 10/	...	6	14
*Upamita-bhava-prapañca-kathā, Fasc. 1-2, 5-13 @ 10/ each	...	6	0
Uvāsagadasāo, (Text and English) Fasc. 1-6 @ 1/-	...	0	10
Vallāla Carita, Fasc. 1 @ 10/	...	3	12
Vārṇa Kriyā Kaumudī, Fasc. 1-6 @ 10/	...	5	10
Vidhāna Pārijāta, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1 @ 10/	...	6	4
Ditto Vol. II, Fasc. 2-6 @ 1/4	...	0	10
Vishahitam, Fasc. 1	...	4	6
Vivādaratnākara, Fasc. 1-7 @ 10/ each	...	3	12
Vṛhat Svayambhū Purāṇa, Fasc. 1-6 @ 10/	...	3	12
Yogaśāstra, Fasc. 1-3	...	3	12

Tibetan Series.

Amarakosah	...	2	0
Amartika Kamdhenuh	...	1	0
Bauddhastotrasangraha, Vol. I	...	2	0
A Lower Ladakhi version of Kesarsaga, Fasc. 1-4, @ 1/- each	...	4	0
Nyayabindu of Dharmakīrti, Fasc. 1-2	...	2	0
Pag-Sam S'hi Tin, Fasc. 1-4 @ 1/- each	...	4	0
Rtogs brjod dpag lkhri S'hi (Tib. & Sans. Avadāna Kalpalatā) Vol. I, Fasc. 1-11, Vol. II, Fasc. 1-11 @ 1/- each	...	22	0
Sher-Phyin, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-3; Vol. III, Fasc. 1-6 @ 1/ each	...	14	0
Timed-Kun-Din	...	1	0

Arabic and Persian Series.

Amal-i-Salih, or Shah Jahan Namah	...	2	0
Al-Muqaddasi (English) Vol. I, Fasc. 1-4 @ 1/-	...	4	0
Āin-i-Akbari, Fasc. 1-22 @ 1/8/ each	...	33	0
Ditto (English) Vol. II, Fasc. 1-5, Vol. III, Fasc. 1-5, Index to Vol. II, @ 2/- each	...	22	0
Akbarnāmah, with Index, Fasc. 1-37 @ 1/8/ each	...	55	8
Akbarnāmah, English Vol. I, Fasc. 1-8; Vol. II, Fasc. 1-7; Vol. III, Fasc. 1-6, @ 1 1/4/ each	...	26	4
Conquest of Syria, Fasc. 1-9 @ 10/ each	...	5	10
Catalogue of Arabic Books and Manuscripts 1-2 @ 1/- each	...	2	0
Catalogue of the Persian Books and Manuscripts Fasc. 1-3 @ 1/- each	...	3	0
Faras Nama, of Hashini	...	1	0
Ditto of Zabardast Khan	...	1	0
Farnang-i-Rashidi, Fasc. 1-14 @ 1/8/ each	...	21	0
Fihrist-i-Tusi, or Tūsy's list of Shy'ah Books, Fasc. 1-4 @ 1/- each	...	4	0
Gulriz	...	2	0
Hadiqatu'L-Haqiqat, (Text & Eng.)	...	3	8
History of Gujarat	...	1	0
Haft Āsmān, History of the Persian Masnawi, Fasc. 1 @ 12/ each	...	0	12
History of the Caliphs, (English) Fasc. 1-6 @ 1 1/4/ each	...	7	8
Iqālnamah-i-Jahāngiri, Fasc. 1-3 @ 10/ each	...	1	14
Isābah, with Supplement, 51 Fasc. @ 1/- each	...	51	0

* The other Fasciculi of these works are out of stock, and complete copies cannot be supplied.

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 1, PARK STREET, CALCUTTA.

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agents—

MR. BERNARD QUARITCH, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.
AND MR. OTTO HARRASSOWITZ, BOOKSELLER, Leipzig, Germany.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the Fasciculi being out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

Advaitachintā Kaustubha, Fasc. 1-3 @ 10/ each	Rs. 1	14
Aitarāya Brāhmana, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1-5, Vol. IV, Fasc. 1-8 @ 10/ each	14	0
Aitareyalocana	2	0
Amarakosha, Fasc. 1-2	4	0
Anumana Dīdhiti Prasārini, Fasc. 1-3 @ 10/	1	14
Aṣṭasāhasikā Prajñāpāramitā, Fasc. 1-6 @ 10/ each	3	12
Ātmātattvavivēka, Fasc. 1	0	10
Āgnyavāidyakā, Fasc. 1-5 @ 10/ each	3	2
Avadāna Kalpalatā (Sams. and Tibetan) Vol. I, Fasc. 1-11. Vol. II, Fasc. 1-11 @ 1/ each	22	0
Bālam Bhāṭṭi, Vol. I, Fasc. 1-2, Vol. II, Fasc. 1, @ 10/ each	1	14
Baudhāyana Śrauta Sūtra, Fasc. 1-3; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1, @ 10/ each	5	10
Bhasavṛitty	0	10
Bhāṭṭa Dipikā, Vol. I, Fasc. 1-6; Vol. II, Fasc. 1-2 @ 10/ each	5	0
Bauddhasatrasaṅgraha	2	0
Brhaddevatā, Fasc. 1-4 @ 10/ each	2	8
Brhadharma Purāṇa, Fasc. 1-6 @ 10/ each	3	12
Bodhicaryāvatāra of Śāntideva, Fasc. 1-6 @ 10/ each	3	12
Ori Cantinatha Charita, Fasc. 1-3	1	14
Qatadūṣapi, Fasc. 1-2 @ 10/ each	1	4
Catalogue of Sanskrit Books and MSS., Fasc. 1-4 @ 2/ each	8	0
*Qatapatha Brāhmana, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1-7; Vol. V, Fasc. 1-4 @ 10/ each	14	6
Ditto Vol. VI, Fasc. 1-3 @ 1/4 each	3	2
Ditto Vol. VII, Fasc. 1-5 @ 10/	3	2
Ditto Vol. IX, Fasc. 1-2	1	4
Qatasahasrikā-prajñāpāramitā, Part I, Fasc. 1-18 @ 10/ each	11	4
*Qaturvarga Chintāmaṇi, Vol. II, Fasc. 1-25; Vol. III, Part I, Fasc. 1-18, Part II, Fasc. 1-10; Vol. IV, Fasc. 1-6 @ 10/ each	36	14
Ditto Vol. IV, Fasc. 7, @ 1/4 each	1	4
Ditto Vol. IV, Fasc. 8-10 @ 10/	1	14
Qlokavartika (English), Fasc. 1-7 @ 1/4 each	8	12
*Qranta Sūtra of Qāṅkhāyana, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-4; Vol. III, Fasc. 1-4; Vol. 4, Fasc. 1 @ 10/ each	10	0
Ori Bhāṣyam, Fasc. 1-3 @ 10/ each	1	14
Dāna Kriyā Kaṇḍi, Fasc. 1-2 @ 10/ each	1	4
Gadadhara Paddhati Kālasāra, Vol. I, Fasc. 1-7 @ 10/ each	4	6
Ditto Ācārasāra, Vol. II, Fasc. 1-4	3	2
Gobhiliya Grhya Sūtra, Vol. I, @ 10/ each	3	2
Ditto Vol. II, Fasc. 1-2 @ 1/4 each	2	8
Ditto (Appendix) Gobhila Parisista	2	0
Gobhiliya Grhya Sūtra, Grihya Saṅgraha	0	10
Haralata	1	14
Karmapradīp, Fasc. 1	1	4
Kāla Viveka, Fasc. 1-7 @ 10/ each	4	6
Kātantra, Fasc. 1-6 @ 12/ each	4	8
Kavi Kalpa Lata, Fasc. 1	0	10
Kavindravacana Samuccayah	3	8
Kurma Purana, Fasc. 1-9 @ 10/ each	5	10
Kiranavali, Fasc. 1-3, @ 10/	1	14
Madana Pārijāta, Fasc. 1-11 @ 10/ each	6	14
Mahā-bhāṣya-pradīpodyota, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-10 @ 10/ each	19	6
Ditto Vol. IV, Fasc. 1-3 @ 1/4 each	3	12
Maitra, or Maitrayaniya Upanishad, Fasc. 1	0	10
Manuikā Saṅgraha, Fasc. 1-3 @ 10/ each	1	14
Mārkaṇḍeya Purāṇa, (English) Fasc. 1-9 @ 1/ each	9	0
Mugdhahodha Vyakarana, Vol. I, Fasc. 1-7, @ 10/ each	4	6
Nirukta, (2nd edition) Vol. I, Fasc. 1-2, @ Rs. 1-4	2	8
Nityācārapaddhati, Fasc. 1-7 @ 10/ each	4	6
Nityācārapradīpa, Vol. I, Fasc. 1-8, Vol. II, Fasc. 1-4 @ 10/ each	7	8
Nyāyabinduṭīkā, Fasc. 1 @ 10/ each	0	10
Nyaya Vartika Tatparya Parisudhi, Fasc. 1-4 @ 10/ each	2	8

Kashf al-Hujub wal Astār: ...	Rs. 2	0
List of Arabic and Persian MSS. 1903-1907 and 1908-1910, @ 1/- each	2	0
Ma'āṣir-i-Raḥīmī, Part I, Fasc. 1-4 @ 2 each	8	0
Ma'āṣir-i-Raḥīmī, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-9; Vol. III, 1-10; Index to Vol. I, Fasc. 10-11; Index to Vol. II, Fasc. 10-12; Index to Vol. III, Fasc. 11-12 @ 1/ each	35	0
Ditto (Eng.) Vol. I, Fasc. 1-6, @ 1/4 each	7	8
Memoirs of Tahmasp	1	0
Marhamu 'L-Ilali 'L-Mu'Dila, Fasc. 1-3	3	0
Muntakhabu-t-Tawarikh, Fasc. 1-15 @ 10/ each	9	6
Ditto (English), Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-5 and 3 Indexes; Vol. III, Fasc. 2 @ 1/- each	17	0
Muntakhabu-l-Lubāb, Fasc. 1-19 @ 10/ each	11	14
Ditto Part 3, Fasc. 1-4 @ 1/- each	4	0
Persian and Turki Divans of Bayran Khan, Khan Khanan	1	0
Qawaniun 's-Sayyad of Khuda Yar Khan 'Abbasi, edited in the original Persian with English notes	5	0
Riyāzu-s-Salātin, Fasc. 1-5 @ 10/ each	3	2
Riyāzu-s-Salātin, (English) Fasc. 1-5 @ 1/-	5	0
Shah Alam Nama, Fasc. 1-2	2	0
Tadhkira-i-Khushnavisan	1	0
Tabaquat-i-Nasiri (English), Fasc. 1-14 and Index @ 1/- each	15	0
Tārkh-i-Firūz Shāhi of Ziyāu-d-din Barni, Fasc. 1-7 @ 10/ each	4	6
Tārkh-i-Firūz Shāhi, of Shams-i-Sirāj Aif, Fasc. 1-6 @ 10/ each	3	12
Ten Ancient Arabic Poems, Fasc. 1-2 @ 1/8 each	3	0
The Mahani 'L Lughat: A Grammar of the Turki Language in Persian	1	8
Tuzuk-i-Jahāngiri (Eng.) Fasc. 1 @ 1/-	1	0
Wis o Rāmin, Fasc. 1-5 @ 10/ each	3	2
Zafarnāmah, Vol. I, Fasc. 1-9, Vol. II, Fasc. 1-8 @ 10/ each	10	10

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

1. ASIATIC RESEARCHES. Vol. XX @ 10/- each ... 10 0
2. PROCEEDINGS of the Asiatic Society from 1875 to 1899 (1900 to 1904 are out of stock) @ 8/ per No
3. JOURNAL of the Asiatic Society for 1875 (7), 1876 (7), 1877 (8), 1878 (8), 1879 (7), 1880 (8), 1881 (7), 1882 (6), 1883 (5), 1884 (6), 1885 (6), 1886 (8), 1887 (7), 1888 (7), 1889 (10), 1890 (11), 1891 (7), 1892 (8), 1893 (11), 1894 (8), 1895 (7), 1896 (8), 1897 (8), 1898 (8), 1899 (8), 1900 (7), 1901 (7), 1902 (9), 1903 (8), 1904 (16) @ 1/8 per No. to Members and @ 2/- per No. to Non-Members.
- N.B.—The figures enclosed in brackets give the number of Nos. in each year.
4. Journal and Proceedings, N.S., (Nos. 1-4 of 1905 are out of stock), 1905—1912 @ 1-8 per No. to Members and Rs. 2 per No. to Non-Members.
5. Memoirs, Vol. I (21), Vol. II (11), Vol. III (6), Vol. IV (1). Price varies from number to number. Discount of 25% to Members.
6. Centenary Review of the Researches of the Society from 1784-1883
7. Catalogue of the Library of the Asiatic Society, Bengal, 1910
8. Moore and Hewitson's Descriptions of New Indian Lepidoptera, Parts I-III, with 8 coloured Plates, 4to, @ 6/- each
9. Kaṣmirābaddāmṛta, Parts I and II @ 1/8/
10. Persian Translation of Hajj Baba of Isfahan, by Hajj Shaikh Ahmad-i-Kirmasī, and edited with notes
11. A sketch of Turki language as spoken in Eastern Turkistan (Extra No. J.A.S.B. 1878)
12. Materials for a Flora of the Malayan Peninsula, Nos. 16, 17, 18. (Vol. 74, Part I, J.A.S.B. 1905)
13. Do No. 19 (Vol. 74, Part 2, J.A.S.B. 1908)
14. Index to Punjab Notes and Queries, Indian and North Indian Notes and Queries (Extra No. J.A.S.B. 1908)
15. A Grammar and Dictionary of the Kanawari Language (Extra No. J.A.S.B. 1909)
16. Introduction to the Maithili Dialect of the Bihari Language as spoken in North Behar (Extra No. 2, J.A.S.B. 1909)
17. Index to Rare Mughal Coins noticed in the Numismatic Supplement Nos. 1-15
18. Numismatic Supplement, No. 16-17, @ 8/
19. Do No. 18
20. Tibetan Studies. Being a reprint of the articles contributed to the J.A.S.B. by Alexander Csoma de Körös
21. Catalogue of Inscriptions on Copper-plates

Notice of Sanskrit Manuscripts, Fasc. 1-35 @ 1/- each ... 35 0
Nepalese Buddhist Sanskrit Literature, by Dr. R. L. Mitra ... 5 0
Report on the Search of Sanskrit MSS., 1895-1900, 1901-1905, and 1906-1911, @ 8/ each ... 1 8

N.B.—All Cheques, Money Orders, &c., must be made payable to the "Treasurer Asiatic Society," only.

1-1-14.

Books are supplied by V.P.P.

BIBLIOTHECA INDICA:
COLLECTION OF ^AORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 1395.

'AMAL-I-ŠĀLIḤ
OR
SHĀH JAHĀN NĀMĀH,
OF
MUḤAMMAD ŠĀLIḤ KAMBO.



EDITED BY
G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.
Professor of Arabic, Government College, Lahore.

FASCICULUS II.

CALCUTTA:
PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.
1914.

خواست - و التماس نفرستادن لشکر بتعاقب معروض کرده روانه دربار نمود -
و بانداز عزیمت تته درمیان آورده روی امید بدین آستان سپهر نشان آورد -
و بقاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و سی و هفت هجری در
دارالخیر جنیر استلام رکن و مقام این آستان سدره نشان که کعبه آمال
و آمانی انام است بجا آورده بغابر التجای این درگاه از باز خواست زمان
امان یافت - و در مقام عذر خواهی معاصی نامتناهی شده از روی عجز
و زاری زینهار عفو و حلم بیکران آنحضرت گردید - و بغابر مقتضای آنکه
پاس خاطر ملتجی داشتن و رعایت پناه آورده نمودن ناگزیر مروت و لازمه
فتوت است - دیده و دانسته از گناهان او در گذشته مطلقا بیروشیهای او بر روی
او نیاورده نقش جرایم و جنایات بی اندازه خاصه ناهنجاریهای قازا او را
بزلال مکارم و عفت محو فرمودند - و از نوید مواعید دلیسند امیدوار انواع
عواطف و اکرام و اقسام مراحم بادشاهانه ساخته بر مرآت اعتبارش افزودند -
چنانچه بدین امید سرگرم جانفشانی و جان سپاری گشته در صدد تلافی
و تدارک تقصیرات سابقه شد - و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمستقر
سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت - و همه جا در راه
آن حضرت جانفشانیها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت -
و بپاداش حسن اخلاص و صفای عقیدت بمراتب والا و مفاصل عالی
ترقی نموده بخطاب خان خانانی و مرتبه سپهسالاری که بالا ترین مراتب
و مفاصل است سر برافراخته سرمایه اعتبار و افتخار اعقاب و اسباط
خویشتن آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده
شگون و مبارک فال آمده - بمجرد رسیدنش شب تعب بر هواخواهان
این دولت پایدار پایان رسید - و ایام محن و آلام بسر آمده روزگار ناموافق
راه موافقت با سالکان طریقه دولتخواهی پیموده از در موافقت در آمد

مجملاً بسی وهن و فقر در پنجساله فترت که روزگار اختیار و زمان افتتان و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کرده حضرت عزت و برگزیده نظر عنایت آن حضرت راه یافت - و درین ضمن نقد سره اخلاص خالص این صافی سرپرست بدان والا حضرت سنجیده میزان امتحان شده صاف و بی غش بر آمد - و از بد هنجار بهای روزگار ناهموار بسی فراز و نشیب و بلند و پست پیش آمده - و امور ناملایم نامناسب و قضایای ناشایسته صورت بست - و مصافهای قوی و رزمهای مهیب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر نامور کشته گشتند - و جا بجا در معارک ارباب مذاصب گوهر گرانمایه جان عزیز نثار خاک راه ولی نعمت جاوید نموده نیکنامی ابد که نهایت نیکو سرانجام سپاهی است اندوختند - الحمد لله که آن حضرت در ضمن آنمایه تغییرات احوال از یساقهای شاق و تردهای دشوار و حرکات عنیفه همه جا بکشاده روئی و ثابت رایی بی گره پیشانی و چین جبین چون سالکان طریقه طریقت طی احوال و اطوار نمودند *

بیان ارتحال جنت مکانی جهانگیر بادشاه بدار النعم جاودانی و باعث واقعی این واقعه ناگهانی

خرد پردازان کار آگاه که از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند نیکو می دانند - که مادامی که سربستان خلافت کبری از جوئبار عدل و احسان آبخورد - هر آئینه اشجار برومندش مانند نهال سدره سرسبز و بارور بماند - و طوبی مثال سایه اقبال بر نزدیک و دور افکنده بی برگان گیتی را ثمره مقصود بکام رساند - اگر خدا نخواست ازو خلاف اراده الهی

بعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضامندی آنحضرت نبوده باشد بروی کار جلوه نماید - بغایر آنکه به پشتیبانی عدل زمین پا بر جا و آسمان بر پاست - یکدم اساس دولت بل بزمی بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند - درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگی فوت نشود کار پردازان عالم بالا که پیوسته در پی سرانجام مصالح این جهان اند - اورا بجهانبانی عالم دیگر خوانند - و لباس حیات مستعار ازو انتزاع نموده خلعت خلافت والا بصاحب درلقی دیگر پیوشانند - و افسر سروری بر سر فرخنده فرو تارک مبارک تاجوری دیگر نهاده اورنگ بادشاهی روی زمین را از برکت قدم خجسته مقدم او زیور بخشند - و مهید این اجمال صدق اشمال ارتحال جنت مکانی و فروغ یافتن گوهر افسر جهانگیری و جهانبانی ست از پرتو تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال - و او نمود ایهام سیاق این مقام آنست - که چون حضرت جنت مکانی بسبب ارتکاب تقاوت مغیرات و بغایر افراط محبتی که به نور جهان بیگم داشتند - سر رشته جمیع معاملات باو تفویض نموده بودند - و بحکم علاقه قوی پیوند که از رهگذر کمال پاسبانی و خدمت گذاری او قلاده خواهش خاطر اقدس شده بود - مطلقاً از گفته او تجویز تجاوز نغموندند - و این مساعله تا جای کشید که رفقه رفته از رهگذر ارجاء عیان او بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فقر عظیم بمعاملات ملکی و مالی راه یافت - و هریک از خوشان که نسبت یا سببی باو داشتند - منزلت های والا یافته بصاحب صوبگی صوبهای کلان لوی استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند - هرچه خواستند بی محابا بعمل آوردند - و این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دار الخلافه آدم گشته - لا جرم بحکم مقدم مذکور آن حضرت را باجابت دعوت داعی حق خوانده این عنایت پرورد حضرت ذوالجلال

و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشانند - درین صورت معنی
مژد مشهور که حق بمركز حقیقی قرار گرفت درست نشین آمده گیتی
از جلوس همایون آن حضرت بتازگی آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل
از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را وداع نمایند - و روزگار بدھنجار
را خیرباد گویند - لطیفه چنڈ غیبی انگیزت - که بعضی ناخلفان که بزعم
ناقص تباہ اندیشان سد راه پیشرفت این مطلب بودند - درد سر از میان
برده بپای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیق
بسعی خویش از پیش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون
شهریار ناشدنی در کشمیر بعارضه داء الثعلب گرفتار شده موی روی
و محاسنش فرو ریخت - و همه تن پیکرش از تف آتش آتشک آبله زده
درد از نهاد او بر آورد - و بقبض این معنی رسیده اینقدر فهمید - که بآن رو
از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت بیرونی است -
و خانه نشینی هم خالی از قباحتی نیست - لا جرم بسلسله جذباتی ادبار
در آن نزدیکی که رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت
با آنکه بیگم بجدائی او راضی نبود - با کمال کراهیت خواهی نخواهی با او
درین باب همراهی نموده - و از حضرت جنت مکانی رخصت گرفته او را
راهی لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسمانی که امارت ظهور اقبال
اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از پرده غیب بعالم شهود
جلوه گر آمد - آنکه نورجهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی بر کفد مدتی
پیش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که ببولاقي اشتها
داشت - نامزد مردم شهریار نموده او را نظربند می داشتند - و از آنجا
که حکمت الهی اراده دیگر داشت - چنانچه سر حقیقت آن عقوبت
بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام کمال ظهور خواهد نمود - او را درینوقت

از شهریار گرفته حواله ارادتخان میربخشی نمودند - و چون مصلحت دولت
روز افزون شاه بلند اقبال در باز داشت او بود - و منع قضا و دفع قدر
در مثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند زیردستان میشود - نور جهان
بیگم باوجود آنمایه اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج مبارک و تملک عذات
اختیار آن حضرت مطلقا درین باب راه گفت و گو بل مجال نفس کشیدن
نیافت - در وقتی که شهریار براهمنونی ادبار و عذات کشی شوربخشی روانه
لاهور شد - در آن نزدیکی حضرت جنت مکانی نیز در عین شدت عارضه
ضیق النفس که مدت آن بامتداد کشیده بود - و گاه گاه عوارض آن اشتداد
می نمود - متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست
و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه الهی
سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سرمنزله چنگرھتی (۱) بعالم بقا
شتافته در سرمنزله قدسیان مقام گردیدند - بیگم بذات مقتضای اراده فاسد
که همواره مکفون خاطر داشت - و انفون بی اختیار بظہار آن لاچار شد -
با خود قرار داد که نخست بولاقي را فرا دست آرد - و چندی از
دولتخواهان را که ازیشان پیوسته پر حذر بود به بهانه کنکاش طلبیده بعضی
را زندانی و برخی را آنجهانی سازد - و ازین رو سرمایه جمعیت خاطر
اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً یمین الدوله آصف خان
که همواره در صدد دولتخواهی و مقام مدد دولتخواهان بود - و پیوسته
سعی در استحکام قواعد ابد پیوند می نمود - چون درین ایام بقرار داد خاطر او
پی برده بر این معنی بی صورت آگاهی یافت - لا جرم از راه خیر اندیشی
عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواست - که باوجود چنان

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چنگس هستی و چنگس هستی نوشته شده -

بیندین صفحه ۲۰۱ - طبع ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ *

صاحب سعادت سزاوار خلافت و بادشاهی چنین ناخلفی نامزد مرتبه
ظل آلهی گشته برین سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار
را ازین معنی خبردار ساخته بولاقی را از ارادتخان طلبیده در قید خود
نگهداشت - و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال موکب جاه و جلال
شاه بلند اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط نورجهان بیگم دست
بدامان دولت شاهزادهای نامدار نمی رسد - و بغابر مقتضای رسم دیرینه
روزگار دست نشانی نامزد این امر عظیم القدر نامی درمیان باشد - تا باعث
گرمی هنگامه اجتماعی ضروری گشته باحوال سپاهی و رعیت که ایقان
در حقیقت بی سرور حکم رمه بی شبان دارند پراگندگی راه نیابد - و نیز
دست آریزی برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لاجرم
باین مصلحت او را بدین معنی نامزد ساخته در حال بفارسی مشرف
فیلقانه را تعیین نمود - که بسرعت باد و سحاب بیملاحظه مانعی بر آب
و آتش زده خود را بخدمت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگی وقت
اقتضای عرض داشت نویسی نمی نمود - حقیقت معامله را زبانی
عرض دارد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدو داد که از نظر انور
آن حضرت بگذراند - و باجمعه تا خبردار شدن بیگم بولاقی را همراه گرفته
بافواج خاصه خود و جمعی از دولت خواهان که اعتماد کلی بر ایشان
داشت بدین قصد متوجه لاهور شد - که پیش از استواری بفای معامله
شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعی جمیله مبذول داشته بخواست آلهی
دمار از روزگار و گرد از بنیاد همگنان بر آرد - چون بیگم ازین معنی آگاهی
یافت - دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرد -
و از بازیچههای روزگار مفصونه بین نقش طور دیگر نشست - درینحالت
بفکرهای در و دراز افتاده باوجود تباہ اندیشی قطعاً حرکت ناهنجاری

نموده نفسی بر نیارود - و بیاس مرتبه خویشتن قناعت نموده نگاه داشت
سر رشته کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشه صواب نما چون
در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نمی بست بفاکمی ساخت - و هر سه
شهرزاده نامدار را با خویشتن در حوضه نیل جا داده جمعی از سپاهیان
که پاس نمک منظور می داشتند - و هنوز از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت
قطع نظر نموده بودند - بدور دایره نیل خود در آورده باین طریق نعش
اقدس را همراه گرفته آهسته آهسته از دنبال راهی گردید - چون موضع
بهنبر محل نزول همگنان شد - یمین الدوله نخست جمعی از امرای عظام را
که پیشتر روانه بهنبر شده بودند - خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در
باطن از داعیان دولت آن حضرت بود - با خود متفق ساخته در جمیع ابواب
دولتخواهی خصوص استیصال شهریار و دیگر منتسبان با همگنان عهد و پیمان
به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت - آنگاه متکفل تجهیز
و تکفین آن حضرت جنت مکانی شده سامانی که در خور آن بادشاه
والا جاه باشد مهیا و آماده گردانید - و بآئین شاهانه نعش مبارک آن سرور
را روانه لاهور نمود - و سرافرازان مفاصل والا را همراه نعش والا که همدوش
مغفرت آلهی بود داد - که دوش بدوش به لاهور رسانیده آنروی آب در باغی
جنت آئین برحمت جاوید سپارند *

چون خبر بآن دستور اعظم رسانیدند - که نورجهان بیگم درین حال نیز
خیال محال از خاطر بیرون نه کرده ترک اندیشههای دور از راه نمی دهد -
و در خفیه نامها بشهریار نوشته راهمونی سرانجام مهمات می نماید -
لاجرم آن خیرخواه عباد الله بغابر آنکه این معنی سبب خلل عظیم
می شد - ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح دارین او بیگم را
از محل بادشاهی بر آورده در منزل خویش جا داد - و بمقتضای حزم

و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرايان را ممنوع ساخته بجز خادمه چند که محل اعتماد بودند - کسی را نزد او راه نمی داد - درینصورت سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب را ازو جدا نموده خدمتگاری و پرستاری ایشان را بصادق خان تفویض نمود - و این معنی بنابران بود که خان مذکور سابقاً بعلت اتفاق باریاب خلاف و عذاب و مخالفت با یمین الدوله بفتاق بغدادان حضرت شهنشاهی متهم بود - بدین سبب کمال توهم داشت - لهذا درینوقت که یمین الدوله توسل نموده بود - آن گسسته امید را که پیوند خویشی و عمزادگی داشت پذیرای این سعادت ساخت - تا این معنی رفع زلات و محو تقصیرات او شود - و بدین دست آویز متین نوشتهای واقعی یا غیر واقع باغماض عین پایمال گردد *

مجملا شهریار در لاهور نخست بخزاین امراء و اصحاب وفاق که در دولتخواهی این حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند - دست درازی آغاز نهاده اسپ و فیل و جنس هرکس که بدست می افتاد بر نوکران مجهول خود قسمت میکرد - و بنابر عدم ضبط و ربط بی تمیزی او فتنه جویان روزگار که چنین روزی را از خدا می خواستند - درین قسم وقت که این نوع هنگامه یافته بودند - اسپ و فیل مردم خصوص از طوایل بادشاهی بخود سر می کشیدند - آن کوتاه نظر خود عیال و ناموس را در منزل خود جای داده نظر بند نگاه می داشت - و برافتمونی ناهنجار چندی از غرض پرستان ابواب خزاین بادشاهی را نیز کشوده سپر سپر زر را چون خاک رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده بیشمار و بیدریغ بمردم خود و بجمعی روشناس که در آنولا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم نا مناسب را بمناصب عالی نامزد نموده بخطابهایی بی نسبت مرتسم

می ساخت - بتصور آنکه از دستياري کوشش همدستان پنجه در پنجه قضا و قدر میتوان کرد - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت - و نا نهاده نتوان برداشت - خاصه شهباز نشیمن دولت که بفریب دانه بدام در نیاید - و باشیانه عنقای قاف عزت و رفعت دست اقتدار و مکنت نرسد - مجملا بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظه قوانین دیوانیان درین چند روز قریب هفتاد لک روپیه نقد از خزانه عامه بادشاهی و مخازن معموره امرا بمردم بی اعتبار مجهول که همدین ایام سر از کوچه خمول بر آورده در پی او افتاده بودند داد - چنانچه تا حال باوجود کمال تفحص و تجسس ضابطان اموال قریب چهل و پنج لک روپیه ازین مردم باز یافت شده باقی از میان رفت - و هفوز ارباب کفایت بانداز اینکه خام طمعان در امثال این احوال اقدام باین مواد نموده دلیر نشوند - و پا از اندازه بیرون نه نهند - پیوسته در پی پیدا کردن این طایفه گمغام هستند - چنانچه هر جا نشانی از ایشان یافته گمان می برند - دست از پی برده تحصیل می نمایند *

کیفیت مقابله عسکر ادبار آثار سلطان شهریار با
بادشاهزاده داور بخش مشهور بمولای و خان
عالیشان آصف خان و غلبه داور بخش
و خان مشار الیه بر لشکر شهریار

چون شهریار ناکرده کار زیاده از پایه خویش معامله پیش گرفته بعلت عدم بصارت و بصیرت منصوبه صائبی ندید و تدبیر درستی نیندیشید - خود به نا و نوش مشغول گشته معاملات را بنا آزموده کاری چند باز

گذاشت - و گروهی را که از فرسودگی روزگار و دیدن عرصه کارزار حرمان نصیب بوده گوشمال و تادیب ادیب خود ندیده بودند - و گرم و سرد و تلخ و شیرین گیتی نه چشیده بکار گذاری باز داشت - از جمله بایسنغر پسر شاهزاده دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نزد او آمده بود بسرداری فوج خود نامزد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمی و جدیدی خود که بهمه جهت در آنولا زیاده از پانزده هزار سوار بی سر و پا بر سر او جمعیت نموده بودند بمقابله موکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از توپخانه و تورخانه و فیلخانه سرکار بادشاهی که هنگام توجه کشمیر در لاهور گذاشته بودند همراه داد - و یمین الدوله آصف خان باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بفرو نشانندن آتش این فتنه برخاست - و امرای عظام که همگنان بجهت قید اهل و عیال خود از شهریار رمیده دل ورنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بیشتر از پیشتر ساعی و داعی گردیده در باره هلاک او بجان و دل کوشیدند - و افواج منصوره را که از همه جهت بده هزار تن نمی کشید - توزک شایان و ترتیب نمایان داده روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق بیست و هشتم آبان ماه در سه کوهی لاهور نزدیک پل دیک^(۱) رازی در برابر مخالفان باین دستور عجب مصاف و یساق قتال آراست - هراول خواجه ابوالحسن - مخلص خان - الله وردی خان - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو - شرف الدین حسین ولد نیکنام مخاطب به همت خان - تربیت خان با دیگر بهادران کار طلب - التمش شایسته خان - شیر خواجه - خواصخان با مردم جلو سید هزبر خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانغار

(۱) دیک اسم دیگر آب راوی است - ملاحظه کنید بادشاهنامه عبد الحمید

لاهوری - صفحه ۶۰۸ - جلد دوم - طبع بلیوتیکا اندیکا *

ارادتهان ترکمان - ملا مرشد - مهابتخان - حکیم جمالا - بهادر بیگ با سایر احدیان - جرانغار صادق خان - خان زمان - میر جمله - شاهنواز خان - معتمد خان - راجه روز افزون و چندی دیگر - و شاهزادهای بلند اختر فیل سوار در فوج جرانغار و خود با داور بخش در فوج قول و موسویخان صدر و اصالت خان و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ و طهمورت را نیز در همین فوج مقرر ساخت - چون آئین ستوده سرداران عظیم الشان هندوستان آنست - که در امثال این احوال فیل سوار بعرضه پیکار می آیند - تا سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث نیروی اولیای دولت و سستی عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر همگان شجاعت و جلالت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گشته بدین منصوبه صائب عرصه کارزار را قائم نگاهدارند - بغابری درین روز ظفر اندوز بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دوربین در آورده بهادران کار طلب را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همگان را بکار گزاری اقبال اژی و دولت لم یزلی قوی دلی داده نیروی قلب و زور بازو افزود - تا آنکه در ضمن اندک فرصتی بکار گزاری اقبال بی زوال بادشاهی که کار امضای حکم قضا و نفاذ امر قدر میکند - مخالفان را شکست فاحش داده پراکنده ساخت - و شهریار قبل از استماع خبر شکست لشکر خویش از فرط تحریر صبیغه نورجهان بیگم که در منزل او بود سوار شده باتفاق مخدومه مذکوره از قلعه برآمد که خود را ببایسنغر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور استقامت داشت - همه جا بمقتضای دولتخواهی شاه بلند اقبال اسباب استیصال شهریار مهیا می نمود - و دغدغه آن داشت که مبادا سپاه مقهور او از حضور استظهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند - لاجرم او را بلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر تفرق آن فرقه

تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دستياري آن مشتی نابکار که در سريله بکار او نیامدند - دست شسته قرار بر فرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب معاودت نموده خود را به حصار بند لاهور افکند - و یمین الدوله مظفر و منصور متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدی قاسم خان که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - درین منزل افضل خان که در آن آوان خدمت میر سامانی داشت - و پیش از وقوع سانحه ناگزیر جنت مکاني کارخانجات بادشاهی را به لاهور رسانیده بود - بملاقات یمین الدوله شتافت - و مساعی جمیله او که در مدت اقامت لاهور و فترت شهریار که همه جا در دولتخواهی شاه بلند اقبال بلداس نصیحت آن بیخرد بجا آورده برهمن هنگامه افسرده او شده بود مشکور افتاد - و همدرین روز باستصواب آصف جاهی شایسته خان و ارادتنخان میر بخشی بدرون قلعه رفته ضبط خزاین و کارخانجات بادشاهی نمودند - آنگاه فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهمات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن دراز امل محال پزوه را که از فرط کوفت اندیشی درون محل بگوشه خزیده بود بر آورده بجای استوار محبوس ساختند - روز دیگر یمین الدوله کوچ کرده بشهر در آمد - و نخست بفاگیر وقت پرداخته در بایست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل دیوان کائنات که صلاح دید ضمیر منیرش همانا اشاره مبشر تقدیر بود - چون در یقوت صلاح حال عالم کون و فساد در افساد ماده بصارت آن ناقص بصیرت دید - لاجرم بدستوری دستور قضا و قدر دیدهای آن کوتاه نظر را میل کشیده ازین راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود ساخت - و ارباب خبرت ازین تماشای هوش افزای اعتبار امور بسمه بینائی رسیده کحل عبرت کشیدند - یمین الدوله بعد از وقوع این سوانح

حقیقت واقع را بیایه سریر اعلیٰ عرضداشت نموده التماس توجه خذل اقبال نمود *

رهیدن بنارسی در مقام جنیر باستان بوس والا و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکاني و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقت آن رسید که زمام بست و کشاد معاملات دار الخلافه آدم بدست اختیار این والا اقتدار سپارند - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف ازلی را که ساخته و پرداخته پیشکران کارخانه ابداع است در نظر حقیقت نگرش بجلوه در آرند - در حال سامان طرازان دارالصنع ایجاد دولت و اقبال را دو اسبه باستقبال موکب جاه و جلال آن شهنشاه عرصه وجود فرستادند - و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایه آرام داده از مناسب خوانی مضمون این بیت

کای شهنشاه معرکه آخر الزمان آمد بدست معرکه پا در رکاب کن
وام حق مقام ادا نمودند - مجملا روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری که در عرض بیست روز از موضع بهنبر مانند شاهین تیز پر بمقصد پیوسته بود - خبر شفقار شدن حضرت جنت مکاني بمقام دارالخیر جنیر که در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهباز چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید - و چون از راه رسید نخست بمهابتنخان که در آن نزدیکی از فوز سعادت ملازمت آن حضرت استسعاد یافته بود

بشارت رسانیده اورا بر این معنی آگاهی بخشید - و بوسیله آن خان رفیع مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید - و خاتم دستور آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول خود نمود - آن حضرت از استماع خبر این سانحه غم اندوز اندوهناک و غمگین گشته دیده مبارک را اشکبار ساختند - و از کمال بیتابی و بیقراری بتهدیه لوازم این مقام و اقامت مراسم عزاداری و سوگوزای پرداختند - درین حال مهابتخان و سایر دولتمخواهان از روی نیاز سرها بر زمین گذاشته بعرض عالی رسانیدند - که این قسم وقتی خاصه در ولایت غنیم باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت نیست - چون الحال مصلحت کلی سلطنت که نظام کل عالم و انتظام مهام جمله عالمیان بدان منوط است - اقتضای پرداختن بامثال این جزئیات نمیکند - مناسب وقت آنست که موکب حاه و جلال بدولت و سعادت بر سبیل استعجال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت شود - تا بزودی راه فتنه و فساد بر ارباب بغی و عناد مسدود گردد - و رعایا و زیردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند - از آنجا که همواره منظور نظر آن حضرت امری بود - که رضامندی و خرسندی خالق و خوشنودی خلایق در ضمن آن مندرج باشد - درخواست آن دولتمخواهان را بعد قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماهچه آفتاب شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبه گجرات توجه اردوی جهانپوری بصوب دارالخلافه عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان الله و بایزید را که از معتمدان دیرین بمزید پرستاری و خدمت گذاری از اقوان امتیاز تمام داشتند - برسانیدن فرمان عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بنارسی و ابلاغ نوید نهضت و مرده توجه موکب اقبال از راه گجرات نزد

یمین الدوله فرستادند - و جانثار خان از بندهای تربیت یافته جانسپار که بکمال مزاجدانی و معامله فهمی و طرز شناسی روشناس بود - فرمان جهانمطاع مشتمل بر انواع عنایات سرشار و برقرار داشتن صاحب صوبگی کل دکن و خاندیس و برار بدستور سابق نزد خانجهان لودی دستوری یافت - و موکب مسعود منزل بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد - و چون جانثار خان به برهانپور رسید - آن نفاق آئین از غلظت و خشونت که داشت - قطعاً بملایمتی که مناسب ایفوق و ملایم این مقام باشد بجا نیارود - و مطلقاً پاس مرتبه خود نداشته موافق دستور العمل خرد دوربین ادب آئین کار نکرد - چون خان مذکور از سخنان او که رایحه بی اخلاصی و ناسپاسی تمام ازان استشمام می شد - بر مکنون ضمیر و قرار داد خاطر او اطلاع و اشراف حاصل نمود - حسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت احوال بعرض اقدس رسانید - و خانجهان با این بی ادبها اکتفا ننمود - و بعد از بر آمدن جان نثار خان با نظام الملک هم عهد شده پیمان را بایمان تاکید داد - و بجمیع تهاه داران و کارگذاران اعمال متعلقه بالاگهات نامها نوشت - که ولایت را وا گذاشته به برهانپور آیند - و آن کوه اندیشان او را دولتمخواه انگاشته بنوشته او ملک خالی کردند - الا سپه دار خان که از سعادت منشی و مقتضای ارادت درست نیت صالح را کار بسته مشرب صافی حق شناسی را بآلایش ناسپاسی مکدر نساخت - و جای خود را قائم نگهداشته در احمد نگر باستقلال تمام نشست - چون این حرکت ناملایم ازان حقیقت ناشناس معامله نافهم بوقوع پیوست - و برین سر تمام ولایت بالاگهات بتصرف نظام الملک در آمد - عیال خود را با افغانان معتمد خویش سپرده با مردم خود و دریای (۱) شور بخت که قبل از قضیه

(۱) از دریا این جا دریا خان مراد است *

ارتحال حضرت جنت مکانی از خیل سعادت جدائی اختیار نموده در چاندور که داخل محال نظام الملک است اقامت گزیده درینولا بخانجهان پیوسته تحریک سلسله شورش و آشوب می نمود - و همچنین چندی دیگر که با او گوشه اتفاقی بظاهر داشتند - مثل راج گچ سنگه و جی سنگه و غیر اینها بغیر آهنگ تصرف تمام ولایت مالوه بمندو شتافت - و در آخر کار پاداش این حرکات ناهنجار که بتحریک شوربختی و تیوه رائی ازو سرزد او را فرو گرفت و سزای کردار خود یافت - چنانچه بر سبیل تفصیل افشاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون این نگارین نامه نامی بزبان کلک وقایع نگار خواهد آمد *

بالجمله چون سرحد گجرات سر منزل موکب اقبال و مرکز ریاست جاه و جلال شد - عرضداشت فاهر خان از تعیناتیان آن صوبه که در آخر خطاب شیرخانی یافت معروض رای اقدس گردید - و رای جهان آرای بر حقیقت مضمون آن که مشتمل بر نسبت بی اخلاصی سیفخان صوبه دار بود پرتو اطلاع افکند - و توهمی که آن خان ناعاقبت اندیش از انتقام آن حضرت نسبت وقوع امری نا ملایم داشت آن خود مؤید این معنی بود - و نرسیدن عرضداشت او از رهگذر بیماری صعب و ضعف مغرط نیز مقوی و موکد شد - بنابرین شیرخان بانواع مراحم و عواطف بادشاهانه که سر همه سرافرازی بصاحب صوبگی گجرات بود مشمول گردید - و مامور شد که ولایت را بتصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بی توقف سیفخان را نظربند بموقف خلافت آرد - چون فرمان قضا جریان باین مضمون صدور یافت نواب مهدعلیا ممتاز الزمانی بنابر آنکه به همشیره مکرمه خویش که در حبالة ازدواج سیفخان بود - محبتی از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشایش زلات او نمودند - و حسب الشفاعت

نواب قدسی القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد - که بر سبیل استعجال باحمد آباد شتابد - و سیف خان را از گزند تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد *

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ می شتافت بساحل دریای نریده رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبه سینور که بر کنار آن دریا واقع است بسعادت منزل گزیدند - و بذاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمری سال همایون فال سی و هفتم از سن اقدس به خجستگی و فرخنده فالی آرایش پذیرفت - و از تقسیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوه آمده مقصود آرزومندان گیتی موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیر خان بارهه بسعادت زمین بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت بآسمان رسانید - و از سرافرازی تغویض منصب چهار هزاره ذات و سه هزار سوار پایه اعتبارش بوالائی گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شیرخان است از گجرات باین مضمون که از نوشته مهاجنان چنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه سالار به نیروی همراهی اقبال بادشاهی باشاهزادهای آسمان جاه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبه فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین گردید - و آن ناشدنی مقهور مخدول و مکحول در مطموره قلعه لاهور بزندان پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمزدگانیه آوازه فتح اولیای دولت نوای گورکه سلطنت آویزه گوش منتظران که از دیر باز ترصد ورود برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکی یک بیک از تعیناتیان گجرات از به اندیشی بر یکدیگر پیشی چسته منزل

بمغزل دریافت شرف ملازمت می نمودند - و همدین ولا خدمت پرستخان که بحکامیت سیفخان دستوری یافته بود - در چهار گروهی دارالملک گجرات شیرخان را از ایصال فرمان جهان مطاع و سرپای خاصه سربلندی بخشیده سیف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتاز زمانی ضعف و ناتوانی سیف خان را که عمده بواعث تقصیرات شده بود - بهانه شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیرخان دوازده گروهی شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت دریافتند هزار اشرافی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی نیز از زمین بوس انجم حضور سعادت جاودانی یافتند *

هفدهم ربیع الثاني پنجم دی ماه سنه هزار و سی و هفت سرزمین کنار تالاب کانگریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم موکب جاه و جلال تارک رفعت باآسمان رسانید - و هفت روز آن موضع مستقر سریر خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق شایان و احوال کومکیان پرداخت نمایان یافت - شیرخان بمنصب پنج هزاره ذات و سوار و صوبه داری گجرات سعادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدمت صاحب صوبگی تنه و منصب چهار هزاره ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بدان صوبه دستوری یافت - و سید دلیرخان بارهه با جمعی از بندها بهمراهی رکاب سعادت سربلند پایه عزت شد - و شیرخان از نواحی شهر بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و اسب و فیل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت - و سیزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دارالخلافه شد *

روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت قرب وصول موکب اقبال و قبول که مسبوق ورود فرامین عاطفت آئین

بر سیل تواتر و توالی به یمین الدوله و سائر دولتخواهان بود مشتمل بر عنایت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفای آن عضد الدوله باتفاق سایر موافقان در جامع دارالسلطنت لاهور خطبه را بالقاب مستطاب کامل نصاب نمود - و منبر را برین سرمایه والا کار بالا شد - آنگاه بولاقی نظربند را که فی الحقیقت بر تخت نیز محبوس مظمور سیاه حال تیرگی بغت بود جای دیگر محبوس ساخت - چنانچه در معنی از زاویه زندان بزویه دیگر منتقل شده - بیست چهارم جمادی الاولی مذکور خدمت پرستخان مشهور رضا بهادر رسید - و فرمان مشتمل بر اشاره قتل بولاقی و غیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید - آن خان والا شان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش معروف به بولاقی و شهریار مکحول و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال و گرشاسپ برادر بولاقی هر پنج نفر را که بصوابدید وقت نظربند بل محبوس بودند بدست رضا بهادر داد - و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت از تفنگهای ساحت گیتی خلاص داده به فسحت آباد عدم راهی ساخت *

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسرحد ملک رانا و سرافراز ییافتن او از آستانبوس درگاه والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایه اقبال همای چتر فرخنده آن همایون فال بسر وقت حدود رانا افتاد - بمجرد اینکه نواحی آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد - رانا کرن که بر جای پدر متمکن شده بود - از ارادت منشی و اخلاص

اندیشی باستقبال موکب اقبال شتافته در مقام کوفنده که پدرش نیز درین مقام شرف ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت پیشانی بخت را از پرتو سجود آستان قدسی مکان فروغ دولت بخشیده پیشکش نمایان کشید - و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دهگدگی لعل قطبی بدخشانی نژاد که سی هزار روپیه قیمت داشت - و فیل خاصگی بساز نقره و اسب عراقی مزین بزین طلا استمالت و استظهار یافته و محال جاگیرش بحال و برقرار مانده مرخص گردید *

نهم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه الهی سنه الیه بر کنار تالاب ماندل آذین جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر جاوید پیوند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگی انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطریق معهود بانواع نقود سنجیده جمیع آنها بر فقرا و ارباب نیاز قسمت پذیر گردید - و از آنجا بمبارکی کوچ نموده هفدهم جمادی الاولی بفجیم بهمن ماه سرزمین خطه پاک اجمیر از یمین قدوم مبارک نورانی گشته عمارات دلکشا و منازل نرهدت آئین کنار تال رانا ساگر از نزول همایون روکش قصور جفت گردید - و همانروز بنابر پیروی روش جد بزرگوار پیاده بروضة شریفه حضرت خواجه معین الملة و الحق و الدین نور الله مرقده توجه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام که عبارت است از اعطاء صلاة و صدقات و نذور بجا آوردند - چون نذر نموده بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع اساس درخور این روضه متبرکه بنا نهند - و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند - بنابراین درینفلا که کریاس سپهر اساس دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد

چرخ برین یافت - حکم به بنای مسجد عالی بنیاد از سنگ مرمر بدرجه نفاذ رسید - و صوبه اجمیر در جاگیر مهابتخان قرار پذیر گردید - در اثناء راه جمیع بندها مثل خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه و انی رای و راجه بهارت و سید بهوه و غیر آنها در هر منزل خود را بسعادت ملازمت رسانیده کامیاب دولت صورت و معنی می گشتند *

ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سعادت بظاهر دارالخلافة اکبر آباد و انداختن پرتو نزول بر باغ دهره

آنانکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانه روز نخست از دولتی بزرگ بهره مند شده اند - و از یاور بی بخت خداداد در دار القسمت ازلی بنصای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته - اگر چند روزی بنابر مقتضای اراده قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب تعویق سنگ راه مراد آمده مانع تاخیر و باعث سد باب ایشان گردد - لیکن باندک روزگاری و کمتر فرصتی روزی در آید که آن حجاب بسر خویش از پیش برخیزد - و آن دولت روزی شده بیای خود استقبال بخت آن خداوندان اقبال مادرزاد نماید - بد آنسان که فتح و کسر بر عسکر آن سرور بحسب اختلاف اوقات طاری گشته بسی امر فاملایم سد باب مقصد عالی گردید - و از بدهنجاریهای روزگار قضایای ناشایسته صورت بسته یساقهای شاق و تردهای دشوار پیش وقت آمد - اما الحمد لله که آخر کار بی پامردی سعی و دستیار می طلب بر وفق مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب در کنار و بر آرزو آمده

نقد تمنای دیرینه در جیب و دامن نیاز دست قدرت ریخت - و کار و بار دین و دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانه جهان را زیب و زینت بی اندازه پدید آمد - و ساکنان ربع مسکون با کام دل سایه نشین ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش گیتی بمراد خاطر رسیدند - امید که تا بقای جهان و جهانیان

* بیت *

درگش کعبه صفت قبله گاه عالم باد

کشت امید جهان از کف او خرم باد

مجملاً بتاريخ شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت ورود موکب مسعود بساحت بهشت فسحت باغ دهره که از پرتو انتساب بحضرت جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بغور منزل موسوم است اتفاق افتاده مزده وصول این عید قدوم مسرت لزوم سامعه افروز عموم مردم آن مرز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالی از اهالی دارالخلافه علی و نواحي و حوالی آن بر سبیل مزدگانی ورود اقدس باندازه دسترس سرگرم جانفشانی شده استقبال موکب اقبال نمودند - و قاسم خان حارس قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل پذیره آمده از دریافت ملازمت و شرف زمین بوس درگاه سعادت دو جهانی اندوخت - و بامداد روز پنجشنبه مذکور موکب منصور که همواره بامداد آسمانی قرین سعادت یزدانی است متوجه قرارگاه سریر خلافت ابدی گشت - و بادشاه دین و دنیا پناه همعنان بخت و همراکب اقبال بآئینی که در خورد والا خداوندان این دودمان جاوید توامان باشد فیل سوار داخل عرصه دارالخلافه گیتی مدار شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پیاده و سران در اطراف

بدین آئین رو براه نهاده - ملأ اعلی بهمدستی کف الخضیب دست بدعای دوام عمر و دولت ابد مفتها کشاده - و نظارگیان عالم بالا از مفاظر هفت طبقه گردون محو تماشا افتاده حیران آن کوکبه و دبدبه عزت بودند - از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولتخانه سپهر نشانه ایام بادشاهزادگی از هر دو سو بحرین کف در بار چون سحاب گهر ریز بر اهل کوی و بازار کشوده بسر پنجه زرفشان چون شاخ شکوفه روی زمین را در افشان سیم و زر گرفتند - و باین روش نمایان و آئین شایان ظل ظلیل نزول فرخنده بر ساحت سعادت منزل مذکور گسترده بغابر آنکه تا ساعت مختار مسعود بجهت جلوس همایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده روز درمیان بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند *

انعقاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانی صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازی در دارالخلافه اکبر آباد سعادت بنیاد

بمقتضای حکمت کامله سنت الهی بر آن رفته و مجاری عادت الله برین جاری گشته که در خلال هر صد سال که اساس مبانی دین و دول اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسله نظام دارالسلطنت آدم در مشیمه مشیت بر وجه اتم صورت بندد - هر آئینه در آنحال زمینیانرا در کف حمایت و کف رعایت آسمان تمیکنی جای دهد - که بشایستگی تمام لیاقت مرتبه جانشینی نایبان مذاب جناب رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم و صحبه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باری که درباره اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار

آرد - که روی زمین را بزبور عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروری نهد و داد داد گستری دهد - آری نسخه پیرائی کتاب عالم که بهین صحیفه صغ آلهی است و منشاء دقایق نامتناهی - از یمن همت فرمانروای سرانجام پذیرد - که خط بینش کارنامه اقبال باشد و جوهر تیغش سرمشق فیروزی - و نقش نگینش دیباچه اجلال و خطوط دستش نسخه بهروزی - پنجه خورشید نزد شکوه بالا دستش پشت دست بر زمین گذارد - و سپهر برین پیش کوکبه قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد * بیت *

ازو گردد درین فیروزه گلشن * چراغ طالع فرخنده روشن

چون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار بخت اوست مرآت این اوصاف بود - در مبادی حال دقایق جهانبنایی از خط ناصیه او نمایش می پذیرفت - و در آغاز کار آثار کردانی از لوح پیشانی او ظهور می یافت - و از روی او می بارید که این ابر نیسان کرم چمنستان شهریار را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن می شد که این اختراوج اقبال آفتاب سپهر جهانداري خواهد بود - اختر شناسان کامل نظر از زائجه طالع همایونش که عنوان نامه سعادت است احکام گیتی ستانی فرا می گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینه بخت والایش که آئینه رونمای شاهد دولت است صورت امل و امانی مشاهده میکردند - لاجرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن شبها بروز می آورد جلوه گر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از شوق آن هوس می بخت بردمید - امید می که اختر فرخنده فالی آرزوی آنرا شگون می دانست بر آمد - و مرادی که بخت اقبال فال تمنای آن می زد بحصول پیوست - یعنی طرازنده اورنگ اقبال فرازند؛ اکیلل اجلال عزیز کرده حضرت عزت برگزیده عنایت آن حضرت سرمایه آرایش جهان و جهانیان باعث امن

و امان زمین و زمانیان مظهر فضل عمیم ربانی ظل ظلیل جذاب سبحانی بادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کوب نیک اختران شاه جهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه آلهی مطابق هفتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت افروز دوشنبه که از فیض ورود معنی بیت رسالت در غزل هفت بیتي هفته شایسته انتخاب گردیده - و از یمن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت انگشت نما گشته - بعد از گذشتن سه و نیم گهزی که بحساب دقیقه سنجان ساعت شغاس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد - بطالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی نه در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا اختر اوج شاهنشاهی رشک فرمای منزل قمر بود - بتأیید آسمانی و کوکبه صاحبقرانی بر کره فلک رفتار سوار گشته و خانه زین را مانند خانه طالع سعادت آمود ساخته - بخت کمر پوستاری بر میان بسته در پیش - و دولت غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته در پس - تیغ گذاران صاحب جوهر تیغ مانند در یمین - و نامداران والا گوهر خاتم کردار در یسار - در دولهخانه ارگ دار الخلافه اکبر آباد که چون قلعه بی در سپهر اوج گرای گردیده و بروج ثاقبش بارچ فلک ثوابت رسیده - مانند معنی در شاه بیت و خورشید در بیت الشرف نزول فرموده - و در فرخنده ساعتی که سرمایه سعادت روز افزون و پیرایه بخت همایون بود *

* بیت *

ساعتی آنچنان همایون فال * که سعادت ازو شگون برگیرد

کلاه سروری را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفت؛ بود همسری بخشیده - و قبای خسروی را که اطلس سپهر والا استر او گشته بود - تن بهم آغوشی داده کمر لعل طراز را که از منطقه آفتاب گرد می برد بر میان بسته -

تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزی در قبضه داشت دستگیری کرده پای سعادت پیروی بر سر بر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تیموری و بخت بابوی بر فراز تخت دولت اکبری بر آمده دامن امید خلاق را از گوهر مقصود لبریز ساخت - تخت بر مسند کامگاری چرا مربع نه نشیند که نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا باوج نوساند که از فرط سعادت سر آمد گردیده *

* مصراع *

تاج گوهر خود بنواز و تخت گوهر خود ببال

سپاس جهان خدای را که سرانجام حرف تخت بر کرسی نشست و سخن افسر بالا شد - پایه سر بر بر آسمان رسید و درجه اکیلیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر با آسمان فرود نمی آمد - و تخت را از شادمانی پا بر زمین نمی رسید - پایه اورنگ از کرسی گذشت و کوکبه دیهیم با اکیلیل رسید - چون آن والا پایه بر تخت خسروی آرמיד چتر همایون سایه بر گرد سرش گردید - چتر زرین خورشید وار از شادی بچرخ آمد و از بلندای کوکبه سر باوج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتری که از یمین سعادت گرد سر آفتاب گردیده و هاله ماه را در دایره خجالت کشیده - ریشهای زرین از وی چون خطوط شعاعی از جرم خورشید نمودار - و عقدهای گوهرنگار ازو چون رشتههای باران از گل ابر آشکار - سحابیست که لولو می بارد و سپهریست که انجم می نگارد - نی نی غلط گفتم فلک تدویر قمر است که حایل سعادت جاودانی گردیده - یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار الهی گردیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند بیاقت و گوهر کرده - و چگونه سر با آسمان نساید که سایه داری آفتاب سر کرده - پذیرایی گرد نامۀ فیض است که سعادت گم گشته را پیدا ساخته - گوئی گرداب نور است که بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته *

* مثنوی *

سایه حق کرده جا در سایه اش * زان بود نور سعادت پایه اش
بر سر شاهنشاه از حسن قبول * چون گل ابراست بر فرق رسول
بالجمله چون آن خسرو والا مفش بر اورنگ کامرانی نشست و بمدعا
فهمی آمال و آمانی پیوست - خاتم را فر سلیمانی دست داد و قلم را بار
نامه در سر افتاد - خطبه بلند آوازی یافت و سکه فام بردار شهرت گردید -
تیغ گوهر مقصود در مشت گرفت - کوس از شادی در پوست ننگجید -
علم نشان بلند بخنجر یافت - کمان سرمایه فتح در قبضه آورد - تیر پی بسهم
السعادت برد - سلطنت را دولت قوی گشت - اقبال را بخت جوان
گردید - آسمان زمین بوس شکر بجا آورد - و روزگار فال نیک روزی زد -
فتنه از شرم سر تا پا غرق عرق گردید - بیداد داد شرمساری داد - ارباب تیغ
و قلم زبان به تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت
و حشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سکالی و فرخنده فالی انداختند -
مقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان از مراتب حمد الهی
و نعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه مدارج منبر را بلند
پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد سلاطین این دودمان والا که شخص
دولت را بمنزل حواس عشره اند پرداخته از بهر آرایش نظم اقبال اسم
سامی صاحبقران اول را مطلع و نام نامی صاحب قران ثانی را حسن
مطلع گردانید - و بذا بر رسم معهود بهنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان این
بادشاه بزرگ منش بعطای خلعتی گرانمایه بشرف جاودانی مخصوص
گشته - چون از فیض القاب همایون و ذکر نام نامی حضرت سلیمان مقامی
بعنوان شاهجهان بادشاه غازی سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارت
وافی بشارت را در عهد فطرت محاسیان دیوان قضا و قدر با عدد کریمه

انی جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند - دقایق فصاحت را به نهایت درجه رسانیده زبانش موج چشمه آب حیات ساخت - بتشریف خلعت فاخره زرنگار که از همه گرانمایه تر و پیرایه روزگار بود والا پایه گردیده - بر سر ذکر نام مبارک آنقدر خوانهای زرین و مالا مال از انواع زر و گوهر نثار شد - که صفحه روی زمین زر اندود و گوهر آمود گشته روکش چرخ برین افتاد - همدین ساعت مسعود چهره زر از سکه مبارک که متن یک روی آن بکلمتین طیبین و حواشی با سماء سامیه چهار یار با صفا نور و ضیا اندوخته و روی دیگر از نام نامی و القاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر انور شد - زرگرد نامش گردید و نقش سکه بر خود بالید - درهم که از گمنامی درهم بود از نام همایونش خود را گرد آورد - و دینار که از سرگردانی دلتنگ شده بود از سکه والایش سرخط دولت یافت - سیم را سفید بختی حاصل آمد - و زر را سرخ رؤی دست داد - درست مغربی خورشید از شوق سکه اش بیتاب گردید - و دینار ناقص عیار ماه از فراموش شکسته خود را درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش نرگس وار بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را از فراموش اسم خجسته سوسن کردار بر زبان نقش کنند جای سخن نیست - کفایت آن سرور ابوالمظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی از آن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگاه دیو فتنه و فساد از روی زمین رانده - و باوجود مشابیهت و مناسبت اوضاع و اطوار پسندیده آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم بینات لفظ صاحبقران که سه صد و شصت و پنجم است با حروف شاه جهان مساوی آمده - جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد عمر و دولت بجا آوردند - شعرای بلاغت دثار قصاید رنگین و توارنخ

بدایع آئین بجهت تعیین وقت آن در رشته نظم انتظام داده بعرض رسانیدند - از جمله حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص این تاریخ بسمع عالی رسانیده از انواع عنایات صوری خدیو صورت و معنی برخوردار یافت *

بادشاه زمانه شاهجهان خرم و شاد و کامران باشد حکم او بر خلائق عالم همچو حکم [خدا] روان باشد بهر سال جلوس شاه گفتم در جهان باد تا جهان باشد و همچنین سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در انواع صفای و اصناف هنر بی بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته * * مصرع *

جلوس شاهجهان داده زیب ملت و دین

و زینت شرع و خدا حق بحقدار داد نیز باین تاریخ موافق آمده - نوئیگان دولت از نواختن گورکه و تبیره و امثال آن خم روئین و طاس سیمین سپهر را بر طنین ساختند - و رامشگران و سرود سرایان نیز باهنگ ساز عیش نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست کردند - در آن نوروز بهروزی و عید فیروزی عالمیان بجهت بهجت جلوس اقدس جشنی نو آئین و بزمی نگارین صورت آراستگی یافت - که تا سرور انجم بر سر چهار پایه انجم چارم نشسته - و ستارگان و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن مژمن پنجره تماشائی و سیارگان ازین هفت منظره نظارگی اند - نظیر این بزم بهشت آئین در جلوس هیچ بادشاه عالیجاه خامه سلاطین این سلسله فلک بارگاه که از همگی طبقات اعیان ملوک ماضیه مانند مردم دیده از سایر حواس بر سر آمده اند بنظر در نیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عقد قبض خواطر خورد و بزرگ

و چین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و از ریزه چینی خوان احسان دیده و دست گرسنه چشمان لبریز گوهر و در گردیده - هیچ گسسته امیدی را مقصدی نماند که بحصول نه پیوست *

* مثنوی *

در آن جشن فرح بخش طرب خیز ^۱ [همه روی زمین] از عیش لبریز نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز که برگ عیش عالم شد خدا ساز جهان آنروز داد خرمی داد ز مادر گوئی آندم خرمی زاد چون انجمن خاص و عام بانجام رسید پوقو حضور پر نور بر حریم حرم سرای خلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند آرای خلافت انجمن پیرای مشکوی دولت صفیه و فیه صفات سعیده حمیده سمات یگانه روزگار برکت لیل و نهار آیه مصحف عز و جلال موجه بحر فرو اقبال مهد علیا ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل بیگم خوانهای سیم و زر لبالب از لعل و گوهر بدست نیاز بر فرق همایون آن سر کرده بادشاهان افشاندند - آب گوهر از سر آن بحر افضال گذشت و خط پیشانی آن کان لعل اقبال خط یاقوت گشت - چندان مروارید انبار شد که در دریای اخضر فلک گوش ماهی صدف لایکی گشت - چندان لعل بالای هم ریخته شد که کمر جزا لعل طراز گردید - بعد آن پیشکش نمایان از نغایس و نوادر عدنیه و معدنی و جواهر زواهر عمانی و شرایف هندی و ایرانی که دیده روزگار آنچنان ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانیدند - آنگاه بادشاهزاده عالم و عالمیان ولیه نعم جهانیان ملکه معظمه صاحبه مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قرة العین سلطنت عظمی نظر یافته عنایت بادشاهی عزیز کرده حضرت خلیفه الهی جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب که بافرونی رای وهوش نظر بدیگر شاهزادهای

(۱) ع [همانان شد زمین] صفحه ۳۹۶ - حصه اول . منتخب الباب *

والا نظر که عیون انوار دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاه دیده و راند هم بآئین مادر والا فرمیدن نثار گوهر زیب و بهین پیشکش نظر فریب بنظر گیتی خداوند در آوردند - و دیگر پرورگیان حریم عصمت و عصمتیان پرده عفت باندازه دسترس زر و سیم نثار نموده بجهت ادای مراسم و اوزم مبارکباد پیروامون آن روشن جبین چون هاله گرد ماه حلقه بستند - و بادای دعای مزید دولت جاوید بنیاد پرداخته از آن مرکز دایره دولت نوازشها یافتند - و همدران محفل والا آن گنج بخش بذل آفرین که خطوط کفش موجهای دریا و عروق دستش رگهای کانست - در لک مهر و همین قدر رویه به بانوی حرم گاه سلیمانی و یک لک مهر و یک لک رویه به بیگم صاحب و یک لک رویه بسلطان مراد بخش و موازی این مبلغ بروشن آرا بیگم و مساوی آن به ثریا بانو بیگم عنایت فرموده - سالیانه مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک رویه و سالیانه بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک رویه مقرر نموده - و چهار لک رویه که برسم انعام شاهزادهای کامگار نامدار سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بفراب مهد علیا سپردند - که چون از دارالسلطنت لاهور رسیده سعادت ملازمت دریابند میان ایشان قسمت نمایند - و هزار رویه بشاهزاده کلان و هفصد و پنجاه رویه بشاهزاده محمد شجاع و پانصد رویه بشاهزاده محمد اورنگ زیب و دویست و پنجاه رویه بسلطان مراد بخش بعنوان یومیه می داده باشند - امید که جلوس همایون این بادشاه سکندر نشان که باعفت آرام زمین و زمان است بر آن مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون و خجسته فال و فرخنده شگون و دوران این بادشاه کام بخش کامران مانند انوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار قرین گردد *

حلیه مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامه صنع
باکمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم
را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته
و از آنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن
بر لوحه اختراع درست نشسته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفای کائنات که خامه
فیروزگ ساز صنعت تقدیرش بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون
اشکال بدیعه در کارگاه ابداع بر لوحه هستی به بهترین وجهی جلوه داده
و بر صفحه وجود هر موجود جداگانه نقش مستغنی از ادراک بالغ نظران
والافطرت به نیکوترین صورتی نگاشته - مفسور خلقت انسان را بطغرای غرای
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین و مطرز ساخت - و از آنجا که
تمامی نقاط و دایره و خطوط وجود از نوک پرکار کن بر سطوح شهود بحکم
فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمت مبني بر مصلحت است - و هیچ
لفظ از دایره صلاح خارج و هیچ خط گرد مرکز بدون کار بعثت دایره نیست -
صورت خط و خال جسمانی و پیکر هیولانی را بر خصایصی که در ذات هر
فردی از افراد بنی نوع انسان مضموم و مزیّن است مشعر گردانید -
بدانسان که اکابر علما و حکما از چگونگی حالات آثار بر کیفیت احوال
ایمان کماینی استدلالت توانند نمود - و از نیروی شمایل و مخایل ظاهری
پی به خصایل باطنی توانند برد - بتخصیص در نظر دقایق نگر رموز
خوانان علم قیافه و راز دانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات
سیمای انسان چهره نما است - مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر

تر است - بالجمله درین مقام بیان حلیه مبارک آنحضرت بجهت رفع
حرمان نصیبی محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور
آن سرور به بیان کیفیت شمایل مخبر آن فرشته محضر خورشید مظهر
بمقتضای صدق مصدوقه السماع احدی الرویتین - همانا استماع اوصاف
نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت بسایر فضایل
نفسانی و کمالات ملکی و انسانی * شعر *

چون از حلیه شه سخن سر کنم سخن را حلی بند زیور کنم
دهم زیب و آرایش این نکته را طرازم سخن را ز سر قاپا
نخست کلک معنی نگار از وصف قامت با سعادت آن حضرت که الف
آفتاب دولت و برجسته مصرعه دیوان مکرمت است - و بخت از بالای او والا
گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته - سخن را از معانی والا پایه در بالا
می بخشد - معتدل بودن آن بر دانش در بالا اوصاف خجسته دلیل
است - سر هوش پرور که در والا شکوهی بر سر آمده و جهانی از سایه
آن سر همایون فر در سایه مرحمت الهی جا کرده در خردی و بزرگی میانه
است - و آن بر بیدار مغزی و پرخردی و اعتدال اخلاق ستوده دلیل
است - لوحه پیشانی نورانی که سر لوح کتاب نامداری و پیشانی روزنامه
فرمان گذاری ست - و از روی سهو و خطا نیز روی چین ندیده - شایانی
کار جهانبانی و سزایش شغل گیتی ستانی دارد - و آن بر اندازه سکالی
انبساط و قاعده دانایی اختلاط مشعر است - و بر یسار آن دیباچه مجموعه
اقبال نزد رستگاه مو خالیست مشکین که آنرا نقطه خط پیشانی توان
گفت - مانند سوبدای دل جانب چپ جا ساخته - و چون بلال بحفظ
آیات مصحف رویش پرداخته * بیت *

شهنشه که خیل ملک فوج اوست سپهر است و این نقطه اوج اوست

ابروی عنبر بو که در نیکوئی طاق است و بخوبی شهره - آفاق - شاه
 بیتی است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته - و زیبا هلالیست از عنبر
 سرشته - بسم الله سورة فتح است و سر لوح کتاب صنع - نی نی محراب
 طاعت ارباب قبول است و پیش طاق منظر سعادت و نور - توسط آن در
 فراخی و کشادگی علامت دولت های فراخ و اقبال فراوان است - چشم
 مردمی گزین که نظر یافته ناظر حقیقی است - و نظر هیچ آفریده نظیر آن
 ندیده - در تنگی و فراخی برابر افتاده - و در سیاهی و سفیدی معتدل -
 دلالت میکند بر علم خدا داد و پاکیزه نژاد - و مردم چشم که از مغاخرت
 نظر جز بر نور سیاه نمیکند - قره العین نور بصر است و نور دیده اهل نظر -
 شعار عباسیان گزیده و آئین خلافت اختیار نموده - پیرایه بخش آرم است
 و سرمایه دار شرم - و آن دلیل است بر افزونی هنگ و بیشی فرهنگ -
 و فروغ اندوخت دانش و نگاره افروزی بیفش - و بر پشت چشم راست
 خالیست مشک سگال در نهایت حسن و جمال - همانا سیاهی است برای
 دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت نبی صلعم جا کرده -
 بینی از روی راستی بر چهره فیض بار چون الف در دل ماه جا ساخته -
 یا موجی بر چشمه آفتاب برخاسته - زهی انفی که آب روی داده است
 استواری آن راستی را - نشان جاویدی کردار و پایداری کار است - و دلیل
 پیش بینی و خیر اندیشی - پیوسته بدان در زیر چشم چپ خالی
 گوشتین اتفاق افتاده - بینی از آن خال مشک افشان بطلان هیچ نداشتن
 الف را روشن تر از آفتاب ساخته بر روی روز افکنده - و آن آثار دولت
 ابدی و امارت اقبال جاودانی است - گوش معنی نبوش که صدق
 لجه معانی و محرم سرگوشی فیض جاودانی است - مانند نظر نور
 روبروی منظره عالم عقول عشره در بجه حق جوئی و حقیقت پژوهی

کشوده در خوردی و کلانی بعد اعتدال است - که بقوت حافظه و تیزی فهم
 بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض و خد آن صورت هیولانی
 فهم و خرد که انوار فرایزدی از آن فروزانست - در سایر صفات بسیار متوسط
 و باعتدال گراینده است - و آن بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصایل
 حمیده و شمایل پسندیده است - لون بشره نور افروز که سر چشمه آبروی
 نوع بشر است اسمر واقعه شده - دانشوری و هوش پروری از آن رنگ
 میدهد - و همرنگی قابل انا املح نیز ازین رنگ گل میکند - همانا رنگ
 مبارکش مایه مردمی است که معنی آدمیت از آن پدید گشته - و از
 شرم ملاحظش رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افشان
 که سر چشمه فیض جاودانی و درج جواهر اسرار معانی است - در
 جنب طیب تبسم و صدق تکلمش شهرت نفحات غنچه شیرین تبسم
 و راستی دم صبح دم حرفی است - افواهی معتدلست در تنگی
 و فراخی و آن دلیل نشان مردانگی و فرزانی است - لبهای مبارک که
 از شرم ملاحظت تکلم دهان غنچه را از تبسم بسته - و آبکیات از خجلت
 لفظ روانش تر گشته - در سطرپی و باریکی میانه است و از آن دقت فهم
 و لطافت طبع پدیدار میشود - دندان مبارک که گوهر حریف آب دندان
 اوست و اختر از جمهور مهر پسندان - مانند مرسله جوزا نور افشان است -
 و چون رشته لای شاهرار و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای
 جانها است - و دل عالمی ازین دندان فریفته آن رشک عقد ثریا - در
 خوردی و بزرگی در نهایت اعتدال و چون گوهرا هم سن در نهایت اتفاق
 و اتصال - این نشان پاک کرداری و راست گفتاریست - آواز معجز ساز
 در هنگام لطف بجان پروری بلند آوازه است - و در وقت عقاب بجگر
 شکافی داستان - گاهی به تکلف مهر سامعه را فیضیاب نسیم حیات میسازد -

و گاهی باقتضای قهر پرده گوش را پرنیان شعله پیچ مینماید - گاه از سخط برعد ابر نسبت درست میکند - و گاه از نرمی بزمزمه آب حیوان نسب می رساند - کلام سلاست نظام آنحضرت مانند ساک مروارید غلطان مسلسل و منتسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که همانا بمقتضای مؤدای الخط لسان الید گفتار دست و بیان بفانست - تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت و سلاست و ایراد صنایع بدایع بری از تکلف و تصنع است - چنانچه اگر بمثل در کلام پارسی نیز اعجاز روا بودی توانستی گفت که از دست خارق عادت است - آن خطه کشای قلمرو فصاحت بیشتر بفارسی تکلم مینماید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش شبستان روح است بآتش فارسی می افروزد - و بعض اوقات بهندی نژادان که فهم شان فارس جولانگاه فارسی نتواند شد در اثنای حرف بمحاوره هندی تیغ زبان را گوهر آمود میسازد - چون نواب جنت مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که در هنگام فوخیزی به پرورش آن زیبا نهال چمنستان بادشاهی از گلشن سعادت گل میچیدند ترکی زبان بودند - و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکی سحر پرداز بیان میگشفتند - بفایران آنحضرت از فرط فیوشائی بسیاری از الفاظ این زبان می فهمند - و بدیده دل حسن معانی را در جلباب عبارت این کلام مشاهده می نمایند - و بر نمایش صور بعض مطالب در مرآت الفاظ این زبان توانائی گفتار نیز دارند - اما از ممر قلت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق بمحاوره این زبان کمتر چاشنی پذیر گفتار می گردند - چه در صغر سن طبع فیض آفرین را که زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجه الزمانی از افزونی مهر باین مهر سپهر اقبال در آموختن این زبان مبالغه نمی نمودند - وقتی حضرت جنت مکانی از روی طیبت مشکین نفس

گردیده فرمودند - که اگر خطا اندیشی از من بپرسد - که این ناله کشای استعداد چه آهو دارد - خواهم گفت همین که ترکی نمیداند - و با آنکه از قرار واقع درک جواهر الفاظ آن لغت مینمایند کمتر بآن تکلم می فرمایند - که مبدا از روی قلت ممارست انتظام سلک تسلسل سخن خلل پذیر گردد * شارب و محاسن آن والا مشرب که پیرایه محاسن صوری و معنوی است - تو گوئی موبموتفاسیر آیات سوره حسن صورت و لطف سیرت است - که قلم قدرت بخط ریحان بر حواشی صفحه مصحف جمال با کمال آنحضرت نگاشته - دقیقه سنجان موشگاف که در باریک بینی سر موی فرو گذاشت نمی کنند - بر سیل امارت این معنی را مشعر بر اعتدال اخلاق و کمال شعور میدانند - شارب همایون همانا دو مصرعه برجسته است که معانی آن از موباریک تر است - و محاسن اشعار است که اگر باریک طبعان خواهند یک شعر نمودار آن بیارند زنج زده باشند - و آن در تفکی و انبوهی و نرمی و درشتی میانه است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون یکسر مو در پیروی سفت نبوی کوتاهی نمی ورزد - پیوسته شارب را بر سفت صاحب ناموس الهی قصر میکند - و محاسن را یک قبضه نگاه میدارد - گردن مبارک که ناموس بادشاهی و شغل شاهنشاهی را بگردن گرفته در نهایت فرو کمال و متصف بحسن اعتدال ست - مالک رقاب گردن کشان است و سرور سروران زمان - اگر بادشاهان جهان بگردن باجش آرند بجاست - و اگر خسروان گیهان به نودش تاج از سر گذارند سزاست - و این دلیل رسائی رای و روشنی ضمیر ست - سینة معنی خزینه که صدر ارباب قبول است و گنجینه حقایق و معارف عقول - همانا آئینه صفا است و گنجینه مدعا - صندوق اسرار الهی است و نهانخانه فیض نامتناهی - در سایر صفات متوسط که دلیل توسط اخلاق ست مخلوق شده *

دست بذل پرست که دست نشان ید الله است - و همه چیوش از عالم
بالادست رو داده - آثار دولت در مشیت اوست - و امارات سعادت در
هر انگشت او - بر جمیع ایادی دسترس تمام دارد - و از پنجه آفتاب دست
می برد - در بذل پیرائی ید بیضامی نماید - و در فیض گستری ید طولی
دارد - جود را از دستی پیش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردید -
و تیغ را بدستوری در قبضه آورده که زبردستان را پشت دست بر زمین
گذاشته - هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود
است و هم صاحب کرم - در کوتاهی و درازی میانه است و این علامت
حد وسط است در معامد صفات - و دلالت بر دستگیری لطف و دستگیری
فهر و داد و ستدی که نه از دست دستان باشد - بحرین کف اشرف که
حاصل بحر و کان به بخشش او کفایت نمی کند - و نقد روزگار را بکفه
همت نمی سنجد - بحر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را
از انفعال او کف بر لب آمده - در کشادگی و نرمی معتدل افتاده - و آن
برهان افزونی مهر و بلندی خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود
کامل و فیض شامل که با پنجه آفتاب همدستی می کند - و شخص جود
را بمنزله حواس خمسہ اند - و دیده امل را شائبه پنج گنج - ریاض آمال
و امانی را رگهای ابرو شاخهای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده -
و جوپهای زر ناب است از چشمه خورشید روان گردیده - سخاوت را پنج
آبست و صبح دولت را خطوط شعاعی آفتاب - مخمسی است از دیوان
سخاوت که هر مصراع برجسته آن کار کشای فروبستگان است - و پنج آیه
مصحف جود است که تفسیر هر یک آن هادی گم گشتگان حساب -
بخشش های بی حساب با او عقد بسته - و بحر از رشکش سر انگشت موج
در دهان گرفته - در درازی و کوتاهی و نرمی و درشتی و تنگی و سطربری

در کمال اعتدال است - و از آن شمار قاجوری و جهانگیری میگیرند - و از
غرائب اتفاق بر هر یکی از چهار انگشت سوای ابهام که از آنها دورتر
افتاده خال فرخنده فال نمود پذیرفته - و این چهار نمونه دلیل تسخیر چهار
رکن عالم می تواند بود - همانا بر هر مصراع رباعی قدرت صاحب دیوان
ازل بقلم صنع خویش نقطه انتخاب گذاشته - یا ازین رباعی هر مصراع حکم
چهارم مصراع رباعی داشته - هر خالی بخجسته فالی انگشت نما گشته -
پنداری حساب جهان کثائی بدستور عقد انامل بانگشان گرفته - مانا بر
چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور متنوعه متمثل شده - یا بر هر
انگشتی سوبدای دلهای اهل نظر جا گرفته - نی نی غلطم از صورت
هر انگشت و خال الف و صفر جلو ظهور گرفته - و این مبینی بر آن ست
که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد -
یا مشعر است بر آنکه این دست در آئین سخاوت از ممر کمال بذل
چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامن آمال را گوهر آما
خواهد ساخت - و بر کف دست فیض سرشت از قلم منع خطی افتاده
که اگر دستخط ایزد پاکش خوانند بجای است - همانا طغرای مغشور سعادت
است و بسملة سورة کرامت - یا عنوان نامه اقبال است و سطر کارنامه
جلال - تعویذ گردن آرزو است و حرز بازوی مراد - برات عمر جاوید است
و نقش بقای ابد *

پای جهان پیما در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیشانی
اقبال است - و سطر کارنامه اجلال نشان بلندی پایه است - زهی
پای فرخنده که از سر سروران پای کم نمی آرد - و پایگاه او پایه ایست
که زیاده از آن در خیال نیاید - اگر بلند پایه اش خوانند رواست - و اگر
سران سر در پای او نهفت سزااست - دولت در قدم او بمراد میرسد -

و سعادت بپای بوس او می شتابد - قلم به طریق وصفش عاجز می پیماید -
و معنی در اوصافش بپای قلم می افتد - بالجمله سراپای آن خلف
الصدق آبای علوی و امهات سفلی که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در
کمال توافق و تناسب اتفاق افتاده - قیاس گرفتن و قرار قدر و مقدار
دادن آن یارای ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نیست - لاجرم
خامه خویشتن کامه زبان گزیده به بیان این نکته و ایراد همین دقیقه یعنی
خواص خال مشکین و مسه غبرین که فی الحقیقت نقطه پای قم الکتاب
صنع بر کف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق ختامه
مشک ختم سخن نموده سر رشته بیان حلیه مقدس بپایان می آرد -
بی مبالغه مشک بوی نسیم خلق او شمیده از ممر پاک اعتقادی به پای
مقدس افتاده و بخال مشکین اشتها یافته - چون بر پای چپ واقع شده
دلالت بر یسار میکند - و روی سرور و البته از پای فرقد ساری صاحب
این خال روکش رفعت چرخ چنبری گردد - آنچه ازین نمودارهای
شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است - و دانشوران سواد
اعظم هند که در فن قیافه بصورتی پی بمعنی برده اند - که هیچ گروهی را
از اصناف ایشان دست نداده - فرا گرفته اند پذیرای نگارش گردد حوصله
نامه کوتاهی کند - چند سال پیش از اورنگ طرازی این خسرو شیر گیر
در نخچیرگاه که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیر افکنان
بی آهوست - یکی از تجرد مفشان روشن ضمیر که فروغ ایزد شناسی از
ناصیه اش میتافت - و نور تجلی از جبین بینش می درخشید - بی دست
آویز آشنای بملازمت این بادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت
گردید - از آنجا که سواد خوان صحیفه غیب بود و اسرار ازلی را از
بر کرده - از مطالعه خطوط دست و پای بخت پیرای این والا دستگاه

بلند پایه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملاء اعلی گردید - و به نکته‌های
ژرف سواد خوانی دست و پای مقدس که چهار کتاب اسوار دولت تواند
بود نموده بزبان وحی بیان راند - که در اندک روزگاری و کم مایه فرصتی
ازین خطوط دیباچه اقبال و ازین سطور مقدمه اجلال جلوه پیرای ظهور
گردد - و در دیده تماشاگران جلوه گاه صنع بزمود گراید - و فرمانروائی سواد
اعظم هندوستان که قلمروست وسعت آمود بر چندین اقلیم اشتمال دارد
یک قلم بی انبازی دیگری بناصیه سایان این آستان والا باز گردد - و از
فر اورنگ نشینانی آن سرایش گزین تخت روزگار از شادمانی برخوردار *

بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف انتظام بخش سلسله نظام روزگار و باعث قیام قوایم استقامت لیل و نهار اعنی شاه جهان بادشاه غازی

از اوقات فرخنده آیات این گیتی خدیو لختی به پرستش ایزدی
و نیایش آلهی که دیباچه کار نامه سعادت جاودانی و بسمله مصحف فیض
آسمانیست میگذرد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که
ناگزیر نشاء عنصریست - و غرض کلی از آن نگهداری آلت کسب کمالات
معنویست بسر میرود - و بهری به نخچیر سازی و صید پردازی که در نظر
ظاهر بینان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و نزد اصحاب
باطن وسیله صید دلها و ذریعه عبرت نمودارهای شگرف تواند بود بانجام
میرسد - و در خواب و خور که شهر نشینان خطه امکان را از آن گزیر نیست -
آن سیر چشم خوان دانشوری و بیدار مغز ملک خرد وری حد اعتدال را

رعایت میفرماید - روشن است که والا نظری که مشاهده شاهدان جلوه گاه صنع ایزدی تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر یکسر مژگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس نظر باین معنی خواب بیدار بخت حکم بیداری دارد - و پیداست که دانش گسترى که زله بحد نعیم جاودانی تواند گشت چسان اندیشه خورش را با مذاق همت آشنا سازد - و اگر باندازه یکسر دندان بخورش مایل گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه خورش آن چاشنی گیر مایده فیض بی خورشی است - بالجمله اوقات سعادت سمات آن قدسی صفات از آرایش غفلت مفرجه است - و ساعات فرخی آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزی بدین نمط پذیرای قسمت گردیده - که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب بدو ساعت پیش از طلوع فجر از خواب بر میخیزد - و در سحر خیزی بر آفتاب روشن ضمیر سبقت می جوید - همدران وقت که خلاصه ازمنه شبانروزی و منتخب مجموعه ایام و لیالیست و هنگام فیض لا یزال - وضو را آبی بر روی کار آورده آماده پرستش معبود حقیقی میگرد - و روی توجه بمسجدی که در خلوت گاه خطه اکبر آباد تعمیر پذیرفته آورده تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجاده طاعت می نشیند - و با هزاران گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض بر زده هنگام نماز نخست بر سنت قدسی نژادان ادای سنت نموده بگذارش فرض که بر ذمه همت طاعتیان واجب است می پردازد - بعد از فراغ قیام جمیع ارکان از اوراد گل می چیند - و بپای مردی نیاز بگلگشت مصلی پرداخته بدسته بندی گلهای ادعیه می نشیند - و از سبزه سر رشته مدعا بدست آورده از سجاده پای در جاده مقصود می نهد - آنگاه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه شده

آن جلوه گاه قدس را رشک بیت المقدس می سازد - و چون خسرو انجم سر از غره خاور بر می آرد - و پیشگاه آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندرز می گردد - از دریچه معاذی دریچه مشرق مشرف بر آب جون سر بر آورده بر آفاقیان معنی دو آفتاب و دو مشرق روشن تر از روز میگرداند - و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن دریچه منظر دولت واقع است - از استحصا کورنش شرف جاوید دریافته جبهه سجود بر زمین ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بخاطر جمع بی مزاحمت احدی داد خواهی نموده درد دل بعرض می رسانند - و همدرین فضای عرض بوساطت عارضان لشکر ظفر اثر سپاه ستاره شمار انجم سان معروض نظر انور گشته بشمار در می آید - و اکثر فیلان مست عریده آئین که از بدمستی آنها حذر نموده بصحن خاص و عام حاضر نمی سازند - درین فسحت گاه از نظر اقدس میگذرند - و بیشتر اوقات جنگ فیل که از تفرجهای بدیع و غریب و تماشای دلپسند خاطر فریب است درین میدانگاه اتفاق می افتد - و درین روز بنابر چندی وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته آشوب عرصه محشر و شور رستخیز بوقوع می پیوندد - و بکثرت هجوم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد - و از فرط غریو و غلغله و نفیر و ولوله همانا نفخ صور بعرضه ظهور می آید - و همدرین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور تفومند را از دنبال اسپان تیز رفتار میدوانند تا در جای که نطع نبرد گسترده اند دستبرد نمایند و خصم را ببازنی فیل مات سازند - و در جهروکه درشن آنحضرت اکثر دو گهزی و گاهی باقتضای قلت و کثرت مهمات و کمی و افزونی انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر می نشینند - و این طرز بار از مختصرات حضرت عرش آشیانی است - چون این انجمن عام بانجام می رسد از مطلع جهروکه

والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور بآن فرخنده انجمن می اندازند - و آن بارگاهی ست در کمال نمود و شکوه و عظمت - از رفعت اساس سر بایوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج گیر فرمانروایی پذیرای تعمیر گردیده - تبارک الله از آن انجمن آسمان نشان دلنشین که بهشتی محفلی است در غایت توره و تورک و ادب و اندام و اجال و اعظام - چنانچه از فوط شکوه و هیبت و وفور شان و شوکت که از در دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دلیر بر زبر آن بلند ایوان گذر نمی توانند کرد - مجعلا آن نشیمن رفعت و انجمن عزت که در اصل احداث کرده این حضرت است مشتمل است بر چهل ستون در کمال رفعت و زینت سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش بوقلمون - و در سه جانب آن محجری که بهندی کهره خوانند از سیم ناب بارتفاع قامت آدم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته - و بر در هر کدام حاجبان سراپا مهابت ایستاده هیچ احدی را آن حد نیست که بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از امرای عظام گرفته تا دو صدی منصب و اهل خدمت دیگر را راه نمی دهند - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بر دور آن کهره از سنگ سرخ بطول پنجاه گز و عرض پانزده گز بزرنگ پذیرائی رنگ گشته که مشجر رنگین سخنان در برابر آن رنگ ندارد - و بر آن سائبانهای مخمل و زربفت و مظهرهای دیبای زر تار کشیده - و بر سه راه در آمد این نیز دربانان ایستاده سوای جمعی از ارباب منصب که مراتب ایشان کمتر از دو صدی باشد و احدیان ترکش بند و برقدازان و بعض مردم روشناس از تابینان امرا موافق پایگاه خویش قیام می نمایند - و سایر سپاه و پیاده و جمیع نوکران امرا در خارج این می ایستند - و درون کهره نقره

امرای عظام در خور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوی ستونهای بارگاه که قرارگاه مقرر ایشانست می ایستند - و ارباب تصدی مهمات ملکی و مالی یک بیک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می رسانند - و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده جوابهای کافی و شافی که خرد و روان دانشور و عملداران دقیق النظر را با کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشه ثانوی بخاطر خطور نکند علی البدیه در آن قسم انجمن بر طبق سوال می فرمایند بنحوی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوی محتاج نمی شوند - و بسیار این معنی رو میدهد - که در اثفای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق در معامله ضروری مطلبی بخاطر یکی از بندها می رسد - که از مهم عرض دیگری اهم باشد ناچار بعرض میرساند - و آن حضرت بر طبق مراد و وفق صواب جواب می فرمایند که هر دو را تشفی خاطر حاصل می شود - و مجمل ابواب مطالب که بعرض مقدس می رسد اینست - که از یک طرف بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفه ایشان را بعرض می رسانند - و فرخنده پاسخی که پیرایه حکمت می باشد می نیوشند - و در همین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافه علم میکردند - و مشتی از والا دستگاهان به پذیرائی خدمت از هر دست که باشد بشرف ابدی انگشت نما می شوند - و از جانب دیگر میر سامان هرچه می خواهد بعرض رسانیده سامان می بخشد - و دیوان بیوتات هر مدعی که دارد معروض داشته دیبای دیوان سعادت حاصل می نماید - و هم چنین بخشیان احدیان و میر آتش و اصحاب اشراف مفسوبان خود را از نظر اشرف گذرانیده باضافه مرحوم و مشاهره بمنتهای مطلب فایز میگردانند - و برین دستور متصدی خدمت عرض مکرر یاد داشت

مناصب و جاگیرها و برأت نقد و سایر مهمات ابواب المال و ابواب التكاويل و جميع احكام طاعة و امثال اينها را بتكرار عرض اقدس مي نمايد - و برين قياس مشرف ابواب وظائف و رواتب حقيقت استحقاق اين طبقه را معروض مي دارد - و احداث وظائف و روزيانه و افزايش مرتبه و مناصب قرار مي يابد - و همدرين اثناء داروغها و مشرفان اصطليل و فيل خانه طوايل اسپان و حلقه های فيلان را برسم معتاد هر روزه طويله طويله و حلقه حلقه بترتيب دفعات در برون كنهه سرخ بنظر انور در مي آورند - و آن حضرت بدقت نظر از دور كيفيت فربهي و لاغري آنها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه باز خواستی درميان مي آرند - و باز خواست زری که بجهت خوراك دواب از سرکار فيض آثار مي شود بر تقدیر زبوني و لاغري اين جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشياني ست - و ازین باب متصديان داغ و تصحيحه اسپ و سوار تابندگان امرا که تازه بداغ و تصحيحه رسانیده باشند منظور نظر اشرف مي نمايند - و در عرض اين احوال عرايض صوبه داران و ديوان و بخشي و ساير اصحاب تصدي مهمات هر صوبه و سرکار با پيشكشهای ايشان بمعرض عرض در مي آيد - و بيشتر عرايض اعيان سلطنت را که اهتمام تمام بشان ايشان با ضرورت كلي بجواب مضامين عرايض مذکور باشد - خود بدولت باوجود انبوهي مردم و كثرت مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط خاص جواب مي نويسند - تا از آن منشور سعادت و نشر اقبال که بد آن نيك بختان ارسال مي يابد اولاد و احفاد ايشان را تا روز نشور سجل اعتبار و افتخار و بار نامه تفاخر و مباهاات در دست باشد - چون مقاصد خواص و عوام درين محفل همايون بانجاء مقرون ميگردد - و جلوس اقدس درين محفل به پنج گهزي ميگردد - تشريف اشرف به نشيمن خاص که معروف به غسل خانه است ميفرمايند -

و سبب اشتهاار اين محفل والا باين نام آنست که حضرت عرش آشياني اكبر بادشاه در خاوت گاهی نزديك بحرم حريم خلافت غسلي برمي آورند - و درين نشيمن جز برخي از مقربان حضرت ديگري را بار نبود - و گاه گاهی ديوان و بخشي نيز برای عرض مطالب راه مي يافتند - و رفته رفته اكثر اعيان دولت درين محفل حاضر شدند - و بمجرد اين نسبت اين خلوتخانه از آن وقت باز باين نام نامزد شد اوقات عالي درين مهبط انوار و سعادت برين جمله ميگذرد - که ديوانيان عظام خلاصه معاملات اعمال محال خالصه و تنخواه طلب جاگيرداران را بمعرض اشرف مي رسانند - و همگي بجواب مي رسند - و برخي از معتمدان که خدمت مطالعة عرايض متصديان خدمات صوبجات و سرکارها بايشان مفوض است - زنده مضامين آنها را معروض داشته جوابهای مطالب برسالت سرافرازان پايه والای وزارت و کالت حسب الصدور از موقف خلافت بمنشيان بلاغت نشان ابلاغ مي رود - ايشان بر طبق فرموده فرامين قضا آئين را که متضمن مضامين معهوده است انشا نموده از نظر انور مي گذرانند - و آن حضرت از روی حزم بنظر ملاحظه در آورده اگر از منشي بطريق سهو القلم که لازمه بشريت است خطای سرزده باشد - از سر عنايت بی عتاب و خطاب بشرف حک و اصلاح مي رسانند - آنگاه شاهزاده ولي عهد ضمن آن فرامين را برزور توقيع و قيع خود موشم و مزين مي سازد - و صاحب ديوان کل نيز نشان معرفت خویش در تحت توقيع و قيع ايشان ثبت مي نمايد - آنگاه از پرتو نور مهر اوزک اشرف غيرت انوار مهر انور مي گردد - و همدرين نشيمن همايون صدر الصدور ساير نيازمندان و اصحاب حوايج را که در خاص

(۱) در بادشاه نامه نوشته که مهر اوزی حواله نواب ممتاز الزماني بود و در محفل سرا فرامين بهر مي رسيد - صفحه ۱۴۸ - جلد اول *

و عام از نظر ارفع نگذشته باشد دفعه دفعه می گذراند - و فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر یک مدد معاش از وظایف و رواتب نقدی و غلات و ده‌های در بسته عطا می شود - و برخی را دم نقد از خزاین وزن جیب و کفاز آرزو نیاز بنفوذ آموال مالا مال میگرد - و بعد از فراغ اکثر مطالب مهمات دین و دولت گاهی توطیب خاطر و تصفیة دماغ باستماع نعمات طیبه و تجلیه مرآت الضیاء نظر انور بتماشای نوادر جواهر نفیسه بحری و کانی می فرمایند - و چون طبع اقدس آن معمار معموره قلوب اصحاب دل و بانی تعمیر عالم آب و گل بعمارت بسیار مایل است - اکثر احيان امر بوضع اساس بنیانهای غریب و اختراع ابنیه خیر و ابداع بقاع فیض می نمایند - و در اندک مدتی با زیب و زینت تمام باتمام می رسانند - چنانچه مشاهده شاهد است و معاینه بتعیین و تبیین نیازمند نیست - که تا غایت در هیچ قونی از قرون پیشینه این عمارات دلفریب دیده هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - بنابر آنکه این پایه توجه و این مایه دست و دل در صرف زر بیدریغ از دیگران کمتر دست می دهد - و خصوص این مرتبه دقت نظر و این درجه تصرف طبیعت در فنون و صنایع عمارات بعد از آن حضرت دیگر بنظر روزگار در نیاید - و ازین گذشته ساعتی رایشان چابک سوار حسب الامر جهانبانی در ساحت این بارگاه سلیمانی بر باد پایان صرصر تگ صبا رفتار بر می آیند - و آن پریزاد چهرگان دیوان نژاد را که با براق برق تگ نسبت خروشی دارند - و بر ابرش برق رفتار ابر و باد پای تیز تگ صرصر هزار پایه سبقت و پیشی می جویند - پری واره پرواز درآورده در نظر انور سلیمان زمان تعلیم جلوه گری می نمایند - بعد از فراغ این مجلس که بچهار پنج گهزی میکشد بخلوتکده اقدس شاه برج مقدس که مخصوص شاهجهان آباد و لاهور

و اکبر آباد است تحویل مبارک می فرمایند - و از آنجا که برج جز جای مهر انور با کواکب سعادت اثر نباشد - درین خلوت کده که بغایت تفکیک است جز شاهزاده‌های والا اختر دیگری جا ندارد - مگر یک دو از مقربان حضرت که بجهت عرض مهمات کلی بطریق ندرت داخل شده لمحه بقدر ضرورت درنگ می نمایند - درین اوقات با وزیر اعظم اظهار مضمهر و مکنون ضمیر انور که اعلان آن در محافل منافی مصلحت دولت است - با آن وزیر عطار تدبیر و مشیر خرد پیر می فرمایند - و آن کامل خرد را بر خفایای خاطر اشرف اطلاع و اشرف می دهند - آنگاه در نزدیکی های دروهر محل معلی از سعادت حضور اعلی بکلیه نور ظهور مطلق میگرد - و بعد از تناول شیلان خاصه و قیلوله بادای سنی و فرائض ظهر پرداخته بوسیله جمیله نواب مهد علیا زنان بی شوی و عجایز بیکس و کوی بانعام نقد و جنس و عطای اراضی مزروعه و قرار وظیفه و روزانه کامروا میگردند - چنانچه هیچ روزی نیست که دوشیزگان و ارامل که از پریشان روزگاری کسی بخواستگاری ایشان رغبت نمی کند - خواه از کرام دودمان کرام - خواه از عغایف احاد عوام - بآن وسیله از زاق محتاجان بمعرفت سنی الفسا خاتم متوسل نشوند - و آن آیه رحمت پروردگار بتجهیز جهیز ایشان بپردازد - و ایشان را از انواع حلی و حلل حتی زیور و زر و گوهر و پیرایه گرانمایه باعلی پایه تمنا برساند - چنانچه مبلغ های گرانمند هر روزه باین رهگذر که بهین طریق خیرات و مجاری مبرات است صرف می شود - و اکثر اوقات متصدیان این خدمت ایشانرا بامثال و اقراں ایشان حسب الامر اشرف در سلک ازدواج منتظم میگردانند - بالجمله آنحضرت بعد از نماز عصر باز بغسلخانه تشریف آورده اهل چوکی را تسلیم قور می فرمایند - و در آن خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبه فوقانی از پرتو افوار

شمعهای مرصع لکن کافوری فروغ بخش طارم چهارم است - و مرتبه تکتانی از اشتعال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهره شب زنده داران نورانی دارد - تا چهار گهزی بعد از انقضای وقت مغرب اوقات اشرف بکار دین و دنیا صرف می نمایند - و در عرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدس باستماع نغمات طیبیه مطربان هندی و رامشگران عراقی طرب اندوز و سامعه افروز گشته حق التذات این حاسه شریفه ادا می نمایند - و بذایر خواهش طبع مبارک مغش باستماع الحان نغمه پردازان و سرود سرایان این کشور که در واقع نشاط افزا تر و بر سامعه لطیف مزاجان گوارا تر است بیشتر متوجه می شوند - و راستی سخن و حق مقام آنست که موسیقایی هوش ربای این طائفه از راه لطافت طرز و نراکت روش و وسعت دستگاه نغمه و بر شعبگی طرق داستان و راستی آهنگ و درستی الحان نسبت بموسیقایی یونانیان و ایرانیان که در عهد پاستان صفاهان درین باب مورد ضرب مثل بود - و درین زمان خراسان بلند آوازه است - از زمین تا آسمان تفاوت دارد - همچنین رامشگران این کشور چه این طبقه در واقع بحسب ریخت ایقاع و اصول و تری نغمه و ترانه با پیچاک و مرغول و ابداع تراکیب خاطر فریب و اندازهای رسای غریب و قصدهای دلپسند و خوشنما و تصرفات زیبا و بجا از ایشان کمال امتیاز دارند - خصوص در فرود آمدن از اوج رفعت صوت و شدت شد که عرب آنرا رفع عقیره خوانند - بحضیض بلاغت و نرمی مد و بدین دستور توافق و تفاسب اصوات چندین قوال هم آواز که همان صوت یک نغمه پرداز است - این امر غریب از خصایص جادو فنان هندی نژاد است - و نیز باعتبار معانی خاطر خواه و دلربا و اداهای نازک و رسا که از زبان معشوق عاشق نما در لبس این گونه نغمه

که هزار یک حق توصیفش درین مقام ادا نشده جلوه می دهد - و بادعای ایشان که از اهل آن لغت اند جز ایشان که از باب دقایق خصایص هر لغت اند لطف آنرا دیگری در نمی یابد - هوش ربا تر می شود - و چون ازین انجمن هم فراغ خاطر رو میدهد نماز عشا بجماعت ادا نموده بمحل تشریف می برند - و بهنگام آسایش خواه شب خواه روز مجلسیان فصیح بیان خوش تقریر شیرین زبان در پس پرده خوابگاه داستانهای پیشینیان و احوال گذشتگان از روی کتب سید و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات اولیا و اطوار ملوک و وزرا و اخلاق حکما و علما و امثال این طایفه که دستور العمل کلی و قانون شافی کردار و گفتار ارباب خرد است - و باعث عبرت و خیرت اصحاب بصیرت و بصارت میشود - بسمع شریف آن قبله مقبلان می رسانند - پاکیزگی طبیعت اشرف بمرتبه ایست که از غایت لطافت غریزی و لطافت طبیعی مساس شی ممسوسه غیر را مکروه می دارند - و تا ممکن دست همایون بدان نمی رسانند - و اگر احياناً مساس واقع شود اگر همه جواهر که لطیف ترین اشیاء است فی الحال دست می شویند - و میل خاطر همایون بعطریات روح بخش بمنابه ایست که شمه از آن در حیز بیان ننگجد - و در مجلس خلد طراز پیوسته اقسام عطریات و انواع بخور مهیا و موجود می باشد - و رخت همایون آن خدیو زمان آنچنان عطر آگین است - که اگر احياناً براهی اتفاق عبور والا افتد - آن شارع رشک افزای عرصه ختن میگرد - و بمددکاری نسیم مشام جهانی معطر میشود *

توجه خاطر اشرف در باره استحکام بنیان معدلت بغایتی است - که باوجود فسحت مملکت هندوستان که سه طرف آن بدریای شور پیوسته در کل ممالک محروسه احدی اراده ظلم بخود مصمم نمیتواند ساخت - و مهمات روایان صوبجات بمقتضای مزاجدانی همایون سر مو بخلاف

عدل نتوانند پرداخت - و اگر احياناً بى سعادتی بيمی از امور رديه ارتکاب نماید - او صاحب تائیدی مرتکب ستمی گردد - بمجرود خبر رسیدن حقیقت سزای عمل بکنار خویش می بیند - و اگر در صوبجات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیاست گردد - تا بعرض مقدس نرسد احدی از متصدیان انجا به سیاست آنکس مبادرت نتواند نمود - این معنی از بس خدا شغاسی و خدا آگاهی است - تا بجرم اندک عقوبت بسیار بحال هیچکس عاید نگردد - و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذر عدم غور بیدجرم معذب نشود - اگر احياناً از سفاکی و ناپاکی سلاطین تراکمه و اترک در محفل عدالت سرشت مذکور میشود - از آنجا که معدلت و انصاف در طینت مقدس مضر است - طبیعت اشرف از اصغای آن منغص میگردد - و مکرر بر زبان فیض ترجمان گذشته که بادشاه علی الاطلاق گروه قدسی شکوه سلاطین را بر سایر طبقات انسانی از آن برگزیده و عذاب اقتدار جهان در کف اختیار ایشان سپرده - که جمیع خلائق که ودیعت کبری خالق اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشند - بدون نصفت و معدلت ازینها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نیست - و پسندیده درگاه ایزد تعالی نه - اگر جمیع صفات پسندیده و خصایل برگزیده آن خداوند علی الاطلاق و خلاصه انفس و آفاق بقید تحریر در آید - سلاطین روزگار و فرماندهان ربع مسکون را در قوانین ملک داری و آئین فرمان گذاری مهین دستور العملی باشد - و هدایت طرازان بتجار سوی فیض یزدانی و عنایت سبکبانی راه یابند - لیکن خامه را چه یارا که متکفل تسطیر صفات همایون و محامد مغائب معلی تواند شد - لاجرم مجملی از آن به بیان آمد - امید که قوایم اورنگ خلافت استقامت بنیادش مانند قواعد عدل و قوانین داد محیط ثبات و مرکز درنگ شود - و روزگار دولت باستقرارش بصبح روز نشور پیوندد یابد *

طرح اساس و وضع بناء تاریخ سعادت بنیاد شاهجهانی که مبتدا از مبداء بی منتهای جلوس همایون صاحبقران ثانی است امید که بقای بنای آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نظر بکار فرمائی فطرت ازل آورد و رهنمائی خاطر الهام پرورد در تسهیل کارها و تحصیل آسانی اعمال که بهمه حساب ناگزیر جهان مجاز و ضرورت عالم صورت است - بد آنگونه استنباط غرایب و ابداع بدایع نموده اند - که بهیچ طریق پی بروشی و راه بهنجاری نتوان بود که پی سپر نظر آن پیش قدمان و طی کرده اندیشه آن پیش آهنگان نشده باشد - از آنجمله وضع بنای تاریخ است که مشخص زمان و مقیاس تقدیر و تعیین مقدار است - چنانچه ضبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع مهمه در خصوص اوقات و همچنین سرانجام جزئیات نظام کل خاصه معاملات و مصالحات و امثال آن بدون این معنی دست نمی دهد - چون وجه حاجت بدان از آن ظاهرتر است که بروشنگری تبیین حاجت محتاج باشد لاجرم بآن نمی پردازد - و مجمل معنی تاریخ بحسب لغت قرار دادن وقت است - و حد اسم زمانی ست معدود از مبداء معهود تا بوقت مفروض بجهت تعیین ازمه و آوان مابین سابق و لاحق آن - چنانچه مبداء آن موقع سنوح امری عظیم الشان مفتش الذکر مثل ظهور ملتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شده باشد - و طریق و وضع آن درمیان اکثر ارباب دول و ملل مختلف اتفاق افتاده - چنانچه بعضی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار او ساخته اند - و علی هذا القیاس از جلوس دیگری تا وفات او - مثل فارسیان

که تا خاتمه یزدجرد بن شهریار بدین شیوه عمل می نمودند - و از آنوقت باز تاریخ یزدجردی از هلاک او مسطور است - و نزد اهل کتاب تاریخ یونانیان معتبر است - که بسکندر منسوب است - با آنکه از جلوس اسکندر و فوت او نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چار تن از غلامان او مملکت مفتوحه^۱ او را قسمت نموده - و در مبادی سال سیزدهم از رحلت سکندر از جمله^۱ انطیاخوس و سولوقس و بطليموس و اریداوس چهار غلام سولوقس بعنوان تفرد و تغلب بلاد مشترکه را بدست آورد - و فسحت دستگاه سلطنت او عرض عریضی یافته بر اکثر ملوک عهد غالب آمد - چنانچه به نیخاطور یعنی قاهر به یونانی زبان ملقب شده بغابر آنکه استیلائی او از امور عظیمه بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند - و بتاریخ اسکندری اشتهار یافت - و تواریخ دیگر نیز در میان جمعی معمولست - مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیه السلام و غرق فرعون و بغای حضرت سلیمان علیه السلام هیکل اورشلیم یعنی بیت المقدس و تخریب بخت نصر آنرا - و عرب در ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره و حروب عظیمه که در میان ایشان واقع شدی ابتدا می نمودند - چون حبشیان بر یمن استیلا یافته در سالی که بعام الفیل معروف است قصد کعبه^۲ معظمه نمودند مبداء آن امر عظیم تاریخ شده - و تا هنگام ابداع هجرت آن تاریخ معمول بود - و هنوز بغابر قول ابوریحان در کتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند - و مشهور ترین تاریخ شک کال است یعنی زمان شک که ظالمی بوده برین کشور مستولی و از مبداء زمان قتل او این تاریخ معتبر را اعتبار نمودند - و اهل بنگاله بتاریخ لچهن سین عمل می نمایند - و گجراتیان و دکنیان بتاریخ سالباهن و در اوجین و دهلی

اریداوس (Seleucus)، سولوقس (Antigonos, or Antiochus I)، انطیاخوس^۱ Arrhidaeus)، بطليموس (Ptolemy).

تاریخ بکرماجیت معتبر است - مطالب از تطویل این مقدمه آنست که چون در عهد اکبر بادشاه بغابر آنکه دین کشور تواریخ مختلفه معمول بود - و تاریخ هجرت از مدت امتداد طویل الذیل شده و ضبط آن بر هنوز اشکال داشت - لاجرم آنحضرت بجهت آسانی ضبط ایشان خواهش وضع تاریخی نمودند - چون این معنی منافاتی با تاریخ هجری نداشت - چو آن تاریخ مانند دین تویم آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا زمان قیامت پایدار و مستدام خواهد بود - لهذا دانشوران عهد مثل علامه دهر امیر فتح الله شیرازی و علامه شیخ ابو الفضل و دیگر خردوران مبداء جلوس آن حضرت تاریخ گرفته بتاریخ آلهی موسوم ساختند - و بنای ادوار آنرا بر روش ترک و ایغور بر میزارهای دوازده گذاشته هر سالی را بقم یکی از شهر دوازده گانه شمسی که فارسیان بزبان دری نامیده اند موسوم نمودند - چنانچه به بسط تمام در اکبر نامه مشروح است - درینولا که جلوس اقدس این پیکر قدسی بر سریر عرش و کرسی رو نموده و آب و رنگی تازه بر روی کار عالم باز آمده سر تا سر فرسوده رسمهای پاستانی از میان بر افشاده - آن مجدد عالم دین و دول که بمقتضای لطافت طبع عالی و نزاکت منش ارجمند همه چیز را دلآویز خاطر پسند میخواستند بآن کهن وضع ترکانه که پایمال ابتدال و دست فرسوده انتحال است پسند نهموده - چون از راه دینداری تسمیه سنین باسامی مغانه مشهور پارسیان مرضی خاطر عاطر اسلام پرور نبود - لاجرم بتازگی رقم نسخ بر آن آئین کشیده بناء ادوار این تاریخ را بر وفق عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادند - چه شرافت این عدد بسیار است و اکثر عظام امور عالم امکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل نصاب و عقد شرافت انتساب آفریده - مثل عقول عشره و مقولات عشره و حواس ده گانه انسانی و امثال اینها - و از همه شریف تر عدد

عزیز کرده‌های الهی و برگزیده‌های عواطف نامتناهی یعنی این سلسله دولت و دین که سر حلقه آن صاحبقران نخستین و همین حضرت صاحبقران دومین است - چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق تلک عشره کامله و همعدده عشره مبشوره اصحاب حضرت خیر البشر شده - اول جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری را مبتدای این تاریخ بی منتها اعتبار نمودند - و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب الحکم اشرف نگاشته قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوران شیخ حمید گشته - و خامه تقدیر از نام نامی آن حضرت ببادشاهنامه تعبیر نموده - در دفتری جداگانه ایراد نمایند - چنانچه بدستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی الثانی آن سال ابتدا یافته باین عنوان مثلاً معنون و معین گردید - که آغاز سال اول از دور اول - آغاز سال دوم از دور اول - و همچنین تا آخر آن دور که سال دهم است - و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و منتهای عدد باد - چون این ضعیف را نظیر نگارش حقایق احوال آن ملک الملوک ملک خصال بود - و مقصد اصلی جز به تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامه‌های آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده اند - لاجرم خامه وقایع نگار درین خرد نامه ادب آئین راضی بنگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمه عهد سعادت مهد آنحضرت یکجا باندازه دسترس پذیرای تحریر ساخت - و بدستور آثار نامه‌های باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت بظهور رسانید *

بیان نخستین امری که از آن قدوه سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام قضا نفاذ به سایر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت

سزاوار مرتبه ظل الهی سر اقرازی بود که چون بپایه سلطنت رسیده پای بر مدارج رفعت و دولت نامتناهی نهد - هر آئینه پاس حدود و احکام نوامیس الهی کماهی حقها بدارد - و حفظ مراتب اوامر و نواهی شریعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه بدانسان که شاید و باید بجا آرد - چنانچه درین طریقه بنحوی از راه ادب و اندام و طریق تعظیم و احترام درآید - که بهیچ وجه امری از امور که مشعر بل موهم دلیری و گستاخ روئی باشد ازو سر نرزد - و ارتکاب شیوه که شبیه بل مشتبه به بیروشی و بیطربقی باشد بهیچ باب تجویز ننماید - خصوص قوانین ناپسندیده نما که در ظاهر نظر و بادی رای اشتباه آن باوضاع و اطوار مبتدعه نکوهیده آئین باشد - تا عموم مردم که در سلوک طریق شریعت و طریقت حقیقت مذهب ملوک میدانند - بدستوری که سابقاً مذکور شد - ببهانه پیروی ایشان رفته رفته بیراهه انحراف پیش نگیرند - چنانچه اکثر انواع بدع در پاستان روزگار باین نوع ابداع شده - المنة لله تعالی و تقدس که اعلی حضرت ظل سبحانی صاحب قران ثانی از مبداء احوال فرخنده فال تا الحال پیوسته بروفق احکام کتاب و سنت اطاعت و طاعت پیشه کرده اند - و طریقه متابعت پیروی حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم پیش گرفته درین

باب بمثابه اهتمام دارند - که همدین روز سعادت افروز که روی سریر شاهنشاهی از پرتو جلوس فرخنده آنسور زبور فرآهی گرفت - نخستین امری که از موقف خلافت پیرایه صدور پذیرفته حلیه نغان یافت - نهی سجده تعظیم است که از عهد حضرت عرش آشیانی مقرر و معهود شده بود - چنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازمت امتیاز می یافتند - یا باحراز نوعی از عنایات سرافراز می گشتند - از روی تعظیم براه تکریم در آمده سجده بجای می آوردند - و این دستور تواضع ادر ملل سابقه بمنزله سلام بود و همدست دستبوس - و سجده قدوسیان آدم علیه السلام را و سجده حضرت یعقوب و اولاد امجاد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق را ازین دست بوده - چون فروغ ناصیه رسالت جبهه افروز ظهور گردید - آیتهای سابق صورت نسخ پذیرفت - درینوقت که حضرت شاهنشاهی سایه اقبال بر سر تخت و تاج انداختند - بنابر آنکه از راه کمال تقوی و پرهیزگاری در اکثر امور مباحه نیز نهایت خویشتن داری می فرمایند - چه جای امور مذهبه راضی باین معنی نشده عموم مردم را از آن ممنوع فرمودند - و شبستان هند را از سرنو به پرتو چراغ شریعت محمدی نور آگین ساخته بجای سجده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و پاک گوهران دوده سیادت و منتخبان اهل بیت ناظم دیوان رسالت را و مسند آرایان محفل علم و مرحله پیمایان جاده فضل و پیوند گسلان علایق و درویشان کامل که بنایه حقیقت شتافته اند - از ممر آنکه سزایش تعظیم و شایستگی تکریم دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگی شان این طبقه است معاف فرموده مقرر نمودند - که در وقت دریافت ملازمت بسلام نماز ادب را تمام نموده هفگام وداع مصحف اخلاص بر فاتحه ختم نمایند - زهی عنایت ایزدی که ما

مشتی دست خوش حوادث دهر ناپایدار و مفتون آخر الزمان را در عهد چنین جهانبنانی اسلام پرور دیندار دادگر بادشاهی کامل سخا تمام جود رعیت پرور در عرصه وجود جلوه گر نموده - که درع و پرهیزگاری آن حضرت درین مرتبه - و سایر مکارم اخلاق در مرتبه که اگر بمنزل تا روز شمار بل تا نقطه آخر ابد مراتب کیف و کم آن بشمار درآید - عقود انگشتان از عقد آن بفرساید - و درجات اعداد نامتناهی از فرط تعداد پایان برسد - هنوز هیچ از مراتب آن بحساب در نیامده باشد - فحمداً لله ثم حمداً له - و امر جلیل القدر از موقف خلافت در باب ارسال احکام جهان مطاع باعیان دولت که درینولا در صوبجات ولایات دور دست بوده هنوز سعادت حضور در نیافته بودند عز درود یافت - و عنوان آنها بطغرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی بادشاه غازی موشم و مزین شده بمهر اوزک اشرف مختوم و مشرف گردیده - و آن خاتمی ست معظم که سجده گزاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سپهر فرخی و فرخندگی را آفتاب فروغ پرداز - گرداب دریای حشمت و اجالست و عینک دیده دولت و اقبال - خاتم سلیمان زبردست اوست و نگین آفتاب مهر پرست او - هم صاحب دستگاه است و هم صاحب یسار - بر ایادی دسقرس تمام دارد - امروز دستیکه او دارد بیلا دستی انگشت نماست و چون خورشید نامور و نور پیرا - چرا دست از پنجه آفتاب نبود که نام همایون بادشاهی خط جبین او گشته - و اسم فرخنده شاهنشاهی سرنوشت او گردیده - چشم بد دور که شخص اقبال را بمثابه چشم است و شاهد منشور را دیده سرمه ناک - همانا نقش آن آبکیات است که در سیاهی جا می کند - یا کعبه که تن بسیاهی در میدهد - یا نور دیده که بسیاهی در می آید - نقش او با فرخ فالی درست نشسته - و عکس او بر فرمان مرحمت عنوان

هیكل آیات رحمت گشته - تا بنام جنت مكاني و اسامي هشتگانه
اجداد پاک نژاد زینت داشت بنه سپهر در آفاق اوج گرای شهرت بود -
و درین ایام که از نام نامی حضرت سلیمان مقامی که بعنایت الهی از
روی آثار عظیمه وسط حقیقی آن نگین سعادت قرین شبیه خاتم جم گشته -
بانتظام این اسم سامی در سلک اسامی آبابی والا گهر مظهر عقول عشره
و معنی زر ده دهی صورت پذیرفت و خطاب عشره مبشره یافت - و در
معنی آفتابی در نه سپهر جلوه گر گردیده که نام افلاک که ابای علوی اند
روشن کرده است - و در سلسله مقولات عشره جوهر که مطلب بالذات
اوست پدید آمد - و حکم گردید که بر یک روی رویه و مهر کلمه طیبه که
آرایش جاشیه خاطر کامل عیارانست نگارش نمایند - و در حاشیه نام
نامی خلفای راشدین که اربعه متناسبه حساب خلافت اند طرازش دهند -
و در روی دیگر اسم سامی و القاب نامی پادشاه نامدار آرایش بخشند -
زهی فرخنده نامی که آسمان بزرش میگیرد و از شادی چون نقش سکه
بر خود می بالد - درست مغربی آفتاب و مهر تمام عیار بدر که سال و ماه
در رشته بروج صرافان قضا و قدر روانست - از رشک یکی قلب و دیگری
غیر سال برآمده - سخن در وصف او درست گفته می آید - و معنی در
ستایش او تمام عیار گفته میشود - اگر سخنور را چون نام همایون خویش
بزر برکشد می سزد - الحمد لله که زر نیز در عهد مبارکش چارباری گردیده
بگردار قلب سره ارباب قبول بذکر کلمه طیبه و اسامی خلفا می پردازد -
و کیمیا ساز سپهر صنعت اندیش که پیوسته عمل شمسی و قمری در پیش
دارد - از تمام عیار آن زر و سیم مسکوک در حیرت افتاده هر شام و صبح
زر و سیم ماه و مهر را در کیسه خود پنهان می سازد - اشرفی از نام اشرف
چندین مایه شرف گرد آورد - و رویه از القاب اقدس بهزاران سعادت

رو شناس گردید - درست مغربی آفتاب چون از شرف سکه محروم است -
هر شب مانند زر لیلمان خاک بر سر میکند - و زر تمام عیار ماه چون از
نام او مایوس است باوجود تمامی هر ماه گداختن میگیرد *

بالجمله اول فرمان که صدور یافت منشور افتخار ابدی و اعتبار
سرمه یمین الدوله عضد الخلافت آصف خان بود - که از روی عاطفت
و عنایت بدستخط خاص که خط آفتاب از رشک آن تافته گردد نگاشته آثار
مهربانی را بر روی روز افکندند - و هر سطر از آن فرخنده منشور که نسخه
سوره نور بود - سرمه سای چشم اقبال گشته از بهر پرواز مفاخرت آن همای
اوج سعادت شاه بالی گردید *

نقل فرمان مذکور

دانی رموز سلطنت عظمی - واقف اسرار خلافت کبری - سرخیل
یکرنگان وفادار - سلاله یکجهتدان حق گذار - کار فرمای سیف و قلم - مدبر
امور عالم - زبده خوانین عالیشان - قدوة امرای بلند مکان - عضد الخلافت
یمین الدوله - عموی بجان برابر آصف خان - در امان حضرت ملک مژگان
بوده بدانند - که در چهارم گهزی روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن
ماه موافق هشتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری بمبارکی
و فیروزی در دار الخلافت اکبر آباد جلوس میمنت مانوس بر تخت
سلطنت و سریر خلافت واقع شده - و بدستوری که معروض داشته بودند
لقب را شهاب الدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک ملا بعنوان
شهاب الدین صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی در خطبه که درین
روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد *

* بیت *

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد آخر ز پس پرده تقدیر برون

امیدواریم که الله تعالی بادشاهی کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده بر بادشاه شما و شما که شریک غالب این دولت اید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرت‌های بی اندازه نصیب ما شود - و شما هم بعمر طبعی رسیده از دولت ما دولت‌های عظیم یابید *

آنگاه از راه دقیقه سنجیهای قدر شناسی و مرتبه دانی القاب هریک از عمده‌های دولت و اعیان حضرت را خود بعبارت خاص مقرر فرمودند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطاعه و امثال آن بجفس بنویسند - تا حق مرتبه هریک از بندهای خاص بموقع خود ادا شده باشد - و ارباب انشا القاب زیاده از قدر و کمتر از پایه همگان ننویسند - از جمله القاب یمین الدوله بهمین عبارت مقرر شد - اعتضاد خلافت و فرمانروائی -

اعتماد سلطنت و کشورکشائی - فص خاتم ابهت و بختیاری - آب گوهر حقیقت و جان سپاری - طراز آستین ابهت و جلال - گوهر سریر دولت و اقبال - مقدمه العیش معارک جهانستائی - تقدمة العیش کام بخششی و کامرانی - مونس وحدت سرای حضور - محرم خاص الخاص سرایر سرور - ذوی الخصایل الرضیه و الشمایل المرضیه - صاحب الکمالات الصوریه و المعنویه - مستشار دولت خاقانی - موتمن بارگاه سلطانی - انجمن آرای محفل انس - صدر نشین بساط قدس - همدم دلکشی مجلس خاص - محرم خلوت سرای وفا و اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهی - رمز شناس عالم مزاجدانی و آگاهی - مورد الطاف شاهنشاهی - مرجع عواطف ظل الاهی - جوهر مرات حقیقت و وفا - فروغ شمع یکرنگی و صفا -

مشعله افروز فطرت اشراقیان - دانش آموز طبیعت مشائیان - قدوه خوانین بلند مکان - مبارز الملت یمین الدوله آصفخان *

و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکانی هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب داشت - غایبانه به هزاری ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص بخشیدند *

**فهرست اسامی جمعی از سعادت مندان ارادت
کیش که بنابر سلسله جنبانی دولت جاودانی
در رکاب ظفر انتساب این برگزیده عنایات
حضرت ذوالجلال از مبادی ایلم فترت
تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر
همه جا حاضر بودند**

چون این نیک اختران سعادت یار بحکم بهبود جوئی همت والا نهمت و کار طلبی عقل به اندیش در رکاب سعادت همه جا همراهی گزیده دقائق جانفشانی و سربازی باقصری درجات امکان رسانیده - خامه آنانکه بکار فرمائی طالع ارجمند و رهنمائی بغت بلند از نقطه اول شاهزادگی تا انجام کار که محیط چرخ دوار بکام اولیای دولت گردید - و از جلوس ابد پیوند پایدار حق بمركز خود قرار گرفت - برکار وار پای از سر ساخته در هر مقام گام ثبات و استقرار برجا داشتند - چنانچه از گردشهای نا ملایم روزگار و تقلبات بی پرکار لیل و نهار ملول نگشته کسل و تهاون را سنگ راه نساختند - و از بلندی و پستی مسالک طلب فتور و سستی بخود راه

نداده رخنه در سد روئین رسوخ عزم متین نینداختند - لاجرم امروز بر مطلب خویش فیروز گشته و کار بکام و گردش روزگار بر وفق مرام ایشان شده بمناصب و مراتب والا رسیدند - و صاحب صوبه و لایات گردیده دقایق رتبه قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت بعالم بالا رسانیدند - بالجمله اسمای جمعی از اعیان این وفا کیشان بذابر آنکه سرمایه مباحثات و افتخار جاودان اولاد ایشان باشد درین فهرست خرد نامه آداب ثبت می نماید برین موجب *

سید مظفر خان - اسلام خان - وزیر خان - قلیچ خان - بهادر خان
روهیله - معتقد خان - صفدر خان - دلور خان بریج - سردار خان - راجه
بیتهداس کور - یوسف خان تاشکندی - راجه منروپ کچهاوه - میرزا
مظفر کرمانی - میر شمس - رضا بهادر - جان نثار خان - یکه تاز خان -
اخلاص خان - خواجه جهان خوافی - اعتماد خان خواجه سرا احداد خان
مهمند - زبردست خان - ترک تاز خان - نوبت خان - رشید خان
خواجه سرا - شرزه خان - یکدل خان خواجه سرا *

الحق این حکایت شناسان سپاس گذار و پرستاران وفا آئین جانسپار استحقاق اینگونه عنایات گوناگون که در حق ایشان بظهور رسیده دارند - و این مایه مرحمت نمایان و این پایه عاطفت بی پایان که درباره این گروه پا بر جا ثابت قدم که در عرصه جانفشانی و سربازی هیچ جا سرموی پای کم نیاورده اند - بسیار بجا و بغایت بموقع واقع شده - و چگونه چنین نباشد که شاهنشاه حق آگاه وفا طلب حقیقت خواه بمقتضای مرتبه ظل الهی مراتب داد و دهش را بجای رسانیده اند - که بخشش آنحضرت را سبب و موجبی درکار نیست - چه جای آنکه درین مقام این گونه بهانه و دست پیچی که عبارت است از ادای حقوق ثابت قدمان عرصه وفا

و حقیقت و حق شناسان نمک و حق عنایت در دست بود - هرگاه نقد اخلاص درست مرشد پرستی از خلاص آزمون بیغش و خالص برآید - اگر از پرتو عنایت نمایان چون زر تاب چهره امید بسرخروئی و روشناسی جاوید برافروزد بجا - و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار وفاداری بمیزان امتحان و اختیار سنجیده آید - اگر از فیض عاطفت سرشار ماند در شاهوار ارجمندگی ابد و اعتبار سرمد اندوزد سرا *

فهرست برخی از عنایات بادشاه عالم صورت و معنی که در عنفوان جلوس اقدس نسبت بامرای حضور بظهور آمده سوای صوبه داران و امثال ایشانکه در دربار جهان مدار حاضر نبودند

خدایو مالک رقاب اعظم سایه پابنده آفریدگار عالم عظم شانه و سلطانه که بذابر اقتضای عنایت ازلی و لطف جبلی بسایر صفات آراسته خاصه بفیض وجود مفیض الجود - امید که از لطف کامل آن حضرت متصف بدوام و خلود نیز گردند - پیوسته بمقتضای ذات کامل صفات درافاضه فیوضات نسبت بفقیر و غنی و سایل و مستغنی با وسایل و بی وسایل بر یک نسبت و یک حال آمده - درین احیان که جلوس اقدس رو داده وسایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد - و دست آویز داد و دهش بدست آمد - کف جود مانند درهای خزاین عامره بل ابواب معخان و معادن کشاده مخزونات کان و مکنونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص عطا فرمودند - از جمله امرای عظام را باحداث مقام و افزایش درجات

آن و خطاب‌های مناسب و خلعت فاخره و سلاح گرانمایه مثل شمشیر و خنجر مرصع و امثال آن و علم نقاره و تومان و طوغ و اسب با ساخت زرین و فیل با یراق سیمین و انعام نقد و نظایر اینها بتفاوت مراتب کمیت و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند - بنابر آنکه تفصیل این مراتب چون بآسانی دست نمی‌دهد - و ظرافت تقریر و تحریر از قرار واقع متحمل آن نمی‌تواند شد - و مراحم بی پایان که نسبت باحاد سپاه و اثر خدم و حشم و ارباب استعداد و استحقاق از انعام نقد و اضعاف مراتب بظهور رسیده - آن خود امریست بیرون از احتمال احاطه دایره امکان - لاجرم درین مقام عنایاتی که نسبت بامرای نظام تا هزاری منصب واقع شده بقید تحریر در آورده باقی را ناچار از قلم می‌اندازد *

مهابت خان از مرحمت خطاب والای خان خانانی و سپهسالاری و خلعت خاص با چار قب طلا دوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسب خامه مزین بزین طلا و فیل خامگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چهار لک روپیه نقد و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه سرافراز صورت و معنی گشت - خان عالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب شش هزاری ذات پنجم هزار سوار رایت افتخار برافراشت - ناسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب پنج هزاری ذات و سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه و تعلیم صوبه دارچی بنگاله بتازگی اعتبار یافت - لشکر خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب پنجم هزاری ذات ^۱ [...] ت نوازش

(۱) ن [و سوار و انعام یک لک روپیه] ل

پذیرفت - وزیر خان بمعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب پنجم هزاری سه هزار سوار و انعام یک لک روپیه مرحمت پذیر شد - سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و نقاره و اسب و فیل و منصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه نقد مدعا در گذار و بر مدعا یافت - و هر کدام از راجه جی سنگه و میرزا خان بن شاه نواز خان ولد خان خانان عبد الرحیم بم منصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل بلند پایگی اندوختند - و بابو خان برنج بمعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و پنججاه هزار روپیه نقد کامروائی یافت - راوسوز بهورینه زمیندار بیکانیر خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار - دلیر خان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و چهارصد سوار - بهادر خان روهیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و پنججاه هزار روپیه نقد - میوزا مظفر کرمانی خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب چهار هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - راجه بهارت بندیله خلعت و خنجر مرصع و نقاره و منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار - مصطفی خان ترکمان مخاطب به ترکمان خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و منصب سه هزاری دو هزار سوار - سردار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و سی هزار روپیه نقد - بهار سنگه بندیله خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری دو هزار سوار - راجه

بیتهلداس ولد راجه گوپال داس کور از جمله بندهای معتبر جانشینان
خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب سه هزاری هزار
و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - مقرر خان خلعت و خنجر مرصع
و علم و اسب و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و بیست
و پنج هزار روپیه نقد - قلیچ خان خلعت و خنجر مرصع و اسب و علم
و فیل و منصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار
روپیه نقد - سید بهوه مخاطب بدیندار خان خلعت و خنجر مرصع و علم
و اسب و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - احمد بیگ خان خلعت
و اسب و منصب دو هزاری ذات و هزار پانصد سوار - بابو خان کرانی
خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار -
مختار خان خلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار -
رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان از جمله غلامان خاصه بغایت
خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و بیست هزار روپیه نقد و منصب
دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار و خدمت والای میر توزکی
و مرحمت عصای مرصع انگشت نما گشت - علی قلی درمن بخلعت
و علم و منصب دو هزاری هزار و دویست سوار - یوسف محمد خان
خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و پانزده هزار روپیه نقد
و منصب دو هزاری هزار سوار - جان نثار خان خلعت و خنجر مرصع و علم
و اسب و فیل و دوازده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری هزار سوار
احداد خان مهمند خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و ده هزار
روپیه نقد و منصب دو هزاری ^۱ [ششصد] سوار - نور الدین قلی خلعت
و منصب دو هزاری ^۲ [پانصد] سوار - ملا خواجه خوانی بخطاب

خواجه جهان خلعت و اسب و منصب دو هزاری ششصد سوار -
اعتماد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزاری پانصد سوار -
سید یعقوب بخاری خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار -
ستر سال کچواکه خلعت و علم و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار
سوار - جگمال راتهور خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد
سوار - سید عالم باره خلعت و منصب هزار و پانصدی ششصد سوار -
زبردست خان خلعت و منصب هزار و پانصدی ششصد سوار و هشت
هزار روپیه نقد - حیات خان ولد علی خان ترین از بندهای روشناس
خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و شش هزار روپیه
نقد - جهان خان کاکر خلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار
و پنج هزار روپیه نقد - نوبت خان خلعت و منصب هزار و پانصدی
چهار صد سوار و پنج هزار روپیه - یکه تاز خان خلعت و منصب هزار
و پانصدی چار صد سوار و پنج هزار روپیه نقد - معز الملک خلعت
و منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار - هردی رام کچواکه
خلعت و منصب هزار ^۱ [و پانصدی پانصد سوار] ^۲ ابراهیم حسین مخاطب
بمرحمت خان خلعت و منصب هزار و دو صدی پانصد سوار - میرزاخان
ولد زین خان کوکه خلعت و منصب هزار و دو صدی ذات و پانصد سوار -
عثمان خان خلعت و منصب هزار و دو صدی ششصد سوار - راجه
دوارکا داس کچواکه خلعت و منصب هزاری هشت صد سوار -
بهکوان داس خلعت و منصب هزاری ششصد سوار - راجه رامداس
خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - کرم الله ولد علی مردان
خان بهادر خلعت و منصب هزاری پانصد سوار - مغل خان ولد

زین خان خلعت و منصب هزاری پانصد سوار - اکرام خان ولد اسلام خان شیخ زاده خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - جیت سنگه خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - سزاوار خان ولد لشکر خان خلعت و منصب هزاری پانصد سوار - شادی خان اوزبک خلعت و منصب هزاری چهار صد سوار - خنجر خان چور آقاسی خلعت و منصب هزاری چهار صد سوار - اهتمام خان خلعت و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - شیخ فرید خلعت و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار - شیرزاد خویش خان عالم خلعت و منصب هزاری ذات و چهار صد سوار - ترکناز خان خلعت و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - رشید خان خواجه سرا خلعت و منصب هزاری دو صد سوار و چهار هزار روپیه نقد - بالجمله عنایات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بامرای صدر وقوع یافت بدستور تفصیل مذکور است - و انواع عواطف که بامرای نامور و سایر بندهای رو شناس بعد ازین تاریخ سمت بروز و ظهور خواهد یافت در مقام خود مذکور خواهد شد *

بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس مبارک به نگاهبانی صوبجات و فوجداری سرکار اشتغال داشتند و برقرار داشتن باقی ایشان

جهاندار عدل پرور که از تمیز رای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتی
پیرای میزان پله سنج و معیار عیار شغلس در دست گرفته پایه مقدار هر

گرانقدر و سبک سنگ می سنجند - و مرتبه هرسره و ناسره از یکدیگر باز میدانند - هم در مبادی جلوس که در حقیقت خورشید وار پرتو ظل آسمانی بر روی زمین گستردند - بحکم مقتضای وقت و حال بنابر آنکه پایه قدر بعضی ولات از ولایاتی که آن ولا در عهده پاسبانی داشتند والا تر بود - یا آنکه سر کردن آن خدمت کما ینبغی از دست ایشان بر نمی آمد - یا نظر بدیگر جزئیات امور که متصور ارباب تأیید که اصحاب عقل کل اند می باشد - و عقول ضعیفه سایر احاد الناس بکنه نکته آن نمی رسد - رقم عزل بر صحیفه احوال برخی از صوبه داران کشیده باقی را گذاشتند - همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتازگی بر نگاهبانی سرکارها مامور فرموده مابقی را با جمیع متصدیان خدمات صوبجات مثل دیوان و بخشی و سایر عمال اعمال دیوانی یک قلم بدستور سابق مقرر داشتند - تا آنگاه که فرصت اقتضا کند - از حساب همه بهمه حساب شمار بردارند - و بروز نامچه اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلی و جزوی هر یک نمایند - صوبه بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم و صوبه بنگاله از تغیر فدائی خان بقاسم خان که درین آوان بحراست اکبر آباد قیام داشت مرحمت شد - و صوبه کابل و بنگش از تغیر ظفر خان که به نیابت خواجه ابو الحسن پدر خود بیاسبانی آن حدود مقرر بود به لشکر خان رجوع یافت - و دارالملک دهلی از تغیر مختار خان به قلیچ خان باز گشت - اما باقی صوبها باین تفصیل بر امرای عظام بطریق معهود قرار گرفت - صوبه پنجاب و ملتان بدستور سابق بر گماشتگان دستور الاعظم یمین الدوله امین الملة آصف خان مقرر گشت - و بغداد لاهری برسم انعام بآن خان عالی مقام مرحمت شد - صوبه دکن بخان جهان لودهی و صوبه مالوه بمظفر خان معمری و صوبه کشمیر باعتقاد خان و صوبه اودیسه

بدان خان و صوبه اله آباد بجهانگیر قلی خان داد خان اعظم برقرار ماند - و چون صوبه تته بشه ریاض تعلق داشت و بعد از سانحه او چنانچه در آخر دفتر اول ایام بادشاه زادگی حضرت مذکور گشت میرزا عیسی ترخان را از گجرات بآن صوب رخصت فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد - و همچنین صوبه گجرات که در وقت توجه از جنیر بدار الخلافه از تغیر سیف خان به شیر خان تفویض یافته بود همچنان بحال ماند - اما فوجداری سرکارها مرزا خان نبیره خان خانان عهد الرحیم بتقدیم فوجداری سرکار قنوج اختصاص یافت - دلاور خان بفوجداری سرکار میوات و صفدر خان بفوجداری سرکار سرونیج و سید بهوه بسرکار میان دو آب و ممتاز خان به مونگیر و جانثار خان بمندسور نامزد شدند - اما تفویض خدمات مالی صوبجات همین که خواجه جهان را خدمت دیوانی صوبه احمد آباد فرمودند - باقی صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان مقابله بر متصدیان سابق مقرر گشت - و آنچه بعد ازین درین باب سانح گردد بجای خود بر وفق توفیق مدیر و منتشر امور مذکور خواهد شد *

سوانح این اعیان بیست و هشتم بهمن ماه الهی که چارمین روز جلوس ابد قرین شهنشاه دین پناه بود - خان زاد خان مهین خلف مهابت خان خانان از دار السلطنت لاهور خود را باستلام رکن و مقام بادشاه اسلام که قبله حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عظمی نمود - در همین تاریخ بصوبه داری مالوه و منصب پنج هزاره پنچ هزار سوار و خطاب خان زمانی اعتبار گرفت - و بخلمت خاصه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و مرحمت علم و نقاره سر بلندی و بلند آوازگی یافته روانه آن صوب شد - و پنجم اسفندار راجه گچ سنگه ولد راجه سورج سنگه که به نسبت خالو زادگی این آبروی آبای علوی و امهات

سفلی او و اولادش درمیان راجها و رایان این سر زمین بل روی زمین تا دور دامان قیامت سر بلند خواهد بود - از جوده پور وطن خود رسیده جبین بخت بزمین سائی عتبه سدره مرتبه رسانید - و بمنصب پنج هزاره ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهلوانه و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل سرمایه مزید کامگاری اندوخت - و همدربین روز ارادت خان از لاهور رسیده بملازمت سعادت اندوز گشت - و بعنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و تفویض منصب پنج هزاره ذات و خدمت میربخشیکری بر کام خاطر فیروز گشت - و همچنین مقرب خان و مسیح الزمان بملازمت استسکان یافتند - چون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صوری خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و مخلع و از خدمت معاف گشت - و منصب مسیح الزمان سه هزاره ذات و پانصد سوار قرار یافت - چون ابراهیم عادل خان فرمانروای بیجا پور صورت حسن مآل این جلوه پیرای شاهد سلطنت را در آئینه پیش بینی معاينه کرده از خط سیمای این پیر تعلیم خرد آیات بهروزی خوانده بود - برهمنوی هدایت این سده والا ر نه کعبه سلاطین روزگار است مقام ابراهیم دانستند احرام توجه می بست - و همواره به تفسیر سوره اخلاص پرداخته آیات عقیدت مندی را بظهور می آورد - درینولا که بعالم بقا شتافت و خبر آن جهانی شدن او بمسامع علیه در جنیر رسید - لاجرم بذات ادای حقوق ارادت و اخلاص او و اظهار کمال عنایت نسبت به محمد عادل خان پسرش مقدر سادات عظام میر عهد السلام مخاطب باختصاص خان را به تفقد و دلجوئی او ارسال داشته بودند - عادل خان در برابر این مایه عنایت کبری نهایت تعظیم و تکریم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشی گرانمند از انواع نقایص

جواهر و غیره سامان نموده بپایه سریر آسمان نظیر ارسال داشت - و آن سید جلیل القصب بر سیل تعجیل معاودت نموده درین روز از ملازمت سعادت اندوز گشت - و پیشکش مذکور را از نظر اشرف گذرانیده بمنصب چهار هزاره سوار و خدمت بخشی گیري دوم و عرض مکرر و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و قلم و دوات مرصع و خطاب اسلام خان از سرنو مفتخر و مامور شد - چون بعرض مقدس رسید که رانا کرن آنجهانی شد - و جگت سنگه پسرش از مدتها در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظفر انتساب بود - و فروغ اطاعت و ارادت از ناصیه اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور می داد - بنابر آن بعنایت آن حضرت از سرنو جبهه بخشش بداغ عبودیت یعنی تیکه که بهندی زبان عبارت از قشقه راجگی است زینت پذیرفت - و به تجویز اشرف بر بساط جانشینی پدر تمکن یافته بمنصب پنج هزاره سوار و سایر ولایاتی که در تصرف پدرش بود برو مسلم گشت - و بمرحمت سروپا و گهپوه مرصع و شمشیر مرصع و اسب و فیل که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود مصحوب راجه بیر نراین ارسال یافته سرافرازی جاوید پذیرفت *

چهاردهم اسفندار افضل خان که از فضل پروزان فضیلت گدۀ شیراز است - و در هوش گزینی و فنون علوم رسمی از سایر اهل روزگار امتیاز تمام دارد - به دارالسلطنت رسیده بمنصب چهار هزاره ذات و دو هزار سوار و خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و اسب و فیل سرافتخار بر افراخت - و از پرتو تفویض میر سامانی بر قرار معهود چهره اعتبار بر افروخت - و در همین روز راو دودا که از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر مدار رسیده چراغ دوده خویش از پرتو نظر عنایت اشرف بتازگی بر افروخت - و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدی ذات

و هزار سوار سر بلند گردید - و حسب التماس نواب ممتاز الزماني از سرنو رقم عفو بر صحیفه جنایت و جریده جرم سیف خان کشیده منصب او که چهار هزاره ذات و سوار بود بر قرار ماند - و بیست و چهار هزار روپیه سالیانه حکیم رکنای کاشی متخلص به مسیح مقرر گشت *

استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت سعادت

ملازمت اشرف و کامگاری پذیرفتن

عضد الخلافت آصف خان باین

موهبت عظمی در رکاب سعادت

آنشهمسواران عرصه نامداری

ای خوش آنروز که مترصد سالها از محنت انتظار بر آمده دیدۀ امید بر روی شاهد مقصود باز کند - و حبدًا طالع بلند چشم بر راهی که بعد از روزگار بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت دلخواه رسد - مصداق این سیاق انجام مراد شاهزادهای بلند اختر والا نژاد و کامروائی خان آصف صفات آصف خان است - که عمرها نقد گرامی عمر صرف برآمد این مطلب اعلی و تحصیل این کام نامی نموده بود - و قرنهای بدعای شام و سحر این مراد خدا خواه از خدا درخواست - اتفاقاً در آخر کار مدعای خاطرش برونق استدعا بر آمده سهم السعادت دعوتش بر هدف اجابت کارگر آمد - چنانچه همین ولا در دارالسلطنت لاهور آوازه توجه قبلۀ سعادت و وجه ارادتش یعنی موکب اقبال حضرت ظل الاهی بقراگاه سریر بادشاهی که آویزه گوش ماه تابماهی شده بود - گوش زد و هوش ربای او گشت - و از سرنو تازک دولت افراخته و چهره اقبال بر افروخته در ملازمت

بادشاهزاده‌های کامکار بآهنگ دریافت سعادت بساط بوس با سایر سپاه
فصرت پناه و جمیع خیل و حشم بتاریخ نوزدهم اسفندار مطابق غره شهر
رجب سنه هزار و سی و هفت هجری از لاهور روان شده - چون کوکبه
جاء و جلال آن فرخنده کوکب بروج اجال را در نزدیکیهای دارالخلافه
اتفاق نزل افتاد - و خبر قرب وصال و وصول آن یوسفان کنعان اقبال و قبول
که در مدت دوری صوری از ملازمت قبله حقیقی و خدای مجازی
خویشترن حرمان نصیب و بی شکیب بودند بنواحي آن مصر عزت رسید -
حضرت مهد علیا ممتاز زمانی بحکم استیلای شدت اشتیاق که لازمه
بعد عهد فواق و مقتضای قرب مدت وصال است - به نواب قدسیه القاب
بیگم صاحب و نور دیده خلافت سلطان مراد بخش و دیگر بیگمان عالی
مکانت والا مکان حسب الاجازة سلیمان زمان بقصد استقبال والدین
مکرمین و دریافت لقای فرخنده شاهزاده‌های همایون قدم عیسی دم
متوجه شدند - و از آن سو خان جمشید مکان آصف خان در خدمت
شاهزاده‌های اقبال مند از سرزمین فردوس آئین بهشت آباد که چون
قطعه بهشت سر مشق ارباب عشوت است - پا در رکاب سعادت آورده در
اثالی راه در سراپرده که بجهت این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده
نموده بودند - اقتران نجوم سعادت لزوم فلک دولت و اقبال و اجتماع سعود
آسمان جاء و جلال اتفاق افتاد - چون اسباب موصلت دور افتادگان در آن وقت
مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم داد - شاهزاده عالیقدر کامکار از
لقای فرخنده آن ولیة عصر که در حقیقت برکت روزگار بودند سعادت
اندوز شده از پرتو ملاقات نیر و برج عصمت و دره فاخره در ج عظمت یعنی
همشیره ستیوه و سایر بیگمان و شاهزاده مراد بخش خاطر افروز گشتند -
و آن حمیده ستیری چند فرشته محضر خصوص ملکه عهد بر مراد خاطر

فیروز شده از ذوق ملاقات اولاد قدسی نژاد و والد والا قدر و والده ماجده تا
بوقت شام خوش وقت و شاد کام بوده - چون صدر نشین طارم چارم
آهنگ شبستان مغرب نمود - و شاهد زمانه برقع مشک نام ظلم بر رو
فرو هشت - نواب مهد علیا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت مسند
نشین عماریه‌های زرکار و محفهای گوهر نگار گشتند - و بدولت سرای
خلافت معاودت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب
افروز شبستان سلطنت شدند *

روز دیگر که عبارت از پنجشنبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است
سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان
حسب الحکم باستقبال آن شهسواران عرصه دولت شتافته بعد از دریافت
سعادت ملازمت در رکاب دولت روانه درگاه گیتی پناه شدند -
و شاهزاده‌های کامکار و سپهسالار نامدار بآئین شایان و تورک نمایان داخل
دولتخانه دارالخلافه گشته خواستند که سعادت استلام عتبه کرسی مرتبه
افروزند - خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب جهانتاب بدستور هر روز
از مشرق جهروکه عام و خاص والا طلوع فرخنده فرموده بتازگی عالم آرا
و جهان افروز گشتند - و نخست نخستین گوهر سحاب خلافت کبری
گزین نوباوه حقیقه سلطنت عظمی بادشاهزاده نیکو محضر بلند اختر
شاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یک هزار مهر و یک هزار روپیه بعفوان
ندر و موازی این مبلغ بطریق تصدق از نظر انور گذرانیدند - بعد از آن
شاهزاده عالی قدر والا مقدار شاه شجاع مراسم کورنش و تسلیم و لوازم تعظیم
و تکریم سده خلافت بتقدیم رسانیده هشت صد و پنجاه مهر و هشت
صد و پنجاه روپیه برسم نذر و مساری مبلغ مذکور بصیغه تصدق پیش
کردند - آنکه شاهزاده والا جاء سراپا خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب تام

النصیب سلطان اورنگ زیب از روی کمال ادب اندیشی و سعادت منشی و طایف احترام و اکرام این عالی مقام کما ینبغي بجا آورده هفت صد مهر و هفت صد روپیه بعنوان نذر و موافق این مبلغ باسم تصدق بنظر اقدس درآوردند - چون نظر انور آن منظور انظار عنایت آفریدگار از دیدار شاهزادهای والا مقدار نور افروز گشت - بحکم غلبه افراط محبت و اقتضای استیلا شدت شوق خویشتن داری را درمیانه راه نداده بیخودانه از جا در آمده یک یک را تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید از معانقه آن تازه گلهای گلبن امید رایحه مزید حیات جاوید بمشام آرزو میروسانیدند - بعد از آن دستور اعظم ارسطوی عهد آصف وقت آصف خان مراسم بغدادی و لوازم پرستاری زیاده از وظایف معهوده بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بعنوان نذر و موازی این بصیغه تصدق و خوانی مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انور گذرانید - شاهنشاه مهربان قدردان از راه جوهر شناسی گوهر کمیاب وفا و جواهر گران قدر حقیقت آن درست ارادت صافی عقیدت را ببالای جهروکه والا که معراج ترقی بخت بلغدان و اوج رفعت سعادت ممدان است - طلب فرموده بعنایت رخصت قدمبوس اقدس اختصاص دادند - و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجلال سر آن سپاه سالار را که سرشار نشئه هوا خواهی بود بهر دو دست اقدس برداشته سر بلندی صوری و معنوی بخشیدند - و بمقتضای افراط شفقت و مرحمت قطع نظر از رعایت جانب ظاهر و حفظ مرتبه صورت نموده آن شایسته مراحم بی پایانرا باغوش نوازش و عاطفت درآوردند - و انواع دل جوئی و تفقدی گوناگون بجا آورده در باب آن خان والا شان مراعات جانب بجای رسید که باعمق حیرت نظارگیان شد - پس از آن بسروپای خاص اختصاص بخشیده آنگاه چارقب مرصع بقیمت یک لک روپیه و خنجر مرصع

با پهلکناره قیمتی و دو سر اسپ عراقی و عربی مرصع بزرین و لگم مرصع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقه فیلان ایام شاهزادگی بوده با ماده فیل محلی بساز نقره و شمشیر با پردله مرصع بقیمت یک لک روپیه که حضرت جنت مکانی برسم جلدوی فتح دکن بعصرت خلافت منزلت مرحمت فرموده بودند ضمیمه مراحم بادشاهانه شد - و تسلیم منصب هشت هزار ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه فرموده صاحب صوبگی پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسلم داشتند - و بعنایت علم و نقاره و تومان و طوغ سرافتخارش باوج عیوق برافراشته بپایه وکالت مطلق که بالا ترین مناصب است و رفیع ترین مراتب سرافراز و ممتاز ساختند - و مهر اوزک که همانا باعتبار نام اکرم و اسم عظم حضرت سلیمان مکانی هم عصر خاتم معظم سلیمانی است - و مدار تفغیذ مناشیر و تمشیت امور کلی و جزوی ملکی و مالی این کشور اکبر بدان آصف عهد سپرده بتازگی مرتبه آصفی صوری و معنوی بخشیدند - مجعلا مراتب عنایت بجای رسانیدند که از مبداء آفرینش تا الحال از هیچ بادشاهی بنسبت به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کد؛ همایون بمنصه شهود جلو نمود نموده - و سر جمله آن عواطف بیکران اختصاص بخشیدند آن والا جناب است بخطاب عمو که تاج جمیع اسامی و سر همه القاب است - و الحق ازین عنایت خاص نصاب اعظام و اجلال آن عضد الخلافت به نهایت مرتبه کمال رسید و بدین مایه سرشار سرمایه مباحات ابدی و ماده افتخار سرمدی این سلسله تا روز نشور آماده گردید - بعد آن شایسته خان خلف آن خان منیع مکان سعادت بساط بوس پذیرفته بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و اسپ و فیل بلند آوازی یافت - آنگاه

صادق خان بمنصب چهار هزارى ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم امتیاز بر افراشته بعنایت نقاره نوازش پذیرفت - و خواجه باقى خان مخاطب به شیر خواجه بمنصب چهار هزارى ذات و سه هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و مرحمت صوبه تته سعادت پذیرگشت - و میر حسام الدین انجو بمنصب سه هزارى ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم تارک افتخار بچرخ دوار رسانید - و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوی بمنصب سه هزارى هزار و پانصد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم گران قدری والا مقدار یافت - میر جمله بمنصب سه هزارى هزار و دوست سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم ارجمندی ابد و سر بلندی سرمد اندوخت - معتمد خان بمنصب سه هزارى هشت صد سوار و مرحمت خلعت و اسپ سرافراز شد - موسویخان بمنصب سه هزارى هفتصد و پنجاه سوار و تفویض منصب جلیل القدر صدارت برقرار معهود فرق عزت بفرقدان افراشت - خوامصخان بمنصب دو هزارى هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل اختصاص یافت - مخلص خان بمنصب دو هزارى ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم امتیاز پذیرفت - الله ویردی خان ترکمان مخاطب به معتقد خان بمنصب دو هزارى ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل سعادت پذیر شد - چون میر مکی از قدم خدمت و مقام عقیدت دریغ نداشت بخطاب معتقد خان سرافراز گشته بود لهذا مشار الیه خطاب الله ویردی خان یافت - آتش خان حبشی بمنصب دو هزارى ذات و هزار سوار و مرحمت خلعت سربلندی یافت - حکیم ابو القاسم گیلانی بمنصب دو هزارى ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب

حکیم الماک و پنجهزار روپیه نقد بوسم انعام اکرام پذیرفت - بهاریداس کچهاوه بمنصب هزار و پانصدى ذات و سوار و مرحمت خلعت و راجه روز افزون هزار و پانصدى ذات و شش صد سوار و خلعت و حکیم خوشحال ولد حکیم همام بمنصب هزارى سه صد سوار و راجه گردهر بمنصب هزارى پانصد سوار و خلعت و میر ظهیر الدین برادر میر میران هزارى ذات و چهار صد سوار و خلعت و سه هزار روپیه نقد و میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ هزارى چهار صد سوار و خلعت و شریف خان هزارى ذات و دو صد سوار و خلعت و فخر الدین احمد هشت صدى سه صد سوار و خلعت و خطاب تربیت خان و مروت خان ترکمان بفقصدى ذات و دو صد سوار و خلعت و ملتفت خان ولد ارادت خان شش صدى صد سوار و خلعت سرافرازی یافتند *

ذکر باقى سوانح این ایام جانسپار خان ترکمان از دکن آمده بدریافت ملازمت اشرف سعادت دوجہانی اندوخت - و بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و مرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره و صوبه دارى اله باد لوائ اقبال افراخت - راؤ رتن هاده با پسران و خویشان از وطن خویش رسیده جبہ اخلاص را بعبار سجده آستان آسمان نشان صندل دولت کشیده بمنصب عالی پنجهزارى ذات و سوار و عاطفت خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره آوازه عزت و رایت رفعتش به بلندی گرائید - و در همین روز ارادتخان میر بخشی بسلسله جفبانی اقبال آسمانی بدیوانی کل که عبارت از وزارت کل ممالک محروسه است و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت - و صادق خان از تغیر مشار الیه بخدمت میر بخشی و مرحمت خلعت مقرر گشت *

سواغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک که تا قیام قیامت به تمکین واستقامت قرین و مقرون و از زوال و تزلزل مکروس و مصون باد

سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات نه گهزی و سی و شش دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سی و هفت هجری سپری گشته تشریف تحویل اشرف از کاشانه حوت بطرب خانه حمل مبدول داشته بجهت ادای مراسم شادی و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود بنفس نفیس همت بر اهتمام آذین جشن نوروزی گماشت - و بام و در هفت کشور را در پرند زربافت نور گرفته آرایش فضای باغ و بوستان و تزئین صفحه زمین و زمان را به سبزهکاری قوای نامیه تفویض نمود - حسب الامر قرة العین نیر اعظم چشم و چراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص و عام دارالخلافه اکبر آباد از آذین جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و پیرایه تزئین لیل و نهار آمد - و بارگاه دلبادل که همانا نسخه فلک اطلس است - و بسعی و تلاش سه هزار فراش چابکدست ترفع آن باضم هزار گونه جر ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل دست بهم میدهد بر پای شد - و در سایه آن خرگاههای عالی که مشبکهای سیم ناب در شبکههای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده آنرا به پوششهای مخمل زربفت و زردوزی آراستند - و جابجا چترهای مرصع بجواهر گرانمایه و مزین بسلسلههای لآلی آبادار و علاقه‌های در شاهوار بر افراخته روکش قبه فلک ثوابت و مرسله مجرّه خوشهای عقد ثریا

و نثره ساختند - و چندین جا تخت‌های مرصع و سربرهای زرین گذاشته زمین بارگاه فلک اشتباه را به بساطهای مصور و رنگارنگ روپوش نموده غیرت نگار خانه چین گردانیدند - و در دیوار انجمن همایون را بانواع اقمشه هر دیار پیراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم درین روز سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق جهروکه والا طلوع نموده زبان بحمد و سپاس یگانه دادار و دست بخشش و بخشایش بر کشودند - اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت گرانمایه و فیل خاصه با یراق و ماده فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکر خان را بصاحب صوبگی کابل و مرحمت خلعت خاصه سرافراز فرمودند - و فوجی آراسته از سادات بارهه و مغول و افغان از بندهای بادشاهی که عددشان با تعیناتیان کابل بیانده هزار سوار میکشید بهمراهی او تعیین گشتند - و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام بادشاهزادگی از حویلی خان مذکور بقصر در آمده صرف مصارف شده دو لک روپیه روز جلوس مرحمت گشته بود هشت لک روپیه باقی درین روز عفایت نمودند - و همدرین روز بهادر خان روهیله بجایگزینی کالپی و مخلص خان بقلعه داری و فوجداری نور و راجه بهارت بندیده بفوجداری اثاره و مغول خان به نگهبانی کابل^(۱) و احمد بیگ خان بجایگزینی سیوهان امتیاز پذیرفتند - میر فاضل بمنصب هزارگی ششصد سوار و ملا مرشد شیروازی بخطاب مکومتخان و خدمت دیوانی بیوتات و منصب هزارگی دو صد سوار اختصاص پذیرفتند - دیوانی سرکار نواب مهد علیا بحکیم جمالا و منصبش از اصل و اضافه هشتصدی ذات دو صد سوار قرار یافت - و از جمله عطای

(۱) در بادشاه نامه این مقام بسو کابل نوشته شده - [صفحه ۱۹۱ - حصه

بیگزنان که درین روز نشاط آمود در محل مقدس بسایر مسند گزینان حرم سرای خلافت از جواهر و مرصع آلات و زیور بظهور آمد سوای آنچه در روز مبارک جلوس مرحمت شده بود بتفصیل مذکور میگردد - موازی پفجاءه لک روپیه جواهر به نواب مهد علیا و بیست لک روپیه جواهر و زیور به بیگم صاحب و پنج لک روپیه جواهر بجمیع شاهزادهای والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فرخنده تا روز شرف اشرف عنایت شد از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و فیل و اسب و نقد از اشرفی و روپیه بیک کرور و شصت لک روپیه کشید - چنانچه ازین جمله سی لک روپیه باموا و سایر بندها و باقی به نواب مهد علیا و سایر شاهزادهها انعام شد *

نوزدهم فروردی ماه که روز شرف آفتاب بود - ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر امرا و ارباب مناصب عالی بدرجات متعالی رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردیدند - از جمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر منصب آصف خان که سابق هشت هزار سوار هشت هزار سوار دو اسبه سه اسبه بود افزایش پذیرفت - و خواجه والا قدر عبدالرحیم که برسم رسالت از جانب امام قلی خان والی توران بخدمت حضرت جنت مکانی آمده بود و از عظمت مکانت در خدمت آنحضرت بجای رسیده که بسعادت رخصت جلوس در مجلس اقدس امتیاز داشت - از دار السلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بتخلعت و چار قب زردوزی و انعام پفجاءه هزار روپیه نقد اختصاص یافت - و انواع انعام و تکریم و اعزاز و تعظیم که درین سلسله علیه نسبت بهیچ یک از اکابر دین بظهور نیامده بود درباره خواجه مذکور که از سلسله خواجهان بزرگوار جویدار است - و بسی و در واسطه به علی بن امام جعفر صادق معروف

به علی عریض می رسد - و این جمع دینی شان که نسبت عالی و حسب والا دارند - دقایق اعتبار ایشان در ولایت ماوراء الفهر بدرجه ایست که سایر خواجهان سلسلههای دیگر به پیشوائی ایشان اقرار دارند - مجملا درین روز بمقتضای عفو ذاتی که لازمه شیمه کریمه آنحضرت است حسب التماس خواجه مذکور بخشایش جریمه عبدالله خان فیروز جنگ که از دیر باز در زندان پاداش کردار پای بند قید مکافات اعمال ذمیمه بود مورد مراحم بادشاهانه گشت - و یاقوت خان حبشی از اعیان نظام الملک که در پایه اعتبار با عذیر که نظام الملک دست نشان او بود یکدرجه داشته با او دم از برابری و همسری میزد - و چندی پیش ازین داخل بندگی درگاه شده بود - بعنایت خلعت و اسب و مرحمت علم و نقاره بدرجه والا پایگی رسید - و رایسنگه واد راجه بهیم مخاطب به مهراج که بالاترین خطابههای عمده راجپوتانست از وطن آمده ملازمت نمود - بظایر سوابق خدمات پدرش از صغر سن او قطع نظر فرموده بخطاب راجگی و منصب دو هزار سوار و عنایت خلعت و سربیع مرصع و اسب و فیل و پانزده هزار روپیه پایه قدرش افزودند *

سی و یکم فروردی ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان که شبش بليلة البرات معروف است و از شبهای متبرک سال بکمال عظمت و برکت امتیاز دارد مطابق افتاد - و بظایر آنکه مظنه اجابت دعاست - و بتقدیر مهندسان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزق سایر خلائق در آنشب تفصیل می یابد - نزد صلحا و اتقیا قدر و منزلت لیلۃ القدر دارد - و سحر خیزان پرهیزگار و خورشید سواران شب زنده دار این شب میمنت افروز را بعبادت و احیا بروز می آورند - مبلغی گرانمند بمستحقان مرحمت فرمودند - و حسب الامر اقدس آن شمع شبستان

روزگار و چراغ دودمان لیل و نهار صحن خاص و عام و تمام در و بام قلعه دارالخلافه چراغان شد - چنانچه در برابر فروغ آن چراغان گیتی افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود - و در جنب ضیای آن پرتو انوار روشنان چرخ اخضر چون چراغ مغلس دل مرده می نمود - چندانکه از فرط روشنی آنشب کچه نور عاریتی ماه تابان گل کرده - بلکه از پرتو اشعه آن مشعل های نور افشان بخیه تیره دلی خیط الشعاع مهر جهان افروز بر روی روز افتاد *

چهارم اردی بهشت ماه قاسم خان و راجه جی سنگه با فوجی نمایان از بندهای بادشاهی بتادیب زیاده سران مهان و مضافات آن حدود نامزد گشتند - و در همین روز راجه ججهار سنگه بنذیله از وطن آمده بشرف زمین بوس آستان آسمان نشان فرق رفعت بر افراخت - و هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر و یک زنجیر فیل کوه شکوه بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانیده بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عطای جمدهر با پهلوتار مریع و علم و نقاره اختصاص یافت *

هفتم ماه مذکور مطابق بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سی و هفت آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیه شگفته بهار گلشن جاه و جلال و گزین ثمره نهال اقبال ثریا بانو بیگم رسیده از تاب تب عوارض و تف سموم اعراض آن آبله بر آورد - و از شدت آن عارضه در سن هفت سالگی به گلگشت ریاض هشت بهشت خرامید - و از غبار انگیزی اندوه و ملامت که لازمه اینکالت است گرد کلفت و کدورت بر حواشی صفوتکده خاطر اقدس نشسته آخر بر شمع فشانیه سحاب فیض تائید ربانی و تمکین آسمانی برخاست - و بجلای کاری صیقل مواعظ و نصایح حکیمانه خدیو زمانه زنگ وحشت و الم این مصیبت از مرآت ضمیر انور مهین بانوی هفت کشور

زدوده گشت - رشید خان انصاری از جاگیر بسعادت ملازمت رسیده به عنایت خلعت و منصب سه هزاره ^۱ [هزار] سوار و علم رایت افتخار بر افراشت *

یازدهم سید هزبر خان از بارهه آمده بمنصب سه هزاره هزار و پانصد سوار کامیاب مراد آمد - و اسد خان معموری از برهانپور رسیده چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - و بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار معزز گردید *

سیزدهم مهابتخان خانخانان از تغیر خانجهان لودهی به صاحب صوبگی دکن و خاندیس و هزار و سرداری افواج منصوبه کومکین آن بلاد سراقراز گشت - و مقرر شد که خان زمان از مالوه بد آنجا رفته تا رسیدن پدر بپرداخت مهم نسق و نظام امور آن صوبه پردازد - و میرزا عیسی ترخان که بصوبه داری تته تعیین گشته چون حسب الاقتضای وقت ضبط و ربط آن ولایت به شیر خواجه تفویض یافت - از راه معاودت نموده بمنصب چهار هزاره سه هزار سوار سراقرازی یافت - و مخلص خان ولد احمد بیگ خان کابلی بخطاب افتخار خان مفتخر گشت - و زین العابدین ولد آصف خان جعفر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بلند مرتبه شد *

از سوانح این ایام خواجه عبد الرحیم جوئباری که بسبب طغیان مرضی که از قدیم داشت از جهان گذران در گذشت - حضرت جهانبانی از روی قدردانی و نوازش و مهربانی علامی افضل خان را به پرسش و دلجوئی خلف الصدق خواجه مرحوم صدیق خواجه دستوری دادند - و آن دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیت مشار الیه را همراه خود بانجمن اشرف آورد - آنحضرت بزبان مبارک نیز مراسم پرسش و لوازم تفقد بجا آوردند *

در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگی درین ماه و بیان برخی سوانح دیگر

بادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا بعدل و احسان معاش
کند - و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشان کشاده عالمی را از میامین
بخشش کمال آسایش بخشد - المنة لله که بشیوه ستوده سخا و جود که
ذات کامل لصفات آنوسيلة ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این ماه مانند
جود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند - و در
باب احسان از فیض سخا دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال
انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد چنانچه باید آراسته و پیراسته -
بی تکلف قطع نظر از ادای حق اخلاص و ارادت که لازمه خدایند شناسی
و مرشد پرستی است میگویم که سواى آنچه بعنوان یومیه ضعفا و عجزه
و ایقام و عجایز و سپاهیان سالخورده روزگار فرسوده مقرر گشته - و درای آنچه
نقد از خزانه عامره عمرها الله تعالی به نیازمندان هفت کشور که احرام
طواف این قبله اجابت دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته
بمذتهای مطالب فایز میگردد بر سبیل انعام عطا می شود - اگر از روی
تخمین و قیاس گویم عشر ولایت هندوستان که بخراج ایران و توران برابری
مینند بعنوان قطاعات و سیوزغالات علما و صلحا و ارباب عمایم و اصحاب
سعادت و ائمه مقرر گشته نزدیک است که هفوز دور از راه سخن کرده باشم -
مجملا درین ماه مبارک به موسویخان صدر الصدور از سرفرو حکم با مبالغه
و تاکید تمام زیور صدور یافت - که همواره فقرا و مساکین و ارباب وجوب رعایت

و استحقاق را از نظر انور بگذراند - که اگر بالفرض پریشان روزگاری بنابر
بی طالعی و حرمان نصیبی خود از عموم و شمول فیض این دولت جاوید
نومید مانده باشد - در خور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قری و مزارع
بعنوان مدد معاش تجویز یابد - درین ماه خصوصاً و شهر رمضان هر سال
عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا حاضر
ساخته سی هزار رویه بر ایشان بخشش کنند - و هم چنین در ایام مولود
مسعود دوازده هزار رویه بهمین وتیره و در شب برات شامل البرکات و نیز
لیلة المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق انفاق نمایند - و سال بسال
این دستور را مرعی دارند *

روز چهار شنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بیستم اردی بهشت
جشن عید قدوم سعادت لوزم شاهزاده فرخنده مقدم سلطان دولت افزا
بعمره عالم وجود زینت افزای انجمن شهود گشت - حسب الامر حضرت
خلافت مرتبت بجهت افزایش سرمایه عیش و عشرت جشنی عظیم
و طوی بزرگ بزیب و زینت خاطر فریب ترقیب یافت *

انتقال شاهزاده لطف الله ازین دارفانی به سرای جاودانی

دیرینه آئین این کهن دیر بی بقاست - و رسم معهود این پیغوله رنج و بلا
که لذت هر عافیتی را عاقبت الم و مصیبتی در پی می باشد - و انجام
هر سور این غمکده البته بسوگواری می پیوندد - و ازین راه در عین اینحال
که گزند چشم بد روزگار از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت پایدار
دور بود - و آسیب دست برد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور -
ناگاه قضیه نا مرضیه شاهزاده جهانیاں سلطان لطف الله بتاریخ بیست

و پنجم از دی بهشت مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قضا روی نمود -
اگرچه بحسب ظاهر صفتکده باطن انور خدیو هفت کشور از الم مکدر
گردیده جمیعت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید - و لیکن بذابر آنکه
در تشیید مبانی ثبات و قرار آن سرور به نیروی تائید آسمانی با خویشتن
داري و تمکین صاحبقرانی یاور افتاده - لاجرم در عین این سانکه ملالت
افزا تحفظ و تمکین ورزیده با کمال ملال خاطر به صبر گذرانیدند *

هفتم خرداد میر حسام الدین انجو بخطاب مرتضی خان و عنایت
خنجهر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روبیه نقد سر بلند یافته بمنصب
چهار هزار ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه دار و ولایت
تته که سابقاً به شیر خواجه مفوض شده بود - و او در اثنای طی راه مرحله
پیمای وادی رحلت گشته سر افراز گردید *

شب یکشنبه یازدهم خرداد هلال خجسته فال شوال بمبارکی جمال
نموده بشارت قدوم طرب لزوم عید سعید رمضان به منتظران رسانید - و از
روی تحریک طرب و نشاط بگوشه ابروی دلجویی روزه داران و پرهیزگاران
را بافطار و شاد خواران همگی انتظار را بعیش و عشرت پایدار اشارت نمود -
بامدادان که جهانی بکشاده روئی جبین مبین صبحدم و شگفتگی پیشانی
نورانی نیر اعظم روی امید بدرگاه گیتی پناه نهاد - و روزگار چون بار یافتگان
دربار گردون اعتبار و کامروایان دیدار مفیض الانوار صاحب روزگار داد نشاط
و طرب داد - بادشاه دنیا و دین پناه بعد از ادای مراسم این روز بهجت
افروز احیای سنت سنی حضرت سید المرسلین و متابعت طریقه انیق
خلفای راشدین و ایمه دین متین نموده بقصد ادای نماز عید آهنگ
عیدگاه فرمودند - و خوانهای مالا مال زر در تمام راه بر اهل زمان افشاندند -
چون عیدگاه را حضور پر نور آن امیدگاه عالم و عالمیان آذین تشریف بست -

دوگانه نماز عید ادا نموده معاودت فرمودند - و در باز گشتن نیز از کثرت
درهم و دینار که از طرفین برخلاق نثار میگشت - عالمی سیر چشم فوز
تمنا شده نقد مراد در جیب و کنار آرزو کردند - شرف الدین حسین بخطاب
همت خانی و شاه بیدگ اوزبک نیز بخطاب خانی سر افرازی یافتند -
چون خواجه قاسم بخطاب صفدر خانی اختصاص یافته بود - بذابر آن
صفدر خان رضوی را که لشکری نام داشت و پسر میرزا یوسف خان ست -
بخطاب صف شکن خان نامزد فرمودند - دریا خان روهیله که از تربیت
یافتهای ایام شاهزادگی بود - در جفیر از سعادت ابدی رو قافله جدائی
گزید - و باین بیوفائی کفایت نکرده در برهانپور به تشیید مبانی خلاف
و نفاق با خان جهان لودهی اتفاق نموده - باوجود این مایه تبه رایی
و سیاه روئی اعتماد بر عفو جرایم شاهنشاه دین پرور کرده رو بدین
درگاه آورد - چون درین روز در مقام معذرت خواهی و عفو طلبی در آمده
در میان زمره اهل عصیان شرمزده و سرافکنده ایستاده بود - لهذا آنحضرت
جرمهای جنایات بی اندازه او را بباد بی نیازی از انتقام بر داده کردهای
او را ناکرده انگاشتند - و بعنایت خلعت و منصب چهار هزار ذات و سه هزار سوار
سر افراز فرمودند - و خواجه ابوالحسن از لاهور آمده ملازمت نمود -
و بمنصب پنج هزار ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجهر مرصع و علم
و نقاره و اسب و فیل عز افتخار یافت *

و سی و دوم خرداد جبهه سگه بذیل توهم بیجا بخود راه داده
به سلسله جفبانی واژون طالعی و تیره روزی از سعادت جاودانی یعنی
بندگی درگاه روگردان شده بی سبب ظاهری سر به وادی فرار نهاده رو بمفر
و مقرر خود نهاد - و بتحرک کج اندیشی و سفاهت منشی ابواب شقاوت
و ادبار بر روی روزگار خود کشاده یکباره رواج درگاه عالم پناه بر تافت - و ازین

حرکت ناهنجار سزای کردار نابکار خود یافته رسید بد آنچه رسید - چنانچه در مقام خود عنقریب زبان زد خامه وقایع پرداز خواهد گشت *

بیان ترک تاز نذر محمد خان والی بلخ بحوالی کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدی و خجالت و ذکر سر جمله احوال او و برادرش امام

قلی خان والی توران

چون حضرت جغت مکانی ازین جهان گذران در گذشته اورنگ جهانبانی را بدین صاحبقران سعادت قرین و سر و سرگروه سرداران روی زمین باز گذاشتند - و درینوقت آنصاحب وقت و خدایگان زمان در جنید دکن تشریف داشتند - و هنوز عالم از جلوس اقدس آنحضرت قرار نگرفته بود - بنابر آن بسبب وقوع هرج و مرج که خاصیت ایام فترت و لازم ماهیت امثال این اوقات است - خلل کلی بحل و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت - و رفته رفته از زیاده سری و پیش طلبی غرض پرستان نظم و نسق معاملات سرردها مختل گشته کار بدان کشید که رتق و فتق مهمات ملکی و مالی مهمل و معطل شود - در خلال این حال نذر محمد خان والی بلخ چون گمان آن نداشت که باین زودی جلوس پایدار سرمایه قیام قواعد سریر خلافت و قوام امور کارخانه سلطنت خواهد گشت - لاجرم ناعاقبت اندیشی که لازمه افراط شرب مسکرات و تناول مغیرات است اضافه علت شده از سستی خرد بخاطر آورد - که چندانکه عرصه خالیست فرصت وقت غنیمت شمرده بر سر دار الملک کابل و مضافات آن ترک تاز آورد - و باوجود آنکه امام قلی خان والی توران مهین برادر او بمنع کوشیده درین باب مبالغه

و تاکید بجا آورد ممنوع نشده راه ابا و امتناع سپرد - در همان زودی با لشکر خدلان اثر مشتملبر المانجی و نوکر که عدد ایشان به پانزده هزار سوار میکشید راه کابل پیش گرفت - چون در اواخر عهد میمنت حضرت جغت مکانی خدمت صاحب صوبگی کابل بخواجه ابو الحسن نامزد شده بود - ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق امور آن صوبه قیام و اقدام می نمود - درینولا باندک مایه مدتی قبل از آنکه قضیه ناگهانی رو دهد بحسب اتفاق بر سر پسر اجداد بدنهاد سر گروه افغانان لشکر ظفر اثر کشیده در دره خرمانه از اعمال تیراه کار برو تنگ ساخته او را در مضیق قبل داشت - و نزدیک بود که یکبارگی مستاصل سازد که ناگاه خبر شفقار شدن آنحضرت رسید - لاجرم ظفر خان بحکم مقتضای وقت دست از باز داشته همت بر ناگزیر حال گذاشت - و باوجود آنکه از بذدهای معتمد بادشاهی که در کابل بودند خاطر جمع داشت - از روی عاقبت اندیشی چندی از امرای کار آزموده مثل یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت خان و عبد الرحمن ترنابی و معین خان بخشی و غیر اینها را بنگاهبانی قلعه فرستاده خود به پشاور آمد - و برسم معهود هر ساله که حکام آن ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق ییلاق و قشلاق در کابل و پشاور بسر می برند درینولا اراده کابل نمود - چون افغانان مکرر ازو مالشی بسزا یافته بودند درین صورت بحکم غرور که خاصیت این نوع امور و لازمه امثال این احوال است - و جز بمیامن تأیید حضرت ذوالمنن از غایله آن ایمن نتوان بود گمان آن نداشت که من بعد هوای عصیان و سودای طغیان در دماغ پریشان آن تباة اندیشان جا کند - چه جای آنکه حرکتی ناهنجار از ایشان سر تواند زد - ازین راه خاطر جمع ساخته و بواجبی رعایت طریقه احتیاط نموده باندک مایه مردمی از راه گریوه تنگ خیبر که لشکر گران سنگ را بهیئت اجتماعی و تورک

شایسته عبور از آنجا میسر نیست بآهنگ کابل راهی شد - چون افغانان واقعه طلب خصوص آنریدیان اهومن سرشت که همواره در تنگي کار اظهار اطاعت می نمایند - و بهنگام فرصت بر سر کار خود رفته جوهر بدگوهري خویش ظاهر می سازند - ازین معنی اطلاع یافته فرصت وقت غنیمت دانسته بمقام انتقام در آمده بخاطر آوردند - که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرند - اتفاقاً در وقتی که ظفر خان با مردم کار آمدنی از راه کوتل گذشته بود بدنباله لشکر بر خوردند - و خود را بر باز ماندگان و گرانباران از پیادگان سپاه و عمله و فعله اردو زده برخی از احوال و ائصال را بتاراج بردند - خان مذکور با حال تباہ و دشواری تام به پشاور مراجعت نموده تلافي و تدارک این معنی بر وقت دیگر حواله نمود - خبر این چشم زخم وقتی بمسامع علیه رسید که از استقرار حضرت خدیو روزگار بر سریر سلیمانی عالم قرار یافته بود - و از جلوس اقدس آن قایم مقام جانشینان حضرت خیرالانام غبار آشوب و شورش برخاسته فرو نشسته - بظاہر آن خواجه ابو الحسن ^۱ [مهمندي] مخاطب به لشکر خان را که بقدم خدمتگاري و وفاداري امتیاز تمام داشت بتقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند چنانچه پیشتر مذکور شد - هفتوز او بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن نذر محمد خان بولایت کابل و محاصره نمودن قلعه از عوایض منہیان آنصوبه گوش زد اشرف گردید - از آنجا ده مراعات حزم و احتیاط و ملاحظه عاقبت بینی رکن اعظم امور جهانبانی است - سپهسالار مہابت خان بہادر خانخانان را بتادیب اوزبکان سست خرد نامزد فرمودند - و چندی از امرای دیگر مثل راؤ رتن و راجه جی سنگه و راؤ سور و سردار خان و شیروی رویله و سید وزیر خان و سید عالم و نظر بہادر خویشگی و راجه

روز افزون و امثال اینها مشمول عواطف بادشاهی گشته با جمعی نثار از منصبداران و احدیان که عدد آنها زیاده بر بیست هزار سوار جرار بود بہمراہی آن سپہ سالار اعظم تعین پذیرفتند - و معتقد خان به بخشیدگري واقعه نویسی این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و نقارہ بر کام خاطر فیروز شد - و چون مہابتخان خانخانان با ہمراہیان بنواحی سہرند رسید - و خبر فرار اوزبکان تیرہ روز شنید - از همانجا حقیقت بدرگاہ آسمان جاہ عرضداشت نموده از موقف خلافت بمعادوت مامور شد - و معتقد خان بظاہر فرمان جہان مطاع بلاہور شتافت کہ بیگمان و سایر پردگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکانی را بدار الخلافہ رساند - حقیقت فرار نذر محمد خان بی فیل مقصود برین نہج بود کہ چون آن نامعاملہ فہم بظاہر عدم تدبیر و تامل در عواقب امور بسرحد ولایت کابل رسید - نخست بنواحی ضحاک و بامیان در آمده تسخیر قلعه ضحاک کہ حصاری بدان سختی و دشواری در آن سرزمین کمتر نشان میدهند پیشنہاد خیال محال پڑوہ ساخت - و عبد العزیز خان پسر خود را با عبد الرحمن بی دیوان بیگی و اتالیق او و حاجم توقیای با چندی از بہادران کار آزمودہ روزگار فرسودہ برای محاصره حصار پیشتر راہی ساخت - و خود نیز از عقب روانہ شد - خنجر خان ترکمان قلعه دار ضحاک وقتی خبر یافت کہ قشونہا و لشکر منقلہ خود را بدروازہ اول رسانیدہ بودند - باوجود عدم تہیہ اسباب قلعه داری بر عون و مون الہی و بتأیید اقبال بادشاهی توکل نمودہ شجاعت ذاتی را کار فرمودہ و با معدودی چند از خویشان و برادران خویش بمدافعہ و مقابلہ پرداختہ داد مقاتلہ و مجادلہ داد - و بضرب ^(۱) بادلیج و زبنورک و زن مرد افکن روی آن تباہ رایان

نگاهداشت - چنانچه در یک نفس بیدارنگ بمحض دمدمه و افسون دم گیرای تفنگ خیل ارواح صد تن از بهادران نامی از یک طایفی باغی را از دار الملک بدن باغی نموده باقی را زخمدار و شکسته بر گردانید *

روز دیگر نذر محمد خان بقرارداد طمع خام ترتیب و توزک افواج مقهوره داده نیت تسخیر بست - و آهنگ یورش نموده سر پنجه سعی بدار و گیر کشاد - درین مرتبه نیز اثری بدان مراتب مرتب نگشته از مقابلۀ عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود - و چون خود به تهیه اسباب پیشرفت کارزار و تجهیز عساکر خدایان آثار برخاسته بود خائب و خاسر برگشته بنابر رفع کمال خجالت و انفعال امرا و بهادران لشکر منکوب را بسوزنش و ملامت مطعون داشته بگرمی عتاب و تذیی خطاب سرگرم ساخت - و مقرر نمود که سلطان زاده و عبد الرحمن و حاجم توقیای و تذکر قلی حاکم قندوز با جمعی کثیر از بهادران بجانب دروازه متوجه شوند - و اوراز بی و [محمد قلی]^۱ قلماق از طرف دره آب یورش کنند - و یلنگتوش بی و نذر بی پروانچی را از طرف بالای حصار فرستاد *

بامداد روز سیم اردی بهشت موافق پانزدهم رمضان امرای مذکور با سایر سران الوسات از میدان هزاره گرفته تا صده همگی در پیشرفت کار یکدل و یکجهت گشته بیکبار از هر چهار جانب آهنگ یورش نمودند - و سلطان زاده و غیره کرنا کشیده دلیرانه خود را بدروازه^۲ [اول]^۳ رسانیدند - خنجر خان به نیروی ذاتی و کارگرمی اخلاص خالص از همگنان حسابی بفرداشته باندک فرصتی چندی از مقهوران را بر خاک هلاک انداخته

(۱) ع [محمد باقی] ل *

(۲) ع [عالی] ل *

باقی را زخمی و مغلوب ساخته از پیش برداشت - و افواج دیگر نیز که از سایر اطراف شتافته بودند از هر سو مالشی بسزا یافته چندی از امرای نامور مثل تذکر قلی خویش نذر محمد خان و برادر عبد الرحمن کشته گشته و نذر بهادر میر آخور را زخمی از معرکه بیرون بردند - دیگران چون دانستند که کاری از پیش نمی رود هزیمت را غنیمت شمرده با خاطر افسرده و دل مرده باز گشتند - چون نذر محمد خان دانست که این قلعه بآسانی بدست نمی آید بخاطر آورد که تا افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر خالیست دمی چند را که مغنم است غنیمت شمرده فرصت از دست ندهد و خود بهر کیف بکابل رسیده بمعاصره قلعه پردازد - چون راه غور بند و چاریکاران را طرفداران آنجانب مضبوط نموده بودند ناچار از راه سیاه سنگ آهنگ کابل نموده بشتاب تمام روانه شد - و بغواهی پمغان رسید - و سنکر پمغان و للندر را که عبارت است از سدی که در تغلغای کوهسار بسفک استوار نموده پناهگاه میسازند بهر طریقی که ممکن بود شکسته بد آنولایت در آمد - و متعرض مال و ناموس ملتجیان مذکور و سایر اهالی آن سرزمین که همگی مسلمانان پاکیزه دین و صاف اعتقاد اند شده آتش جور و طغیان در خاک پاک اعمال دار الایمان بر افروخت - و هرچه از صامت و ناطق یافت به تحت تصرف در آورده خاک آن عرصه را نیز بباد غارت و فیهب بر داده اسیر بشمار گرفت - و خود را بدین مهلکه انداخته در دنیا و عقبی نکال و وبال ابدی و بدنامی سرمدی اندوخت - بعد از فراغ لوازم اسر و تاراج متوجه کابل شده در پنجکروهي شهر فرود آمد - و از راه توهّمات دور از راه نخست از در مکر و تزویر در آمده مکاتیب مشتمل بر انواع وعد و وعید و سخنان بیم آور سهمگین به بندهای بادشاهی و اهالی و موالی نوشته همراه نظر خواجه و گل بابا و چندی از چاپلوسان

چرب زبان راهی ساخت - چون فرستادگان رسیده نامه و پیغام رسانیدند یعقوب خان بدخشی و شمشیر خان و معین خان و عبد الرحمن ترنابی از اولیای دولت و قاضی زاهد و چندی از اعیان مملکت در صفه بیرون دروازه دهلی انجمن ساخته رسولان مخدول را بدان محفل طلب داشتند - و بمقتضای عقیده راسخ و ارادت درست که لازمه حقیقت کیشی و حق اندیشی است متفق الکلمه جواب با صواب آن تزییر نامها بر وفق اراده و نه داده فرستادها را بی نیل مدعا باز فرستادند - و بجمیعت خاطر تمام تکیه بر تائید نامتناهی الهی و همراهی اقبال کار ساز بادشاهی نموده از قلت جمیعت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا نیندیشیدند - و به تهیه اسباب قلعه داری پرداخته یکباره برج و باره را مستحکم ساختند - و چون نذر محمد خان را از همراهی و اتفاق ارباب وفا و وفای پاس کلی دست داد - نخست نیت محاصره قلعه را با خود درست ساخته از پنجکروهی شهر کوچ کرد - روز پنجشنبه نوزدهم خورداد مطابق پنجم شوال سنه هزار و سی و هفت هجری بفواهی شهر و قلعه آمده از جانب پشته نهر فتح و پشته بی بی ماه رو در آمد - و قراولان موکب اقبال بر پشته ده افغانان و مقبره سید مهدی خواجه بر آمده رو بمقابله ایشان آوردند - و دلیوانه بمجاده و مقاتله در آمده تا شب بانواع مواجهه و مدافعه روی آن تباة اندیشان تیره رای را نگاهداشتند - و نماز شام که عسکر منصور نور پشت ثبات و قرار بداد غروب نموده از عالمیان رو تافت - و افواج سپاه سیاه درون ظلام عرصه را خالی دیده داد کم فرصتی و تباة سگالی دادند - درینحال موافقان بمعسکر اقبال و سعادت معاودت نمودند - و مخالفان نفاق آئین در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر رو به سوی قلعه نهادند - و چهار جانب آنرا محاصره نموده جا بجای مقام گزیدند - چنانچه نذر محمد خان در خانه

عبد الرحمن ترنابی و عبد العزیز پسرش در خانهای معین خان و عبد الرحمن بی در مدرسه خواجه عبدالحق و یلفگتوش بی در مقبره خان دوران و سلطان زاده کاشغری در کلکنه و اوزار بی در خانه قاضی زاهد جای گیر گشته و چند روز به تهیه اسباب احاطه حصار گذرانیده بفراهم آوردن آلات کارزار پرداختند - و گاه بیگاه بدستبازی در آمده از دستبرد صدمه بهادران جان نثار سر می باختند - چون تمام ساز یورش باعتماد ایشان مهیا شد و ملجاریها پیشرفت و جواله دمدمها بسرکوبی درآمد - دایره محاصره را به برکار احاطه تفک ساخته مرکز دولت یعنی قلعه کابل را نقطه وار درمیان گرفتند - و هر روز یورش نموده از کشش و کوشش بهادران موکب اقبال سرها به تیغ تنها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت می نمودند - درین اثنا رزی میر موسی قورچی مشهور به میرگل از تابینان خواجه ابوالحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود - بانفاق چندی از احدیان آرم جوی ناموس دوست و سپاهیان رزم جوی کار طلب طلبکار پیش برد کار گشته از قلعه بر آمد - و روی به ملجاری باقی قلماق و (۱) نذرچی و منصور حاجی از بهادران نامدار مخالفان نهاد - و همگنان باستظهار یارچی یگانه ایزد دادگر و اعتقاد همدستی یک دیگر یکدل و یکجهت شده چون شیران یله ازان گله روباهی چند پروا و محابا نکردند - و باوجود کثرت آن ددرویان دله دله بخاصیت صدق نیت و حسن عقیدت دلنهاد نصرت گشتند - و بدار و گیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد علت غلبه میکرد - در آخر امر به مدد و تائید الهی مظفر و منصور شدند - و قریب پنجاه تن از آن مقهوران را بیسر ساخته سرکونها را بخاک رهگذر برابر ساختند - و سایر اسلحه ایشان را با سرها که بریده بودند بقلعه بردند - و از موافقان جز

میر موسی که با دوازده احدی زخمی گشت هیچکس کشته نشد - بالجمله درین مدت سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه مقهور و قلت افواج قاهره همه روز بعفایت الهی و اقبال نامتناهی غلبه از جانب اولیای دولت عالیه بود و اعدا همیشه مغلوب گشته مخدول و مذکوب باز گشتند *

چون در اثناء طی راه خبر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک به لشکر خان رسید با عزیمتی جازم و دلی قوی و همتی راسخ تکیه بر میامن اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا اراده پیش رفتن پیش نهاد همت ساخت - و بنابر مقتضای مصلحت وقت بمقام عجالت و سرعت حرکت در آمده کوچ در کوچ متوجه شد - چون به پشاور رسید سزادار خان پسر خود را با فوجی از بندهای بادشاهی که در آن سرحد بودند پیشتر از خود راهی ساخت - و ظفر خان که حسب الصدور فرمان قضا نشان از موقف خلافت تا هنگام انصرام این مهم بتوقف مامور بود او نیز از پشاور بافواج خود و پدرش بنابر استصواب لشکر خان بطریق منفلا از عقب سزادار خان روانه شد - و خود متعاقب کوچ کرده ازان مقام راهی گشت - چون بچار باغ جلال آباد که در یک منزل موضع نیمه واقعست اتفاق نزول افتاد - باوجود آنکه صواب گویان تا رسیدن مهابت خان صلاح در پیش رفتن نمی دیدند - از آنجا که پیشرفت کار موقوف بر اظهار تجدد و جلالت است با اکثر عساکر کابل که بانتظار لشکر کومک دربار از همراهی ظفر خان تخلف ورزیده در چار باغ توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد - و از کتلای صعب المرور عبور نموده در کندمک که یک منزل بالای نیمه است منزل گزید - چون خبر مسارعت لشکر خان به لشکر اوزبک رسید ازین رو کمال وهم و هراس که درین مقام جای آن و بالاتر ازان بود در دلای ایشان

راه یافته از جا رفتند - و لشکر خان بعد از دو روز که برای سرانجام غله و سایر مایحتاج راه در مقام کندمک اقامت نموده بود موکب نصرت را کوچ فرموده از راه انچرک که عبور ازان در نهایت دشواریست راهی شد - و هشت گروه از کندمک گذشته فرود آمد - و درین منزل باوجود مبالغه امرا در باب توقف و انتظار کومک صلاح وقت ندیده متوجه منزل پیش شد - و از روی عجلت بیای سرعت یکسر بارگی ناخته موضع تاریک آب را که دوازده گروهی خطه پاک کابل است معسکر گروه سعادت ساخت - چون نذر محمد خان ازین معنی آگاهی یافت - و پیشتر خبر تعیین عساکر ظفر آثار از دربار سپهر مدار بسردار پی سپه سالار اعظم مهابتخان خانخانان بدو رسیده بود - لاجرم بخاطر آورد که چون خلج امواج بحر افواج از دریای لشکر بی پایان خدیو بحر و بر منشعب شده پی در پی میرسند - و در آن صورت که او را در برابر روی ستیز و پای گریز نماند - و کار از کارگری چاره و تدبیر در گذرد - و در عین غرامت ندامت سودی نخواهد داد - بنابرین هنوز که عنان اختیار در قبضه اقتدار است - انسب آنست که موافق صوابدید خود عمل نماید - و ازین مهله مخوفه سلامت برآید - بالجمله چون ازین اندیشه خردمندانه دلباخته دست از خویشتن داری برداشت - و از غایت اضطراب و اضطراب بیخودانه انجم کفکاش آراسته بعد از رد و قبول مصلحت ها آخر کار رای همگنان برین معنی قرار گرفت - که چون درینصورت بدین طریق باز گشتن را به هیچ وجه راه و روی نمانده صلاح وقت آنست که ناچار از راه تهور در آید - و رو بمقابل لشکر آورده آغاز دستبازی نمایند - و بنابرین عزیمت ناصواب که در معنی علت سرانجام اسباب هزیمت بود - به کار فرمائی ادبار از دور قلعه برخاسته در موضع نگرانی فرود آمدند - و لشکر خان از استماع این خبر دلیرانه با بهادران موکب

اقبال از آن مقام باستقلال تمام کوچ نموده رو به نگرانی نهاده روانه گشت - و به سردار خان و مبارز خان روهيله و ظفر خان و سعيد خان و ديگر بهادران که هراول لشکر بودند بتأکید تمام نوشت که در ساعت متوجه غنیم شوند - چون خبر رسیدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسید - بنابر دلیر پیش آمدن دلاوران که در معنی طلیعه سپاه فتح و نصرت بود - و هن و سستی تمام بحال او راه یافت - و مع هذا چون اکثر لشکرش المانجي و یغمائی بودند در مدت سه ماه محاصره کابل بتدریج پراکنده زیاده از هفت هشت هزار سوار باو نمانده بود این معنی نیز باعث فتور عزم و قزلزل ثبات قدم او گشت - لاجرم در تاریخ هفدهم شهریور مطابق نهم محرم سنه هزار و سی و هشت هزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بواحدی فرار نهاد - و از راه غوری در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه طی نموده خود را بنواحی بلخ رسانید - و چون این فتح نمایان که باعث کسر سطوت و رفع شوکت عسکر مخالف گردید - بتأکید ربانی و ضم هجوم فوج رعب که از اعظم جنود آسمانی است روی نمود - لاجرم لفظ لشکر فتح که طالبای کلیم به تعلیم الهام در هنگام تعیین موکب اقبال همایون فال از روی شگون یافته بود - با تاریخ آن فتح آسمانی موافق آمد - لشکر خان مظفر و منصور روز جمعه بیست و چهارم شهریور مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و هشت هجری داخل شهر کابل شد - و حقیقت این فتح نمایان و کیفیت احوال عجزه و مساکین اهل شهر و حوالی کابل را در طی عرضداشت بپایه سرور والا عرضداشت - شاهنشاه دادگر و خاقان معدلت گستر رعیت پرور بغایت مؤثر گشته امر فرمودند - که مبلغ یک لک روپیه از خزانه عامره آنصوبه حسب الاستصواب قاضی زاهد بر غارت زدگان و ستمدیدگان آن ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند - و باینطریق جبر کسر آن

خاطر شکستگان نموده مرهم راحت بر ناسور جراحات آن دل خستگان گذارد *

چون خامه بدایع نگار و وقایع پرداز از گذارش جرییات این سانحه فراغ بال کلی یافت - اکنون برآن سراست که در ذیل این عنوان حقیقت بیان چنانچه سنت سنیه ائمه سخن و آئین گزیده ارباب این فن است - که بعنوان تقریب گذارش گفتگو را آرایش قاره میدهند - از طول سخن نیندیشیده سر جمله از احوال و انساب این دو برادر که بالفعل ایالت سر ناسر ماوراءالنهر بایشان باز گشته می پردازد - و همچنین طرفی از خراج آن ولایت را نیز زبان زد کلک وقایع نگار میسازد - بالجمله ایشان خلف دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یار محمد خان اند - که عمزاده حاجم خان والی اورکزم دار الملک خوارزم است - مشار الیه از حاجم خان مذکور بسبب سلوک ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج او نبود رنجیده از خوارزم برآمد - و چون بر ولایت ماوراءالنهر در آمد - سکندر سلطان پدر عبد الله خان نظر بدجابت و قابلیت او کرده کریمه خود را که همشیره حقیقی عبد الله خان بود باو در سلک ازدواج کشیده - و ثمره این پیوند ارجمند زود بعالم شهرت پیوسته جانی سلطان بعرضه وجود آمد - و از جانی سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید - پسر مهین یتیم سلطان پدر امام قلی خان و نذر محمد خان است - و سه دیگر باقی محمد خان و ولی محمد و پاینده محمد سلطان اند - و این چهار برادر مدتها بتقویض عبد الله خان در حکومت تون و قاین و سایر ولایات قهستان گذرانیدند - و یار محمد جد ایشان چندی در بلخ با عبد المومن خان پسر عبد الله خان بسر می برد - بعد از آن عبد المومن خان از غایت بی آرزمی و لجاجتی که لازمه سرشت آن ناحفاظ بود - با خان مذکور

تیز دستی و بد سلوکی آغاز نهاده آخر الامر او را از بلخ اخراج کرد - و مشار الیه نخست بدرگاه عرش آشیانی چندی در ظل رعایت و حمایت آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه مرخص گشته از راه خشکی متوجه مقصد شد - و چون بقندهار رسید درین اثنا خبر یافت که عبد المومن خان ناگهان هدف تیر قدر اندازان تقدیر گردید - و از واقعه آن شویر شر انگیز سر تا سر توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هرسو گرد شورش عظیم برخاست - درین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده هوای سروری در دماغ خودسری جاداد - و تمنای ریاست که از دیرگاه باز در کانون سینه مکفون داشت - سر بر زده نقد فرصت را غنیمتی بزرگ شمرد - و در همان گرمی از تون و قاین برآمده هرات را که تختگاه خراسان است بنصرف در آورده دم از استقلال زد - دارای دارالملک ایران شاه عباس که روزگاران در انتظار این معنی بوده فرصت مساعدت وقت و یاورچی روزگار از دست نداده لشکر بر سر او کشید - و در ظاهر هرات قلاتی فریقین روی نمود و کارزاری عظیم از طرفین دست داد - یتیم سلطان درین جنگ کشته گشته کالبدش نیز ناپدید شد - چنانچه هیچکس بر آن پی نبرده و نشانی دلخشین ازو ندادند - پاره مردم را درباره او این عقیده است که بعد از شکست زخمی خود را بیکی از الوسات رسانیده در گذشت - و دیگران گمان می برند که پس از کسر عسکر زخم دار و از کار رفته به پناه سیاه خیمه یکی از هزارجات رسید - و محصور نشینان چون نه شناختند کما یذبغی بحالش نه پرداختند - و آخر کار از بیم انتقام فرصتش نداده کارش را تمام ساختند - مجمل برادرانش که در عرصه پیکار ازو جدا افتاده بودند هریک سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - چنانچه باقی خان با ولی محمد خان به بخارا آمده بر مسند حکومت نشست - و در اندک

مدتی بر تمام آنولایت استیلا یافت - و کهن برادر ایشان پاینده خان در آن دار و گیر از لشکر شکسته جدا گشته راه قندهار پیش گرفت - و چون در آنجا رسید خود را آشکارا ساخت - شاه بیگ خان صوبدار او را بدست آورده محبوس بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد - آن حضرت او را مصحوب حسن بیگ شیخ عمری نزد قلیچ خان بلاهور فرستادند - و بعد از یکسال در پنجاب خرمی عمرش بباد فغای طبیعی رفت - یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقی خان را شنیده عزم مکه را پس سر انداخته راه توران پیش گرفت - باقی خان خیر مقدم گویان جد خود را باعزاز و اکرام تلقی نموده در حال باستقبال شتافت - و باقدام ادب گذاری پیش آمده بعد از تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او را به شهر در آورد - و مسند خانی را بدو گذاشته خطبه و سکه بفاش کرد - چون دو سال بدین وتیره گذشت یار محمد خان با باقی خان نبیره خود بی لطفی آغاز نهاده در مقام تربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقی خان بودند در آمد - و در خفیه بمقام استمالت امرا و ارکان در آمده خواست که ایشان را از خود کند - درین اثنا باقی خان از معامله خبر یافته پیش از آنکه زمام اختیار از قبضه اقتدار او بیرون رود دست جد از کار کوتاه ساخته جانی محمد خان پدر خود را بسلطنت موسوم نمود - و پس از چندی که یار محمد خان و جانی محمد خان و باقی خان جملگی آنجهانی شدند معامله بولی خان باز گشته جای جد و پدر و برادر بدو رسید - آی خانم حریم باقی خان که دختر عبد الله خان بود - و سابقاً در سلک ازدواج عبد المومن خان انتظام داشت - و بکمال حسن و جمال درمیان اوزبکیه مشهور و در افواه خاص و عام بپیش قدم مذکور بود - بحالۀ نکاح خود در آورد - و حکومت سمرقند را بامام قلی خان و نذر محمد خان

برادرزاده‌های خود داد - و هنوز ایشان تمکن تام نیافته بجست و جوی دولت روزی شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از بد سلوکی‌های ولی محمد خان بجان آمده بودند - در ظاهر بار اظهار وفا و وفای نموده در باطن بایشان نفاق بهمرسانیدند - و رفته رفته از در اعلان عصیان و طغیان در آمده بزرگ و کوچک شهر و نواحی بیکبار موسیقار آسادم از ترانه مخالفت زدند - ولی محمد خان از طور نشست نقش و طرح وضع منصوبه چینی روزگار و انحراف سپاهی و رعیت مجال توقف محال دانسته بی اختیار از قرشی بآهنگ استمداد و استعانت شاه عباس رو بعراق نهاده - و از کم فرصتی‌های وقت و روزگار ناچار آی خانم را با پسر خود سال در قلعه چارجوی گذاشته خود با دل پر خون چون باد ز آب جیحون گذشت - امام قلی خان بی توقف روی توجه به بخارا نهاد - و سایر اهالی آن ملک و امرای اوزبک که از ولی محمد خان روگردان شده بودند باستقبال برآمدند - و او بی مزاحمت مانعی بر مسند ریاست توران زمین مستولی شده بجهت دست آوردن متعلقان ولی محمد خان بقلعه چارجوی رفت - و چون معامله با نامه و پیغام راست نیامد و بوعده و وعید و بیم و امید از پدش نرفت بمکامه پرداخت - قلعه دار بعد از سعی بسیار و نومیدی کومک حصار را با متعلقان ولی محمد خان باو سپرد - امام قلی خان به آی خانم میلان خاطر متجاوز از حد افراط بهم رسانیده بعنایت قاضی حلیله عم خود را در حیات او بی وقوع طلاق شرعی بکباله ازدواج در آورده ازین رو بدنامی دنیا و ناکامی آخرت اندوخت - چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده شاه عباس ازین معنی خبر یافت - از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمه بزرگی ست در مقام تعظیم و احترام خان شده استقبال نمایان بجا آورد - و مراعات لوازم مهمانداری و استمالت

بجای رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد - بعد از چند روزی که ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکانی که ازو برگشته بودند مکرر عرایض مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجه توران بدو نمودند - و او چون بزعم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت - لاجرم باندک مایه مردمی از اوزبک و قزلباش بیخویشتن رو به توران نهاده بعد از ششماه که از ولایت خود مفارقت گزیده بود باز بماوراء النهر آمد - امام قلی خان دانست که باوجود مخالفت ایشان مقابله با ولی محمد خان محال است - بلکه یمکن دیگر معانی نیز صورت پذیرد - ناچار شهر را خالی کرده با برادر متوجه سمرقند شد - و ولی محمد خان بی مزاحمت غیری در بخارا متمکن گشت - و از غایت غرور و کمال استعجال طبع عجول در مقام کینه توزی و انتقام کشی برادر زاده‌ها شده اصلا تمکینی نورزید - و بکار فرمائی عجلت بزود از جا در آمده از راه نا عاقبت اندیشی بی تورک شایان و تجهیز لشکر نمایان رو بقعاقب ایشان آورد - و چون مواجهه فریقین روی نمود از آنجا که سنت سنی روزگار است آن مرحوم محروم را در آن کارزار ناکامی بسیری داده باشاء امام قلی خان بقتل رسید - درین وقت که کار بکام و روزگار بر وفق مرام امام قلی خان گشته او را مخالفی و همچشمی که مدعی شرکت ملک باشد نماند - بخاطر جمع و مقضی المرام بر مسند ایالت آن ولایت تکیه کرده شروع در تصرف سر تا سر توران زمین و قبض و بسط و عزل و نصب و قسمت ملک نموده از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات آن به نیابت خود به نذر محمد خان داد - و تا حالت تحریر که سنه هزار و پنجاه و هفت است همچنان در تصرف ایشان است *

اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولایت نگاشته کلک حقایق

نگار آمد - خامه خود رای هوای ذکر خراج توران زمین در سو جای داد -
 لاجرم حقیقت آنرا از قرار واقع زبان زد ساخته بر سر مطلب اصلی میبرد -
 الحاصل معصوم جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر تا سر ماوراء
 النهر و ترکستان که در تصرف این دو برادرست - از روی نقل دفاتر ایشان
 بهمه جهت خصوص مال وجوهات و سایر جهات نقدی و غله و جمیع
 خراج ارتفاعات و زکوٰۃ قریب یک کرور و بیست لک خانی رایج آن
 ولایت است - که سی لک روپیه هندوستان باشد - ازین جمله شانزده لک
 روپیه مداخل امام قلی خان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان
 است - و این مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل
 جاگیر خان دوران بهادر نصرت جنگ صاحب صوبه مالوه است که یکی
 از بندهای درگاه گیتی پناه است - و جمعی کثیر از امرای عظام درین
 دولت کده ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر درآمد جاگیر
 دارند - چنانچه از جاگیر یمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه
 حاصل می شود که از مداخل هر یک ازین دو برادر بعنوان سه و نیم
 برابر است بلکه زیاده - چون این مبلغ نسبت به جمع اقام اکبر
 هندوستان که هشت ارب است - که عبارت از هشت صد کرور دام باشد -
 و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لهذا نسبت دادن
 بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزیید جاه و جلال این دولت کده
 بی زوال لمحک به لمحک درازد یاد و سرشته بقای این خلافت ابد مقرون
 به اطناب و اوتاد خدام اقبال روز افزون تا انتهای مد مدت عمر روزگار پیوسته
 بامتداد وابسته باد *

مجملا خامه زبان آور از نگارش این جمله معترضه باز پرداخت -
 و ذمه همت از نزود اعتراض خلاف وعده بری ساخته باز بر سر گفتگوی

پیشینه میبرد - و بتقریب سوانح ایام فرخنده فرجام خدیو روزگار دیگر
 باره سرشته سخن بدست بتان جادو فن میدهد - غره تیر سلاله
 سادات فرخنده فال سید جلال *^۱ نبیره قدوة الواصلین حضرت شاه عالم
 از احمد آباد و میرزا رستم صفوی با دو پسر خود میرزا مراد و میرزا حسن
 از صوبه بهار رسیده شرف ملازمت اندوختند - میرزا چون بعلت عارضه
 فقرس مزمن بل بسبب کبر سن که در حقیقت ام المرض و راس الاعراض
 است زمن شده بود - و بطریقی از رفتار رفته که کرسی نشینی بیای پرستاران
 نقل و تحویل ضروری می نمود - حضرت جهانبانی از روی قدردانی او را
 از ملازمت معاف داشته یک لک و بیست هزار روپیه برسم مدد خرج
 سالیانه مقرر فرمودند - که در هر جایگاه که دلخواه او باشد اقامت گزیده
 روزگار بفراغ خاطر بگذرانند - و به سید بزرگوار والا مرتبت میر سید جلال
 خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت شد - ابوالهیم حسین کاشغری بمنصب
 دو هزار و پانصدی ذات و هزار و شش صد سوار مقرر شده ده هزار روپیه نقد
 انعام یافت - چون حسب الائتماس عبد الرحیم خواجه زلال عنایات سرشار
 خدیو روزگار نقش زلات و جنایات عبد الله خان را از صفحه کوردار ناشایست
 محو ساخته بود - درین روز بمنصب پنجهزاری ذات و عنایت شمشیر موصع
 و نقاره و علم و تومان و طوغ و فیل امتیاز یافته انعام مبلغ پنجاه هزار روپیه
 نقد و تیولداری سرکار قنوج ضمیمه عواطف و تمیمه عنایات تامه آمد -
 اعتماد خان خواجه سرا بیست هزار روپیه انعام یافته رخصت مکه معظمه
 گشت - به میر محمد اسفراین که از نزد قطب الملک آمده بود هزار مهر
 مرحمت گشت *

* احوال سید بزرگوار در خامه کتاب به شرح و بسط رقم شده *

جای دادن خواص و عوام ایستادگان پایه سریر سلیمانی در سایه عنایت و ظل مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام

بحمد الله که عنایات خاص بادشاه جهان بعوام و خاص از جمیع وجوه اقتضای عموم و شمول نموده به منفی از اصناف و شخصی از اشخاص انسان اختصاص ندارد - چنانچه ظلال عاطفش که شامل حال عالمی است مانند جود حضرت واجب الوجود همه را فرو گرفته - و آثار نیکسان احسانش که بر خشک و تر و بحر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه جا رسیده - لهذا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و فراغ خاطر اهل گیتی بسته اند - چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار نمی گذرد که آسایش و آرامش عالمیان منظور نظر نباشد - و عزیمت ملوکانه بر بسیج سرمایه امن و امان اهل زمین و زمان مقصود نبود - از جمله شواهد صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون همایونست که درین ایام در فضای کریاس خاص و عام اساس یافته - و سبب بنیاد این نسخه سبع شداد و دیواندۀ عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود اینست که چون همه را از همه سو روی امید بدین جذاب است - و عالمی را بقصد عرض مقاصد و رفع مطالب و برآمد حوایج و مآرب بدین مرجع عالمیان باز گشت است - ازین جهت که هنگام عرض و مجری از زحمت بارش برسات و آسیب تف تموز حجابی و پناهگاهی نبود - لاجرم بمقتضای مرحمت نامتناهی فرمان قضا جریان بدین مضمون توقیع نفاذ یافت - که در

دار الخلافه کبری و همچنین در اکثر اعظم بلاد ممالک محروسه هر جا که دولت سرای بنیاد یافته باشد - خاصه در دارالسلطنت لاهور در پیشگاه جبروکه خاص و عام که محل انجراح حاجت جهانیان است - ایوانی مشتمل بر چهل ستون بطول هفتاد ذراع و عرض بیست و دو ذراع طرح افکنده زود باتمام رسانند - تا سایر بندهای درگاه بیزحمت تابش آفتاب و تشویش بارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود - مجعلا بامر ارفع بدینسان بارگاه رفعت پناه مشتمل بر چهل ستون به عظمتی اساس یافت - که رفعت آستانش باعث کسر شان ایوان کسری گشته - و ازین دست والا بنیاد مقصوده که از رشک متانت اساسش قصور در بنای قصر قیصر راه یافته - در عرض چهل روز با این طول و عرض و وضع غریب و هندسه بدیع خاطر فریب باتمام رسیده باعث حیرت نظارگیان گشت * ابیات *

در روزگار ثانی صاحب قران که دهر
یکره ندیده است قریفش بصد قرون
عالی اساس بارگهی شد بنا که راست
از کوه بی ستون بود افزون بجمل ستون
از رشک تابش در و دیوارش از شفق
در خون نشسته تا بکم - چرخ نیلگون

چون این فرخنده بنا بهمه معنی سمت اتمام و صورت انجام پذیرفت - اختر شماران سطرلاب نظر ساعتی بری از نحوس و قرین سعود در تاریخ بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و هفت هجری بر گزیدند - شاهنشاه فلک بارگاه بعد از انقضای بیست و گهزی روز در سلامت مختار اندیشه رسای دقایق رسان درین محفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت تزئین داشت - اورنگ نشین سریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال

گشتند - و جمهور افام را در آن بارگاه خاص بار عام داده زبان سپاس گذار
بستایش آفریدگار ائس و جان و دست حق پرست به بخشایش و بخشش
گفته گاران و محتاجان بر کشادند - و سایر ثنا گستران و همچنین سروران
و نغمه پردازان را ساز عیش جاویدی آماده نموده طالبای کلیم را که این
رباعی بوصف آن بارگاه سلیمانی در سلک نظم کشیده بعرض مقدس رسانید
صله شایسته مرحمت فرمودند *

این تازة بنا که عرش همسایه اوست
رفعت حرفی ز رتبه پاینه اوست
باغیست که هر ستون سبزش سرویست
کسایش خاص و عام در سایه اوست

همدرین روز قاسم خان بعفایت خلعت و اسب خاصه بلند پایگی یافته
بصوبه داری بنگاله مرخص گشت - و دریا خان روهیله بمرحمت خلعت و جمدهر
مرمع و فیل و اسب و انعام بیست هزار روپیه نقد کامیاب آمده داخل
تعیناتیان دکن شد - و سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خان و تفویض
خدمت فوجداری ترهت و نواحی صوبه بهار و منصب سه هزاره ذات
و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسب و فیل و پانزده هزار روپیه نقد امتیاز
پذیرفت - محمد قلی ایلمچی شاه عباس که از طرف شاه عباس برسم
رسالت نزد قطب الملک رفته بود - بعد از مراجعت بسجده آستان آسمان
نشان رسیده سر رفعت بگردون رسانید - و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپیه
سرافرازی یافته بایران مرخص شد - و میر جمله بانعام بیست هزار روپیه
سرافراز شد - و قلیچ خان از عفایت نقاره بلند آوازه گشت - کیلوجی بهونسله
از عمده های دولت نظام الملک بکار فرمائی طالع والا آمده خان زمان
را دید - و احسب الالتماس خان مذکور بعفایت ورود فرمان عالیشان و خلعت

و جمدهر مرمع و اسب و فیل و نقاره و منصب پنج هزاره ذات و سوار
سربلند گردید - عرایض محمد عادل خان که در هزده سالگی و قطب
الملک عبد الله در دوازده سالگی جانشین آبابی خود شده بودند - مشتمل
بر تهنیت جلوس مبارک با پیشکش نمایان از آنجمله قطعه نیلیمی بود
بابت عادل خان که نظیر آن در آب و تاب بسیار کمیاب بود - سی هزار روپیه
قیمت داشت - از نظر افور گذشت *

درین ایام روز جمعه بیستم امرداد فرخنده عید سعید اضحی اتفاق
افتاده بشارت میمنت و فرخندگی باولیای دولت جاوید پیوند رسانید -
خدیدو هفت کشور بادشاه دین پرور باهنگ احیای سنت حضرت
خیر البشر مانفد خورشید خاور دولتخانه زین زرین را شرف خانه ساخته
فضای عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت بارگاه
سپهر اطلس نمودند - و ادای عبادت معهوده این روز نموده هنگام مراجعت
بدستور تشریف روی زمین را در افشان و زر ریز ساختند *

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانه سپهر نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلی خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بخت مادرزاد آنست که در
ساحت هر دیار صاحب سعادت که بار کثوفه رحل اقامت افکند - عالمی
بآهنگ آن عالی مقام بار رحلت بر بندد - و لازمه بخت و مقتضای اقبال
آنست که بهر سو که رو آورد جهانی آن را قبله آمل و امانی دانسته روی
توجه بدان سو کند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه خلافت
پناه است - خاصه درین ایام خیر انجام نه سرور سروری از جلوس همایون

ر شک کرسی هشتمین گردون گردید - امام قلی خان والی توران همواره خواهش داشت - که از سر نو سر رشته توثیق وثایق محبت بدست آورده تجدید عقد مواخات و تمهید روابط موالات نماید - و بتازگی حلقه اظهار دوستی بر در دار الامان ولا و وداد و امن آباد یکانگی و اتحاد زده ابواب مکاتبه و مراسله را کشایش دهد - لیکن از رهگذر بیراهی و بی روشی که از نذر محمد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر یافت - معجوب مانده این معنی موجب سد این راه و حجاب این باب شد - و انتظار معاودت خواجه عبد الرحیم نیز سبب تعویق و تاخیر آن عزیمت گشت - و مضمون مراسله که مصحوب او بخدمت حضرت جنت مکانی ارسال داشته بود آنکه چون شاه عباس فرصت وقت غنیمت شمرده قلعه قندهار و مضافات آنرا بتصرف در آورد - اگر درین ولا فوجی از افواج عساکر بحر امواج در رکاب سعادت شاهزاده والا اختر که اهل هفت کشور از ضرب شمشیر شعله تاثیر آن سرور در تپ و تاب اضطراب اند - و از اصابت تدبیر آفاق گیر آن والا جناب در حساب به تسخیر قلعه قندهار تعیین فرمایند ما دو برادر نیز بمقتضای دولت خواهی و خیر اندیشی که لازمه خیرخواهی و به اندیشی است به لشکر ظفر اثر پیوسته بعد از کشایش حصار قندهار و قطع و فصل آن دیار متوجه خراسان شویم - و عهد و پیمان موکد بایمان بر طبق این مضمون می بندیم - که از بلاد مشهوره آن ولایت بعد از فتح هر شهری که اولیای دولت دست تصرف از آن باز دارند تعلق بما داشته باشد - چون حضرت جنت مکانی بعد از مطالعه مضمون نامه در مقام تجهیز عساکر و صدق مدد ایشان گشته هنوز ترتیب مقدمات شهود شاهد مقصود از خفا خانه غیب بجلوه گاه نمود نیامده بود - قضا را آن سرور بمقتضای احکام قدر محتوم و قضای مقدر

متوجه تسخیر عالم دیگر گشتند - و بعد از جلوس مبارک خواجه عبد الرحیم رسیده در نوروز سال حال بملازمت استسعاد پذیرفت - و همدان نزدیکی از اشتداد مرض دیرینه بعالم بقا شتافت - آنگاه حضرت خلافت پناهی بمقتضای مکافات این خیر اندیشی و نیکوخواهی که از امام قلی خان بظهور رسیده بود خواستند که حجاب مذکور مرتفع سازند - لاجرم در مبادی ایام جلوس خیر انجام بمقام ارسال جواب مراسله در آمده بیست و دوم آبان ماه از نخستین سال جلوس میمنت مانوس حکیم حافظ را نامزد این خدمت نمودند - و موازی یک لک و پانجاه هزار روپیه از انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات و نفایس و امتعه هندوستان برسم ارمغان و بیست هزار روپیه بجهت مجاوران و ارباب استحقاق و خدمه روضه منوره حضرت صاحب قران مصحوب او ارسال داشتند - و خواجه محمد صادق خلف خواجه عبد الرحیم را بمرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و انعام سی هزار روپیه نواخته بهمراهی حکیم مذکور مرخص ساختند - و ده هزار روپیه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند *

نقل نامه نامی و مراسله سامی حضرت صاحب قران ثانی بامام قلی خان والی توران

تا رشحات کلک بدایع نگار و نفحات خامه مشکبار در اظهار روابط دوستی و ولا و بیان مراتب صدق و صفا طراوت بخش چمن خلت و وداد و عطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد - دیباچه آمال و امانی و حدیقه حشمت و کامرانی سلطنت مآب معدلت قباب نصفت ایاب شوکت انتساب عنوان صحیفه ابهت و کامرانی طغرای منشور دولت و بختیاری

فارس مضمار فتوت جوهر مرآت صفا و صفوت زبینه افسرخانی شایسته
سریر کشور ستانی سلاله دودمان اعلیٰ شعبه شجره مفاخر و معالی گوهر
بحر عدل و احسان مجدد قوانین آبابی عالی مکان المود بالناکیدات الازلیه
من الله المعین المستعان دامت ایام اخوته و سلطنته و زادت اعوام خلته
و معبته بتوقیع سعادت جاردانی موشع و برشحات سعاب کرامت دوجہانی
مرشح باد - حقیقت کیفیت اتحاد معنوی و مرابطات صوری که بواسطه
موانع ظاہری چند مدت در حجاب خفا محجوب و مخفی بود - از ارسال
مراسله سامی و مفاوضه نامی مشحون بجواهر زواهر مصادقت و محتوی
بدرر غور موافقت که بواسطت نقاوه اصفیای کرام عمده نجبای انام ناهج
مناهج دین تویم خواجه عبد الرحیم در باب مهام خیریت انتظام این برادر
نیازمند درگاه الہی و دیگر مقدمات پسندیده باعلیٰ حضرت قدسی مرتبت
رضوان پناه خلد آرامگاه انار الله برهانه به نسبت قرابت سابق بی تجدید
جہات لاحق رقم زده خامه عذیرین شمامه شده بود سمت اظهار و اعلان یافته
محرم سلسله موالات و مصافات قدیم گردید - و از مطارعی آن رقیمه کریمه
روایع و شمایم محبت بمشام صداقت انجام رسید - از روی وفور مرابطات
صمیمی مرکوز خاطر اقدس آن بود - که در اول جلوس میمنت مانوس
بر اورنگ سلطنت و فرمانروائی خواجه مشار الیہ را با یکی از معتمدان
درگاه رخصت فرمائیم تا آمده مجدد رابطه صوری و معنوی و مذکر مناسبات
قدیمی و جدیدی گردد - سنوح دو مقدمه سبب توقف و تراخی
گردید - یکی فوت خواجه عبد الرحیم مرحوم که بعد از دریافت عز مجالست
میمون بساط حیات عارضی در نوردید - دوم آمدن نقاوه اصلا ب کرام
نذر محمد خان از روی بی فکریها و بی تجربگیها که لازمه شہاب است
بکابل - اگر بدلات عقل رهنما ازین اندیشه بیحاصل و پندار دور از کار که

باغواهی جمعی از کوثه اندیشان بیخورد بادبی آن شده بود تقاعد نمی ورزید -
فرستادن جیوش منصوره از درگاه ضرور بود - بعد از آنکه افواج قاهره
پی در پی می رسید ملاحظه آن بود که غبار وحشتی درمیان بر انگیزخته
شود - و علاقه دوستی و روابط چندین ساله بفساد و افساد آن کوثه بنیان
فرومایه خلل پذیر گردد - چون شیوه ستوده ارتباط و التیام از قدیم الایام
الی الآن فیما بین این دودمان رفیع الشان و سلسله علیہ خوانین ولایت توران
متحقق بوده - و آئین صدق و سداد بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد
داشت - درین ایام سعادت فرجام که بمیامین تائیدات الہی و یمن مواهب
نامتناهی دولت روز افزون آنآ فائاً بانواع فتوحات غیبیه و اصناف فیوضات
لاریبیه مقتون و مقرونست - و شاهد هر مدعا و مقصود که بر صفحه خاطر
خیر اندیشان این سلطنت ابد مقرون مرتسم میگردد - باتم وجوه بر منصف
حصول جلو ظهور می نماید - منظور نظر حق بین حقیقت گزین آنست -
که شیوه فرخنده اتحاد و یگانگی بیشتر از پیشتر ملحوظ ضمائر قدسی
سرایر بوده در انتظام قواعد مودت و اتساع عرصه عداقت که مستلزم انبساط
خاطر دوستان و انتظام اوضاع جهان و جهانیان ست زیاده تاکید رود - تا
وثاقت اخوت که ابد الابد در تزیید باد - مشهود همگنان گشته نتایجی
که بر آن مترتب است عنقریب بر وفق اراده اولیای دولت طرفین بعمره
ظهور آید - بالفعل بجهت تشیید مبانی و داد و وفای که انتظام بخش
انفس و آفاق است - بسیادت مآب مرتضوی انتساب خواجه محمد
صدیق خلف الصدق خواجه مغفور از روی عاطفت رخصت انصراف
ارزانی داشته حکمت مآب نتیجه الاما جد و الاعالی لایق العفایات
السلطانیہ حکیم حائق را که از خانه زادن معتمد و محرم راست گفتار
درست کردار درگاه والا است - بخدمت آن گوهر اکلیل جلالت و فارس

میدان شهادت فرستادیم - که بعد از ادراک سعادت ملازمت بابلاغ مقدماتی که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید - شیمه قویمه مواخات آنکه همیشه بهمین طریق بمراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه بارسال مفاوضات منیغه و مراسلات شریفه که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است بیشتر محرک سلسله خصوصیت و جهت مندی گشته همواره بواردات ذات لازم الکرامت و باظهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم رابطه یگانگی و رافع غایله بیگانگی است - مسرت پیرای ضمیر عطوفت اشراق گشته خوشوقت میساخته باشند - مسند ابهت و خانی مخلص و سرور سلطنت و کامرانی مشید باد *

توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باری و تعیین پزیرفتن امرای نامدار بر ججهار بندبیله

چون نرسنگه دیو پدر ججهار سنگه بسلسله جنبانی طالع موافق در مبادعی ایام بادشاهزادگی حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بملازمت پیویسته خود را در سلک بندهای درگاه کشید - و همدران ولا مصدر خدمات پسندیده گردیده و خویشتن را سزاوار مراحم بیکران و عواطف بی پایان ساخت - آنحضرت هنگام جلوس همایون بحکم التزام حق گذاری حقیقت کیشان وفا اندیش بحال او پرداختند - و او را از اکثر اقوان و امثال برگزیده فرق اعتبارش بفرقدین بر افراختند - چندانکه رفته رفته بمراتب عالی و مناصب والا رسید - و سرمایه اقتدار و قدرت از جمیعت و ثروت و خیل و حشم و اجتماع لشکر بجای رسانید - که دقایق درجات و مقدار از پله امثال

و اقوان بل از مرتبه راجهای کلان در گذرانید - و در آخر کار و پایان روزگار دولت جهانگیر بادشاه که از فرط استیلائی امراض مزمنه قطعاً بنظم و نسق معاملات ملکی و مالی نمی پرداختند - لاجرم او درمیانه فرصت غفیمت دانسته از حد خود تجاوز نموده دست تطاول بملک و مال زمینداران اطراف و نواحی سرزمین خود بل طرفداران محل دور دست دراز کرده اموال بسیار بتعدعی بیحساب فراهم آورده بدان مثابه که از حیز قیاس قدر و مقدار بیرون رفته از مراتب حساب و شمار در گذشت - و در عرض آن ایام بغایر عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت - و به هیچ باب باز خواستی نشد - تا آنکه روزگار او پایان رسید - و اندوخته گران سنگ دیرینه اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتحت تصرف این سبکسر در آمد - چون ظرف تنگ آن ناآزمون کار گنجای تصرف این گنج خانه مالا مال نداشت - یکباره از جارفته سرمایه خودسری آماده ساخت - و چون روی سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس حضرت صاحبقرانی زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت بر نهی استقامت جاری گردید - آن نا معامله فهم بفکر روزگار خویش افتاده باستواری حصار و انبوهی جنگلهای دشوار گزار که پدرش آنرا سرمایه استظهار خود پنداشته همت بر حفظ و تربیت اشجار آن گماشته بود - پشت گرم گردیده در سی و دوم خورداد سال جلوس مبارک روگردان شد - و نیم شب از دار الخلافه برآمده رو براه فرار نهاد - چون دولتمخواهان از این معنی آگاهی یافته حقیقت را بعرض بار یافتگان انجمن رسانیدند - که آن اهرمن نژاد وحشی نهاد بمجرب فرار در پی سرانجام مهم بغی و فساد و بر سر اظهار عصیان و عناد است - و همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه اثر گماشته - و بوادی استمالت و دلاسی سرکشان آن بوم و برکه با او در مقام

نفاق بودند افتاده بر سر استحکام بارها و بستن گریوها و گذارها پا افشوده بلکه در صدد مداخل و مخارج دور دست نیز شده - لاجرم فرمان قضا نشان به پروانگی قهرمان قهر خدیو روزگار که مظهر بطش قهار علی الاطلاق است بطغرای امضا و توقیع قضا نفاذ رسید - که از حاضران دربار ده هزار سوار جرار بسرداری مهابتخان خانخانان سپهسالار با دو هزار بندوقچی و پانصد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده سزای کردار ناشایست در کنار و بر آن زیاده سر گذارند - و سید مظفر خان بارهه و اسلام خان و دلاور خان برنج و سردارخان و راجه رامداس و نظر بهادر خویشگی و راجه روز افزون و حبیب خان سور و بهگوانداس بندیده و دیگر بندهای روشناس درگاه عالم پناه به عذایت بادشاهی مفتخر و مباهی گشته بهمراهی آن عمده الملک تعیین یافتند - و در وقت رخصت به سپهسالار خلعت با نادری و کلکی مرصع و یک لک روپیه نقد ضمیمه این مراسم ساخته - و خدمت بخشی گری به کفایت خان و فیل و نقاره به دلاور خان مرحمت فرمودند - و خان جهان صوبه دار مالوه با سایر کومکیان آن معال و صفدرخان جاگیر دار سرونچ وانی رای سنگدل و راجه بیتهداس کور و سترسال کچهوا و بلبهدر سنگهاوت و پیرخان میانه و شادبخان اوزبک و راجه گردهر و خنجرخان جوره آقاسی و دیگر منصبداران از راه چندیری که بجانب جنوب اوندجهه واقع است با پانصد بیلدار بمعال متعلقه آن مخدول در آید - و بخشی گری این فوج و دو هزار بندوقچی به نورالدین قای تفویض یافت - و بهارت سنگه بندیده که زمینداری آن ملک از دیرباز بآبای او - بود - و حضرت جنت مکانی از جدش انتزاع نموده به نرسنگدیو داده بودند - و ازین راه میانه اشیان نزاع بود نیز بهمراهی فوج خود از جانب کالپی روانه آن سمت گردد - بهادر خان روهیله و راز

سورج سنگه بهورتیه و بهار سنگه بندیده و رشید خان و شهباز خان افغان و کشن سنگه و شاه بیگ خان و امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچی و پانصد بیلدار از جانب مشرق رویه آن سرزمین روی توجه باستیصال آن خذلان مآل آرند - و سوای این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملت آصف جاهی بسرداری محمد باقر از نوکران عمده آن خان والا مکان بکومک این فوج مقرر شدند - سلطان نظر به بخشی گری و واقعه نویسی این فوج سرافرازی اندوخت - آنگاه وزیر خان را به نگاهبانی دار الخلافه اکبر آباد باز داشته بعد از انقضای یازده گهری از روز دوشنبه آبان ماه سال اول از جلوس متوجه صیدگاه باری شدند - و بدو کوچ از باغ نور منزل معروف بدهره که روز اول منزل آنجا شده بود بفتح پور رسیده محفل وزن قمری سال سی و نهم از عمر آید پیوند ترتیب دادند - و کیفیت وزن بدین منوال است که چون خوی مقدس پیوسته در پیدا کردن سایل بجست و جوی وسایل است - و طبع فیاض همواره در اقصای حوایج اصحاب مطلب بهانه طلب است - لهذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسی و قمری مانند خورشید خاوری در کفه میزان نیک اختری متمکن میکردند - و هر سال دو مرتبه بحساب شمسی و قمری جشنی عظیم و طوی بزرگ حسب الامر آنحضرت مرتب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت می یابد - اگرچه این نوع تصدق در شریعت وارد نه شده لیکن چون دانشوران این کشور همگی بر این معنی اتفاق دارند - که اینگونه صدقه برای دفع بلیات و عاهات جسمانی کامل ترین اقسام صدقات است - لهذا این طریقه پسندیده را حضرت عرش آشیانی که بنای منش آنحضرت چون آفتاب جهانتاب بر فیض رسانی

محض نهاده بودند اختیار فرموده این قاعده ستوده قرار دادند - که در وزن شمسی دوازده مرتبه اول با طلای خالص و مراتب دیگر با سایر اجزای و در وزن قمری هشت نوبت نخست به سیم ناب و باقی مراتب با سایر اجزای معهود هموزن می آیند - و بدین وسیله فقرا و مساکین کامیاب مقصود می گردند - و فی الحقیقت سنت عقیقه که در طریقت صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم و اصحابه امریست مقرر و معهود باین طریق که در روز هفتم از ولادت بوزن موی سترده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند پارچه معدود ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده - چنانچه مضمون دعای ماثور که وظیفه امر مسنون مذکور است - که لکمها بلعمه و عظمها بعظمه و دمه بدمه و شعرها بشعوره و جلدها بجلده برین معنی دلالت دارد - بالجمله از آنوقت باز این حمیده آئین درین دولت کده عظمی معهود و مستمر گردیده - و بجهت شاهزاده ها همین یک وزن شمسی مقرر شده - لاجرم روز دوشنبه ششم آذر ماه سال اول جلوس موافق ربیع الثانی سنه هزار و سی و هشت هجری قریب به نصف النهار جشن وزن قمری سال سی و نهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی آراستگی بهشت جاودانی پذیرفت - و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش و بخشش و بخشایش بنحویکه تفصیل آن شرح و بیان بر نتابد - و زبان خامه از عهد تحریر آن بر نیاید بظهور آمد - و بعد از فراغ این کار بیست و ششم آذر ظاهر قصبه باری مضرب خیام دولت شد - پنجروز در آن مکان به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - روز جمعه دوم دی ماه از آن سرزمین بآهنگ سیر و شکار حوالی گوالیار و تفرج آن قلعه سپهر مدار کوچ فرموده متوجه گوالیار شدند *

درین ایام خیر انجام اعجوبه چند از غرایب حوادث گیتی و بدایع و عجائب عالم ابداع که از بوالعجبی های تقدیر در صوبه کشمیر اتفاق افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نخست آنکه جمعی کثیر از سکنه پرگنه اولر با حسن محمد نامی از اهل همین موضع در حضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه باتفاق این کلمه مذکور نمودند - که صبیغه حسن محمد مذکور چون هفت روز از میلاد او منقضی شده بود بزبان در آمده بعد ادای کلمه طیبه گفت که اهل این ولایت باید که امسال خیرات بسیار بظهور آرند - تا از آسیب بلیات محفوظ مانند - دیگر در خانه باقر کشمیری پسری متولد شد که مخرج معتاد نداشت - و در منزل میر حسین سه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیری دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعرضه وجود آمدند - و اهلیه اسمعیل نام فراش کشمیری دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحه ابراهیم کشمیری فرزندی تولد یافت که اب زیرین نداشت *

**ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبه
گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن
زندانیان و فیصل یافتن مهم جبهار سنگه
بندیله و در آمدن او در شفاعت
بوسیله اظهار اطاعت**

اگرچه این حرکت والا که بتحریر کار فرمایان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امثال آن بجلوه گاه شهود در آمده - لیکن باعتبار معنی مشتمل بر دوست نوازی

و دشمن گدازی بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهی و موجب تذبیه جبهه سبک بندیله گشته آن غنوده هوش را از گران خواب نخوت و پندار و از مستی سبکسری و بیخبری هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سر زمین که از دست تطاول و دست اندازی آن زیاده سر بجان آمده بودند - بمحض توحه اشرف از سر نو جانی تازه یافته از جور و تعدی او ایمن گشتند - و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعه گوالیار از قید گرفتاری زندان که در حقیقت دَفنی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقال آنکه چون بیست و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار پیدا کرد - و همین که ظاهر آن قلعه جاوه گاه تجلی ورود آن مظهر انوار لطف جلی حضرت پروردگار گردید - مشاهده خصوصیات آن والا حصار که از دیر باز مکنون ضمیر انور آن سرور بود محرک آمده همان روز تماشای آن باره دیوین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سر تا سر این کشور اکبر حصارى بمثلانت رفعت و فسحت ساحت آن حصن منیع الشان نشان نمی دهند اراده فرمودند - و خورشید وار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی تحقیق و تدقیق در واریعی خصوصیات قلعه و ملاحظه جزئیات آن ذره فرو گذاشت نه نمودند - برارباب صفا روشن است که جذبش بادشاهان پای روان که چهار باغ دنیا را بمثابة آب اند - و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر جهانداري را بمغزله آفتاب خالی از حکمت نیست - و مصداق این معنی سیر خورشید اوج گیتی ستانی است بگوالیار و عروج آن بلند کوکب باوج کوه فلک شکوه - چه بسیاری از مردم که شمارشان چون شمار مرغان دشوار است - از روزگار دراز در آن حصار نظر بند بوده مانند تمثال

از حبس آئینه رهایی نداشتند - و از هیچ رو خیال خلاصی در آنکه خاطرشان نقش نمی بست - چون این ابر رحمت بر فراز قلعه آن کوه سایه افکند - خواست تا حقیقت حال ایشان که مانند نسیم در حباب از شدت حبس نفس شان گرفته بود بر روی آب آید - لاجرم خود به نفس نفیس به تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشه های ژرف را کار فرمودند - از آنجا که دریای بخشش و بخشایش این محیط مکارم پیوسته در جوش است - چندی از اهل فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بل خیریت نفوس ایشان نیز در محبوس بودن بود - پای بند سلسله قید گذاشته دیگر تمامی گرفتاران را که روزگاران در تنگنای سیه خانه روزگار به تیره روزی و تنگ عیشی و بد حالی گذرانیده روی زمین و آسمان ندیده بودند یک قلم آزاد فرمودند - و رقم عفو بر جراید عصیان شان کشیده برات عمر دوباره بنام هر یکی نوشتند - تا همگان سر بر خط فرمانبری گذاشته مانند نال از حصار نای قلم از حبس ابد رها گردیدند *

بالجمله افواجی که برای سرزنش جبهه سبک بندیله مانند جوهرهای تیغ پیهم تعیین شده بودند - با لشکریان آهنگین دل تیغ شده دست امید همگان را از زندگانی منقطع گردانیدند - تمامی قوم بندیده را از آوازه نهضت همایون بمقام گوالیار ساز و نوای توانائی گسسته بآئین خرطنبور از غم خشک بر جا ماندند - امرای عظام ناگهانی از هر طرف چون قضای آسمانی بدان سرزمین در آمده سر تا سر حدود آن ناحیت را پامال نعل مرابب موکب اقبال گردانیدند - و از همه سو راه بر جبهه گمراه بسته عرصه کارزار و ساحت کار را برو از مضیق حوصله تنگتر ساختند - و مهابتخان از گوالیار و خان جهان لودی از برار و عبد الله خان از کالپی جلو ریز شتافته با دیگر تیغ زنان نبرد آزما و مرد افغان رزم پیرا

داد مردانگی دادند - و پای جرأت بر دم شمشیر نهاده بازار تیغ زنی را تیز و هنگامه نبرد سازی را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد حمله حکم حباب پیدا میکرد - و تیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب جوهر خاصیت موج بهم رسانید - خنجر در جوشن به آبی فرو میرفت که ماهی در آب فرو می رود - و تیر در دل بر نمطی جا می گرفت که خار در ماهی جای گیرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران می انداخت - و آب تیغ از سر رزم آشنایان در میگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان می شکافت که بدر را انگشت نبی - و نازک جگر شکاف دو تن را چنان بهم می دوخت که دو پیکر را تیر چرخ - بعضی را بکمان اسیر می ساختند و زه کمان شان کار زه گریبان میکرد - و مشتی را بر تیغ خون می ریختند و دم تیغ شان جای دم حیات می گرفت - چاشنی کمان دلاوران شربت مرگ آماده می ساخت - و سنان در دست یلان شمع وار از گرمی جنگ می گذاشت - تیر از نایره غضب خدنگ افکنان فتیله کردار در قندیل می افروخت - و زهر آب پیکان جان شیرین را تلخ میگردانید - پرچم علم دولت ریش خند زندگانی اعدا میگردید - و سوار تیر نصرت پردازان را از خنده دهن باز نمی آمد - تیر از ترکش در پوست پوستی بود و زه از کمان در خانه بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیغ روشن می شد و نبرد آزمایان را از خون خویش سرخروئی حاصل می آمد - شاخ کمان را از پیکان تیر برگ می دمید و گل سپر را از نازک خار دست می داد - بالجمله چون جبهه سنگه برگشته روزگار را از تیزی لشکر تیغ زنان پای گریز بریده شد - و از نیروی موکب صف شکن دل از دست داده پای ثبات و استقرارش از جای رفت - ناچار برهمنویی خرد پیش بین که آنکه اسرار نما است روی ارادت بارلای دولت آورد - و خیال نافرمانی را از دل دور ساخته زنگ

کدورت از مرآت اعتقاد بر زدود - و بدرگاه گیتی پناه توجه نمود - تا از هیچ رو سنگ حوادث شیشه ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش باحسن رجوه جلوه گری نماید - عرضداشت که اگر بآب دجله عفو دامن گناه من شست و شویابد - و بشگفتن گل بخشایش شاهنشاهی خار خار هراس از دلم بیرون رود - بدرگاه والا که کلزار جاوید بهار دولت سرمدیست - مانند آب روان با دل صاف قطره زن گردم - و دیگر آبی بر زندگانی کفم که از چمن اعتقاد گل نافرمانی نروید - و بهر منصب و جاگیری که هواداران چمنستان این دولت والا من خار گشته را نهال سازند - سپاسداری نموده از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشته واقعه نگار لشکر عبد الله خان بعرض همایون رسید - که آن کوکبه آرای ظفر با بهادر خان روهیله و جمعی دیگر از مهر گزینان این آستان فلک نشان بیست و یکم دیماه حصار ایرج را که حصار بیست استوار و هر برجش از کمال ارتفاع سر باوج فلک می ساید از تصرف جبهه زحل سیما بر آورد - و آنچنان حصار بلندی گرای را که توسن اندیشه در ادراک رفعش سم افکنده در سر سواری گرفته غنایم از هر دست سپاه فیروزی دستگاه را دست افتاد - تفصیل این مقدمه آنکه عبد الله خان با محمد باقر بخشی آصف خان از سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده روبرو تسخیر قلعه نهادند - درویشان از روی تهور تمام به برج و بارو آنوالا حصار که جبهه مقهور آنها استحکام تمام داده بود بر آمده بمدافعه و مقابله در آمدند - خان فیروزمند بعد از تگ و تاز بسیار در عرصه کارزار بقصد جوهر نمائی با جمیع هم گویان خویش از پشت توسن که چون گوهر در رشته در راهی باریک قطره توانند زد فرود آمده پیاده شد - تا آن حصار را که مانند صدف قلعه بیدر بود بزور تیغ بشکافت - با آنکه آب تا کمر بود بهادران

از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم آشنایان از ژرفی خندق چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ازین ممر روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقیال بادشاهی کار یورش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوای نیکفامی در عرصه نام آوری بر افراختند - بالجمله در آن جهاد که نمونه جهاد خندق بود - همین که غزا پیشگان بعزم تادیب همدوان کفر پرست از خندق متوجه پیش گشتند - در تن همدوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زنار پیچ و تاب خورده بگردان ناقوس ناله کشیدند - از طرف دیگر بنابر آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیمت هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد - آخر کار خان مذکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکن مصاف آزموده پیکار فرسوده رو بسوی دروازه نهاده بیارویی آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون فیل بند منصوبه ناشغاسان درهم شکست - و با برادران و تابینان خویش که همه یکرنگ بودند - مانند گلای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچه لاله از سیاه دالان پر بود - و از کثرت هجوم باد صبا را در آن راه نه - مانند آب بسرعت تمام قطره زنان آمد - و همدوان سیاه فام را به تیغ سوسنی برنگ داغ لاله در خون نشانیده گلگونه فتح بر روی اقبال کشید - و نزدیک بسه هزار کس از لشکر خصم درین جنگ از زندگانی بی برگ گشتند - بادشاه والا مقدم در جایزه این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و بهار سنگه بندیده را بفوازش نقره بلند آوازه ساخته صفدر خان و ^۱ [نثار خان] ^۲ را بعنایت علم سر

بر افراختند - و بموجب درخواست هواخواهان بتازگی از سرتقصیر چهار سنگه در گذشته معاذیر نا دلپذیر او را پذیرفتند *

دهم بهمن ماه آلهی روز دوشنبه سوم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هشت هجری جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از عمر ابد قرین حضرت صاحب قران ثانی به آراستگی تمام ترتیب یافت - و محفلی ارم آئین که یاد از بهشت برین میداد بوضع غریب و روش تازه دلفریب زینت و زیب پذیرفت - و در ساعات مسعود برسم معهود بار دیگر آن روح مجسم و جوهر معبود که برداشت والا مقدار در حوصله سپهر نهم نگنجد - و مقدار نیم جو وزن تمکینش را کفین مهر و ماه نه سنجید - برای برآمد کام نیازمندان و حصول آرزوی کام جویان تن بهم سنگی گوهر شاهوار و لولوی شاداب داده مانند آفتاب جهانتاب ترازو نشین گشت - و بجهت توسیع ارزاق اهل استحقاق و فسحت ساحت معیشت تنگ عیششان سر بهم سری مهر انور فرود آورده تحویل اشرف به برج میزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود که هموزن آمده بود بر فقرا و مساکین قسمت یافت - سعید خان ولد احمد بیگ خان از تعیناتیان کابل از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار سر بلند گردید - خدمت پرست خان و خواصخان بسر افرازی عنایت علم سر اختصاص بر افراشتند *

بیست و نهم بهمن ماه آیات ظفر آیات قرین سعادت و اقبال از گوالیار بسمت دار الخلافه سمت ارتفاع یافت - دهم اسفندار از باغ نور منزل که درینفلا مطرح اشعه انوار ماهچه لوای والا شده بود - در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال مانند نیر اعظم از افق مشرق جاه و جلال یعنی چار دیوار دار الخلافه عظمی طلوع فرمودند - مهابت خان خانخانان مظفر و منصور از مهم

بفدیله معاودت نموده چهار سگه مقهور را همراه به قرارگاه سریر خلافت
مصیر آورد - و نخست خود با سران لشکر ظفر اثر ملازمت نموده آنگاه
از روی تضرع و زاری بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشایش گناه
آن گسسته امید نمود - حضرت شاهنشاهی عفو جبلی را کار فرموده بجهت
مراعات خاطر خانخانان آن بنده فراری عفو جوی زینهار را که گرانبار
خجالت و شرمساری بود در دربار سپهر مدار راه دادند - و در حق آن
باطل کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جبلی را کار
فرمودند - و بالکلیه از تقصیرات او در گذشته و فرو گذاشت جنایات او نموده
بعضور طلب فرمودند - و بخشیان عظام بعنوان گناهگران بخشایش طلب
ایستاده نموده آنگاه اذن کورنش داده زمین بوس فرمودند - آن زیان دیده
پاس جاوید بدین شکوانه هزار مهر بصیغه نذر و پانزده لک روپیه نقد بطریق
جرمانه و چهل فیل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معلی صادر
شد که از جمله محال که سابقا به تغلب در تصرف او و پدرش بود - موافق
تنخواه منصب چهار هزاره از چهار هزار سوار بحال شود - و مابقی در طلب
خانجهان لودی و عبدالله خان و رشید خان و سید مظفر خان و راجه
پهاز سگه به بفدیله نمایند - و مامور شد که معترض زمینداران نگشته با
۱ [دو هزار سوار و دو هزار پیاده]^۲ همواره در یساق دکن حاضر باشد *

سر آغاز دویمین سال همایون فال جلوس فرخنده
آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحانی
صاحب قران ثانی

درین روز شادی افروز که عبارت است از غره فروردی ماه موافق

سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سی و هشت هجری
و عنقوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است - حسب الامر
سلطان السلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین بآئین هر ساله
در محن خاص و عام دار الخلافه کبری جشنی رنگین برزنت و زیب تمام
ترتیب داده رشک بهشت برین ساختند - و تا روز شرف آفتاب که موسم
ربیع عمر شیخ و شاب بود عالمیان روز و شب بعیش و طرب گذرانیدند -
و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرو از عمری گرامی گرفته سرمایه بهجت
و شادمانی جاودان اندوختند - از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک
وقوع یافت این بود - که ارادتخان از تغیر مهابتخان خانخانان که به نیابت
او پسرش خان زمان در دکن بود - بصوبه داری دکن و انعام خلعت با
چار قب طلا دوزی و شمشیر مرمع و دو اسپ و فیل و ماده فیل سرافراز
گشته منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار
یافت - و خدمت دیوانی کل که بخان مذکور مفوض بود بدانطور خرد
پرور دستور اعظم علامی افضل خان که از اوسط ایام شاهزادگی تا آغاز
روزگار فتوت سوانجام مهمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته
بود مرجوع گشت - و خدمت خانسامانی از تغیر افضل خان به میر جمله
مرحمت شد - مهابتخان خانخانان بخلعت فاخره و دو اسپ از طریقه
خاصه سر مباحثات بر افراخته بصاحب صوبگی دهلی سرافراز شده دستوری
یافت - معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره سه هزار سوار
و بصوبه داری اجمیر سرافراز گشته رخصت یافت - چنگیز ولد غیر حبشی
بنابر رهنمونی بخت به اندیش روی نیاز و امید به قبله امیدواران آورده
بعنایت خلعت و خنجر مرمع و تفویض منصب دو هزار و پانصدی
هزار سوار امتیاز پذیرفت *

بیستم رمضان المبارک سنہ ہزار و سی و ہشت ہجری روزگار دل آزار
و سپہر بد روش ناهنجار از روی بپراہہ روی معہود خویش بتازگی طریقہ
جفا پیشگی پیش گرفته نہال وجود شاہزادہ عالمیان سلطان دولت افزا را
از پا در آورد - و ازین راہ خزان افسردگی و پژمردگی بہ بہارستان امید
عالمیان نہاد - آنحضرت بتائید آسمانی و تمکین صاحبقرانی تمکن ورزیدہ
شعار صبر و شکیبائی گردیدند - و بہ نصائح ہوش افزا و پندہای دل پسند
در تسلی خاطر اندوہ مند نواب مہد علیا کوشیدند *

غرة شوال مبارک فال بادشاہ دیندار اسلام پرور کہ روزہ ماہ صیام را بذابر
متابعیت صاحب شریعت بدستور ہر سالہ از روی کمال طوع و رغبت
گرفته بودند - سنت افطار بعمل آوردہ از مطلع جہر و کئے والا طلوع فرخندہ
فرمودند - و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز ہلال ابروی
خجستہ با بدر رخسار مبارک بہم پیوستہ مشاہدہ نمودند - و چون متعظشان
زلان دیدار فیض آثار کہ از کمال تشوق و خواہش ملازمت کہ از روزی شدن
حرمان یکروزہ ناشی شدہ بود همانا روزہ وصال بل صوم دہر داشتند - از زلال
لقای ہمایون فال کہ ہم خاصیت آب بقاست روزہ کشودند - حضرت بادشاہ
دین و دنیا پناہ از راہ پیروی سنت سنیہ حضرت رسالت مرتبت
تشریف قدوم اشرف بہ عیدگاہ ارزانی داشتہ بعد از ادای نماز عید بدولت
و سعادت ارادہ معاودت نمودند - و بذابر عادت معہود کہ عبارت است
از درم ریزی و زر پاشی بر زن و مرد و فقیر و غنی از اہالی کوی و برزن
و حوالی و حواشی راہ گذر امر عالی صادر فرمودند - چنانچہ درین حالت
نیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درہم بر روی درہم ریختند *

از سوانح دولت خدیو زمانہ کہ غائبانہ در سرحد کابل چہرہ نما گشتہ
بود - و نوید آن ہمین ولا در ضمن وقایع آن صوبہ بعرض اعلیٰ رسید اینکہ

خنجر خان ترکمان و شمشیر خان و عوض بیگ قاقشال بحکم دولتخواہی
و کار طلبی انداز بدست آوردن قلعہ بامیان کہ میانہ بلخ و کابل واقع است
نمودہ بآن سرحد ترکناز نمودند - و اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت
مقاومت نیاوردہ راہ فرار پیش گرفتند - و ایشان آن قلعہ را کہ از دیر باز
در تحت تصرف اولیای دولت بود و درین نزدیکی اوزبکان بر آن استیلا
یافتہ بودند بخاک رھگذر برابر کردہ قرین ظفر باز گشتند *

رسیدن بحری بیگ برسم رسالت از جانب شاہ
عباس و رسانیدن اتحاد نامہ مشتمل
بر ادای مراسم تہنیت جلوس ہمایون
و بیان مجملی از احوال شاہ

بحکم آنکہ مرآت الصفاء خاطر آگاہ صاحبدلان و ضمیر منیر مقبلان
خاصہ رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینہ انطباع پذیر صور اسرار نہفتہ
قضا و قدر است - چنانچہ این معنی بمقتضای مودای ارباب الدول ملہمون
از آن روشن تر است کہ بجلاکاری صیقل تفصیل محتاج باشد - لاجرم ہرچہ
بخاطر خطیر این طبقہ والا پرتو خطور افگند - خصوص صورتی کہ از دل
بزبان قلم دهند البتہ بظہور پیوندد - شاہد این معنی است حال شاہ عباس
والی ایران کہ از اکثر سلاطین عصر بہ تدبیر عواقب امور و وفور عقل پیش
اندیش امتیاز تمام داشت - چہ مکرر این معنی را کہ همانا از عالم بالا بزبان
صدق بیانش دادہ بودند مذکور می ساخت - کہ اساس دولت کدہ حضرت
صاحبقرانی از تائید بخت و دولت و ہوشمندی و کاردانی این بادشاہ
زادہ والا مقدار تشیید جاردانی خواہد یافت - و ازین رو ہموارہ در محافل
آثار حمیدہ و اطوار پسندیدہ این برگزیدہ ستودہ صفات مذکور می ساخت -

و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظهار می نمود - و بنابر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف نیز ارسال مفاوضه و رسول دست داده - درینولا که جلوس همایون بفرخندگی وقوع یافت - نوید آن در فرج آباد مازندران بسمع شاه رسید - بنابر اصابت آن حکم صایب بتحریر یک فرط اهتزاز و انبساط از جا در آمده فی الحال بحری بیگ نامی از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مراسم مبارکباد و ایصال تهنیت نامه بدرگاه والا بر سبیل استعجال ارسال داشت - و او را باین طریق مامور ساخت که مسافت این راه دور و دراز در عرض سه ماه طی نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودی درخواست رخصت کند - و در همان موازی مدت خود را رسانیده شاه را از دقایق حقایق احوال خیر مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکی شاه والا جاه رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحری بیگ بحدود ممالک محروسه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده وهن و سستی درمیان سرعت بسر راه نداده و بزودی ایلغار نموده خود را بفواحی دارالخلافه رسانید - و بمجرد ایصال خبر وصول او بپایه سریر اعلی فی الحال بندگان حضرت خلافت مرتبت معتمد خان را برسم پذیره او ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر و مقدارش از مرتبه اقتدار امثال و اقوان خود در گذشت - روز بیست و پنجم تیر ماه همراه معتمد خان بدرگاه گیتی پناه رسیده از بساط بوس درگاه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از ادای مراسم اداب معهوده در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم نخست از روی ادب مفاوضه شاه را گذرانید - آنکه معروض بار یافتگان بارگاه شاه سلیمان جاه داشت - که همان وقت که شاه استماع بشارت جلوس همایون نمودند بغایت خرمناک و خوشوقت

گشته در دم منشیان بدیع بیان سریع رقم را بانشاء تهنیت نامه نامی نامور ساختند - و بنابر عدم تجویز اهمال و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه نشدند - و این درم خریدی را بر سبیل تعجیل جریده راهی ساختند - و عنقریب یکی از عمده های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - مجمل بحری بیگ در همین محفل همایون مورد الطاف گوناگون گشته بخلاعت فاخره و جیفه مرصع سرمایه افتخار ابدی اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد نیز نوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس و برخی از خصوصیات احوال شاه صفی والی حال ایران خصوص کیفیت سلوک با عموم خلق خدا نگارش می یابد - بعد آن کمیت خوش خوام یعنی خامه خود کام را به مهمیز سرعت انگیز اشاره بعضی دوستان در عرصه کمیت خراج آن اطراف که نسبت بکمیت عرصه این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سر و پا گرم پویه میسازد - مجمل ولادت شاه عباس در شب دو شنبه غره رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجری اتفاق افتاده - و در نه صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بیهمن محض نامی بود گذرانیده بسی هوده سالگی رسید - در سنه نه صد و نود و شش بر سریر دارائی عراق نیز استیلا یافت - و در سر تا سر بلاد ایران قریب بچهل و دو سال در عین اشتداد و استقلال فرمانروا بود - و کمال نفاذ امر و روانی فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهمات دولت و نظم و نسق کارخانه سلطنت و درستی تدبیر و ملاحظه عواقب امور داشت - خصوص در باب سیاست و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید الهی بود - و بنابر آن باوجود این

مراتب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیه سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبه قوت غضبی در وقت خشم مطلقاً بهیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکار فرمائی قهر بظهور می آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفی حفظ صورت سلطنت و مرتبه خویشدن داری نمی نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه بمثابه در دل های خواص و عوام راه یافته بنحوی تمکن پذیرفته بود - که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سرگفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس می گذاشتند - و چون بر می آمدند این معنی را فوزی عظیم دانسته غنیمتی بزرگ می شمردند - و از همه عظیم تر آنکه بمقتضای افراط سیاست معظم سلسله های قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خانمان خود برگشته پراکنده شدند - و ترک وطن مالوفه خود نموده جمعی کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کده جاوید مان خصوص از یمن عهد خدیو زمین و زمان امن آباد امان است پناه آوردند - و دیگران بغایر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکبر میسر نشد باطراف اقالیم دیگر رفتند - فی الواقع این آئین ناستوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعنی افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست و اجرای حدود که بضرورت عقلی مغایر مقتضای معنی بادشاهی است و لازمه مرتبه ظل آلهی - چه مالک الرقاب حقیقی فرمانروائی عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت و هر حال فیض عواطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خالق خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر دستور العمل حسن سلوک معمول گردانیده بر سایر زیردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول دارند - و درباره هر یک دادگری و نیکو کاری بکار برده رقم عفو و صفح بر صحایف

جفایات و جریده جرایم کشند - نه اینکه با همگان اصلاً رفق و مدارا آشکارا ننموده بی تامل بحکم عنف و شدت کار کنند - و بی مشورت دبیر تدبیر و مشیر خود پیر دست و بازو بخون ریزی کشوده نخل بن وجود نوجوانان رسیده که تازه نهال دست کشت دهقان آفرینش اند از پای در آرند - الحمد لله والمنة که درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم رحمت دم از برابری می زند - بیمن توجه این بادشاه درویش نهاد بر هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت و سپاهی در کنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کف امن و امان اند - و از برکت حسن سلوک و معاش پسندیده آنحضرت هندوستان معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است *

بالجمله شاه والا جاه در اواخر سن شصت و یک سالگی صبح روز شنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سال هزار و سی و هشت در بلده اشرف مازندران بامراض مختلفه مثل خفقان و استسقا و اسهال و اعراض آن داعی اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت کده بنابر بیروشی مشهور که گماشتهای عبد المومن خان اوزبک در مشهد مقدس در باب نعش و قبر شاه طهماسب بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هر یکی را بیکی از مشاهده متبرکه مثل نجف اشرف و کربلا معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون ساختند - و درین سه روضه مغوره سه قبری آشکارا نمودند تا آنکه هیچکس را اطلاع نباشد که مدفون حقیقی کدام است - و آن شاه والا جاه را سه پسر رسیده بود یکی صفی میرزا درم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلی میرزا - صفی میرزا که از روی خلق بهترین شهزادهای سلسله صفویه بود - در سن بیست و هشت سالگی در بلده گیلان وقتی که از حمام بر آمده

بمفضل خود می رفت - بنابر فرموده شاه بی سبب ظاهری از دست
 بهبود نام غلام چرخس از پای در آمد - و در روز هیچکس را از بیم شاه
 یارای التماس تجهیزات و تکفین او نبود - چه جای آنکه بی اجازت تجویز
 قصور او نماید - تا در سوم روز بدستوری شاه مدفون گشت - و سلطان
 محمد و امام قلی دو پسر دیگر را در عنقوان شهاب حسب الامر شاه میل
 در دیده کشیده نابینا ساختند - و از صفی میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان
 میرزا از دختر شاه اسمعیل دوم سام میرزا از بطن سریه - بنابر دستور معمول
 شاه میرزا سلیمان را نیز در سن طفولیت با اجازت او نابینا ساختند -
 و چون تقدیر ازلی بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود سام میرزا در میانه
 سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاه چون فرزندی شایسته این امر
 نماند - و فرزند زاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود - لاجرم ارباب حل
 و عقد از اعیان دولت مثل زین خان که بعنوان حجابیت باینجا آمده
 آخر بمرتبه سپه سالاری رسیده بود - و عیسی خان قورچی باشی و خلیفه
 سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه سرا و محمد علی بیگ بصوابدید زینت بیگم
 عمه شاه قرار دارائی آن مملکت بر سام میرزا دادند - و درین باب
 عهد نامه نوشته همگنان خط و مهر خود بر آن گذاشتند - و در حال بدست
 اله وردی بیگ نامی داده به صفاهان ارسال داشتند - متصدیان مهمات
 آن بلده بمجرد رسیدن عهدنامه میرزا را از مغزلی که با سایر میرزایان
 بطریق نظربند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادی الثانی
 سنه هزار و سی و هشت بر مسند فرمانروائی ایران جلوس دادند - و تغیر
 نام ایام شاهزادگی نموده بشاه صفی موسوم ساختند - چون از روی استقلال
 بدارائی آن کشور رسید - و هم در مبادی امر بنابر آنکه در طفولیت
 حسب الامر شاه بتناول افیون معتاد شده بود بشرب مدام اقدام نمود -

و بعد از ترک افیون بنابر مضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند نائب
 بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پیمان توبه شکست - و با دست
 سبوعهد بیعت درست کرده عقد همدمی جام بخت العنب بست -
 و باز آغاز پیمانه کشی و قدح فوشی نموده بحکم کار فرمائی باده هوش ربا
 و راهنمائی حریفان هم بزم جرعه پیمانه به خونریزی راغب شد - و از
 در هدم بنیان الرب یعنی هیکل انسانی را که در معنی طلسمی است
 که آن حضرت باسم اعظم خود بسته که دیگر را شکستن آن به هیچ باب
 رخصت نیست در آمد - و کمال عدم مبالات درین باب بجای رسانید -
 که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار روم با
 لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود - در عین
 مقارنه فریقین زین خان سپه سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که
 بالیاس پاشا در صحرائی مهربانی مابین همدان و شهر رود بمواجهه رو آورده
 شکست خورد - و شیلی سلطان حاکم شوستر و پنج شش هزار قزلباش در
 آن جنگ کشته شده بودند - مجمله هم در مبادی سلطنت بنابر کار فرمائی
 قهر و غضب بصدر اندک جریمه و فی الجمله توهمی خصوص با ضمیمه
 آتش افروزی عمر و تمیمه ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس
 از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان قورچی
 باشی را که نسبت دامادی بادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر
 ساخت - و پسر میررضی صفاهانی صدر را که دختر زاده شاه بود با دو
 پسر میر محسن و میر رضوی که ایشان نیز نبیره شاه بودند نابینا نمود -
 و ابو طالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با
 چندی از شاهزادهای سلسله صفویه از فراز باره قلعه الموت که آنجا
 محبوس بودند بفرموده اش بزیور انداختند - طالب خان پسر حاتم خان

وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود - با حسن بیگ یساول داماد او بی سبب ظاهری به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضی محسن پسر قاضی معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت - و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان ساروتقی نامی را که از نوکران محمد خان زیاده‌اوغلی که باوجود کمال مهابت خلقت بکمال تنگ خلقي معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصی ساخته بود بر مسند وزارت تمکن داد - و توخته خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان قورچی باشی را بی سابقه تقصیر سر از تن جدا ساخت - و یوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود بمحض حرفی بی ادبانه که از او نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس ولار و هرمز و بحرین و کوه کیلونه و آن اطراف را که در دولت صفویه ازو عمده ترین نبود - با صفی قلیخان پسر رشید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چقد پسر و پسرزاده او را که در آن ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کشید *

مجملاً چون مجملی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل آن ولایت نیز نگارش می یابد - خراج کل ایران بظایر قول جمعی از محاسبان که بر کماهی مداخل و مخارج آن ملک آگاهی داشتند مجموع هفت لک و پنجاه هزار تومان تبریزی که رایج آن ملک است - که قریب به دو کرور و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع ممالک معروسة هندوستان که بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده چنانچه سبق ذکر یافت هشت ارب دام است - که هر اربی صد کرور باشد - و هر کروری صد لک - و حاصل هر کرور داه دو و نیم لک روپیه

می شود - باین اعتبار کل ممالک ایران نهم حصه این اقلیم اعظم میشود - هر چند بحساب جمع و فاضل تفاوت درین مرتبه است - و لیکن بحسب فسحت دستگاه سلطنت و اثاث دولت و شان و شوکت و کثرت خدم و حشم تفاوت بسیار است - سپاس ایزد را که بمحض عنایت بخشنده بی منت و وهاب بی ضنت این مایه نعمت بیکران نصیبه این دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمین دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نیست - چه حاصل ملک ایران نسبت باین کشور بدرجه ایست که مذکور شد تا به توران چه رسد - اما دولت خوندکار روم چون حقیقت مداخل ولایت او از قرار واقع معلوم نیست ازین رو نسبت دادن وجهی ندارد - آنچه از روی کار و اخبار متروددین بظهور پیوسته یقین که باین دولت خداداد برابری نمی تواند نمود - امید که تا روز نشور و دم نفع صور روز بروز عظمت مکانت و رفعت مکان این دولت عظیم الشان که اساس بقای آن چون بنیان عدل و احسان پایدار و استوار خواهد بود در تزايد باد بلطفه و فضله *

از عنایات نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغزش و حرکت ناهنجار خواجه صابر است - و را نمود این ابهام آنکه خواجه مذکور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گیتی پناه انتظام داشت - و بخطاب نصیری خان مفتخر بود - بظایر رعایت نسبت خویشی و دامادی عبد الله خان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسندیده ازو بظهور رسید - مشار الیه نیز قطع نظر از مراسم سرشار آنحضرت نموده شرم این خطاب هم نگاه نداشت - و محرومی از سعادت ملازمت بر خویشی پسندیده به نظام الملک در پیوست - و چندی در دکن بوده مدتی بیهوده روزگار بپایان آورد - چون روی سریر سروری بل صفحه جبین زمین و زمان

از پرتو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یافت - با اعتماد عفو جرم بخش
خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت‌های پی در پی ندامت و عذر
خواهی جنایت خویش عرضداشته استعفا از زلات بی پایان نمود -
آنحضرت بمقتضای کرم ذاتی و مروت جبلی معاذیر او را دل پذیر انگاشته
بخلعت و منصب سه هزار پی دو هزار سوار و خطاب سابق سرافراز ساختند *
از بدایع وقایع که درین احیان سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن
فیل سفید است بی دستیاری سعی و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که
بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی نهایت شگون دارد - دلالت تام
بر کمال بلندی اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیز الوجود
بل نایاب است - و سرمایه مباحثات و افتخار راجه پیگو بر سایر راجه‌های این
دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیلخانه او موجود است -
و از زمان پاستان تا الحال هیچ پادشاهی نداشته مگر آنکه در تواریخ ملوک
عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پرویز شمرده اند - حضرت
عرش آشیانی در مدت پنجاه و دو ساله پادشاهی باوجود آن مرتبه سعی
در فراهم آوردن فیلان نامی چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار
زنجر فیل در فیلخانه موجود بود - همواره در پی پیدا کردن فیل سفید
بودند دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین
پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامی بجهت سودای سودمند آن
بلاد به بنادر پیگو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاره فیل بغایت
کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند - و در
بندر پیگو بمعرض بیع در آمده بود - بگمان آنکه شاید در کلان سالی سفید
لون ظاهر شود آنرا خریداری نموده برای او آوردند - و او بنابر امیدواری
در مقام آن بود که چندی آن چاره را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت

جنت مکانی او را بجهت خرید یاقوت به پیگو فرستادند - بمقتضای سوابق
معرفتی که با سید دلیر خان داشت آن چاره را در جاگیر خان مذکور گذاشت -
و بحسب اتفاق خواجه مشار الیه بنابر منع حاکم آنجا از بر آمدن ممنوع
شده مدتی نظربند بود - چاره مذکور دوازده سال در آن پرگنه مانده تربیت
یافت - و رنگی بغایت سفید در کمال صفا بر آورد - آنگاه خان مذکور از راه
ندرت وجود بدربار معلی فرستاد - و دوازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت -
چون مطلوب بود بغایت مستحسن افتاد و به گنج پتی موسوم شد - و طالبای
کلیم که از جمله شعرای سر آمد پای تخت است - درین باب این رباعی
در سلک نظم کشیده به صله گرامند گرامی گشت - * رباعی *
بر فیل سفیدت که مبیناد گزند شد بخت بلند هر که او دیده نگذرد
چون شاه جهان برو بر آمد گوئی خورشید شد از سپیده صبح بلند
از سوانح غریبه این ایام غره مهریمین الدوله آصف خان دو برهمن ترهتی
که آوازه هنر پروریهای بندگان حضرت شنیده از روی چشمداشت نظر
عزایت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید - و معروضداشت که
هنر هر یک ازین دو هنرور آنست که ده بیت شعرای هندی زبان در
حضور بدیهه گفته بر ایشان خوانند - چنانچه گمان آن نباشد که پیشتر
شنیده باشند - بمجرد یک نوبت خواندن بر وتیره و ترتیبی که استماع
نموده اند باز می خوانند - و بر بدیهه ده بیت بر همان وزن و قافیه در همان
باب جواب میگویند - چون حضرت شاهنشاهی مکرر ایشانرا بمعرض
آزمایش در آوردند - و تجربه موافق حقیقت معروضه افتاد - هر دو مفظور
فوازش شده بخلعت و انعام گرامند سرافرازی یافتند - و بمقدمی موضع
ترهت که موطن ایشان بود امتیاز یافته کامیاب و مقضی المرام بوطن
خود مراجعت نمودند *

روز دوشنبه نهم ماه مذکور بمنزل یمین الدوله آصف خان با سایر بادشاهزاده‌ها و نواب مه‌ود علیا تشریف فرموده در روز در آنجا نشاط اندوز و طرب افروز بودند - پانزدهم ماه چنگیز پسر عنبر حبشی بخطاب منصور خانی و انعام ده هزار روپیه امتیاز جاودانی یافت *

گزارش داستان غیرت بخش عبرت آموز که عبارت است از شرح احوال خانجهان لودی از مبدأ تا مال و روتافتن او از قبله اقبال ابدی و شتافتن بوادی ادبار سرمدي از روی نادانی و بیخردی

بر ارباب دانش دوربین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقت این معنی چون روز روشن است - که هر بیراهه رو که گام بروش نه نهد - و پای بدرستی و راستی نگذارد - آن نقش قدم در حقیقت چاه راه او گردد - خاصه آنکسی که بترک شکر منعم و فرو گذاشت سپاس محسن اکتفا ننموده احسان را باساعت تلقی نماید - علی الفور مجازات آن تفریط که در شریعت کفر معنوی و شرک باطنی است - در کنار روزگار خویش بیفتد - از شواهد صدق این دعوی مشاهده آغاز و انجام روزگار پیر خان افغان مخاطب به خانجهان لودی است - که از دولت این دولت خانه جاودانه کارش بکجا کشیده بود - در آخر الامر بدلالی نادانی و جهالت افغانی از شاه راه هدایت کج گرامی گشته ببلایه پاداش اعمال سئیه گرفتار گردید - شرح این مقال علی الاجمال آنکه در مبادی امر او منظور نظر و مقبول عاطفت حضرت جنت مکانی گردیده بمیامن تربیت آنحضرت

از زاویه پس کوچه گمنامی و نوکری عبد الرحیم خانخانان باوج عزت و شهرت رسید - و رفته رفته دقایق کارش بد آن درجه بالا گرفت که به منصب والای هفت هزاره ذات و هفت هزار سوار و خطاب خانجهانی سرافراز شد - آنکه بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی چون مواد زیاده سری یعنی هوای جاه و سودای ریاست پیوسته در سر بیهوش او جوش می زد - از روی کافر نعمتی و ناسپاسی بتحریریک چندی از افغانان مثل بهلول و سکندر قطع نظر ازین همه مراتب نموده و چشم از سایر این عفتایات پوشیده حق نمک احسان فراموش کرد - و یکبارگی هنگامه آرای خروج و طغیان گشته بوساطت رسل و رسائل با نظام الملک کارفرمای دکن وثایق عهد و پیمان بمیان آورده این قرار داد را در متن عقد بیعت بعلاق ایمان غلاظ و شداک موکد گردانید - که آن بد عهد سرقا سر ولایت بالا گهات را که تا این غایت در تحت و تصرف اولیای دولت قاهره بود به بی نظام باز گذارد - و او بمقام اعانت و امداد آن بد نهاد در آمده در همه جا و تا همه جا همراه باشد - درین حال بعد از استماع سانحه ناگزیر حضرت جنت مکانی حضرت صاحب قران ثانی قبل از نهضت والا بسوی مستقر سریر جهانبانی از دار الخیر جنیر جان نثار خان را با فرمان جهانمطاع که از فاتحه تا خاتمه بخط خاص بود - بجهت استماله او ارسال فرمودند - آن برگشته اختر مطلقا باقدام اداب و اندام پیش نیامده و به لوازم این مقام اقدام نه کرده تقدیم مراسم معهوده نمود - و از راه ستیزه سعادت اصلا استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورده در برابر آن مایه مهربانی و پیغامهای عنایت آمیز از روی خشونت طبع سخفان نا ملایم و کلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از معاودت جان نثار خان در مقام وفای عهد معهود با نظام الملک در آمده

به سایر جاگیر داران و عمال اعمال متعلقه بادشاهی نوشت - که چون درینولا خدیو جهانیان ازین مرحله پر ملال رخت ارتحال بآهنگ ارتقاء عالم بالا بر بسته - و ازین راه شیراز جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم تن بی سر دارد از یک دگر گسسته - و هفوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس اقدسش سرمایه رفیع تفرقه گیتی است سایه بسر وقت بخت تاج و تخت نیفتند - و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع مسکون ست - از همه سو غبار شورش و آشوب فرو گرفته - خصوص ملک دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته در مقام انتقام در می آیند - لاجرم درین وقت با ایشان در آویختن از مصلحت دور است - می باید که دست از تصرف ولایات بالا گهاگ باز داشته بعضور آیند - که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهبانی شهر بعمل آید - چون نوشته آن ناقص اندیش بامرای سرحد رسید - بظاہر آنکه از آن مواضع بیگمان بودند - سخنان ساده فریب او را که نقش دولخواهی داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تہانجات باز داشته بدو پیوستند - و دیگر باره جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجکرور دام جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم در آمد - سوای قلعه احمد نگر و مضافات آن که سپه دار خان حاکم آن سرحد بحکم رسوخ اساس عقیدت تمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کرده چون کوه ثابت قدم جای خود را محکم نگاه داشته کاهی به بهای حرف او نداد - و سخن او را مقدار جوی وزن نهاد - آنکه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتی ولی حقیقی به سلسله جنبانی شقاوت با ولی نعمت جاوید از راه خلاف و نفاق در آمده در انصرام مقتضی فکرهای دور از کار که از روی جهل و غرور با خود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساخت - و سکندر دوتانی

را در برهانپور باز داشته خود بانداز تصرف در ولایت مالوه که در آنولا بمظفر خان معموری مقرر بود آهنگ قلعه ماندو نمود - و چون در عرض این خجسته اوقات موکب جاه و جلال از جنیر بر آمده باحمد آباد و اجمیر نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود - از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی تازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم و نسق دیگر در کار خانه دولت پدیدار شد - و بتاثیر سطوت و ولایت اولیای دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست - آن خود رای زیاده سر نیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی که اکثر مردم کار آمدنی که تا ماندو با او همراهی گزیده بودند - بمحور استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گج سنگه و جی سنگه از جدائی گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در آئینه احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا رفت - و بمقام تلفی تفریط و تقصیر در آمده از روی عجز و زاری عرضداشتی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری بمعاذیر نا دلپذیر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بنده دیوبین و فدوی کمترین که از عمرها گردن اطاعت وقف طوق طاعت و رقبه سرافکندگی رهن رقبه بندگی داشته پیوسته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انقیاد مضمون فرمان همایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان مطاع است بدانچه مامور گردد بر وفق مسطور نفاذ را قرین مدور سازد - چون این مضمون بعرض بار یافتگان دربار سپهر مدار رسید - اگرچه بقوای خرد مصلحت اندیش تنبیه و تادیب او واجب و لازم بود - معذرا گفتار

او بکردار آشنائی نداشت و عهد او از وفا بیگانه بود - چنانچه به هیچ وجه اعتماد و اعتبار را نمی شایست - و لیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس آن حضرت بخشایش تقصیرات و فرو گذاشت زلات است - و در برابر عفو خطا بخش آنحضرت کوهی گدازه قدر گاهی ندارد - لاجرم کرده و گفته او را ناکرده و نا گفته انگاشته جرایم بیحساب او را بحسابی بر نداشتند - و عواطف بسیار و مراحم بیشمار در باره او بظهور آورده صاحب صوبگی خاندیس و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلالت و تسلی خاطر او صادر فرمودند - و او حسب الامر اعلی از ماندو به برهانپور شتافته چندی باهتمام مهمات آنصوبه قیام داشت - و چون نگهبانی آن حدود بعهد مهابت خان خانخانان قرار یافت - و صاحب صوبگی مالوه بدو تفویض شد - چندی در آن سرزمین نیز روزگار بپایان برد - تا آنکه نه با لشکر کومک آن صوبه بتادیب و گوشمال جبهه سزگه مامور گشت - و بعد از تقدیم آن خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر افتخار با آسمان رسانید - چنانچه بتفصیل گزارش پذیرفت - بنابر آنکه مدار نظر یافت های عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اغماض عین است - اصلاً خیره چشمی های او را منظور نظر اعتبار نداشتند - و قطعاً بیراهه رویهای او را بر روی او نیاوردند - بلکه چنین عنایت و نوازش فرمودند که باعث تعجب حاضران افجهن حضور گردید - و همگنان را گمان آن شد که همانا جنایتهای مذکور ازو بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مراحم بی پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمه بغی و غدر است - و خوف و هراس مقتضای خیانت طبع و خساست عقیدت - اصلاً خاطر تفرقه ناک و دل رمیده و هوش از سر پریده او باز بجای نیامد - معهداً از سخنان وحشت افزای پراکنده گویان که از هر گوشه

بگوش او می رسید و همش زیاده می شد - بحسب اتفاق درین اثنا لشکری پسر مخلص خان از روی خورد سالی و بیخردی خواست که پسران او را در واهمه اندازد - بایشان گفت که قبل از آنکه شما را در همین دو سه روز در تنگنای زندان بروز بد نشانند اندیشه کار خویش فرا پیش گیرید - آن کوتاه نظران از جا در آمده پدر را آگاه ساختند - او که از بد اندیشی خود پیوسته متوهم و محترز می زیست - بمجرد استماع این سخن بی اصل واهی که از اراجیف افواهی هزار پایه بیمایه تر بود - توهم بیجا بخود راه داده بسیار از جا رفت - و در عرض دو سه روز هزار تن افغان زیاده سر چه از خویشان و چه از نوکران بر سر خویش جمع آورد - و با خاطر پراکنده و حواس متفرقه در خانه خود نشسته حقیقه در سعادت جاوید بر روی خود به بست - حضرت شاهنشاهی از عزلت گزینی او کمال تعجب نموده از حاضران انجمن خصوص آصف جاه استکشاف فرمودند - و حقیقتی که بعد از تحقیق بعرض رسید - پسند فرموده اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعث محرومی از ادراک سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مکر و حيله در آمده بزبان عجز و زاری پیغام داد - که چون انحراف مزاج اقدس بر من از روی کوتاهی های نامتناهی خویش خاطر نشان و دل نشین گشته - و ازین رو عرض و ناموس دیرین را که پاس آن در مشرب حمیت افغانی اهم واجبات است در معرض تلف می بینم - و بنابر کمال استیلاء و هم و هراس از کار رفته و از پای در افتاده ام - و الا کدام شقاوت نهاد بی سعادت باختیار از ادراک شرف کورنش صاحب دارین خود محرومی اختیار میکند - اکنون از عنایت بی غایت حضرت خلافت پناهی استدعا دارم که مرا از بیم بی ناموسی و بی عرفی ایمن و مطمئن خاطر سازند - و توقیع امان نامه که سرخط آزادی این پیر غلام

از رق عصیان است متوقعم که بدستخط اقدس مزین فرمایند - و آنگاه که بتازگی جان بخشی نموده از سر نو این بنده زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند - چون التماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمده الملک معروض افتاد - مالک انفس و آفاق بذایر مقتضای مکارم اخلاق و کرام عفايت و رعایت جانب خان عالی شان ملتزمس او را بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن زنهار نامه نامی را که منشور سعادت ابدی و برات نجات سرمدی بود طغرای حیات جاودانی و توقیع رستگاری دوجاهانی دانست - و نشره جان و حرز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگاه گیتی پناه آمد - و بسعادت بساط بوس سر بلندی و ارجمندی یافته چندی بدستور معهود آمد و شد می نمود - با وجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صدد دلجوئی او بوده بانواع عواطف و مراحم او را دل می دادند - لیکن بحکم آنکه شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سرمدی راهنما بود - معهودا بمقتضای آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدرین دار دنیا حق است - روزگار نخواست که پرده از روی کار بر ندارد - و پاداش کار نابکار او همدرین نشاء بکنار او نهد - فایده برین مراتب مترتب نشد - و پرده پوشی های آنحضرت سودی بر نداد - لاجرم آن بد اندیش بدست خویش تیشه بر پای خود زد - و بدامن زنی کوشش خود آتش در خرمن خود انداخت - توهیم این ایهام آنکه این تیره سرانجام از آن روز باز پیوسته در پی آن بود - که از روی لججاج بخت با سعادت بستیزد - و رو بواهی فرار آورده بهای ادبار ابدی از دولت و اقبال سرمدی بگریزد - و بحکم این قرار داد همواره در پی مایحتاج راه و بر سر سرانجام مقدمات پیشهاد خاطر می بود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده شد - در شب یکشنبه بیست و ^۱ [دوم] مهر میعاد فرار قرار داد - چندی

از ملازمان آصف جاهی ازین معنی آگاهی یافته خان والا شان را خبردار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت کشیک آن دستور اعظم بود - با مردم خود در پیش خانه بدستور معهود حاضر بود - الله وردیخان را که هم کشیک خان بود در حال بملازمت والا فرستاد - که حقیقت بسمع اعلی رسانیده دستوری حاصل نماید - که با اهل چوکی رفته اطراف خانه او را محاصره نموده او را با سایر متابعانش دستگیر سازد - چون مشار الیه بحضور رسیده پیغام بذروه اعلی رسانید - فرمودند که چون پاس عهد و وفای موعود شیمه کریمه برگزیدگان آنحضرت است - و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد این ملکه ملکی بجهت انتظام عالم صورت بیشتر از همه ضرورت باشد - بالتزام این خصلت حمیده و ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم - بذایر این مادام که مصدر امری نگردد - که فتوای خرد تنبیه و تادیب او را تصویب نماید - ما فیز تجویز این معنی نمی نمایم - مجملاً چون کسی متعرض احوال او نشد - فرصت غنیمت دانسته با سایر متعلقان و منسوبان خود هزیمت اختیار نمود - بعد از یک پهر شب یمین الدوله رفته حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت پناهی بی توقف در همان شب موکب نصرت شعار را بسرداری امرای نامدار مثل خواجه ابو الحسن و سید مظفر خان و نصیرپخان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله ویردی خان و [معمد خان]^۲ و سردار خان و راجه بهارت بندیل و خواص خان و ظفر خان و راو سور بهورپته و راجه بیتهداس و خدمت پرست خان میر آتش و مادهو سنگه و انیرای و مرحمتخان بخشی احدیان و پرتھی راج راتهور و احداد خان مهمند و بهیم راتهور و شادپخان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او

نامرد فرمودند - که بسرعت هرچه تمام تر از دنبال او شتافته خود را بدو رسانند - و مانند قضای آسمانی با سایر همراهانش احاطه نموده بدست در آرند - چون امرای عظام یازده گهزی شب گذشته به سعادت رخصت تشریف یافتند - چندی از مردان کار و شیران بیشه پیکار که بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرضه کارزار می آوردند - و بی محابا چون نهنگان مرد افکن تنها بر دریای لشکر اعدا می زنند - مثل سید مظفر خان و راجه بیتهداس و خدمت پرست خان و پرتی راج راتهور و خواص خان و غیره پنجتن مطلقاً بهیچ چیز مقید نشده بهمراهی لشکر التفات نمودند - و از روی پاس ناموس شجاعت ذاتی اصلا بیم و هراس بخود راه نداده چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته شش گهزی از روز گذشته در نواحی دهولپور خود را بسیاهی آن تیره روزان رسانیدند - چون او خود را در میان آب رودبار چنبل و سیلاب تیغ آتش میغ دلاوران کینه جوی دید - دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان بیرون نتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته بآهنگ جنگ پیش آمد - و پای ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار کرده شکنهای تنگ گذار را پناه خود ساخت - سپاه سلیمان زمان باستظهار اسم اعظم حضرت پشت گرم شده رو بآن دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازی و سر پنجه کمند افکن بکمین کشائی و عذر بدمی برکشوند - خصوص جمعی از شیران بیشه کارزار که در آن گرمی هنگامه گیر و دار خود را مانند آتش کین بسر افزایی علم نموده در عرصه پیکار کارنامه رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند - از جمله خدمت پرست خان میر آتش که همواره چون شعله سرکش بی حذر خود را بر خشک و تر می زد - و مانند تیغ شعله آمیغ بآب و آتش می رفت - درین میانه چون

شمشیر مرد افکن از سر گذشته خویشتن را یک تنه بر مخالفان زده بدار و گیر در آمد - و مانند کمان کین توز چین بر ابرو افکنده و سیفه سپر تیر بلا ساخته سر گرم زد و خورد گشت - و در این اثنا که کارهای دست بسته نمایان ازو سر زده صفحه میدان کارزار را کارستان نموده بود - بزخم تیری که بر شقیقه او رسیده کاری افتاد - از پا در آمده نقد جان را نثار راه خدیو روزگار نمود - و هم چنین راجه بیتهداس و پرتی راج راتهور با سایر برادران رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکبها فرود آمده آهنگ جنگ پیاده و سوار نمودند - و خواصخان بهتی و مرحمت خان بخشی احدیان نیز چند تن را از اسب انداخته خود نیز زخمدار شده در معرکه افتادند - و سید مظفر خان با جمیع برادران و خویشان شجاعت ذاتی و شهامت هاشمی را کار فرموده صفحه میدان ستیز را از شورگیر و دار روکش عرصه رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان کشش و کوشش بجا آورد - که محمد شفیق نبیره اش با نوزده تن جان فدای نام و ناموس نمود - و پنجاه تن دیگر در جانبازی دقیقه اشمال روا نداشته محضر جلالت و طومار شهامت را بمهر و نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه بیتهداس و قویب بصد تن از مغلان نامجوی و راجپوتان ناموس دوست در آن دستبازی جان باخته گوی ناموری از عرصه نیک نامی بیرون بردند - در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتی راج راتهور برخورد - و بآنکه پرتی راج از اسب پیاده شده بود پای ازو کم نیاروده پیاده رخ به پیکار آن یکه سوار معرکه ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایمی از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی حسین و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عده او درین واقعه سر بباد داد - و شمس خان دامادش نبیره عالمخان لودی که از کهنه سپاهیان

افاغنه بود - و با راجی علیخان در سنجبل کشته شد - نیز با دو برادر مصمد خان و محمود خان جارا در باخت - چون خانجهان دو پسر آمدنی با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر و پنج تن از آب گذشته سوای دو زن و چند سربه که پیشتر ایشان را بکشتی گذرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساه و جوار و اطفال بسبب طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی ادبار بودی فرار نهاد - و باقی لشکر زخمدار و شکسته از زیر تیغ جسته بعضی جانب بالای آب و برخی بسمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب نهب و غارت افتاده مگر چندی از زنان که بدست افغانان جاهل کشته شدند - و سید مظفر خان بعد از تحقیق فرار او و عدم تشخیص سمت مفر چندی را بتفحص اثر و تجسس خبر باز داشته خود لکحه در میدان بقصد دفن مقتولان و مراعات حال زخمداران درنگ نمود - درین اثنا فدائی خان و معتمد خان و انیرای و راجه جی سنگه و خان زمان پی در پی رسیده بدو پیوستند - و باتفاق قرار بر استفسار اثر خانجهان داده از پی او راهی شدند - چون بکنار آب رسیدند سه پسر از روز گذشته خواجه ابوالحسن نیز بایشان ملحق شد - چون تعذر عبور از آن آب بدون کشتی ظهور یافت - صلاح وقت در آن دیدند که تا فراهم آوردن کشتی ها و آرام گرفتن اسب ها شب گذرانیده روز دیگر هنگام دو پسر از آب گذشته بتعاقب او متوجه شوند - چون اهتمام تمام درباره تجسس اخبار او داشتند - و به هیچ وجه وجه فرار او بتحقیق نه پیوست - ناچار خواجه ابوالحسن و سایر امرایان از شاهراه گوالیار و انتری به (۱) [دتیة] ع شتافته و از آنجا

(۱) در بادشاه نامه این موضع باسم روتیه ذکر کرده شده - صفحه ۲۹۰ - حصه

به چند پری و بهوراسه روانه شدند - آنگاه متوجه سلوانی که پرگنه ایست ملک گوندوانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند - و موجب این حرکات آن بود - که چون او توقف اولیای دولت را که درین هفت پسر رو داده بود - از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو برای آورد - و خود را بجنگل ملک ججهار سنگه بنذیل رسانیده پناه بدو برد - و از آنجا که بمقتضای حمیت راجپوتانست - چنانچه در امداد پناه جسته جان و مال و ناموس دریغ نمی دارند - او را حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت از راهی غیر مسلوک و جنگل های دشوار گذار از حد خود گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدند - و آن بیراهه رو قریب بدو سه ماه در پیغولهای جنگل ها و کهسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگی سرگشته میگردید - سر انجام کار از ولایت برار بر آورده بملک نظام الملک درآمد - و جکراج مقهور چون او را پناه داده راه نموده بود - بنابراین با راهبران مواضع گفته بود که عسکر منصور را بطریق پی غلط برای دیگر دلالت نمایند - ازین رو دولت خواهان که از ساختگی این حیل ساز آگاه نبودند - در آن جنگل ها بهر سمت تردد بی وجه داشتند *

مجملاً سایر بهادران منصب نصرت بجلدوی فتح مورد عنایات بیغایات شده باحسان و تحسین سرافراز گشتند - خصوصاً سید مظفر خان و راجه بیتهداس و خواصخان و پرتی راج و غیر آنها چون زخم های کاری داشتند - حسب الحکم بدربار سپهر مدار آمده از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند - و بدین موجب بعنایت شاهنشاهی امتیاز پذیرفتند - و سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دو اسب خاصه و اضافه هزار سوار سرمایه امتیاز اندوخته منصبش ^۱ [پنج هزاری] ع ذات و سوار قرار یافت -

و راجه بیتهداس بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسب و نقاره و اضافه پانصد سوار اختصاص یافته از اصل و اضافه سه هزار و دو هزار سوار شد - و خواصخان بعنایت خلعت و اسب و فیل و گهپوه مرصع سرافرازی یافته باضافه پانصد سوار منصبش دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار مقرر گردید - پرتی راج بعنایت خلعت و اسب و فیل و اضافه پانصدی دو صد سوار دو هزار و هشت صد سوار شد *

از سوانح این ایام رو گردان شدن بهلول میانه و سکندر دوتانی است از سعادت جاردانی و پیوستن بخانجهان - بسط این مقال آنکه چون بهلول مذکور بمقتضای سفاهتی که در نهادش مضمور بود همواره پیش نهاد داشت - که بتحریک او سلسله آشوب و شورش بجنبش درآید - و یکی از سرگشتگان تیه ادبار را بدست آورده خمیر مایه تخمیر فتنه و فساد سازد - درینولا از پیوستن خانجهان به نظام الملک آگهی یافت - از بالاپور که در جاگیر او بود و قدر عنایت منصب چهار هزار سوار بداشت فرصت هزیمت را غنیمت شمرده رو بوادعی فرار نهاد - و در دولت آباد باو ملحق شد - و همچنین سکندر دوتانی که نسبت خویشی نزدیک بخانجهان داشت - بتصورات دور از کار از جالاپور فرار اختیار نموده ثالث آن دو منکوس شد *

چون به شاه عباس خبر سانحه ناگهانی جنت مکانی با بشارت جلوس حضرت صاحبقرانی رسید - و بغایر محبت که غائبانه داشت - بحری بیگ رسولی را بآهنگ ادای مراسم تهنیت جلوس اقدس و آداب پرسش اوسال داشته همدران نزدیکی از جهان گذران در گذشت - و فرمانروائی ایران بشاه صفی گذاشت - و بحری بیگ از پرتو آستان بوس درگاه ناصیه بخت را فروغ سعادت داده بحکم رعایت مراسم

باز گشتی که از دیر باز میان این دودمان دیرمان و سلسله صفویه از راه کمال و داد و اتحاد مرعی بود - همدین ایام سید کریم النسب میر برکه را که از بندهای فهمیده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیده درگاه جهان پناه است بوسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفی و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیغای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ماه بعنایت خلعت و خفجر و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقرر و رسوم معهوده بزرگی رخصت معارفت حامل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود - و همدین روز بحری بیگ را رخصت معارفت داده عنایت خلعت گرانمایه و خفجر مرصع و ماده فیل ضمیمه سوابق عواطف عمیمه ساختند - و چون میر برکه جریده می رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامه نامی بانشاء علامی افضل خان که هم اکنون بجنس نقل آن رقم زده ترجمان عقل بل زبان خرد یعنی کلک آداب دان میشود مصحوب مشار الیه ارسال یافت *

نقل نامه گرامی حضرت سلیمان مقامی

به شاه صفی دارای ایران

حمدی که کبریا ئی معبود حقیقی را سزد جز زبان حال اوصاف کمال او بیان نمی تواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و قصور راهی دیگر درین وادی نمی تواند پیمود - پس درود نا محدود بر قایل لا احصی ثناء علیک ازت کما اثنیت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات مقدس تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سر

گردانان این وادی را بشاهراه مستقیم آن مقصد اقصی راهزمائی فرموده - و بر آل آن سرور که وجود فیاض الجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب آن فیض گستر که بساط فیض دین مبین بیاری آن یاران بر بسیط زمین گسترده گشته - و شکری که بازای این عطیه کبری نامتناهی و سپاسی که در برابر این نعمت عظمی الهی زبید به هیچ زبانی و عنوانی ادا نمی تواند نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جمجاء خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزی از افق دولت طالع و لامع گشته و مانند آن سزاوار تاج و تختی کر سرب دولت صفوی نشسته - امید از کرم واهب بی منت آنست به این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوه دودمان صفوی و ثمره شجره مصطفوی و بر دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداناد - چون از قدیم الایام الی الآن بمقتضای تعارف ازلی که مستتبع روابط لم یزلی است میانه خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده عظیم الشان پیوسته رابطه مؤدت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده - و بمودای الحب یتوارث از سلف بخلاف این عطیه کبری و از سابق بلاحق این موهبت عظمی بارش رسیده - لهذا میانه اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاء رابطه دوستی بحد برادری مغذی شده بود - و میان این نیازمند درگاه الهی و آن شاه والا جاه خلد آرامگاه در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگی نسبت محبت بمرتبه انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزله عم بزرگوار خود می دانست - و آثار مجتبی و علامات مودتی که رشک علاقه ابوت و بنوت تواند شد از طرفین مشاهده عالمیان می گشت - و یوماً فیوماً این معنی در تزايد و آناً فاناً این نسبت در تضاعف بود - بعدی که از نسبت های سابقین بسیار و از روابط سالفین

بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مذکور بود - که هرگاه واهب العطايا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند - بآن رضوان دستگاه دقیقه از دقایق دوستی نامرعی نگذاشته آنچنان مجتبی ورزد که خواقین زمان از تصور آن در بحر تأسف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن در دریای تحیر مستهلک گردند - و چون اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی که بحکم قضای الهی به تسخیر دارالملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت این خلافت کبری باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاکی که از توج امواج حوادث بر روی این بحر^(۱) [سلطنت عظمی] گرد گردیده بود بشعله تیغ آتشبار سوخت - و عرصه مرز و بوم هندوستان را از لوٹ وجود مخالفان بآب شمشیر خونفشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین بادشاهان عظیم الشان داشته اند - و مساحان روی زمین قریب سه ربع ربع مسکون انگاشته اند - بقصر اولیای دولت قاهره در آمد - فحمداً لله ثم حمداً لله و شکراً لله ثم شکراً لله - میخواست که مراقب دوستی را که مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسی مفعول روانه سازد - که درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثه نازله رحلت آن شاه جمجاء از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت قصه پر غصه جنت مکانی را تازه ساخت - تا آنکه مزده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه والا جاه بر مقرر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور

گردانیده کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی و الم براحه مبدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه الهی مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند - و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفو زلات و ترک تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر مبررات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باحتراز قضیات سابق از سالفین تأیید نماید - که درین صورت بهره کامل از سلطنت و حظ وافر از دولت یافته بطول عمر مبشر خواهد بود - و بوسیله دولت جهان فانی دولت باقی آنجهانی را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاء را اعلی حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بمنزله فرزند و حضرت سکندر شوکت جنت مکانی بجای برادر می دانستند - و این نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقه دودمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکوز داشت - که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوه یفعل آورد - انشاء الله تعالی نسبت بآن فرزند کامگار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحری بیگ را از روی استعجال عم غفران مآل بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند او را بزودی رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسندیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوه دودمان صفوی باتفاق او روانه آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت

بمقدیم رساند - و هرگونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتیی استقرار آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد - و این نیازمند درگاه الهی را باید نمود - اشاره نمایند که از قوه یفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستی خود را بآن فرزند ظاهر سازد که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مآل بسیار متعلق است - هر چند آن معتمد را زودتر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلت تازه باشد خواهش اینست که بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزید قرب و افزونی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رتبت روانه نماید - مناسب آنکه شیوه ستوده آباء عظام و سنت سنیة اجداد کرام را در ادای دوستی این دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم می رسد گلشن محبت و چمن مودت را نصرت و حضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دو جهانی باد *

از سوانح این احیان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل فن ریاضی باوجود مناسب طبیعی و موافقت طالعی بتوفیق الهی ریاضت تمام کشیده بود - چنانچه همانا بنابر فرط تتبع و وفور تطبع این فن را سلیقی و طبیعی خود ساخته کتب زیج شاهجهانی که از توجه حضرت صاحبقران ثانی در اهتمام دستور اعظم آصف جاهی بهمراهی برادر خود ملا طیب و سایر ریاضی دانان روش هفت و یونان باتمام رسانیده بود - از نظر انور شاهنشاه عالم و دوم نیز اعظم گذرانید - و حسن سعی او بمعل تحسین و احسان و بتوقیع قبول و استعسان وصول یافت -

و چون اصول و ابواب این کتاب حسابی متضمن فوائد بیشمار و منافع بی حساب بود - و ضوابط و قواعد کلی که باعث سهولت استخراج و آسانی عمل باشد در طبع آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل اهل این فن از زیچ الغ بیگی مستغنی شده استخراج تقویم ازین ^۱ [گرامت] نامۀ نامی می نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم نفع آن و سهولت تفهم و تفهیم و تعلم و تعلیم منجمان هندی زبان رصد بندگان اقلیدس کشای و درجه پیمایان دقیقه رس عبارت آنرا بلغت هندی ترجمه نمودند - امید که تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد - و امتداد جداول تقویم لیل و نهار چون مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود - ضوابط استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش ^۲ [موجب استخراج و استنباط احکام نجومی باد] * ^۳

دربین ایام مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبۀ تته بجوار عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبۀ دارملتان به پاسداری صوبۀ مذکور و منصب سه هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافه امتیاز یافت - روز جمعه بیست ششم آبان ماه مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و سی و نه هجری بآئین هر ساله جشن وزن قمری آذین پذیرفت - و سایر مراسم معهودۀ این روز سعادت اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمد *

(۱) م [گرامی] ل

(۲) [مدین منافع استخراج و استنباط احکام نجومی بوده بنیاد قوانین آن دستور العمل جهان تا بقای بناء عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبقران ثانی ممتد و مشید باد] ل

بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان درع آئین پرهیزگار بر آن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در چار سوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلالت یکبار برافتاده ارباب بغی و عناد و اصحاب زندقه و الکاد که از زیر تیغ سیاست چسته اند همگی به پیغولهای خمول در خزیدۀ - و اهل صلاح و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراخ خاطر شاد رطن گزیده اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبۀ کابل ظاهر شد - که عموم قبایل افغانان تیره باطن تیراه و نواحی آن خصوص قبیلۀ غوریۀ خیل که مریدان بایزید مخدول قاریک نهاد مجهول اند - که نزد ایشان به ^۱ [یزدان شناسی] معروف است - و بنابر پیروی آن گمراه شیطان منش سامری و ش از راه رفته اند - و بدلالت آن غول وادی ضلالت بچاه جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمی کنند - و از روی جهل مدار دینی و دنیوی بر عقاید باطلۀ او که عین الکاد و اباحت و شبیه باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنار را

(۱) م [پیرروشنائی] ل

مباح می دانند - چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته و گاری را ذبح کرده جمعی را اطعام کند - بی آنکه صیغه ایجاب و قبول بمیان آید - ازواج را در کفار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر سنگریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفی محروم می شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمی رسد - چون فرزندی در خانه یکی از بیدیدان تولد یابد - گوش خورا بریده قطره چند خون از آن جراحت بر زبان مولود چکانیده کامش بدان پر دارند - تا در باب خونخواری و دراز گوش منشی هیچ جا پای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند او را ملک یمین دست و خویشی را مالک رقبه او دانسته خرید و فروخت او را روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهره مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیلۀ از قبایل که دست یابند بی ایستادگی از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیلۀ بدست ایشان در آید دست از آن برندارند - و آنرا مطلقاً حق و ملک بل عین مال خود شمرده بپوچه حسابی بتصرف خود در آرند - و از جمله خرافات شنیعه ایشان است که بر هر که دست یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله ایشان از دریافت مرتبه شهادت بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت نکنند و طلب مال ننمایند - و باین شبهه سخیفه جز تهی دست کسی از زیر تیغ ایشان نجسته - و بهمین که تن به بندگی نهاده جان مفتی نه برده -

و امثال این شذاعت که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار در نیاید در میان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ پذیرفت - که لشکر خان و سایر متصدیان مهمات صوبه کابل این ضلالت پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقه شریعت دور است باز دارند - و بانواع تخویف و تهدید از وخامت عاقبت این اعتقادات واهی که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید او را تنبیه بلیغ نمایند - و حسب الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را برو حکم سازند - مجمل در عرض اندک مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی آنحضرت مانند قضاء الهی مبرم است - ورد و دفع آن از امکان بامتناع می گراید - مجموع آن بدعتهای واهی و امور منهیۀ مرفوع گشته مبتدعان از آن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج قویم و طریق مستقیم دین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود بر معاری معهود ملت احمدی جاری و ساری گردید *

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به

نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک

و خانجهان بصوب دکن

چون بعنایت الهی از مبادی ایام خیر انجام شاهزادگی تا هنگام جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تادمی مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی سبق اتمام

جعت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت کام کین خواهی را به لذت انتقام و مذاق تشفی را بجاشفی تلافی شیرین نه ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل مهمات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر می بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که از آن تزویر اندیشه دغا پیشه انتقام کشیده کام خود از آن خود کام بستاند - و سینه از کینه دیرینه او پرداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه فنون حیل گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچه نیرنگ آمیز بر روی کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبه باخت آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه چون خانبهان از پیش سپاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحماییت خود پناه داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعله غضب بادشاهی زبانه اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توأمان به پروانگی قهرمان قهر جهان سوز در باب تهیه سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری موافق بیست و پنجم دی ماه آلهی بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت برو مفتون و اقبال بدو مقرون باد ماهچه مهر شعاع لوای والا بجهت تسخیر دکن بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و تفویض خدمت حراست

آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت تخصیص پذیرفته منصبش باضافه هزار سوار چهار هزار و سی هزار قرار یافت - و معتمد خان از تغیر خان مذکور بخدمت بخشی گری دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ بخطاب نجابتخان و فوجداری کول سرافراز گردید - و بعد از وزن مقدس شمسی سال سی و نهم از عمر جاوید قوین و بوقوع پیوستن مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساحت خطه خاندیس از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور میداد روکش عرصه محشر شد - از هول سطوت و صولت اولیای دولت سر تا سر مملکت جنوبی خاصه سر زمین شورش خیز دکن رستگیز انگیز شده در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادتخان صوبه دار آنجا با تمام کرمکیان سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشی بانعام هیکل مصحف مرصع و دهب خاصه و یارده مرصع و پنجاه هزار روپیه نقد و کپیلوجی بانعام پنجاه هزار روپیه و ارداجی رام بانعام چهل هزار روپیه و مالوجی بعطای موازی این مبلغ و میفاجی بمرحمت سی هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنج هزار روپیه سر بلندی یافتند - و بتحریک همت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم قهرمان قهر و سزایی نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیری و جهانبانی اند سه فوج عمان موج از دلیران عرصه کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری سه اسپید برگزیده مصاف دیده تعیین یافته بسر کردن این امر نامزد گشتند - سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مقاصب بدین موجب بهمراهی این فوج مقرر گشتند - ججهار سنگه بندیده - سید شجاعت خان بارهه -

رضویخان مشهدي - راو دودا - چندراوت - مير عبدالله - اکرام خان -
 شيخ زاده نورالدين قلي صفاهاني - احمد خان نيازي - ستر سال
 کچهوايه - راجه دوارکا داس - کرم سين راتهور - ملتفت خان ولد
 ارادت خان - بلبهدر سنگهاوت - مغولخان ولد زين خان - شيام سنگه
 سيسوديه - اهتام خان قديمي - رامچند هاده - [اوديسنگه] راتهور - تلوک
 چند ولد رای منوهر - جگناته راتهور - مکندداس - جادون - و از دکنيان
 ياقوت خان حبشي - کهيلوجي بهونسله - ميناجي برادر مالوجي بهونسله -
 يسويخان جيره - فتح الملک - پرسوجي - بسونت راو - شمار سپاهيان اين
 فوج با ساير برقدازان و اهديان به بيست هزار سوار کشيد - سردار دوم
 راجه گچ سنگه - درين فوج جمعی کثير از اعظم امراء و منصبداران بدین
 تفصيل تعيين پذیرفتند - نصيري خان - بهادر خان روهيله - سردار خان -
 راجه بهارت بنديله - راجه بیتهداس کور - راجه منروپ کچهوايه - انيرای -
 صفدر خان - يوسف خان - جان نثار خان - پرتهی راج راتهور - احدات
 خان مهمند - راول پونجا - شريف خان قديمي - جهان خان کاکر - راجه
 بيرنراين - پيرخان ميانه - شاديخان اوزبک - خنجر خان - حبيب خان -
 مير فيض الله - رای هر چند - گوکل داس سيسوديه - کریم داد قاتشال -
 جیرام - هرداس جهاله - محمد شريف قديمي - محمد شاه قديمي -
 حسيني قديمي - و از دکنيان اوداجيرام و بيلاجي و شرزه خان - از
 منصبداران و اهديان و برق اندازان عدد اين فوج از قرار ضابطه معهود
 پانزده هزار سوار مکمل مسلح خوش اسبه - و سردار سوم شايسته خان ولد
 آصف جاهي - تفصيل امرای اين فوج بدین موجب - سپهدار خان

(۱) ع [رای سنگه] ل

راجه جي سنگه و راو سور بهورتیه و فدائي خان و بهار سنگه بنديله و الله
 ويردي خان و بهيم راتهور و مادهو سنگه ولد راو رتن و راجه روز افزون
 و مرحمت خان و کشن سنگه بهدوريه و امام قلي و محمد حسين
 و شیرزاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثاني و حیات خان ترين و جمعی از
 منصبداران - و از دکنيان آتش خان حبشي و راوت راو رسه هزار سوار
 تابينان يمين الدوله و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه - و شمار سپاهيان اين
 فوج با اهديان و برقدازان پانزده هزار سوار بقلم در آمد - مجملا اين سه
 دريای لشکر که فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر
 بحر اکبر پای کم نمي آورد - و کثرت سوادش که ساحت کوه خاک اغبر
 را فرو گرفته بود پهلو بر عظمت چرخ اطلس ميزد - بتاربخ شانزدهم اسفندار
 مطابق بيستم شهر رجب سنه هزار و سي و نه هجري از کنار آب
 تپتي به تسخير دکن رخصت يافته با عون و صون آهي و همراهي
 اقبال بادشاهي بسمت بالا گهاٹ راهي شدند - و ارادت خان بخطاب
 اعظم خاني و سرداري کل سپاه سرافرازي يافت - و مقرز شد که
 راجه گچ سنگه و شايسته خان بصلاح ديد او کار کرده از اندیشه صواب او
 در نگذردند - و روز دوشنبه بيست و درم اسفندار در ساعتی سعادت آثار
 که انجم شفايان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختيار نموده بودند -
 شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فيلی خجسته منظر فرخ فرسوار
 گشته - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دوان - و سران سرافراز از اطراف
 پياده رو برآه نهاده - بآئين بادشاهانه روانه شدند - و برسم معهود از در
 سو دست زرباش گهر بار چون سحاب نيسان بدر پاشي در آمد - و مانند
 شاخ شگوفه در موسم بهار سيم افشاني و درم ريزي سر کرد - چنانچه
 سرقا سر دشت و در آب گوهر غلطان رو بسيلان آورد - و تمام آن سرزمين را

سکه نقره خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطه پاک از ورود مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسور خطاب یافت - دولتخانه آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگی نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف روکش خلد برین گشت - درینولا خواجه ابوالحسن که بتعاقب خانجهان تعیین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانه آمده ملازمت نمودند *

سراغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

منت ایزد را که درین نوروز جهان افروز یعنی آغاز سال سوم از جلوس فرخنده فر همایون فال حضرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهی از وزش نسیم فضل آلهی گل کرده - و ترشح نیسان احسان آنسور سر تا سر هفت کشور را سرشار افصال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و سی و نه هجری است در آن ساعت که اورنگ افروز طارم چارم اعنی نیر اعظم از تابخانه حوت بغرفه شرفخانه حمل تحویل نمود - دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصه عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم بمركز حقیقی خلافت یعنی بارگاه خلایق پناه که محیط ماهی تا ماه است بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زرافشان را که همواره در صدد پاشیدن گرد آورد صدف های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانه نواب مهد علیا از اصل و اضافه دوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار

و احدی و برفنداز بسرداری راو رتن و وزیر خان بجهت تسخیر ملک تلنگ و انداز ترکناز اطراف و نواحی آن تعیین پذیرفتند - و امر فرمودند که چندی در باسم که بسرحد ملک تلنگ پیوسته است اقامت نموده آن قدر قوار گیرند که به هیئت اجتماعی سر تا سر آن مملکت بدست آید - هراولی فوج اعظم خان بهمه اهتمام سید مظفر خان مقرر گشته روانه بالای گهاگ گردید - بعضی از نغایس نوادر و ظرایف تحف از نواب مهد علیا و شاهزاده های کامگار و امرای نامدار به قیمت بیست لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول برآن تافت - و همدرین روز قاضی محمد سعید کهرودی وکیل عادلخان که برپوز فضایل نفسانی آراستگی داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روپیه و سی هزار روپیه سالیانه سرافرازی یافت - دریا خان روهیله از شور بختی و تیوره اختری از سوابق تنایات بادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراح نامتفاهی چشم پوشیده جنسیت و آشنائی خانجهان منظور داشته بدو پیوست - رحیم خان داماد عزیز حبشی و سرور خان از نظام الملک جدا شده بکار فرمائی سعادت روی امید باین دولت خانه آوردند - اولین به منصب پنج هزاری ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ وفیل و دویمین بمنصب در هزاری هزار سوار و ترکمان خان بمعنایت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند *

چهار اردی بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری زهره پیکر در شبستان خلافت از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزمانی طلوع نموده به حسن آرا بیگم موسوم گشت - شانزدهم ماه خواجه ابوالحسن باستخلاص ولایت ناسک تربیک اختصاص یافته با شاهنواز خان وظفر خان و سید دلیر خان و خواجه فاضل مخدوم زاده و کرم الله واد علی مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از منصب

داران و [راجپوتان]^ع و برقدازان مرخص شد - و حکم والا صادر گشت -
 که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومکيان آنولایت بدر ملحق شود - بعد از
 برسات بهم راهی بهر جی زمیندار بکلانه متوجه تسخیر ولایت مذکور گردد *
 بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالهی رسیده سعادت
 ملازمت افدرخت - چون درمیان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق
 درست نه نشسته بود عبدالله بسرداری آن فوج مقرر گشته حکم طلب
 شایسته خان بحضور صادر شد - بعد منصبدار جلو صد قبضه شمشیر
 و جمدهر و سپر و پراق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت اسلحه مذکوره بعد
 منصبدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه در صد
 احدی بگرزهای سیمین و زرین در دربار حاضر بوده بوقت سواری از
 ملازمت رکاب سعادت بهره یاب می باشند عاطفت فرمودند - و بدر صد
 تن از احدیان گرز دار مذکور دوست قبضه شمشیر و جمدهر و سپر و پراق نقره
 مرحمت فرمودند - بنام احمد بیک انکه شاهزاده محمد شجاع خدمت
 ایصال فرمان قدر نشان و خلعت گرانمایه به محمد علی رسول دارای
 ایران که درینولا به لاهور رسیده بود رقم زدند - از آنجا که اصابت عین
 الکمال فرع نهایت مرتبه کمال است - از شور چشمی های افلاک و تنگ
 نظریهای انجم در پنجم ماه تیر چشم زخم بموکب اقبال رسیده وقوع امری
 که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسید - حقیقت این راقعه آنکه
 چون درین مدت افواج غنیم مقهور بغابر مکر مالشی بسزا یافته از بیم
 رو بروی اولیای دولت قاهره نه شده در اطراف مهپاه ظفر پناه گاهی از
 دور مانند بخت تیغ خویش سیاهی می نمودند - و اگر گاهی بانداز

اظهار تجلد و تهور در مقام دستبازی شدند - چون کار بسربازی می کشید
 از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار می سپردند - لاجرم افواج
 موکب اقبال بغابر فرط تهور ایشان را داخل هیچ باب نه شمرده از آن
 بداندیشان حسابی نمی گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج
 اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل راو دودا
 و ستر سال و راجه گردهر و کرم سین و بلبدر و جمعی دیگر مقرر بود -
 و قول لختی پیشتر رفته دو کوره فاصله راه میان این دو کوره دست داد -
 خانجهان و دریا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند
 مخدول بودند - جمعی پریشان را پیش فرستادند - که مگر قابو یافته انتهاز
 فرصتی نمایند - و چون آن کوه اندیشان نزدیک آمده بر حقیقت
 حال اطلاع یافتند همگنانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و غافل
 کمین کشوده بیکبار راه بر چنداول بستند - اولیای دولت باوجود قات
 از بیشه اعداء که دوازده هزار تن بودند نیندیشیده با صولت شیر در آمده
 بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان فاموس جوداد مردی
 و مردانگی داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی
 کثیر زخمهای کاری برداشتند - از جمله دلیران مغول امام قلی پسر
 جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان
 کار آمدنی بودند احیای مراسم حق گذاری نموده بکار آمدند - و از نابینان
 ایشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زاده راجه مان سنگه
 با دو پسر خود در معرکه جان سپاری افتاده رایت نیکفامی بر افراختند -
 و ازین دست کرم سین راتهور و بلبدر سنگهارت و راجه گردهر نبیره
 راجه جیمل جوهر مردی آشکارا نموده و چهره بزخم های کاری رنگین
 ساخته در میدان جانشپاری افتادند - چون حقیقت بعرض اشرف

رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عذابت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجایگزین فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که تردهای نمایان بجا آورده زخمهای کاری برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت امتیازش باضافه پانصدی دو صد سوار بر افراخته بعذابت علم سر افراز ساختند - درین روز ملتفت خان سرگروه فوج چنداول با راو دودا از رعایت مواسم ثبات قدم پهاو تهی کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند *

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این دولتیخانه جاوید - چنانچه هر سانه در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است در موسم برسات هفت این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه ترتیب می یابد - و آنرا بیارسی عید ترکان می گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی - مبعلا بآئین معهود شاهزادهای والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر و سایر بذرها صراحیهای میدا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذارنیدند - خان زمان و لهراسپ برادرش با سی لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعیین اندوختند - و چهل دست خلعت بارانی مصحوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر بالا گهاٹ تعیین شده بود برای امرای عظام مرحمت شده *

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای است بفرموده نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمره دیگر نیارد - و نهال تبخ اعمال غیر از نکال دارین حاصلی ندارد - چنانچه جادونرای

مقهور مذکور که با پسران و پسر زادگان و خویشان و منتسبان خویش بمنصب بیست و چهار هزاره ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز سرافرازی داشته محال انقد بجایگزین ایشان تنخواه بود - از روی کافر نعمتی پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد - لاجرم منتقم حقیقی انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعله تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست - بظاہر آنکه بے حقیقتی و کافر نعمتی ازو مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کوفه اندیشی از راه دور بیانی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانه مجازات که پند خانه ناخردمندان است محبوس دارد - بظاہرین این راز مضمر و سر سر بسته مخمر را با چندی از محرمان خود در میان نهاده مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سودست یکی کرده او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بظاہر آنکه او اصلا از حقیقت معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدان انجام در آمد - آنکه آن گروه از کمین گاهها برآمده دست به بستن ایشان کشادند - و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام زد و خورد در آمده دست بمدافعه و ممانعه کشادند - و باوجود کشتش و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چاره نزول قضا سودی نداد - چنانچه در آخر کار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدنی اجلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشینی او نامزد گشته بود کشته گشتند - و چون این واقعه شدنی وقوع یافته آن فرومایه دنی که بهمه مذهب کشتنی بود بجزای کردار ناسازی خود رسید - زن او که

۱ [گرجائی] نام داشت و مدار کار باو بود - با جگدیو برادر و تمامی احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعه^۲ [سند هگر]^۳ وطن دیرینه خود که در نواحی جالفا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام الملک بر ایشان دست نداشت در صدد تفقد و دلجوئی آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهد آن بد عهد محل اعتماد نبود - بر قول از دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جرید جرایم و مصکایف اعمال نا ملایم همگان کشیده فرمان مرحومت عنوان بغام اعظم خان مادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یاقوت خان و ارداجیرام و کهلوجی و سایر سرداران دکنیان را به پذیرد ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزار سی هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و تلنگ راو نبیره اش را تسلیم سه هزار سی پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل عنایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرچ بهمه داد - و محال متعلقه زمینداري جادونوای بر آنها ارزانی داشت *

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهی ست با ارتفاع شش گز - آن سرابرده بستون های استوار برپا کرده انواع بهایم و سباع را بدان احاطه

(۱) ع [گرجائی] منتخب الباب - حصه اول - صفحه ۴۲۷

(۲) ع [سند کهر] منتخب الباب - حصه اول - صفحه ۴۲۸

می کنند - و رفته رفته از چار سو پیشتر آورده دایره آنرا تنگ می سازند تا بدان حد که مطلوب باشد نگاهداشته آنگاه بصید پردازند - چون الله ویردی خان بعرض رسانید - که در شکار گاه تفومند شیري چند آشکارا شده اند - و چند روز است که قراولان از دور آنها را نگاهبانی می نمایند و باحاطه نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن ددی چند اهرمن منظر در پرده زجاجی چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بنابر آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود فی الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطه دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زین آباد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به میدگاه تشریف برده ده قلاده را به بندوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گرزداران شیر افکن که هر یک بباد صدمه گرز البرز شکن صد رخنه در اساس سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند - بضرب دست صید کرده زنده بقید در آوردند *

اشتعال یافتن نایره آشوب و شورش افغانه
سرحد تیمرا و بنگش بشواره شرارت
کمال الدین وهیله و انطفاء آن
برشکه فشانئی تیغ آبدار
دولت خواهان آن صوبه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیگرگی روزگار است که بهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند - اگر بمثل نفون چاره در باره اوکار ابرطوفان بار کند - هر آینه گرد تیغ بختی

که برو نشسته از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمی ازو نزداید - و اگر بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیوی او برخیزند - و فزون سعی و تدابیر گوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامحالہ این معنی در مادہ بہبود او سودی نداده اصلاً اثری برین مراتب مترتب نگردد - چنانچہ خانجہاں کہ بخت و اقبال ازو رو گردانیدہ بحال قباہ بخاک سیاهش نشاندہ بود - چندانکہ دست و پا زد کہ آبی بر روی کار خود آوردہ گرد ادبار دور کند - بیشتر بمغاک خاک تیرہ فرو رفت - درینولا کہ دریای لشکر خاقان بحر و بر را از شش جہت محیط خود یافت - چو خس در گرداب و خر در خلاب پای بند و سرگردان ماندہ از هیچ رو راہ بدر شدن نداشت - لاجرم بخاطر آورد کہ بتحریریک نامہ و پیغام افغانان زیادہ سر آن سرحد را شورانیدہ از جا در آورد - و اینمعنی باعث شغل قلب دلاوران بلکہ علت نگرانی خاطر اولیای دولت جاودانی گردد - غافل از آن کہ از غبار انگیزی شورش مشتی پشہ مذش ذرہ نہاد کہ در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد - چہ مایہ گرد بردامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشینند زہی ابلہی *

از جا فرود کوہ بتحریریک نسیم

دریای ز موج بیش و کم نشود

مجملاً بنابرین اندیشہ بہ کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روہیلہ کہ در عہد جغت مکانی بمنصب چہار ہزاری و خطاب شیر خانی سرافرازی داشت - مکتوبی ابلہ فریب مشتمل بر ہزار گونه تطمیع و ترغیب نوشت - آن خود سر بغور معاملہ فرسیدہ بمجور نوشتہ او از جا در آمد - و سایر افغانان را بامداد خود خواندہ در آن سرزمین سربہ فتنہ و فساد

برآورد - چون سعید خان کہ در آنولا در کوهاٹ اقامت داشت - از نوشتہ شمشیر خان و داؤد گماشتہ لشکر خان براین مضمون آگاہی یافت - کہ کمال الدین ناقص نہاد کہ از آشفتہ مغزی پیوستہ سودای خود کامی در سر بیهوش او در جوش بود - و ہموارہ ریاست افغانان میخواست - از آب انک گرفتہ تا نواحی کابل قبایل افغانان را بشورش در آوردہ با خود مخمر و مقرر ساختہ کہ از پیشاور فتنہ سر کند - بغابر آن ذوالقدر خان و علیخان بیدگ بخشی آن تہانہ را با شادمان پگہلی وال و خضر گکھر و چندی از احدیان و تابینان خود بہ نگاہبانی کوهاٹ تعین نمودہ خود در عرض یک نیم پھر بہ پیشاور رسید - و بصلاح دید دولتمخواہان نامہ مشتمل بر نصایح ہوش افزا فرستادہ ابواب مواعظ برو کشود - اگرچہ بحسب ظاہر نخست از در طاعت و قبول اطاعت در آمدہ انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظہار در موافقت کار خود ساختہ بہ تشدید اساس مخالفت و تمہید قواعد محاربت پرداخت - زبان آوران چاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد احداد بد نہاد و کریم داد کور پسر جلالہ و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنها جمیع لشکر تفرقہ اثر دور بنو نغر^۱ و کوهسار تیراہ و بنگش علیا و سفلی و سایر الوسات ختک و چاوچی و توری را فراہم آوردہ در یولم گذر ہفت کروہی پیشاور بہ کمال الدین پیوستند - و او نیز تا رسیدن اینہا افغانان نواحی پیشاور و اشغر و محمد زئی و ککیانی و خلیل و مہمند و داؤد زئی و یوسف زئی و ترکلانی و امثال ایشان از آن طایفہ پریشان روزگار را جمع ساختہ بود - بانفاق یکدیگر شعلہ افروز آتش عصیان شدہ

(۱) ممکن است کہ بنو نغر نام دیرین بزون باشد - در بادشاہنامہ این

مقام بہ اسم ونقونغر ذکر کردہ شدہ [صفحہ ۳۱۴ - حصہ اول - جلد اول]

بدمدنه افسون ادبار هنگامه افسرده بغی و طغیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غره امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن تازیکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکر الله ولد لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکین و دیگر دلاوران راضی به تحصن نشده بر سر آن شدند که در بیرون بایشان روبرو شوند - ولیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دور اندیشی نمودن از طور خرد دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشی قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کنند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند - سعید خان جا بجای مردم را بمحافظت تعیین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تائیدان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تباہ اندیش از راه تهور در آمده انداز یورش مینمودند - بهادران جلالت شعار بضرب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فنا بر می دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچله را به بند و قچیان گذاشته از حصار برآمده بشعله تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی است - آتش در خرمن حیات آن منافقان می زدند - و بنگهبانانی اقبال حضرت جهانبانی از آنجا که توجه تائید یافتهای جذاب یزدانی کار حزب البحر و حرز یمانی میکند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غانم معاودت مینمودند - و در عرض این ایام

روزی آن فرقه تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعی به پناه تختها درآمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان با اعتماد عون و صون آهی و اعتضاد و همراهی تائید بادشاهی مورچله را باهل توپخانه حواله نموده با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین برافروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت - و بمحض امداد آهی باندک کشش و کوشش برایشان غلبه نموده قتل و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیه السیف آن خیره سران چون بغت خویش مغلوب و منکوب بودایی فرار شتافتند - و بنابر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده تا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار روآرند - لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلوریز بر ایشان تاخته خلقی نامعذور را نیست و نابود و باقی را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بچار دیوارهای محکم و خانههای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانهها زده بشعله انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده قریب شش کوه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار واقع در عرض فتحنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سعید خان را غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خلعت فاخره و کمر شمشیر خاصه و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار برنواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار پانصد سوار پایه اعتبارش افزودند *

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر مراحل بادیه رحلت را پیموده آنجهانی شد - بذابر آن جان نثار خان را بعفایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید صدر جهان بخطاب مرتضی خانی سعادت نصیب گشته از عفایات اشرف سر رشته نظم احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که [نانا راوجی]^ع از عمده های نظام الملک با شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان از دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاری دو هزار سوار و منصب هر کدام از آن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور قرار یافته از محال مفتوح تلنگانه جاگیر تفخواه گردید - حکیم صادق که از رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجده این آستان عرش نشان ناصیه بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالی نافش بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالی متوجه درگاه والا گشته راجه جی سنگه بجای او مقرر شد *

از سوانح این اوقات غلبه موکب اقبال است بر غنیم در سرحد ناسک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات بانفاق خان زمان و غیره بندها روانه مقصد شد - افواج منصوره را سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسرداری این قشونها نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

(۱) ع [تاجی] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵ حصه اول - جلد اول]

بقوت فوجی بهراوی و فوجی به چنداوی تا بآن منزل قیام نماید - چون گماشتهای نظم الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار و جنگل های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحی بلکه تا اطراف محال دزد دست نیز از آبادانی نام و نشان نمانده بود - و از رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعله اردو غلاء آذوقه بل قحط خوراک بجای رسید - به نزدیک بود مجل توقف در آن محال دور نما بل محال باشد - لاجرم باشا خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده دست بتاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقه بیشمار بدست آوردند - و گرانی و ذایای آذوقه لختی کمی پذیرفت - در اثقالی این حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداری محکدار خان و عمر افغان و غیره تعیین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها بدستبازی در آیند - خان زمان و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند - و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احمال ایشان را بالکل منصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند *

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم
عند الخلافة الكبرى آصف خان
و روانه شدن خان عظیم الشان
به بالا گهاٹ در مرتبه اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب و مناصب پایه اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافقت درست نه

نشست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمثابة اعضای رئیس بودند -
 کما ینبغي متابعت او نمی نمودند - و در آخر او نیز بایشان معاش
 پسندیده که سرلوازم سرداری است بظهور نمی آورد - و ازین رو میان
 او و شایسته خان معنی حسن وفاق به شایستگی تمام صورت نه بست
 چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض
 بایه سرور والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای
 وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعیین فرمایند که کل عسکر را از
 دقایق بیم و امید در درجه اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال
 برابری در خاطر نقش نتواند بست - و همگنانا از متابعت صلاح دید
 و عمل بمقتضای قدا و گریزی نبود - لاجرم دریغلا سرداری کل سپاه
 به یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت
 فاخره با چارقب زردرزی و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسب عربی و عراقی
 مزین بزین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته
 خان خلف آنوالا شان جیغه مرصع با خلعت و اسب و الله و یروی خان
 بخدمت بخشیکری فوج مذکوره خلعت و اسب یافته رخصت گردیدند *
 چون عبد الله خان بهمان عارضه سید مظفر خان مبتلا شده بود
 حسب الامر انور متوجه حضور گشته بمعالجه حکیم جگجیون صحت یافت -
 بولاجی کوبی از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب
 التماس نصیربخان بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافرازی یافت *
 چهاردهم آبان ماه موافق سه شنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار
 و چهل هجری جشن وزن قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون
 که از حساب افزون و از شمار بیرون باد ترتیب یافت - و انجمنی
 فردوس آئین و تزئین پذیرفت - که نظیر آن در نظایر

این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب
 و انبساط و آئین داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق
 تنگ عیشی بر محتاجان مسدود نمود *

از سوانح دولت ابدی انما که درین ایام چهره نما گشت ترکناز فوج
 ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزی یافتن اولیای دولت نصرت
 روزی بر آن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت
 اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشتن آصف خان
 سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبه از
 دریای لشکر قلزم تلاطم است بطغیان در آمده بآهنگ استیصال و گوشمال
 مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شورش
 انگیز سرقا سرساخت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز محشر
 و شور رستخیز بعرضه ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک
 که در جالنا پور برسات گذرانیده بودند - از آوازه نهضت موکب منصور بی پا
 و بی جا شده بسوی پاتهری^۱ فرار شدند - اعظم خان در همان گرمی
 برخانجهان که در نواحی بیر^۲ موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران
 داشت جلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم
 خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر او را مشغول سازد - و در هنگامی که
 خانجهان در موضع راجوری اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان
 قسمت می نمود - اردوی جهانپوی را در موضع مچهلگانو که از راجوری
 بیست چهار کوه است باهتمام یاقوت خان و مالوجی و اکرامخان و میر
 عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال بآهستگی روانه شوند - و خود

(۱) وضعیست که در میان دو آب پورنا و گوداوری واقع است *

(۲) قریب به چهل کوه در سمت شمال و شرقی احمد نگر واقع است *

باتفاق سپه دار خان و راجه ججهار سنگه و بهادر خان و راو سورو سرافراز خان و خواصخان و جان نثار خان و راجه بیتهداس و راجه بهار سنگه و انوپ سنگه و ارچن برادر رانا کرن و مرحمت خان و چقدر من بنديله و اهتمام خان و کھيلوجي و اوداچيرام و جگديو راو و ساير امرای دکني و منصبداران و احدیان خوش اسپه یک پھر شب گذشته راهي گشته هنگام صبح اطراف خانجھان را فرو گرفت - چون صف شکن خان بموجب نوشته اعظم خان فوج خود را توزک کرده برفراز پشتة بمقاصلة یک کوه برابر مقابله که چهار کوه از بھر گذشته در دامن کوهی اقامت داشتند ایستاده - عزیز پسر آن ذلیل بمقابله صف شکن خان شتافت - درین اثناء اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده باضطراب نزد پدر برگشت - و برگزارد که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام تر رسید - و جمعی که پیشتر نمودار شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سرتیوه اختر را از درست نشستن این منصوبه که باعث شکست اصلی و استیصال کلی او بود - غریبوز جان برخاست - ناچار به بیقراری سپید بروی آتش بخانه زمین سمند باد پا برنشته از راه اضطراب و بروی چندین هزار شعله سرکش گشت - و بباد حمله ناقص نیران قتال را چون شعله زود میرخس اشتعال داده هنگام افسردہ خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بیتهداس و انیزای و ساير راجپوتان حمله آور شد - بعد از آن سپهدار خان سرآمد فوج برانغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر خلاف منش هرگز در آئینه عقیدت و مرات ارادتش جز صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وفای مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان

و سردار خان و مرحمت خان بخشی احدیان و اهتمام خان داروغہ توپخانه و ساير برقدازان از دنبال ایشان سپیل بنگاه و برق خرمن آن سپاه بخت شده سلسله جمیعت ایشانرا چون روزگار ابر برداندیشان پریشان ساختند - چنانچه آن مقاهیر جمیع پرتال و اسباب و اموال خصوص قماشهای تجار را که تاراج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا گذاشته رو بهزیمت و پا بکوه نهادند - چون اکثر تابیدان امرا و احدیان تاراج غنایم غنیم را فوزی عظیم دانسته دست به یغما برکشوده بودند - توزک موکب اقبال از هم پاشیده برقرار اول نماند - چنانچه با اکثر سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مایه مردمی که اغتنام نموس و نام را غنیمت می شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بیم آن بود که تا فراهم آمدن جمیع عسکر غنیم پریشان روزگار در عین مساعدت فرصت وقت غنیمت اندیش گشته از پیش بدر رود - ناچار امرای نامدار با اعتماد همراهی اقبال و اعتضاد کارگری دولت ابدی اتصال از دنبال ایشان ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نرهداس جھاله بسرداری عنایت آلهی و حمایت اقبال بادشاهی به تیغ کوه برآمده رو بسوی آن تیره رای نهادند - و چون خان جهان دید که چندی از بندهای درگاه خدیو زمین و زمان که مانع نزول قضای آسمانی بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است ببالای کوهسار برآمدند - و دیگر دلاوران نیز فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو بفراز کوه آورده اند - ازین رو اضطراب تمام بخود راه داده سر رشته خویشتن داری از کف گذاشت - خصوص از نزدیک رسیدن بهادران مذکور که اگر فی المثل هنگام گرمی هنگام گیر و دار آفتاب وار با تیغ و سپر روی بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای بلکه از پای در آید - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است - * بیت *

نشود تیغ پیش حمله او * گر نهی تیغ بر سر کوهسار

درینحال قزلباش در بنای قرار و تحمل او راه یافته بی دست و پا شد - ناچار از روی اضطراب عمارتی فیلی را که عیال باقی مانده او بر آن سوار بود برای شیوگانو راهی ساخته خود ثبات قدم ورزید - و برادرزاده خود را که بهادر نامی بود - و سابق بمقصد چهار هزاره هزار سوار سرافراز بود - و وثوق کلی بر تهور و بهادری او داشت - بانداز مقابله بهادر خان و دیگر دلاوران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند - ناچار پیاده شده روبروی ایشان آماده کارزار گشتند - و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند - محملاً در آن روز دلیران عسکر جاوید فر کارستانی در عرصه کارزار بروی کار آورده روکش کارنامه رستم و اسفندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف بادشاه نامه نامی مانند شاهنامه بر صفحه روزگار خواهد ماند - خصوص بهادر خان روهیله که به نیروی دلیری ذاتی و بهادری جبلی چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بزد و خورد در آمد - چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر را زخمدار از پای در انداخت - و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم روهمانا روی تازه یافت - و نرهور داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد - و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپهدار خان و خواصخان و مرحمت خان عرصه کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستی را که بر یکدست آن کمر واقعه بود - سرمایه استظهار ساخته در پناه آن به تیر اندازی درآمدند - و راجه بهار سنگه بندیده که داخل فوج برانگار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترندات شایسته

بجا آورد - و راجه جی سنگه و راجه بیتهداس و راجه انوپ سنگه و غیره که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - درینوقت بوقت رسیده خود را بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان کوه رسانیده ملتفت خان و راجه سور بهورتیه و چندمین بندیده و غیره دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه بر آورده همگنانرا از همه رو دل داده قوت و نیرو افزود - مقارن اینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصه دار و گیر داد مردانگی و مرد افگنی داده مانند کمد بازو بعدو بندی و کمین کشائی برکشاده بودند - دلاوران طرف مخالف نیز در معرکه زد و خورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخمهای کاری میخورند - و از آنجا که مددگاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوبه موب اقبال بادشاهی که مانند فوج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه قالمهی را فرو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر مذکور از جا رفته بودایی فرار شتافت - چون آن مخدول که خانجهان از روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان شد - افغانان زیاده سر از راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند - و بباد حمله مصرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده بیابان کوه راهی شدند - عساکر منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سر در پی آن مقهوران نهادند - و کمانداران قدر انداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل رسیدگان خدا گیر را در آن سر آشوب بباد شبیه تیر گرفته مرغ روح چندین خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند - بر بیل اتفاق ناگهانی بل از قبل لطایف آسمانی که اکثر اوقات بغایر قدر اندازهای قضا سهام غیبی

نشانهای دل نشین بجا بر میخورد - در آن گرمی هنگامه رزم که برقندازان از شراره فقیله بدوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان می زدند - تیر تغذگی به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پسررام نام راجپوتی از مردم بهار سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبح بدست و پا زدن درآمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن از کار افتاده زخم کاری کارگر نیفتاد - پسررام از سر قدرت و قوت تمام جمدهری بر گلوگاه او زده کارش را با تمام رسانید - و سر آن زیاده سر بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسب و انگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتمام به پسررام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانی قتل او بدرگاه فرستاده سر سراپا شرش را بدروازه قلعه بیر آویخت - و بهادران موکب اقبال تا سه کوه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در طی راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز پرداخت - بنابر آنکه از یک بهر شب تا آخر آن روز زیاده از سی کوه مسافت طی کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود - ناچار مصلحت وقت در آن دید - که سعادتمندان میدان و یکه تازان مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته و اسبان سم فرسوده کوکبه اقبال که جرم هلال جوهر نعل میزبید - و گوهر سیاره بل گل میخهای سایر ستاره بجای میخ می ارزند - بزودی آسوده شوند - و شاید که در عرض اینحال دنباله لشکر ظفر اثر نیز برسد - چون خانجهان با بقیه السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمیه

فرست را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تگاپو درآمده با سرعت صرصر و تندروی تند راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته جان بدر برد - درینحال اعظم خان درویش محمد دکنی را با چندی از مردم جگدیوراد و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی بتعاقب او فرستاد - و خود نیز با وجود فروماندگی مراکب با حاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سیصد تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنانکه بنابر آزار زخم کاری از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسپی که در زیر ران داشتند سر بدر برده باقی اسبان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد - چنانچه عیال خود را بر اسبان سوار کرده عماري را با فیل از روی ناچاری گذاشت - و با کمال خواری و بی اعتباری سپس از آن پایه عزت و آن مایه رفعت و کامکاری که همه را بغاسپاسی و حق ناشناسی در باخته بود خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماري درویش محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش اعمال سر در پی آن نامه سباهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون شب بروز رسید بنابر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری بر پیروی او مترتب نمی شد - معهذا از جهت یاقوت خان و اردو که بمچهلیگانو تنزل داشتند خاطر اعظم خان متردد بود - لاجرم بحکم مشورت مشیر تدبیر و دستوری دستور خرد پیر از اراده تعاقب خانجهان تقاعد

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشه صواب پیشه نمود - و در همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدیری این خدمت شایسته بهریک از سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعزایت خلعت و اسب و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانوبه بیضا پور^۱ و بهونسله از پرگفت ولایت بی نظام که بوزود افواج در آن اثر آبادی نموده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از بیر بایست هزار سوار بصوب شیوگانو کوچ نمود *

از سوانح این ایام چون ساهو جی بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدرزنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چاکنه که دست نظام الملک در آنمقام باو نمی رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدران ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهنما و بخت کار فرما گشته اراده بندگان درگاه دارد - اگر از راه خیر خواهی بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه مشتمل بر استمالت باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه می شناید - بنابراین اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاش التماس او طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهو جی بمنصب

(۱) قریب به بست و پنج کوه در غرب اورنگ آباد واقع است *

شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسب و فیل و دو لک روپیه نقد سرافرازی و بلند آوازی یافت - و میفاجی برادرزاده او بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و [رتی راو سائیه] ع بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسب و ساماجی پسر ساهو جی بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسب و مالو جی و هیلو جی و هاباجی هر یک بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد سرافرازی یافتند *

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان بایکجهان ادبار بیک جا پیوسته نخست ساحت شیوگانو را باین نسبت مجمع قران نکسین ساخته بعد از آن متوجه بیضا پور شده میخواهند دولت آباد را نیز نکت آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیربدان سوراہی شد - بمجرد استماع آوازه نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزدیکی قلعه دولت آباد احداث نموده او بود خالی کرده بقاعه بقلعه برد - و ازین جهت که از نکوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی قطعاً بارش نشده خشکی بمرتبه رسیده بود - که در سائر آن زمین گیاه از بالاش افتاد - بلکه اصلاً نبات نرست چه جای حبوب و نضج یافتن آن - و باین علت قلت غله و کثرت غلا بدرجه رسید - که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن بد اندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و قادیب مقرب خان و بهلول را که در آن آوان در ده روز نزول نا مبارک داشتند - پیش نهاد همت نموده متوجه سمت مذکور گردید - چون موکب اقبال بپای آن

(۱) ع [رتی راو سائیه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول *

گهات رسیده اراده بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سر کریوه بعهده ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهتمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر اراده بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان برخورد آن خاک ساران را بباد بندوق گرفته شعله فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچه راه تنگ تفنگ به فسحت آباد ساحت بدس المصیر راهی ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهی کشود - و همدران روز تمامی لشکر از تنگنای کریوه بآسانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بجنگ آورده در موضع دارمگنوبیست کروهی از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکپور از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلاور خان تخواه داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحی قلعه تلنگی معسکر اقبال شد - نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار باقدام تعجلد پیش آمده از راه اظهار جلالت بتقدیم پیش اقدام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افگنی و بان اندازی کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بیموجب از آن زیاده سران سرزد - بمجرد رسیدن از راه همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملجار و ضم اسباب قلعه گیري برقندازان و کمانداران را بمحض یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوری طبعی و تهور ذاتی بی مبالات راهی شده روی پهای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

(۱) سی کروهی از اورنگ آباد واقع است *

دست و بازو بسربازي و جانفشانی بر کشودند - لیکن بدستکاری عون و عون آلهی بهادران بمثابه باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند - روبروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهری آنکه معامله یورش بطول کشد - حصارى بآن استواری در حوزه تصرف در آوردند - و جمعی کثیر بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند * سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه آلهی کشش خاطر اقدس بنظراره نزهت گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول همایون بدآن فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش و شادی به نشاط صید و صید نشاط بیغمی طرب اندوز بوده چهارم روز معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آنمایه لذت می یابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کده غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگرد - این گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحه چین بل سرتا سر متفزهات روی زمین است باسم کراره (نام دهکده ایست واقع در سه کروهی برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است) اشتها دارد - قبل از آنکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد از توجه این بانای مبانی جهانبانی بفعل آید - پیشینیان بندی بطول صد ذراع و ارتفاع دو ذراع بر پیش رودی که در نزدیکی آن جاریست بسته بودند و از آن احداث آبشاری نموده - چون در ایام شاهزادگی نهضت والا به تسخیر دکن روی نموده بود - در اثناى سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سرزمین

گذراشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ آن عمارت گر معمور و هفت کشور به تیز دستی معماران جادوکار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بفاصله هشتاد ذراع پیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاصر پسند و آبشار دلاویز صورت وجود بست - و بنابر امر ارفع بر اطراف آن سرابستانی نیز با عمارات عالی و نشیمن‌های دل نشین بوضع بدیع و هندسه غریب ترتیب پذیرفت - بلطفی و زینتی که مشاهده اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفا پور طرب افزا تر است - و باعتبار فرهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر هری از یاد برد بلکه از روضه رضوان و جوی شیر بهشت یاد می دهد - خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشکال و تابستان نیست و در کمال اعتدال می باشد *

چنین فرهت کده اندر جهان نیست
مگر باغ چنان گرچه چنان نیست
زلطف آبشارش فیض در جوش
رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدی انما که در صوبه اودیسه چهره نما گشت کسر لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعه منصور گده - توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بنام بانئی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهاار دارد - متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنابر آنکه بسامان قلعه و سرانجام قلعه داری خصوص استحکام برج و باره و سد

مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغي سعی بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت قریب به سه هزار سوار و [دوازده هزار] ^ع پیاده جلد و جرار بود - بکار فرمائی ادبار مستعد مواجهه و مقابله و آمادگی مدافعه و مقاتله موکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصن حصار ننموده چهاردهم دی ماه باهنگ جنگ صف در میدانگاه میانه سمت شمال و شرقی قلعه تسویه صفوف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوری در آمد - باقر خان با سایر تابیدگان و بندهای بادشاهی و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و یسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل از آنکه دایران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدیگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازی برکشوده از برج و باره قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژاله آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان فوج هراول را که بسالاری محمد شریف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعه هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پژوه نهاد - و هر دو به یکبار بارگی برانگیخته بر قلب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیاده جرار بود تاختند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمه اولیای دولت برق صولت نداشتند در حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقی ایشان پراگنده و پربشان گردیده پناه بجنگل و کهسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهب و تاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداری است نگذاشت که خاطر

متخصصان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابراین بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو تاخت - و دلاوران عسکر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند بر گردن گرفته بپای حصار رسانیدند - و بمجرب رسیدن قدم بر آنها گذاشته روبه برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکوار می گویند - بمحض ملاحظه ایفکال از کار رفته یکبارگی دست و پا گم کردند - و چاره کار خود در زینهار طلبی دیده ناچار بوسم معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کار زار از روی بیچارگی کاه برگی بدندان گرفته درینصورت طلب امان می نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالغناچه سلامت و امن آباد عافیت بر روی روزگار خود کشودند - باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فوجدارچی آن ولایت را به صفی قلی منصبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیقت قضیه الخائن خائف و الغادر حاضر متلازم یکدیگر اند بمثابه که در یک ماده مطلقاً از هم تخلف ندارند - درینولا بنابراینکه از شامت آن دو شور بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسله نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدان کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگی بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بینی بخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاری

ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن بداندیشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - مچملاً باین اندیشه ناقص با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحی دولت آباد تا تنور شتافته از آنجا براه دهرن گانز و جویره^۱ و انبه و پاتر روانه سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مآل بحسن سعی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حواله رفته بود - لاجرم در باطن ایفمعنی علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهاٹ بدرگاه معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر کماهی حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از پائین گهاٹ بتعقب او معمور گشته حکم معلی شرف نغان یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن بد نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت تائید آسمانی ست اصل وجود آن بدگهر را از بیخ و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سرانجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیمه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرفراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راورتن ویکه تاز خان و شیرزاد و اوگر سین و شیام سنگه و جگناته راتهور و امیر بیگ با صد تن از گرز داران شیر افکن که همانا تن اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج

(۱) در منتخب الباب این مقام را جویره و چونپره نوشته - [صفحه ۳۳۷]

متعین ساختند و مقرر فرمودند که برای بیجاگذاشته متوجه ماند و گردند - و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پزوه روانه شوند - چون سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پدما گشته در قصبه تالکانو بعبد الله خان پیوست - فی الحال از آن مقام طبل رحیل بر سپیل استعجال کوفته بشتاب باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه چون بسرونیج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده اراده تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان که از جانب پدر حاکم آن محال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گهزی قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونیج شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مخدول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نموده شده ناچار با یک جهان حرمان از آنجا رو تافته در حلقه فیل سرکار خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش^۱ زنجیر بود بدست آورده از بوادعی فرار و ادبار نهاد *

روز چهارشنبه بیست و پنجم دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بساعت همایون که سعود آسمانی انواع انظار سعادت نثار مجلس مقدس نموده بودند - و کف الخضیب دستها بدعای دوات جاوید مقرون بر کسوده بزم قدسی وزن شمسی از سال چهل و چهارم عمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا امتداد و مد مدت آن بر صفحه روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باقی باد زینت و ترتیب یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفه میزان تحویل نموده و پله برابر را برز و گوهر آورده خویشتن را بنابر انجاء حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معبود با سایر اجناس و نقود دیگر سفجیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند *

(۱) در بادشاهنامه پنجاه مذکور شده - صفحه ۳۳۸ - حصه اول جلد اول *

BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 1433.

'AMAL-I-SĀLIH OR SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF
MUHAMMAD SĀLIH KAMBO.
A HISTORY OF THE EMPEROR SHĀHJAHĀN.



EDITED BY
G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.

Superintendent of Archaeology in His Highness the Nizam's Dominions.

FASCICULUS IV.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.
1920.

	Rs.	As.
Haft-Āsmān by Mv. Aghā-Ahmad-'Alī. It contains valuable history of the Persian Mathnavī and hints on Persian poets and their works. Edited by H. Blochmann	0	12
Haft-Iqlim or the geographical and biographical encyclopaedia of Amin Ahmad Razi. Edited by Sir Edward Ross, Kt., C.I.E., Ph.D., F.A.S.B., and Abdul Maqtadir	1	0
Hand-list of Persian books and Manuscripts in the Asiatic Society of Bengal, by Shamsu'l-'Ulamā Mv. Ashraf-'Alī. Fasc. 1-3 @ 1/- each	3	0
Iqbāl-Nāmah-i-Jahāngīrī by Mu'tamad-Khān. A history of the reign of Jahāngīr. Edited by Maulavis, 'Abdu'l-Haq and Ahmad-'Alī. Fasc. 1-3 @ -/10/- each	1	14
Ma'āthir-i-Rahīmī by Mullā 'Abdu'l-Bāqī-Nahāwandī. A historical work. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. Fasc. 1-4 @ 2/- each	8	0
Ma'āthir-i-Umarā' by Shāh-Nawāz-Khān. A biographical account of Noblemen. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahīm, Vol. I, Fasc. 1-11; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-12 @ 1/- each	35	0
Mabānī'l-Lughāt by Mirzā Md. Mahdī-Khān. A grammar of the Turki language in Persian. Edited by Dr. E. D. Ross	1	8
Muntakhabu'l-Lubūb by Khāfi-Khān. A general history of India from the Muhammadan conquest to the reign of Muhammad Shāh. Edited by Mv. Kabīru'd-Dīn-Ahmad. Part I and II. Fasc. 1-19 @ -/10/- each	11	14
Muntakhabu'l-Lubūb. Edited by T. W. Haig. Part III. Fasc. 1-4 @ 1/- each	4	10
Muntakhabu'l-Tawārīkh by 'Abd'l-Qādir-Badāyūnī. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 40th year of Akbar's reign. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-15 @ -/10/- each	0	6
Persian and Turki Diwāns of Bairam Khān. Edited by Dr. E. D. Ross	1	0
Qawānīnu's-Sayyād by Khudā-yār-Khān-'Abbāsī. On falconry. Edited in the original Persian with English notes by Lt.-Col. D. C. Phillott	5	0
Riyāzu's-Salātīn by Ghulām-Husain-Salīm. A history of Bengal. Edited by Mv. 'Abdu'l-Haq. Fasc. 1-5 @ -/10/- each	3	2
Shāh-'Ālam-Nāmah by Ghulām-'Alī-Khān. A history of Prince 'Alī-Gauhar, afterwards Shāh-'Ālam, from the deposition of Ahmad Shāh. Fasc. I. Edited by Harināth De. Fasc. II. By the Hon. Dr. A. Suhrawardy, M.A., Ph.D., Bar-at-Law and Agha Md. Kāzīm-Shīrāzī. Fasc. 1-2 @ 1/- each	2	0
Ṭabaqāt-i-Akbarī by Khwājah-Nizāmu'd-Dīn-Ahmad. A general history of India from the Muhammadan conquest to the author's time. Edited by Mr. B. De. Fasc. I	2	8
Ṭabaqāt-i-Nāsirī by Ibn-Sirājū'd-Dīn-Jawzjānī. A general history from the earliest times to A.H. 658. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each	3	2
Tārīkh-i-Baihaqī. The history of Sultān Mas'ūd Ghaznavī by Abu'l-Fazl-Baihaqī. Edited by W. H. Morley. Fasc. 1-9 @ -/10/- each	5	10
Tārīkh-i-Firūz-Shāhī by Barnī. A historical work. Edited by Saiyid-Ahmad-Khān. Fasc. 1-7 @ -/10/- each	4	6
Tārīkh-i-Firūz-Shāhī by 'Afif. A historical work. Edited by Mv. Vilāyat-Husain. Fasc. 1-6 @ -/10/- each	3	12
Tārīkh-i-Gujrāt or History of Gujrat by Shāh-Abū-Turāb. Edited by Dr. E. D. Ross	1	0
Tazkirah-i-Khushnavīsān by Mv. Ghulām Md. of Delhi. A biographical account of some calligraphers. Edited by Mv. Hedāyat-Husain	1	0
Tazkirah-i-Shūstar or History of Shustar by Saiyid-'Abdu'l-Lah-Shūstarī. Edited by Khān Bahādur-Maulā-Bakhsh. Fasc. I	1	8
Tazkirah-i-Shāh-Tahmāsp or Memoirs of Shāh Tahmāsp. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott	1	0
Wis-wa-Rāmīn by As'ad of Astrābādī. A poetical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each	3	2
Zafar-Nāmah by Sharafu'd-Dīn-'Alī-Yazdī. A history of Timur from his birth to his death. Edited by Mv. Md. Rāhdād. Vol. I. Fasc. 1-9 Vol. II. Fasc. 1-8 @ -/10/- each	10	10

ENGLISH TRANSLATION OF ARABIC AND PERSIAN WORKS.

Ahsanu't-Taqāsīm-fi-Ma'rifatil-'Aqālim by Maqdisī. A geographical work. Translated by G. S. A. Rankin and R. F. Azoo. Fasc. 1-4 @ 1/- each	4	0
†A'in-i-Akbarī by Abu'l-Fazl. A historical work. Vol. I translated by H. Blochmann and Vols. II and III by H. S. Jarrett. Vol. I. Fasc. 1-7, Vol. II. Fasc. 1-5, and index, Vol. III. Fasc. 1-5 @ 2/- each	36	0
†Akbar-Nāmah by Abu'l-Fazl. A historical work. Translated by H. Beveridge. Vol. I. Fasc. 1-8, Vol. II. Fasc. 1-7, Vol. III. Fasc. 1-10 @ 1/4/- each	31	4

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 1, PARK STREET, CALCUTTA,

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agent—

Mr. BERNARD QUARITCH, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the fasciculi being out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Arabic, and Persian Series.

ARABIC WORKS.

	Rs.	As.
Faridatu'l-'Asr. A comprehensive index of "Yatimatu'd Dahr," the famous anthology of Tha'alibi. Compiled by Mawlawi Abū Mūsā Ahmadu'l-Haqq, Arabic Lecturer, Calcutta University	10	0
Fihrist-Kutubu'sh-Shi'ah or list of Shi'ah books, by Md. Binu'l-Hasan-at-Tūsī. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-4 @ 1/- each	4	0
Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Abū Ismā'il, Al-Basrī. A historical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-4 @ -/10/- each	2	8
Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Wāqidi. A historical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-9 @ -/10/- each	5	10
Hand-list of Arabic books and MSS. in the Asiatic Society of Bengal, by Shamsu'l-'Ulamā Mv. Ashraf-'Alī. Fasc. 1-2 @ 1/- each	2	0
al-Isābah by 'Asqalānī. A biographical work. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-51 @ 1/- each	51	0
Kashfu'l-Hujub by Mv. I'jāz-Husain-Kantūrī. A list of Shi'ah books and authors. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. Fasc. 1-2 @ 2/- each	4	0
Kashshāf-İstilahātu'l-Funūn or Dictionary of the technical terms used in the Sciences of the Musalmāns by Md. 'Alī-Tahānawī. Edited by Maulavis Md. Wajih, 'Abdu'l-Haqq and Ghulām-Qādir. Fasc. 2-20 @ 1/- each	19	0
Kitābu'l-Maghāzī or History of Muhammad's Campaigns by Wāqidi. Edited by A. V. Kremer. Fasc. 1-5 @ -/10/- each	3	2
Marhamu'l-'Ilal by Yāfi'i. On Theology. Edited by Sir E. Denison Ross. Fasc. 1-3 @ 1/- each	3	0
Nukhbatu'l-Fikr-Ma'-Sharhiha Nuzhatu'n-Nazr by 'Asqalānī. Edited by W. N. Lees	0	10
ar-Risālatu'eh-Shamsiya or the Logic of the Arabians in the original Arabic, by Najmu'd-Dīn al-Kātibī. Edited with an English translation by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1	1	0
Sharh-Qasā'idu'l-'Ashr or Commentary on Ten Ancient Arabic Poems, namely, The Seven Mu'allaqāt (Sab'a-Mu'allaqāt) and Poems by Al-A'sha, An-Nābighah, and 'Abid-Ibnu'l-Abraḥ, by Yahyā-Tabrīzī. Edited by C. J. Lyall. Fasc. 1-2 @ 1/8/- each	3	0

PERSIAN WORKS.

A'in-i-Akbari by Abu'l-Fazl. A statistical account of the reign of Akbar. Edited by H. Blochmann. Fasc. 1-22 @ 1/8/- each	33	0
Akbar-Namah by Abu'l-Fazl. A history of the reign of Akbar. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahim. Fasc. 1-37 @ 1/8/- each	55	8
'Alamgir-Namah by Md. Kāzim. A history of the first ten years of the reign of 'Alamgir. Edited by Maulavis Khādim-Husain and 'Abdu'l-Haqq. Fasc. 1-13 @ -/10/- each	8	2
'Amali-Sālih or Shāh-Jahān-Namah by Md. Sālih-Kanbū. A history of Shah Jahan. Edited by Ghulām-Yazdānī, M.A. Fasc. 1-4 @ 2/- each	8	0
Bādshāh-Namah by 'Abdu'l-Hamid Lāhorī. The official history of the reign of Shah Jahan. Edited by Maulavis Kabir'u'd-Dīn Ahmad and 'Abdu'r-Rahim. Fasc. 1-19 @ -/10/- each	11	14
Faras-Namah of Hāshimī. A work on farriery. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott	1	0
Faras-Namah of Zabardast-Khān. A work on farriery. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott	1	0
Farhang-i-Rashidi. A Dictionary by Mullā-'Abdu'r-Rashid-Tatavi. Edited by Mv. Zulfiqār-'Alī. Fasc. 1-14 @ 1/8/- each	21	0
Gulriz by Ziyā'u'd-Dīn-Nakhshabī. A love-story of Ma'sūm Shāh and of Nushlab. Edited by Aghā-Md.-Kāzim-Shirāzi and Mr. R. F. Azoo	2	0
Hadiqatu'l-Haqiqat by Sanā'i, one of the Mathnavis of Hakim-Sanā'i. (Text and English translation). Translated and edited by Major J. Stephenson	3	8

List of Arabic and Persian MSS. of Government of India Search Department. 1903-1907 (Part I) by Mv. Hedāyat-Husain, and 1908-1910 (Part II) by Hāfiz-Nazir-Ahmad @ 1/- each	2	0
Ma'āthiru'l-Umarā' by Shāh-Nawāz-Khān. Contains biographical accounts of noblemen. Translated by H. Beveridge. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each	7	8
†Muntakhabu't-Tawārīkh by 'Abdu'l-Qādir-Badāyūnī. A historical work. Vol. I, translated by G. S. A. Ranking. Vol. II, by W. H. Lowe. Vol. III, by T. W. Haig. Vol. I. Fasc. 1-9, Vol. II. Fasc. 1-6, Vol. III. Fasc. 1-2 @ 1/- each	17	0
Do. Vol. III. Fasc. 3	2	0
†Riyāzu's-Salātīn by Ghulām-Husain. A historical work. Translated by Mv. 'Abdu's-Salām, M.A. Fasc. 1-5 @ 1/- each	5	0
†Tabaqāt-i-Akbari by Khwājah-Nizāmu'd-Dīn-Ahmad. A historical work. Translated by B. De. Fasc. I	3	0
†Tabaqāt-i-Nāsiri by Sirāja'd-Dīn-Jawziyānī. A historical work. Translated by H. G. Raverty. Fasc. 1-14 and index @ 1/- each	15	0
Tārikhu'l-Khulafā' or History of the Caliphs by Suyūfī. Translated by H. S. Jarrett. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each	7	8
Tuzuk-i-Jahāngīrī by Mu'tamad-Khān. A historical work. Translated by W. H. Lowe. Fasc. I	1	0

† For description see in "Persian Works" heading.

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

1. ASIATIC RESEARCHES. Vol. XX @ 10/- each	10	0
2. PROCEEDINGS of the Asiatic Society from 1875 to 1899 (1900 to 1904 are out of stock) @ /8/- per No.		
3. JOURNAL of the Asiatic Society for 1875 (7), 1876 (7), 1877 (8), 1878 (8), 1879 (7), 1880 (8), 1881 (7), 1882 (6), 1883 (5), 1884 (6), 1885 (6), 1886 (8), 1887 (7), 1888 (7), 1889 (10), 1890 (11), 1891 (7), 1892 (8), 1893 (11), 1894 (8), 1895 (7), 1896 (8), 1897 (8), 1898 (8), 1899 (8), 1900 (7), 1901 (7), 1902 (9), 1903 (8), 1904 (16) @ 1/8/- per No. to Members and @ 2/- per No. to Non-Members.		
N.B.—The figures enclosed in brackets give the number of Nos. in each year		
4. Journal and Proceedings, N.S. (Nos. 1-4 of 1905 are out of stock). 1905—1917 @ 1-8 per No. to Members and Rs. 2 per No. to Non-Members.		
5. Memoirs, Vol. I (21), Vol. II (11), Vol. III (9), Vol. IV (2), Vol. V (8), Vol. VI (3). Price varies from number to number. Discount of 25% to Members.		
6. Centenary Review of the Researches of the Society from 1784-1883	3	0
7. Catalogue of the Library of the Asiatic Society, Bengal, 1910 Parts 2-4	6	0
8. Moore and Hewitson's Descriptions of New Indian Lepidoptera. Parts I-III with 8 coloured Plates, 4to. @ 6/- each	18	0
9. Kaghazabddimra, Parts I and II @ 1/8/-	3	0
10. Persian Translation of Haji Baba of Ispahan, by Haji Shaikh Ahmad-i-Kirmani, and edited with notes	10	0
11. A sketch of Turki language as spoken in Eastern Turkistan (Extra No. J.A.S.B. 1878)	4	0
12. Materials for a Flora of the Malayan Peninsula, Nos. 16, 17, 18. (Vol. 74, Part I, J.A.S.B. 1905).	1	0
13. Do. No. 19 (Vol. 74, Part 2, J.A.S.B. 1908)	3	0
14. Index to Punjab Notes and Queries, Indian and North Indian Notes and Queries (Extra No. J.A.S.B. 1908)	2	0
15. A Grammar and Dictionary of the Kanawari Language (Extra No. J.A.S.B. 1909)	3	0
16. Introduction to the Maithili Dialect of the Bihari Language as spoken in North Behar (Extra No. 2, J.A.S.B. 1909)	5	0
17. Index to Rare Mughal Coins noticed in the Numismatic Supplement Nos. 1-15	0	4
18. Numismatic Supplement, No. 16-17, 23-29 @ /8/-	6	0
19. Do. No. 18, 22 @ 1/- each	2	0
20. Tibetan Studies. Being a reprint of the articles contributed to the J.A.S.B. by Alexander Csoma de Körös	2	0
21. Catalogue of Inscriptions on Copper-plates	0	8
22. So-Sor-thar-pa (bound)	2	4
23. A Grammar of the Tibetan Language, by Csoma de Koros	10	0
24. Author-Catalogue of the Haidarabad Collection of Manuscripts and printed books	0	8

N.B.—All Cheques, Money Orders, &c., must be made payable to the Treasurer Asiatic Society, only.

Books are supplied by V.P.P.

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را دو جذبه بزور یکی آب روزی دگر خاک گور
 کشایش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده
 و قسمت دریافته را از جا در آورده تا آنجا که میخواهد می کشد و در
 هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد می دواند - چنانچه
 خانجهان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبه خاک ولایت کالنجر
 و بنديله بل کشش زبانه شعله سعیر و جحیم و آبشخور سرچشمه صدید
 و حمیم از راه این دو سرزمین بجانب خود می کشید - همانا بدین وجه
 بی خویشتن داری از دولت آباد راهی شده بدین آنکه مقصد مشخص
 و سرمنزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا
 شوریده سرکه پیمانه عمرش چند روزی پیشتر از خان جهان پر شده بود
 درینولا در سرزمین بنديله سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آنسو تر در نواحی
 کالنجر گردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا
 بد سرانجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بنديله افتاده بود
 بکرماجیت پسر ججهار سنگه اغماص عین نموده سر راه برو نگرفت
 و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب بادشاهی در آمده همواره
 خایب و خجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هروجه که رو
 دهد باقدام عذر خواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند -
 درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپی
 سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لطایف
 غیبی شمرده بانواج آراسته خویش غره بهمین ماه به تگپو در آمده سر راه
 بر ایشان گرفت - و نخست بدریا که چنداول بود بر خورده بزد و خورد

در آمد - آن سرمست باد غرور نیز که رسائی این نشاء هوش ربای در کاسه
 سر تهی مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرمالجیت حمله آور
 گردید - و درین حال که او سرگرم جانبازی شده در پی حریف اندازی بود
 قضا را تغفگی که از بس درین مقام بجای افتاده آنرا لطیفه غیبی توان خواند
 بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد پیمارا سفینه عمر در گرداب فنا
 افتاد و از زیاده سری ها حباب آسا کاسه سر بباد هوا برداد افواج بندیده
 به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند -
 و خانجهان درین میانه فرجه فرار یافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از
 میان برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود
 قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و دوپست بندیده
 در عرصه کارزار بمقام جانسپاری در آمده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت
 بیقیاس ولی نعمت جاوید بجای آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات
 حسنه روزگار بود بکرمالجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال
 داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از لکد کوب
 حوادث پاداش بی طریقی و بی راهی می یافت - بکرمالجیت بخطاب
 جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازی
 اندوخت - چون شرارت وجود نابود دریا مردود از شراره آتش باروت
 فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار تمام اختیار خویشتر
 داری از دست داده هر روز مسافتی پی سپر میکرد - و موکب اقبال از
 دنبال آن ادبار مآل بر سیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع
 نیمی از اعمال بهاندور^۱ بانزده کوهی سپهنده^۲ رسیدند - و بندهای

(۱) در شمال و شوق جهانسی واقع است *

(۲) در شمال کالنج واقع است *

بادشاهی خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سرگروه کوه اندیشان
 زیاده از ده کوه نه مانده بظهران بیدرنگ بآهنگ یکرود کردن معامله او از
 روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند - چون خانجهان از وقوع پاداش
 کردار لکد کوب هجوم حوادث روزگار و پیمال دست برد آفات لیل و نهار
 شده از ایلغارهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده
 در چهار پایان قوت رفتار نماد معده از زخمی بسیار همراه داشت بظهران
 در آن روز دیر تراهی شده - ازین راه جمعی از افواج قاهره خود را زود بدر
 رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمه جنود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه
 جا مانند طلوعه بخت بلند پیش موکب می شنافت دنبال آن برگشته
 بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمه لشکر ظفر اثر بار رسید
 سراسیمه شده یکباره از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار
 کار آزموده جانسپار بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار برجا و استوار
 داشت - و زخمیانرا باندک مایه خزانه که از دست برد تاراج حوادث
 زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان زبون اسبه پیش فرستاد - خان
 فیروز جنگ در آنروز شهادت هاشمی را بکار برده با صدمه سیل و صولت
 برق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و از آن طرف خانجهان
 با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نهاده
 سپر صدمه آن قضای مبرم شد و دست از جان شسته بی محابا بزد
 و خورد در آمد - کوتاهی سخن در آن مقام که زیان آتش حرب بلندی گرای
 گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - و صفدران تهور منش مانند نهنگان
 خشمگین با تندی شیر و تیزی شمشیر بر اعدای هم تاخته آتش کین
 هنگامه رزم را گرمی دیگر دادند - از هر در صف رزم جویان تند خو رزمی
 هم شده از فرط پردلی چندین خانه زمین تهی ساختند - و چون پروانه

بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شجاعت دست از رستم
دستان بردند *

* مثنوی *

بنای جدل سخت بنیاد شد تن از آهن و دل ز فولاد شد
چوسیل آن دو خیل خرابی پرست بویرانی هم کشادند دست
دویدند برهم یلان بیدریغ چو جوهر بدنشان گرفتند تیغ
چو برق از رگ ابر بهر مصاف برون جست شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار که شد تیغها جفت مقراض وار
در آخر کار بیمن چهره کشائی توجه آن نظریافته تائید خدائی شاهد
فتح در آئینه تیغ مجاهدان نصرت انما صورت نما گردید - چنانچه
در اندک مایه مدتی به نیروی کارگری اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده
سران رزم ساز از دست بازی بسر بازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر
اثر شیرزاد خویش خان عالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز
در عرصه جلالت نقد جان باخت - و هم چنین راجه دوارکا داس نبیره رای
سترسال در باره کشش و کوشش پای کم نیارده تنی چند از آن زیاده سران
را مسافر ملک عدم ساخت و خود نیز سر بسر حق گذاری نهاده بکار آمد -
چون خانجهان اکثر مردم خود را قتل و مجروح دید - خصوص محمود نام
پسر او و صدر روهیل که نیروی بازو و گرمی پشت او بدیشان بود بکار آمدند
و جانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو
نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیر باد گفته راه فرار سر کرد -
و مطلقاً بهیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام واری
باشد غنیمت می شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت
بحساب کاهی بر نداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبه خود در آن دانست
که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته خود در آن

فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست
دلوران شیر افکن فیل گیر افتاد - باقی راجه امر سنگه زمیندار بهاندور گرفته
بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته افتاد و خیزان خود را
بنواحی کالنجور رسانید سید احمد قلعه دار کالنجور سر راه بر آن گمراه گرفته
جمعی کثیر از همراهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [حسین]^ع
نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه
عالم پناه ارسال داشت و بجلدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان
سرافراز شد - و خانجهان بکار فرمائی اضطراب عنان بشتاب سپرده تا کنار
تالاب سپهنده که بیست کوه مسافت درمیانه بود هیچ جا عنان یکران
خذلان مثنی نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از دست
فروشته درین مقام که خاک دامنگیرش گردید گیر گردیده بود قرار اقامت
داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان مرافقت
و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائی گزیدن تکلیف داد - در آن میانه
جمعی را که ملاحظه حمیت افغانی بل رعایت حق نمکدانی ملحوظ
بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهی گزیدند و باقی
سر خویش گرفته برای خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز
دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غره رجب پیش نهاد همت ساختند که
بهر صورت که رو دهد امروز معامله او را یکران سازند - و بحکم این قرار داد
از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج گرداب پی در پی
شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار
و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بآن فلک زده برخوردند - و آن
برگشته بخت با عزیز نام پسر می که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر

از افغانان از عمدهای سرداران او که باو پایداری نموده بودند بنابر آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگی از اسب پیاده شدند و رخ بعروم پیکار نهاده با فوج شاهي روبرو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از گرز داران پیشدستی نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلاوت در عروم کارزار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند *

نهنگان ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمدند در آن عروم شوری بر انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند ز برندگیهای شمشیر کین لب زخم بر تیغ گفت آفرین ز هنگام دست برد یلان نجستی کسی جز خدنگ کمان ز مغز دلیران در آن دشت کین سری بود پر مغز گوئی زمین اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبادرت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمی عدد مردانه وار با دمی پر کین و جبینی سراسر چین روبروی بهادران پر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش بپایان رسیده در عروم پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نیارزده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گری سعی سودی نداشت و اصلاً امید بهبودی نبود بقضای خدا بمبارزت در آمده مشقت برنشت و پهلوی بر نوک خنجر می زد تا آنکه از اطراف عروم مصاف زخمهای نمایان خورده - خصوص از زخم برجه مادهو سنگه که پیشتر از همه بز زده بیشتر از همه کاری افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتن

داری داشت از خود نفرت و از پای در نیامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسیدن سید مظفر خان امانش نداده بزخمهای بیپای سیوف خاک وجودش را بصر صرفا دادند - در آن میانه قریب بسی سوار از همراهان او خود را بیک کفاره زده بتگ و تاسر بدر برده پی کار خود رفتند - و دیگران قریب بصد کس که عاز فرار بخود قرار ندادند پا محکم نموده قطعاً نه لغزیدند و بر سر جان نه لرزیده در پای تیغ تیز نیز ثبات قدم ورزیدند - مثل عزیز و ایمل و چندی دیگر که از کشتن و مردن ابا و پروا نکرده پروانه وار خود را بیدریغ بر شعله تیغ آتش آمیغ زدند - و از موکب اقبال درین جدال سید ماکین ولد سید عبد الله نبیره سید مظفر خان با بیست و هفت تن دیگر سر در راه جانبازی داده سرافرازی جاوید خون بها گرفتند - و چندی دیگر محضر دلیری را بخط زخم نمایان رسانیده رایت مردی بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهای آن زیاده سران از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بودند عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با سایر سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده بشکرانگه این فیروزی که بتازگی روزی اولیای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز شکر کار ساز حقیقی بجا آورد - و سر خانجهان و عزیز و ایمل را همراه خواجه کامگار برادر زاده خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخمدار پناه بزن دریا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقید نموده بیکه تاز خان سپرده روانه حضور پرنور ساخت *

کجا این سرو اعتبار [سنان] مگر از پی عبرت دیگران

سری را که بودی ز صندل بدر [سنانش بیازی پر از کاه کرد] ع
سرش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دوم ماه مذکور موافق واسط رجب
که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیبه
روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعنی خبردار گشته
بآهنگ مژده رسانی پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب
تپتی کشتی سوار از شکار مرغابی صید خوشوقتی و کامیابی می فرمودند
ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس
و منتهای بی منتها و اهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود
امر بنوازش نقاره شادیانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم
تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران
مآل بجهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخانان و سایر
صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید
مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان
اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند -
و معتمد خان برسم مژدگانی از عنایت خلعت خاص تشریف یافته -
و خواجه کامگار باضافه منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایه
اعتبار اندوخته بخطاب عزت خانی نامور گشت - و بکار فرمائی مصالح
ملکی برای اعتبار خیره چشمان سرهای پرشور و شر آن خیره سران آویزه
گوش دروازه قلعه برهانپور شد - و چندی راس المال عبرت ارباب خبرت
و سرمایه بصارت ارباب شرارت بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطب

(۱) ع [زمانش بیازی پر از کاه و گرد] مفتح ۱۴۴۳ - حصه اول مفتح الباب -
در نسخه کاتبخانه آصفیه حیدرآباد بجای سنانش زمانش رقم شده *

به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کلیم
این دریتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صلح سرشار
یافت *

این مؤده فتح از پی هم زیبا بود این کیف در بالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائی شاهد مواد عسکر منصور که عبادت است از فتح قلعه دهارور بنقاب کشائی اقبال این تائید پرورد عنایت ذو الجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید
سعی کار گذاران و میانجی کوشش مددکاران بی نیاز لاجرم همه وقت
و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بروفق
دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت
خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعه محال
کشاد دهارور است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشته مرتفع
اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک
و جبههای عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور
گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیهایی اقبال کار ساز فتح آن در لبداس
توکناز روی نمود - و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان از راست رویهای

(۱) این قلعه در جنوب و شرق پیر بغاقله بیست و هشت میل انگلیسی واقع
است *

اندیشه درست بخاطر آورد که نخست به قصبه دهارور و پیخته که بلغت دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آیند بتازد - و آنگاه بر سر قرار داد معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خان پیش نهاد همت سازد - لهذا بانصرام ما فی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصار ی پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه قلعه داده رو بمداغه سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سردارها است و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم بان اندازی بودند بباد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت - و ارباب تهو اسباب نهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب و اموال بی شمار به یغما بردند - بعد آن بموجب فرموده خان مذکور پیداهای راجه ججهار سنگه در صدد سر بازی شده بخندق در آمدند - و آن پیداهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگاوران باد پیما پیشی می جستند از سرجان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تنگنای عرصه خندق در آمده چندی از تیرو تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخم های کاری چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسپ و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند - از تهو ایشان اکثر دلیران و یغما یان لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند متصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیداهای بندیده سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ بدست آوردند -

اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنایم را بارباب تاراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداری در خندق پیاده پا برآه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده درباره جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقه از دقیقه فکر و تدبیر فاعری نگذاشته - و در عین تعمق نظر دریچه بگی و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه فرجه یافته نهفته بقلعه در آیند - بنابر آن در حال بیلداران و سایر عمله و فعله این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجای کلی و اتمام تلم بشگفتن آن باز داشت - و در آن سمت ملجارها قرار داده جا بجا نگهبانان برگماشت - و چون متحصنان مثل سیدی سالم حبشی و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملجارها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سرگرم بان اندازی و بندوق افگنی و توپ کشائی شدند - درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفه شریفه روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده و آنرا بصد جر ثقیل بالا برده بر دروازه قلعه نصب نموده روی لشکر را بان نگاه می داشتند اراکه آن توپ در انداختن نخستین از مدمه آن شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان در آن میانه بمثابه کار بر ایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تفنگ گرفت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن اراکه و رفع توپ که باسانی دست بهم نمی داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آن واقعه روزی دروازه منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرمی مرحمت خان و میر غیاث

را با جمعی از بندوقچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوتره کوتوالی ملچار ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر یندهای دولت خواه بادشاهی خصوص امرای دکن بنابر دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده باتفاق می گفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بخاک ریختن است و درین معامله پافشاردن سر رشته کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصفا نغموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد می افزود - در آن چند روز جمعی از پراگنده گویان را که خلل در رسوخ عزیمت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مردم یکدله سرانجام کار وای نعمت جاوید را وجه همت بلند نهمت ساخت - و از صفحات صحایف اعمال و جراید مساعی اهل قلعه که عنوان تهران و تکسل داشت آیات و هن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی در پی کار سازی یورش شد - و بامداد روز دوشنبه هشتم ماه بهمن به عون و صون ایزدی مستظهر و معتصد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلیران لشکر به هیئت مجموعی از جانب دروازه دیگر که آبکند و جرنداشت انداز یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زین ها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای برای حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره برافراشته و پا بر مدارج آن گذاشته ببالا برآمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنگرهایی بروج عروج نموده کار نامه این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده در پیچه دروازه را از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا از آن راه داخل قلعه شد -

تا آنوقت قریب ۱ [دو] هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و تاراج برکشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مواشی و امثال اینها بحوزه تصرف سپاهیان در آمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بنابر دست انداز ارباب یغما بباد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و برو دیوار و در حصار بجاروب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلی از میان رفته برزده آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعله قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جد مادری نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنابر در خواست امراء دکنی بصیغه صدقه فرق فرزدی آزاد ساخت - بعد از آن بسر انجام ما یحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد تفنگچی و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته نگاهبانی حصار بسر داری میر عبد الله رضوی مقرر ساخت - و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استعسان نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعفایت خلعت خاصه و اضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و دو اسپ از طویل خاصه با زین مطلا و راجه ججهار سنگه بندیده بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی

ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند . افواج نظام الملك كه بيست كوهي قلعه ده‌روز اقامت داشتند بمجرد استماع اين خبر آنجا كوچ نموده بنواحي قلعه قندهار كه در آن آوان بمضيقت محاصره افواج پادشاهي در آمده مشرف برگيرايگر تسخير شده بود شتافتند كه شايد باتفاق دستبردي نمايند و باين حرركات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگي خاطر دولت خواهان شوند . خان مذكور بيدرنگ آهنگ تاديب آن گروه نموده از آنجا كوچ كرد . در انذلي اين حال خبر رسيدن رندوله خان سر لشكر عادلخان كه در آن نزديكي از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوري يافته بود بدان خان عظمت نشان رسيد . خان مذكور همان جا توقف نموده بجهت مزيد تفقد و دلجوئي او ياقوت خان و اوداجيرام و كميلوجي و جميع امرای دكني و حبشي را بهمهري ملتفت خان خلف خود و چندي از اوليای دولت بر سبيل استقبال فرستاده او را بدين مایه احترام بلند پایه ساخت . و باعث آمدن رندوله خان آن بود كه عادل خان ده هزار سوار بسرداري او و پدرش فرهاد خان بخراسان مهتال متعلقه خود كه در سمت سرحد نظام الملك واقع است فرستاده بود كه آن سرزمين را از آسيب تعرض ايشان محفوظ داشته در باره تسخير و تصرف قلاع و برگذات متعلقه نظام الملك كه شاهنشاه مالک رقاب بجهت تاليف قلب عادلخان بدر مرحمت فرموده بودند كوشش كند . بعد از آمدن اعظم خان نوشت كه چون عادلخان درينولا بتازگي در سلک دولتمخواهان درگاه والا انتظام يافته اين قليل جميعت سپاه را كه در جنب كثرت موكب اقبال حضرت سليمان مكاني قدر و مكانت خيل موزی ندارد بخدمت ارسال داشته كه بتقديم خدمتی از خدمات اين دولت ابد طراز سرفراز گردد . الحال اين بنده درگاه در خواهه آندارد كه باذن دريافت حضور امتياز يافته

در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد باستصواب رای صواب آنخان کامياب بعمل آرد . چون اعظم خان بزمن مضمون وقوف يافت با آنكه ميدانست كه او بظاهر اظهار وفا و وفای مي نمايد و باطناً از راه نفاق با نظام الملك اتفاق تمام دارد و باستيصال كلي او راضي نيست بذاير اغماض عين و مدارا كه از ستوده آئينهاي دل پسند ارباب خرد ارجمند است و سر همه خصايل محمودة و ساير شيوه‌های ستوده سرداران از مكثرون ضمير او قطع نظر كرده با او بمقتضای سخن نخبم على الظاهر عمل نموده به تقرير دلپذير حكيمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد . كه چون درينحال عزيمت تنبيه غنيم سمت تصميم يافته مزيد توقف كه صورت تقاعد از انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نيست لاجرم اين اراده كه ازو بغايت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بحليقه وقوع و زبور تعجيل زينت پذير گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انسب مينمايد . بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعيان موكب اقبال و پذيرش وجوه خيل دولت پذيرای امتياز و اختصاص شده باردي جهانبوی رسيد بحكم وحشي منشي و ضعف نفس و بيدلي از غلبه وهم و هراس بيقيلس كه ناشي از كمال شكوه و شان و صولت اوليای دولت شده با پانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان كه در آنروز بزمن خوش مرتب ساخته و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد . و اعظم خان بذاير آنكه منع همراهان او باعث مزيد توحش و تفتر همگان مي شد ازين معني كه مضافي روش آداب بوده اغماض عين نمود . مع هذا از روی مهرباني بمقام دلاسا و استمالت او و پدرش آمده سخنان عطوفت آميز كه مناسب وقت و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانكه وحشت ايشان بانس مبدل شد . آنگاه از سرنو بر سر دلدهي ايشان رفته بيست دست خلعت فراخور

قدر و حالت بایشان داد - و چون از شگفته جببني اعظم خان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزیان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نامتلهایی مفتخر و مباهي ساخته اند - چنانچه محال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملك که از آنجمله قلعه دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعه مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سرفراز نه سازند اینمعني باعث نومیدی و حرمان نصیبی او از عنایت بادشاهی خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالی شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کلی نظام الملك با دولتخواهان دم از وفا و وفای زده با ایشان در قلع بنیان بغی و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکومک مردم او اقدام نموده بعد از فتح باو باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر دروادی تعاقب غنیمتگاپو نموده بر اثر ایشان تاختند و مکر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب مفید همراهی نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - معیناً از روی مزید برو امتنان که گزیده شیوه بندگان این آستان است مکر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند انسب آنست که بمحاصره قلاع بپردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعه دهارور بنصب صد گونه منصوبه اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعني بیوجه

که عبارت است از التماس قلعه مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسب آنست که دریغولا چون عساکر منصوره برادره تنبیه بقیه السیف غنیمت به پائین گهاٹ متوجه اند شما درین حوالی اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهاٹ نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرد - تا افواج قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و باتفاق همگنان را در میان گرفته از میانه برداریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهی شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعه دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانبدان جهان بخش محیط هفت کشور بل محاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطه موهوم ندارد تا باین یک کف دست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - مجملاً اعظم خان فوج عادلخان را به قصبه مانده مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملك به سمت قندهار^۲ شتافت - و نظام الملك از جا در آمده ناچار صلاح در آن دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شولا پور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان در میان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت

قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملك از قیره سرانجامی و بد فرجامی قطعاً رعایت

(۱) این مقام در جنوب و غرب دهارور بمفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است *
(۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندیور بمفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد *

به جانب بندگان بادشاهی بجا نیاورده برخلاف سیر مرفیة ملوک عهد
ماضی سلوک می نمود - و مجاری اوضاع و اطوار بر منهج مستقیم عدل
و داد قرار نداده هنجار مرضی حضرت پروردگار نمی بینم - و باین نیز
کفایت نکرده افغانه را که خمیر مایه فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در
ولایت خود پناه داده در تقویت آن فتنه باغیه که اخلاط فاسده بل مواد
مفسده کالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان
کوشیده ازین چند ماده خود را مستعد بلا و آماده ابتلا ساخت - لاجرم
حضرت جبار منتقم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچه
نخست دایه سیاه پستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر باران از اطفال نبات
باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات کشت خوان زمین که پیوسته از افضال
ابر مطیر زکوة گیر بود بر شحه واری نم بل به نیم قطره شبم نرسید - بدان سان
که گویی در آن سال بخارها طبع دخان آتشی گرفته بود یا سقایی سحاب
سراب از چشمه سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زنگاری سبزه
گاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کهسار از فرط بی آبی سیمای
گیاه سیمایی گردید - چنانچه میزبان تهی چشمان مایده کلام ابوطالب
کلیم درین باب میگوید *

نشان از ابر و باران آنچنان رفت که گفتی برج آبی ز آسمان رفت
هوا گر قطعه ابری جلوه میداد بدی بی آب همچون کاغذ باد
اگر یک قطره آب آتشین بود چو آب آبله پرده نشین بود
مجملاً باین علت قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر
به قحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید که کار از شمار و تعداد اموات
در گذشته اسم مویه و نوحه و کفن و دفن از میانه برخواست - بل بنابر
آنکه موت عزیزان نیز علت قلت مؤنت میشد لوازم تهنیت بجای

تعزیت بجا می آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخفای ساحت عدم را
بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچه راه باریک تیغ تیز که در آنولا این
قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله
بمراحل وادی نیستی می شتافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر
می جستند آنرا که قوت رفتار و پای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان
بغربت و برخی از دنیا بآخرت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی
کشتی جان بدر برد که از کمال ناتوانی یارای قطع مسافت آنجهانی نیز
نداشت *

فلک ماند از پی هنگامه غم بهر گوشه کفی از تخم آدم
ز بس در کوچه فروش مرده افتاد نشان از کوچه تابوت میداد
بسان شیشه ساعت در دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا
بنابر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع شمولی خالی
نمی باشد سال دیگر از شامت قرب جوار آفت خشکی و غلا و بلای قحط
و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده
همانا اهل سر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم
این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند
انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که
در آنولا بود نیز از بیخ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت
و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبان و آتش
جوع می زدند - بنحوی که هر آنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله
گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکمتر از هفته آدمی
در هفته خوردن خاک تلفی بجا آورد *

ز تنگی گرفتیر و گر غنی بود بخوان رزق او غم خوردنی بود

نظرها قرص مه را کرده تاراج بنان شب فلک هم گشته محتاج پس از آن هم بی مبالغه شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون سباع مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر بردستی نهانی بر ناتوانی دست می یافت از سراو در نمیگذشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز و جگر گوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [در دیده] خام می خوردند - و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار بر راستی گفتارش شهادت صادق میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگام قحط زنی در جوار محله سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و مو کشاده بر سر کوی و برزن داد داد خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان تظلم می نماید که تطاول ایشان در حق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر پاره مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهره مطلق ساختند که استخوان ریزه نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدی کشید که چون این صیدها بدست نمی افتاد اکثر مردم مانند کرگسان حیفه خوار از شکار مردار روزگاری بسربردند - و چون روی زمین را از پشتهای حیفه و اموات که تا بسمک و سماک بر روی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک کرده بود پرداختند کار به نیش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقاً بدفن موتی مقید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احمای مراسم دین و آئین شرع متین نموده نهانی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع پی بدان برده بر سر قسمت آن یکدیگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور برآورده از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی از آن بر زبان و نشانی در میان بود بر آمیخته می پختند - و اسم سامی نان بر آن نهاده بجان گرمی می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول اگر بفرض محال بدست می افتاد آنرا بسان بره شیر مست سان سان نموده بسان تحفه گرانمایه نهانی در معرض بیع می آوردند - و مردم شکم پرست که از گرسنه چشمی شوره پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابی از کمان میدرید آنرا باندازه دسترس خرید می نمودند - چون معامله بیاعان آن متاع گرانمایه و فروشندگان این کالای ارجمند والا بر سوائی کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را بازخواست شکنه سیاست بیاسا رسانید - ملخص سخن از حیص بیص این مخمضه مخوفه و تهلکه مهلکه جمعی که قوت حرکت داشتند به فسحت آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبارت از آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت ایزدی است ازین بلیه جلیه عظمی و طامه عامه کبری نجات یافتند - چه حسب الامر آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آش خانه ها برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خلصه شریفه انواع خوردنی مهیا ساخته عموم مردم را بارعام می دادند - و سوای این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار بل عید ابدی هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهزار روپیه سوای صدقات و وظایف مقرر بر سایر سکنه شهر برهانپور قسمت می نمودند - و فرمان همایون شد که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلی از باج مقرری داده

پنججاه لک روپیه معاف شناسند - و آنچه حسب الحکم اقدس سایر امرا و ارباب مناصب بصیغه تخفیف بازگذاشتند از حیز شمار بیرون است *

درین ایام آقا حیدر غلام ترک نژاد که بخطاب خواصخانی و کمال محرمیت و اعتبار نزد نظام الملک امتیاز داشت از رهنمونی بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزارمی ذات و سوار و عنایت خلعت و اسب سرافرازی یافت *

درینوقت که مقرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگی پای استقرار از جا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه دادند - اعظم خان برزنده خان نوشت که درینولا مخالفان سر بر آمدن ببلا گهاست دارند سیل دولتخواهی آنست که حسب المقرر دهانه کربوه را نگاهداشته سر راه فرار بر سر آن مطرودان تا رسیدن موکب مسعود از دنبال مسدود سازند و بتقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن نفاق آئین در جواب نوشت که چون درینولا اکثر مردم ما پراگنده شده اند درین باب از عادلخان استمراج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم - مقرب خان فوط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده بتازگی از در چاره گری در آمده راه صلح و صلاح بارندوله کشوده بطریق نامه و پیغام در اباس اظهار تملق و چاپلوسی تمام باو اعلام نمود - که تا دولت این خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده تلافی اوقات ماضی در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش از آن که نوبت آسیای حوادث روزگار بشما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مرکز دوایر حرب عریض الذیل گردید اگر دولت خواهانه ترک نفاق نموده پیوند اتفاق بروابط وفا و وفای استحکام یابد و سر رشته عهد و پیمان بعقد غلاظ ایمان توثیق تمام پذیرد در نگاهداشت این

دردمان مساعی جمیله مبدول افتد - خصوص درینوقت که نظام الملک بذایر درخواه هواخواهان بدین معنی راضی شده که بنای مصالحه و معاهده بر اساس تسلیم قلعه شولا پور بعادل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر ذمه همت شما ثابت است چه در حقیقت بادی اعتبار شما در مبادی حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلیبر در رندوله تاثیر نموده بتازگی دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف فرمان شد که سید دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدائی گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان ورشید خان و چندی دیگر از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آئین تعیین فرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پیونده متوجه گشت - و بتاخذ و تاراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بیای ستور غازیان پی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعه خام که بقعه پیوسته استحکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود تاخته بصدمه نیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل قلعه شد - درین حال متحصنان دو توپ کلان را که وزن گلوله هریک یک و نیم من بادشاهی باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قدر یکی از آن دو قضای نازل بر زمین رسیده از آن زمین سنگ لاخ پاره سنگها بصدمه آن جدا شده و بچندین تن زخم هلی کاری رسانید - از آنجمله سه سوار با اسب و چهار پیاده بیک زخم جان دادند - و بفرموده اعظم خان دلاوران متهور در همان گرمی دست از جان شسته

بخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سرمست با غنایم بیشمار از آن گونه
فرزین بندی که تصور آن عقده دشوار کشا خرد را مات تحیر داد بر آوردند -
اعظم خان باوجود عین انتظار کومک و خزانه بشرايط محاصره نیز پرداخته
از سه طرف ملجاریها ترتیب داده سیبها پیش برد - و از سمتی که باهتمام
راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوچه سلامت نزدیک تر برده
آنجا حوالت گاه پرداختند - و دمدمه بر فراز آن بر افراخته متحصنان را
بباد تیر و تفنگ گرفتند - و بضرب توپ دیوارهای مقابل خود را بخاک
برابر ساخته اگرچه کار بر مترددین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل
بارۀ شیر حاجی از دست سرکوب اهل جواله یاری سر بر آوردن نداشتند
لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و علیق دواب ساحت مقابله آنچنان بر بیرونیان
از فضای حوصله درونیان تنگ میدان تر شده بود که برگ کاهی در نظر
وقع کوهی داشت و خوشه از بس که جلی انباری میگرفت در حوصله
ستوران جوی همسنگ خرمی بود - بذایر آنکه در آن نواحی بیخ گیاه از
زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در آنوا
فرط ترصد علیق چار چشم شده دیده انتظار در راه جو و کاه سپید کرده بودند
نظر بر خوشه سنبله و خرمی ماه که از دور سیاهی میکرد دوختند - و بنظر
کاه دان کهکشان که گاهی کاه کهنه بیاد بر می داد ساخته بیاد علف تسلی
می اندوختند - یاقوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار
بجهت آوردن کاه و هیمة بمحال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق
زمین کاری و چاه کندی علف دوسه روزه چهارپایان در جمیع جهات و اطراف
اخذ و جر نمودند - و باوجود آنمایه سعی سودی نداده اثری بر مراتب
کوشش مترتب نشد - فی الواقع مشتی خس یا پشتاره چند گیاه بخوراک
دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمی

جوبا ستوران کوه کوه سپاه قاف شکوه کجا بس آید - ناچار اعظم خان
صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از پای حصار
برخاست و از سر اکراه رو بقلعه دهاور آورده در موضع پاتره^۱ منزل
گزید *

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دیار سپهر مدار روی داده مرقوم
می گردد - چون درینولا محمد علی بیگ رسول دارای ایران حسب الامر
اعلی از دارالخلافه اکبر آباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردن
که مشار الیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجله بخلفت فاخره سرافراز
سازند - بفایر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده
مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باورسانیده از تشریف خلعت
سعادت اندوز سازد و تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال
معاودت نماید - و معتقد خان صوبه دار آنولایت تا بدرگاه گیتی پناه
همراه بیاید *

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران از
بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید
اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان
مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا
که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر
دریافت این عطیه والا بر کام دل فیروز شده سجدهات نیاز بجا آورده بفایر رسم
معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و مشمول عنایت بسیار شده
مرحمت خلعت خاصه ضمیمه دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر

(۱) این موضع دو جنوب دهاور بفاصله چهارده میل انگلیسی واقع است *

به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباحی و مفتخر گشتند -
عبد الله خان و سید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعی ایشان
مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهر بر سبیل
نذر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمده و شمشیر
مرصع و جیغ مرصع و اسب و فیل خاصگی معزز گردیده با افزایش هزاری
ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازی یافت - بعد آن سید مظفر خان
که چار هزاری ذات و سوار بود خلعت و غیره و اضافه هزاری سوار
و خطاب خانجہانی یافته محسود اقران گردید - پس از آن سایر
منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافه
مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند - در همین ایام
مکرمات خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت
ملازمت دریافت *

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بذایر آئین مقرر حکم به افروختن
چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده بود داغ
رشد بر دل مهر جهان افروز نهاد - و در آن شب قدر ماه بدر که مقدار
نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائی چراغان بدان مثابه
اکتساب انوار نمود که از آن ذخیره باقی روزگار تا بابد اندوخت و وام آفتاب
تابان نیز از فاضل زلف جاوید ادا نمود *

آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی

کشور خدای فلک چهارم یعنی نیر اعظم بعد از انقضای بیست و سه
گهتری و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار

و چهل هجری بدولت محل حمل تحویل نموده آب و رنگی بر روی کار
عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قرین خدیو
زمان خلیفه روی زمین نوید نوروزی نو بعالمیان رسانیده ضعیف حالان
گسسته امید را قوی دلی بخشید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمره
عدل و احسان بل خاصیت نیت خیر است ابدی زمانه بتازگی منظور نظر
مهر پدران آباء علوی گشته بقیه السیف قتل عام مصائب گیتی و ترکناز
حوادث روزگار از زیر تیغ بیدریغ طاعون و وبا جسته بازماندگان شبیخون طوارق
لیل و نهار از مخمصه بالای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالار
ماید احسان حضرت رزاق یعنی مهر منیر ابواب فتوحات آسمانی بمقتایع
عنایت ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پژمردگان صحرا و چمن
چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی منتهای آلهی سیر چشم
نیل تمنا گشتند - چون گذارش مراتب عطایای عمیمه و عنایات
عظیمه ایزدی نه در درجه ایست که بار تفصیل برتابد ناچار خود
را از آن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام می
پردازد *

دوم فروردی ماه محمد علی بیگ رسول دارای ایران شاه صفی
همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پذیره او شتافته
بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب
نامه شاه صفی را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید -
حضرت شاهنشاهی نامه ازو بر گرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند -
بعد از آن زبانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل
بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسیله اعیان درگاه در باب تعیین وقت
گذرانیدن ارمغان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردی

ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعزایت صوری از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشی و جیغه مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازی بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یک پاندان مرصع و یک تقوز پیاله زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از ارگجه خاصه که بذایر رسم معهود در ایام جشن ها و عیدها عزایت می فرمایند ضمیمه آن مراسم عمیمه شد - عبد الحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهی بجهت تقدیم خدمت مهمانداری و همراهی محمد علی ایلچی از دارالخلافه تا پانی پت شتافته و از آنجا تا برهانپور بشایستگی تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان پیشانی بخت را فروغ سعادت جاودانی داد *

ششم ماه ایلچی مذکور حسب الامر سوغات شاه را که از آنجمله سه تقوز اسپ عراقی زاد صررنگ شعله نهاد و نفایس امتعه ایران و نوادر تحف و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه می شد بنظر انور در آورد - و پنج اسپ عراقی و پانزده شتر بختی نرو ماده با پنج استر و اقمشه آن دیار از خود و پنج اسپ از بابت محمد تقی تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان تفومند و سایر امتعه نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ محی الدین رسول درگاه و فاخان نامی کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه را جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیه داده قطب الملک بر سبیل پیشکش از جانب خود گذرانید *

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعی قلیچ خان در آله آباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیه خدیو هفت کشور رسیده بود که ^ع [عبدل] نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بذایر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعایای متروک آن دیار از دست تطاول او بجان آمده اند - لاجرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداري فرض عین است حکم معلی صادر شد که قلیچ خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مآل نماید - خان مذکور بافواج قاهره بتوزک و تهیه تمام راهی شده قلعه اول هرگانو نام قصبه را که سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدنی عبدل باعیال خود آنجا را مامی ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بذایر آنکه مبنی بر دو دروازه بود یورش کرده - بهادران متهور از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله میدادند پای کم نیارده خود را بیائین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان بمیانچی شعله توپ و تفنگ و انواع آلات آتشبازی هنگام مدافعه و مانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاوران را از جد و جهد یورش باز دارند فایده نداد و سرگرمی مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پردلان کم هراس بنزدانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج و باره بر آمدند و جمعی از متحصنان پای قرار استوار داشته چندی بمقابله پرداختند - چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار دوم بردند -

(۱) ع [عبدل] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۵۴ *

و قلیچ خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدست یاری تائید آهی و همراهی اقبال بادشاهی جبراً و قهراً دست بر آن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیومین که از همه منیع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدی مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشای در باره یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مخدول دست از جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند و بتحریک عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعمره پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کار مردان کرده بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجه شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سرزمین و متمردان اطراف و نواحی از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - و قلعه‌های مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود خالی کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراگنده شدند - و عبدل مدبر نیز از وطن خود هزیمت اختیار نموده خود را بجنگل‌های دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تباہ را را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتخانهای آن سرزمین که سر بفلک رسانده بود بخاک برابر ساخته بتها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام بر افراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد

بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کر گشته اهل آن سرزمین نرسیده بود بمثابه بلند آوازه گردید که بمسامع کروییان عالم بالا و صوامع ملاء اعلى رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عذرا انصراف را به اله آباد انعطاف داد *

از جمله فتوحات آسمانی که در مقدمه این عنوان اشاره اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم شمشیر و فنون تدبیر از پیش نرفت درینحال که کار بکار کشائی توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گری بخت و چاره گری اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیده طمع بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همدستان شدند و با مردم سپهدار خان زبان یکی کردند - و آن عمده دولت خواهان که پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نهانی فرستاد که برهنمونی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غریو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگهی یافته از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند - ولیکن چون حصار بحوزه تصرف و حیز تسخیر داوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره گری سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرتن باسیری در داده دستگیر شدند *

درینفولا که خبر فوت شیر خان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که حراست اکبر آباد در عهده او بود بمرحمت خلعت و اضافه هزاره سوار

بر منصب اصلش که چهار هزار و سه هزار بود سرافرازی یافته بصوبه دارایی احمدآباد تعیین شد - و حکومت اکبرآباد به صفدر خان و حراست قلعه به مکرمات خان مقرر گشت - بیست و پنجم اردیبهشت ماه الهی راجه بیتلاداس به نگهبانی قلعه رنتنبور از تغییر قلعه دار خان سرافرازی یافته رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشانیها بکار آورده تازه بپایه راجگی رسیده بود و آئین معهود راجپوتان آنست که هرچند شخصی بمرتبه والا برسد تا قلعه نامور نداشته باشد بپایه اعتبار نمی رسد - بنابراین شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سپاری او نموده بحراست قلعه رنتنبور که از قلاع مشهوره هندوستان است سرافراز فرمودند *

از جمله فتوحات معهوده مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعه ستونده است - چگونگی این قضیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلم حسب الحکم اقدس همت به تسخیر آن برگماشته محیطش را نقطه وار مرکز دایره احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملجأها قرار داده کار بر متحصنان بغایت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پیوست سپهدار خان باو نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیامن اقبال کشور کشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مناصب و عزت حرمان نصیب نسازی - سیدی جمال قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدد به اندیشی و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد -

(۱) قریب به پنجاه کوه در سمت شمال و شرق اورنگ آباد واقع است *

سپهدار خان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهی سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزار و فرمود - و سیدی میران پسرش را بخلعت و اسب و تجویز منصب هزار و سیدی سرور دامادش را بخلعت و اسب و تجویز منصب پانصد و سرافرازی بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان و ما یحتاج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسرداری مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عنان باز گشت معطوف نمود *

چهاردهم اردیبهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غره شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گیتی نورد گردون بر آمده بطریق یام مؤده فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود باورایی دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنفوذ قدم این دو عید سعید سرشار خورمی و بیغمی گردانید - و بشارت غلبه موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغله صدای قهقهه شادی و نوای شادیانه مبارکبادی در گنبد سپهرنهم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر فیض انوارش عید عالم و نوروز دویم است مانند خورشید جهان افروز از مشرق جهروکه درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونه ظهور تجلی طور است نمودار انوار وادی ایمن ساخت - و مراسم معهوده این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت

و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساحت مصلّا را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیه جلال و جمال و زینور دولت و اقبال مزین و محلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفه مقرر این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلائق کوی و بازار بافشاندن درم و دیفار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان ولد شاهرخ میرزا را بخدمت فوجداری ملتان که در آنولا جاگیر یمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص ساختند *

از سوانح اودیسه که درینولا بعرض اعلی رسید غلبه باقر خان است بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ایشان - چون خان مذکور ولایت کهیرا پاژ و حصن حصین منصور گده را از گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت زمینداران آن نواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدی پور نام موضعی بغایت منیع در دوازده گروهی کهیرا پاژ خیره چشمی بل چیره دستی آغاز کردند - باقر خان دیگر باره از کهیرا پاژ بانداز گوشمال ایشان بر آمده رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طی چند کوه جنگلی انبوه پیش آمد که در آن سرزمین باعتبار دشواری و بی پایانی مورد ضرب المثل بود - چنانچه قاصد نسیم تند رو بل سفیر سریع السیر صرصر را از گذار آن جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبود - و مسرع شعله سرکش ز بونه آن پا کشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق فانی اشجار سرفرازش سرباز زد - بی تکلف فرط تراکم درختان بی پایانش بمثابه بود که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لمحہ البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیراه بردی - و وفور تشابک اغصان

اشجار آن بیشه دور و دراز در پایه که بیک سبک پی تیزنگ یعنی اندیشه نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پروار احاطه گردا گرد مرکز نا محیط چرخ دوار بر می آرد خیال دخول در آن نبستی - محملاً بهادران سراپا تهور از کار گری نفوذ عزیمت راسخ که موید بنفاد حکم همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتمال گذشتن از آن محال محال گذار نمی دادند و بآن پشت گرمی پای از سرحد اندازه خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ارباب جلالت مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند و آتش کین بر افروخته هنگامه انداختن بان و توپ و تفنگ را گرم ساختند - و ازینجانب اصحاب تهور یعنی بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعله سرکش پای کم نمی آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آتش می زدند از ژاله آتشین بندوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باکی نداشته خود را بی ابا و محابا بیای آن دیوار بست چوبین رسانیدند - و بگرمی شعله سرفراز که بر قلب خاشاک زند در یکدم سربرفراز آن سد مذکور بر آورده آن آتشی نهادان خاکسار را بباد تیغ شعله آمیغ گرفتند - چنانچه به کم تر فرصتی خلقی بی پایان از آن کم فرصتان بی سر شده بقیه طعمه شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر گشتند *

بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار دکن بکلید تائید این برگزیده عنایت ایزدی

چون نصیریخان قبل ازین حسب الامر اعلیٰ با موکب اقبال قلعه قندهار را قبل نموده داد شرایط کشش و کوشش داده بود درینولا بمحض همراهی اقبال بادشاهی یعنی تائیدات الهی در باب فتح قلعه کامیاب و مقضی المرام گشته بر کام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک گروهی قندهار رسیده با فوج عملی موج اراده تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه بانداز ترکناز قصبه که پیوسته قلعه بود همت کار کشا بر بسته روی توجه بدان سو نهاد - و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکي آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی پیکار شده آلات آتشباری پیش روی خود نصب نموده بود بمجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهبانی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آماده مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه در میان صفوف خوردند - و بباد حمله قلب شکن و صدمه باد پایان مرد افکن صرصر بنیاد بر انداز ریشه کن بر انگیزخته آن تباہ اندیشان را مانند اندیشه ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدی سرور میر آخور

طوبله اسپان بار گیر که بجهت سواری تفنگچیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دوستان تن بی سر شدند - و قصبه بحوزه تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد وزن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر و اموال بی شمار بمعوض تراج در آمد سوای آنچه سپاهیان یغمائی بقلع عرض نداده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ جسته بودند به تگابری تمام شباشب خسته و دل شکسته باردی نظام الملک پیوست - و نصیریخان سایر اسیران را بشکرانه روزی شدن عطیه فتح و فیروزی تصدق فرق فرقد سالی خدیو زمان نامیده آزادی بخشید - آنگاه باهتمام تمام همت بر اتمام کار برگماشته سر انجام لوازم قلعه گیری پیش گرفت - و ملجاریها به بهادران کار آزموده بخش نموده در پی سیه پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیه این کارها ساخته و کوچه سلامت پرداخته گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیله حیل جراثقال بغراز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیریخان کوچه سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم ملچار مذکور در آن مقام قایم شده قرار گرفتند - چون در فضلی آن خندق که چهل و هشت ذراع پهنا دارد گنبد مقبره قاضی قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقه تفرقه آئین در پناه آن در آمده به تفنگ افکني و بان اندازی باعث تفرقه خاطر و شغل قلب دلاوران می شدند - بنابراین از ملچار نصیریخان ته آن مقبره خالی نموده و آنرا بباروت انباشته آتش در دادند و از صدمه آتش بنیاد آن بنا را بخاک وجود صد تن از آن مردم بباد فنا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند - درینوقت رندوله و بهلول و جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک

و عادل خان باتفاق یکدیگر خود را بکومک متحصنان رسانیده بر سر ملچار نصیربخان ریختند - اهل قلعه نیز در صدد مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات آتشباری را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیزتند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبرد مرد آزماهی دل از دست نداده سر پنجه قدرت بدشمن مالی و عدو بندی بر کشاد - و با اعتماد کار گری اقبال و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قلیل و باقی را مغلوب و مذکور ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسمانی استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند *

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده پیش برده بودند باتمام رسید نصیربخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب را بباروت انباشته باقی را از روی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف بامداد آن شهادت آثار متوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملچار آورد - و چون در حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو نقب دیگر کار گرفتاده دیوار شیر حاجی را با نصف برج کلان انداخت - و جمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرقه تفرقه اندوز را تف باروت سوخته چندی دیگر را صدمه افتادن دیوار بخاک برابر کرده ازین دو راه بعدم آباد راهی ساخت - درینحال نصیربخان و همراهان یورش کرده از راه دیوار افتاده اراده در آمدن نمودند - درونیان بمقام ممانعت و ممانعت در آمده سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکلی پر باروت را آتش زده انداختند - مجمل از دو پهر تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم

بوده هنگامه گیر و دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نینداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بقایمی از یکدیگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکی اقامت نموده بانباشتن دیگر نقب ها در آمدند - متحصنان از روی قیاس چگونگی حال استقبال را در آئینه مشاهده احوال معائنه دیده دانستند که عنقریب جبراً و قهراً قلعه بحوزه تصرف اولیای دولت در آید و همگی اسیر و دستگیر میشوند - ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتی که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیله راجه بهارت کشوده در خواست پیمان نامه نمودند - نصیربخان حسب المدعا ایشان عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار برآمده بر راجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح بر روی دولتخواهان بل ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشود - روز دیگر با راجه نصیربخان را دیده ده فیل پیشکش پادشاهی گذرانید و از نوید مراسم نامتناهی خلافت پناهی مستظهر و مستمال گشت - نصیربخان در همان روز داخل قلعه مذکور که بیست و هفتم اردی بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گرائیده بود گردیده خصوصیاتش بنظر دقت نگر در آورد - و جمله اسباب قلعداری یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ عنبری کلان و عنبری خورد و ملک ضبط و بجلی از جمله آن توپهای نامی است بتصرف در آمد *

(۱) در منتخب اللباب این دو توپ با اسماء غیری کلان و غیری خورد و غیری کلان و غیری خورد نوشته شده - لکن عنبری کلان و غیری خورد چنانکه درین کتاب مذکور شد صحیح معلوم می شود - منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۵۷ *

از سوانح دولت جاوید انما که درینولا بنابر نیرنگسازیهایی بخت و منصوبه بازیهای اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون اراده ازلی باستیصال کلی او تعلق پذیر گردیده بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تحریب بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فتح خان پسر کلان ملک عفر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگمانی زندانی ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود سپه سالاری و اخلاص خان حبشی را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و اقربان او کاری بر نیامد درینولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعنی مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام بندگی درگاه گیتی پناه شده بوسیله رسل و رسایل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجی دوریه را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازی آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگی درگاه گیتی پناه گشته و از همه جهت جمیعت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئی و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسالداشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استمالت تا گذار معسکر اقبال برسم استقبال

(۱) در بادشاه نامه ناماجی و تاباجی مذکور شده حصه اول - صفحه ۳۷۸ *

شتافت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مبانی احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع و چهار اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاری شش هزار سوار سرافراز فرموده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمرهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود *

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیرخواهی رعیت و سپاهی در آمده از درگاه والا در خواه عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادل خان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقه از دقائق فرمانبرداری نامرعی نگذارد - و علامت انقیاد بالقوه او اینکه بالفعل شیخ معین الدین ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانه درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب پرگنه بهالکی و چیت کوبه از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان برسر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فروگذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر برگذ و اینمعنی از روی تزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در گذار روزگار

(۱) در نسخه تخبخانه آصفیه این مقام باسم جیت کوبه مذکور شده *

ایشان گذارد - و بنابرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه گروهی منزل سابق بر گذار آب و نجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سر تا سر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود می آمد - و بعد از آن از هر فوجی چند سردار بنوبت یک گروه دور از معسکر رفته می نشستند تا مردم اردو کاه و هیمة بغراغت می آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهده بهادر خان روهیل و شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکندی بود و غنیم درین ایام کمتر خود نمائی می نمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیاروده تمام جمیعت همراه نیاروده بودند - قضا را از آنجا که بمقتضای قدر نمائیهای قدرت است قضیه ناگهانی شبیه بقضای اتفاقی رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگاهبانی عملی که می نموده بچاره گری آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل اقبال گردید - تبیین اینمقال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال دهی را که سه گروهی معسکر اقبال واقع بود بازاده تاراج و تحصیل ما یحتاج دواب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله و مقاتله بر کشوده بودند - درینحال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان در باره کشایش آن دیوار بند فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پابر سر قصبه رفته بزودی دست بر آن یافت - و همگنان باستظهار یکدیگر در آن معموره بروفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابرین با ایشان

معدودی چند که عدد ایشان بچار صد سوار نمی رسید ماندند - درین اثنا افواج مخالفان که بفاصله ده گروه از اردو بوده بانداز ترکناز فوجی از سواران کار آمدنی جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از ایشان بودند تکیه بر کارگری اقبال بی زوال کرده خاطر به قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات بحکم کریمه کم من فئته قلیله غلبت علی فئته کثیره جمع ساختند - و بصولت شیرو ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در حمله اول آن بد اندیشان را از یکدیگر پیریشان ساختند - و آنها راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بسمت فوج کلان کشیدند - و چون همگی لشکر غنیم مثل رندوله خان و سرافراز خان و بهلول و سایر سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعنی را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه پیش گرفته راهی شده بودند اتفاقا درینوقت رسیده اطراف ایهان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصه ساحت کار بر خود از عرصه کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئی و کین کشائی در آمدند - بنابر آنکه بسبب تنگی فضا کار از نیزه و تیر پیش نمی رفت دست از کمان کشی کشیده و از سنان گذاری سر پنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن پیش گرفتند - و باین روش باعدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدیگر آویختند - مجملآ آن شیر مردان که هریک یک سوار عرصه مردمی و یک تاز معرکه مرد انگنی بود بمقتضای مقام پیاده در عرصه پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم داستان در جنگ یازده رخ و قصه سام سوار از صفحه روزگار محو شد - و آخر کار شهباز خان با پسر

نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - و برادران رشید خان و خویشانش کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمی از عرصه پیکار بر آمده بیخویشتن خود را بارور رسانید - و بهادر خان و یوسف خان که زخم های منکر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجای آوردند که از هوش رفته در معرکه افتادند - و قریب شصت تن از برادران و خویشان نزدیک بهادر خان و غیره در جان بازی تقصیر نه کرده گوی سعادت جاوید یعنی شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمی گشته جراحت های کاری برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیه اتفاقی خبر یافت عذر بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمی بدست آورده بودند آنرا غنیمتی شمرده از بیم اعظم خان سر خود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب بنارودگاه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن خالی دید پس از نگاہی بسیار اثری از غنیم نیافت - ناچار بمعادوت نموده عذر انصراف به معسکر اقبال بر تافت - و روز دیگر از آن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج پرگنه بهالکی و چیت کوبه متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته نگارک آن جرات نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فرط ویرانی نشانی از آذوقه سپاه و علین دواب نایاب بود و تا محال دور دست غله و کاه بدست نمی آمد بقصد قصبه کلویه که آبادانی تمام داشت راهی شد - معموری آن معموره بمرتبه بود که با آنکه پیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده بود که چندگاه لشکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بو الفضول آتش زده

سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدھیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات کاه و غله فراوان دارد منزل اقامت برشکال اختیار نمودند *

از جمله عنایات بیغایات حضرت بادشاهی ظل آلهی که درینولا پرتو به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور دویده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشه تباه سابقاً خویشی نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت جاودانی دوری جسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینولا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیع از آن وجیه تر نمی باشد بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل آلهی از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات می باشد رقم عفو بر جریده جریمه بی حساب او که جز مغفرت آلهی محو آن نمی تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگی در سلک بندهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان

و مریم دوران بآهنگ گلگشت

ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتی بسی دلپسند * ولی گلستان نیست در خار بند
بجز خار محنت که در دل خلید * گلی عیش زین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهی بسرانجام مصالح کار خانه عالم و انتظام دار الخلافه آدم تعلق پذیرفت - حکمت کامله ربانی اقتضای آن نمود

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانه عدم به [قصر] ع وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کمال و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس از آن زمره دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادی بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سراخت هستی بر برفتند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغوله ناپائدار پایی ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لایح را وطن گاه اصلی نه پندارد - زیرا که سر منزل حسن عاقبت و دار الامان عاقبت مآولی دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش برقرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرایت آفت فنا و زوال اند و سر تا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال *
* مثنوی *

کسی کم درین دار دارد بیاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد
شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شادی همین یکدم است
چو بلبل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست
ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت
و راحت این فنا کده بی بقا جاودان نیاید - لذتش از آن رهین اندوه و الم
است و شور و سرور از آن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهرچه
علاقه خاطر آدمی زاد بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بدانچه
ماده دل بستگی انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد -
شاهد حال حادثه ملالت زای و واقعه کدورت افزای نواب قدسی القاب
ملکه حمیده صفات وفیه وافی برکات مریم زمان رابعه دوران ممتاز محل بیگم

است در عین ایفحال که شاهد دولت و اقبال سعادت چهره افروخته روزگار
بکام و مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده - و گردش چرخ دوار بر طبق
آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی
بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث
گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکدر
و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبله روزگار پیش آمد - و غبار
کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان
داشتند در آئینه خانه خاطر که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه
یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهارشنبه هفدهم
ذی قعدة سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه
چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای بشری هست در رسیده
بود بنابر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب
چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیحه حال بر آن بانوی خجسته
سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبه کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت
بمیان آمده فی الحال بوساطت پادشاهزاده جهان و جهانیان پناه بیگم
صاحب در خواست تشریف اعلی حضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این
خبر ملالت اثر بی اختیار از جا در آمده به کمال اضطراب و بیتابی ببالین
همدم و همراز دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره
مدت دوری اندوخته - و آن ملکه والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت
گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواست مهربانی
و عنایت در حق شاهزاده و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهزی
از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا نیوشیده
برحمت حق پیوست - و در روضه دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام

آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحه جان گداز و مویه غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کده گیتی را مصیبت کده غم و الم ساختند - و فتور کلی و خلل عظیم به جمیعت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائی به جشن عیدین و وزن و غیره اصلا محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجملاً نعلش آن عصمت قباب در باغ زمین آباد آنروی آب امانت بخاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقده منور آن زینت افزایی صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیره آن خاتون والا مرتبت تشریف می برده باشند *

بی شایسته تکلف از وقوع این واقعه الم اندوز شکیب و آرام از آن سرمایه آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آثار تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتی و بی تابیی آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتی و بیقراری قدر جوی پایداری نکرد *

(۱) آب تپنی مواد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۸۶ *

* ابیات *

غم بادشاهان غم کشور است * بهر تن جداگانه آنرا سر است
جهان را برنج آورد رنج شاه * بگیتی کند روز روشن سیاه
یکی کالبد دان جهان سربس * که دارد درو تاجور حکم سر
چو از رنج پا تن دگرگون شود * نگه کن که از درد سر چون شود
بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد
از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت
و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیب
عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا
مقدار دست از تمامی مستلذات نفسانی باز داشته در شبانروز یک نفس
از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص
در ایام طوی و جشن و عیدها و غیره چون دولت خانه معلی زینت آرایش
یافته جای آن غمگسار خالی بنظر مبارک در می آمد بی اختیار دیده
مبارک اشکبار شده چندین بی تابیی و بی طاقتی می نمودند که اهل
مجلس و حاضران وقت از مشاهده این حال بیقرار از جا رفته نوحه و زاری
آغاز می نهادند - و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهی
که با وجود او میخواستیم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته
دیدن روی هیچکس خوش نمی آید - و کثرت آلام جدائی در بطن کارگر
شده از مشاهده مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت
و کربت نتیجه دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در هر ماه
ذی قعدة مانند صبح لباس کافوری اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ
و عزای چیزی بانی نمی گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت
آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق

جای آن داشت که در ماتم آن صاحب روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطه انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث و ثاق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیغه صفیه مظفر حسین میرزا صفوی و کریمه شاهنواز خان خلف خانخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقه دلبستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خوشنودی آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجای آورد - و در شادی و غم و عافیت و الم و دمساز و همدم بوده دقیقه از دقایق مراتب رضاجوئی فرو گذاشت نمی کرد - و معیذا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته از آنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچه روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمره پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخنده اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا فطرت سعادت پزوه شاهزاده محمد دارا شکوه - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمره شجره دولت درج گرانمایه عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن دکن خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون بادشاهزاده کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

آخرین نتیجه مهد علیا گوهر آرا بیگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد *

در آنوقت که این حادثه عالم سوز و قوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردی ماه و در سن بیست سالگی بشرف ازدواج این زیور بخش تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتمه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمس ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته *

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیه غم اندوز منقضي گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعرش اقدس آن ملکه قدسی خصال به دارالخلافه اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دیرین بنده معتمد درگاه والا و زبده نسوان سنی خانم که خدمت و کالت و پیشدستی آن حمیده خصال داشت بهمراهی محفله محفوفه مغفرت نامتناهی مباحث اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبر آباد در سرزمین بهشت آئین واقع جنوب رویه دارالخلافه مشرف بر دریای جون که متعلق بر اجه مان سنگه بود و در عوض حضرت خلافت مرتبت منزلی عالی بنا تراز منزل مذکور بر اجه جی سنگه نبیره اش برلی تحصیل آن داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن معنجه جلیباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس

روضه عالی بنیان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته بر دورش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قرینة آن مهمانخانه عالی فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهلی فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام رسیده به نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زیب و زینت آبروی کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحانی تمامی متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفی و زیور و جواهر و غیره از یک کرور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانه مقرر آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به مهد علیا مقرر بود باین صاحب زمان مغفوز گشته دیوانی و میرسامانی باسحق بیگ یزدی که متصدی سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت پیش دستی و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستنی خانم مقرر گردید *

مقرب خان دکنی که بسیار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانه نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشی بندگان درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر و شمشیر با پرده مرصع و اسپ تبجاق و انعام چهل هزار

روپیه نوازش یافت - و همدین ولا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالا گهاک متوجه شده بود بملازمت فایز گشته هزار مهر و هزار روپیه برسم نذر گذرانید و خدمات پسندیده او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خان جهان و شکست او که سرمایه آوارگی آن تباہ رای بود مورد استعسان و موقع تحسین گشت - آنگاه مرشد حقیقی که خدای مجازی بندهای درگاه اند براہ ارشاد در آمده خان مذکور را از لغزشی چند بی روش که از سرزده بود و از راه تدبیر و طریق کنگاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصره حصار دشوار کشای پریزده باوجود عدم وجدان آذوقه سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنین ترکناز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهراه نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل تا انقضای موسم بارش حال نیز مقتضی اقامت در موضعی بود که در بایست سپاه آنجا فراوان یافته شود - اعظم خان به ناهنجاری حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطرفی خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهی خواست *

همدین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهی بعون الهی امری که ثمره آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی نادانی و بدکنگشی فتح خان پسر عنبر حبشی را که مدتی محبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکر یافت آن بدرگ بنابر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضروریات باز زندانی خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستی بی نظام را گرفته در مطموره زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفه غیبی بنابر آن بود که حضرت صاحب قران ثانی ناهنجاری و بی روشی او را بروزگار که از

دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کارخانه سلطنت جاودانه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام کشی او به بهترین وجه سزای کردار نابکار خود بیاید - لاجرم باغرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعی خویش پهلوی نوک خنجر سپرد *

پنجم شهریور منزل یمین الدوله آصف خان که بعلت عروض عارضه جسمانی صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کلی یافته سرمایه صحت ابدی بدان اندوخت *

از سوانح این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینوا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شیخ مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رود خانه بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقعه شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دو گبری گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از دوراه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان فوج بود از در سوی درمیان گرفت - و سرتاسر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقرو نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زن سوار شده بپایمردی شناوری بادپایان از مهلکه مهلکه آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

اسپ و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه و قورخانه و فراشخانه و امثال آنرا آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پیشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقد جمعی تهمت زده و بهتان آلود شدند لیکن دافنده نهان و آشکار و مرسل ریا و منزل بران دانا است که آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج خاها آنها را نیز در زیر دامن پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدین تاریخ مرحمت خان بخشی احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموری در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعی خلع خلعت مستعار نمودند - و راو سور بهورتیه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرای گشته بسوی مصر خویش باز گشت - و همدین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که در همسائگی خانه سید پرورش خان باره انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت های روزگار که مأخذ الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با دوازده تن از هم نشینان بآتش همسایگی آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه محمد علی بیگ ایلچی را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل با حوضه سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دار الخلافه اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنجهزار روپیه نقد به محمد تقی تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را حکم شد که تا اکبر آباد همراهی گزیند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلج ربيع الاول سنه هزار و چهل
هجري انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون
به فرخی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت -
و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن
آنحضرت با سایر اجناس نقود و وظایف مقرر و آئین عیش و عشرت و داد
و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین
وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهی که
پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش
که موج طوفان بر اوج می زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهی را
فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیر یخان رسیده ماهی مراتب
که در دکن نشان کمال عظمت مکانت و رفعت مکانت و والیان ولایت
مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه می رسانند
مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داری کابل از تغیر لشکر خان
سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزارى ذات و چهار هزار
سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعنایت خلعت و نقاره و منصب سه هزارى
ذات و سوار سرافراز گشته بجای سعید خان تپانه دار هر دو بنگش شد -
و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته لختی به سستی
عقیده و نسبت رفض متهم بود بنابراین معنی ازین منصب معزول شد -
و چون خبر آن جهان شدن را ورتن که از بندهای عمده و شایسته درگاه
گیتی پناه بود بمسامع والا رسید سترسال نبیره اش را جانشین او نموده
بخطاب راو و منصب سه هزارى دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن
که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سرافرازی بخشیدند - و مادهو سنگمه
پسر را ورتن را به منصب دو هزارى ذات و هزار و پانصد سوار از اصل

و اضافه سر بلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم سترسال
بایراد امری چند بدیع که از گوپی ناتج پدر او باوجود خوردنی جته
و اختصار بنیه سر می زد سخن را رنگین می سازد - از جمله آنکه خود
را در میان دو شاخ درخت که هر کدام به سطرپی ستون شامیانهای باشد
جا می داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده باندک
زوری از یکدیگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت
استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تفاواران سطر
پنجه قوی بازو نشسته کله او را در میان دو ران گرفته بزور تمام می شکستند
او بر پا ایستاده بدست می شکست - و در چابکی و جلدی و تیزی
و سبک خیزی بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر
دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت *

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است
بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات
چند مرتبه آن حبشی نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که
این فدوی غلام بنابر هوا خواهی بندگان حضرت خلافت پناهی بی نظام
تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا
در مقام اظهار بغی و طغیان بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد
به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکن
بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبهه بندگی را بتمغای
داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشد - و این کمترین نیز هلال وار تا زنده
باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگی مراسم اطاعت و انقیاد را التزام
خواهد نمود و لوازم سر افکندگی بجا آورده از ته دل کمر عبودیت
بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس سر پنجه سعی و کوشش

در دولتخواهی و همراهی هواخواهان بدستگاهان دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنایت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب می دانست از مرضی آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانه دست برد اجل طبیعی را دست پیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را خفه ساخت - و پسرده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمدهای در خانه او را از میان برداشت - مثل خواصخان که نظام الملک جای فتح خان باو داده بود و شیخ عبد الله معلم او که در جزئیات امور ملکی و مالی مدخلی کلی داشت و سید خلیفه قلعه دار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مخاطب به شمشیر خان و اعتماد راو و دیانت راو که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهانی ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر از نزدیکان او را زندانی نموده از سایر مواد جمیعت حواس اندوخت آنگاه حقیقت اینواقع را که از روی بی حقیقتی تمام از آن ناسپاس فاحق شناس سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعنی با آنکه چندان مرضی طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش در گذشتند و ملک او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند - بذا بر آنکه بی سعی امر آنحضرت بدستگاهان دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله را که از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در دست او بود طلب فرمودند - و بواسطت فرستاده او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

دارد ملتسمات او بر طبق خاطرخواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکر الله عرب و کس فرستاده او با کپیوه مرصع و یک راس اسپ عراقی صرصرنگ مرزین به زمین زر دوز و اسپ راهوار صبارفتار از راه سرافرازی او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان به سرداری عساکر قاهره به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعیین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعه شولاپور ازو گرفته ابواب مصالحه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین راه طریقه بیروشی و بیراه روی فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمت عظیم بسرداری سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعیین نمودند - و بذا برسم دیرینه این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد برفیل سوار میشوند و بجهت مغرب براسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتبه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاک پری پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر با براق فقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل

دیگر بتازگی ارجمنندی و سربلندی بخشیده - و مرحمت یک منزل رتبه را ضمیمه آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعیین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گج سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگه و معتمد خان و سردار خان و الله ویرمی خان و راجه بهار سنگه و میر عبد الهادی باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکنیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرام و کیملوجی بهونسله و بهادرجی و امثال ایشان - و هریک از امرا و سرداران در خور مرتبه قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناهی حضرت ظل الهی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسب و فیل و انعام نقد که ضیق مقام مقتضی به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندوچچی و چهار هزار پیاده بندوچچی نیز بارابهایی توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا در هندی هتتال خوانند از دربار بهم راهی این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالار اعظم ببالا گهات رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججهار سنگه بندبیل و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیریخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکی تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور توزک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیریخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منقلا پیوسته عنان بر عنان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثر می باشند پیش پیش راهی

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سرداری فوج طلیعه مذکور نامزد یاقوت خان شده لیکن بحکم آنکه اهل دکن که حریفان دغا پیشه پرفتن اند به هیچ وجه در خور اعتماد نیستند لاجرم بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دوراندیش باطنا امر و نهی این فوج عمده بعده تکفل و تعهد نصیریخان قرار یافت - و قول بوجود تمکین آمود یمین الدوله متانت و شکوه کوه پذیرفت - و معتمد خان که بخشی گری کل افواج بدو تفویض داشت با جمعی دیگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گردید - و راجه گج سنگه و راجه بهار سنگه بندبیل با گروهی انبوه از راجپوتان و هم چنین اصالت خان با پانصد سوار تفنگچی بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسرداری اعظم خان و همراهی راجه انوپ سنگه و راو دودا و کشن سنگه بهدریه و جمعی کثیر از اصحاب مناصب عالیه تعیین یافت - و خواجه ابو الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعی دیگر از منصبداران بکار فرمائی فوج جرانغار نامزد گردیده. اهتمام این قشون در عهده او شد - و سید خان جهان با گروهی تمام شکوه پر دل کار طلب از سادات بارهه و امروزه در التمش متعین گردید - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و رشید خان انصاری و راجه روز افزون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران تفنگچی طرح دست راست مقرر شدند - و شایسته خان و راجه جی سنگه و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگه بندبیل با پانصد سوار احدی چنداول - بالجمله افواج بحر امواج باین توزک خاص عفا آرا گشته در همان روز بهمراهی عون و صوب الهی و اقبال روز افزون حضرت ظل الهی با سرعت سیلاب سر در نشیب ببالا گهات روان شدند *

چون مهر مهر تاثیر اوزک پیوسته نزد نواب غفران مآب مهد علیا می بود بعد از جلوس همایون که یمین الدوله از لاهور رسیده فیض سعادت حضور

دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداری بالا گهات تعیین یافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - درینغلا که آن عمده امرای ذیشان بسرداری بالا گهات متعین می شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بمخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بنواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحب روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

درینغلا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدرآ و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خلصیت مرتبه ظل آلهی مانند آثار عطای جواد حقیقی همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه بارباب استحقاق آن متبرک بقعه شریفه رسانند - درینغلا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبه گجرات امر عالی زیور صدور یافت که از آنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنابر آنصوبه متاع سایر عرب خریداری نموده تسلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندانشان آن مکان مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [صادق] ع

تفویض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان از تغیر عبد الکرم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذی حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران ثانی انعقاد پذیرفت - و ستف و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله بل تزئین هرروزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زبائی طارم سپهر میزائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به در کوب درمی مکلل شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید - و سرتا سر روی زمین آن از فرش دیبای منقش بنقوش بوقلمون و پرنیان مصور بصور گوناگون که مانند عتبه سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران روی زمین روکش کار نامه از رنگ و کار خانه چین شده بود غیرت سپهر و بهشت برون گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخششی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه در خاطر قرار داده و بیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری ذات و سه هزار سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه سوار سرافرازی یافته پایه افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جعفر خان از اصل و اضافه بمنصب [دو هزار و شش صد سوار] ع و ملتفت خان نیز بهمین منصب سربلندی یافتند - مقرب خان دکنی از مرحمت ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی

و امیني سهرند برای کاشي داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدي چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدريں روز فرخنده پيشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگاله مشتمل بر سي و سه زنجير فيل تفومند و بيست و هفت راس اسب کوفت و صد دست سپر و چهل من عود بابسی نوادر و نفایس امتعه آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپيه مرقوم شد - درين ايام خبر ارتحال جهانگیر قلي خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلیٰ رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازي بهرام پسرش را از منصب دو هزار ي دو هزار سوار سرافرازي داده جانشيني پدر ضميمه الطاف عميمه نمودند *

نگارش خصوصيات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون يمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالي بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگه بنديله و لشکر کومکي او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم دو روز در مقام منکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احوال و اثقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیان به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعه مذکور شد - و سر تا سر خصوصيات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

و ما یحتاج قلعداري در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومي خان را استقلال تمام داده به نگهباني آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعه بهالکي ' شد و بنواحي آن حصار رسید يمین الدوله پيشتر قور یساول را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصيات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت آنها نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سرپها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابرین يمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت - و بخشي الملکي معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهي بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازي مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بر آن دادند که بهادران کار طلب از پایمردی زینه پایه و دست آویز کمند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضا را متحصنان برین پیشهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاره کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پیش رفته بود راه کشوده رو بواحي هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - و ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اموال و دراب مالا مال بود غارتیان سپاه و لوٹ مالان گرسنه چشم که به طمع غنائم چشم سیاه کرده طفیلی لشکر

(۱) قریب به بیست و پنج میل انگلیسی در شمال و غرب بیدر واقع است *

می باشند دست بتاراج اموال برکشوده از آن خوان یغما زلها بستند و غنیمت بیشمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان بیرون بردند *

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتی سلاله دودمان سیادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف بر هلاک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه مشار الیه بذابر مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی پیش از همه خود را بغراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینه که لختی باروت و حقه آتشباری در زیر آن بود ایستاده شد - درین اثنا آتش بدانها رسیده تخت بان سید بخت مند بهوا بلند شد و به نگهبانی حراست جناب ربانی و حمایت توجه حضرت جهانبانی آفتی از آتش نیافت جز آنکه اندکی روی و دستش از تف باروت متاثر شده بود - و غریب نما تر آنکه در درون قلعه بر روی انبار گاهی افتاده بذابر آن از رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طی اینکمال مسجدی را که آن سست دینان انبار خانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب الهی اشتعال پذیرفته بذابر شمول و عموم نزول عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عنبر که در قلعه اودگیر می بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بذابر آن بود که چون فتح خان درینولا از راه اظهار بندگی در آمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهی آن حبشی نژاد وحشی نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقه عادلخان هرجا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند - بعد از فراغ اینمعنی موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی

قصبه کملاپور^۱ از جمله محال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانه آن خان نا عاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجالت و انفعال و عذر خواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصلحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشناس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجی او و صلحی که بانی و بادی آن ازین دست مردم گمنام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت باز گشت داد *

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبه سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باموال و مواشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و باره قلعه را بآلات و ادوات قلعداری آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگهبانی حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگه و الله و بریدی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصری این گمان بردند که بچاره گری کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهی که بذابر عون و صون الهی از قضای آسمانی پای کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و باره هردو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشباری را کار

(۱) در بادشاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۱۳]

فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتله مخالفان سایر دلیران عرصه پیکار توپ و تفنگ ایشانرا وجودی نهماده داد دلوری دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سواری آنرا مسخر ساختند - و غنیمتیان یغمائی در سایر آن شهر از قتل و اسرو نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بذابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکرا دستوری کوچ داد و شبشب راهی شده در کنار رودبار بهیما فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولایت آنولایت است راهی شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزاده والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافه اکبر آباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمدة الملک وزیر خان و مخدرة مکرمه ستي خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیر خان به تنبیه فتح خان حبشی که از عدم استقامت احوال تهران در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامی نامور شده بسرداری ده هزار سوار جرار آماده پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتلداس و مادهو سنگه و راو کرن و پرتی راج راتهور و مبارز خان نیز بدین مکرمات والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکنی ماهیت دان آن سرزمین بود و میانه او و فتح خان کینه دیرینه بود او را نیز درین فوج تعیین فرموده بعنایت خلعت و جینغه مرصع و اسپ و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

تمه سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجاپور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور مضرب سراق سرداران آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم بذابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصره بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچار و پیش بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهوره غنیم که در آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند و بمقام دستبازی در آمده انداز بلن اندازی که شیوه دکنیان است می نمودند - و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مواج یعنی دریای لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مشتی خاک که از پیش صدمه سیلاب باشتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را بحمايت توپ و تفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق در می گذشتند و در عرصه کارزار یکه تازی و جلو اندازی بجا می آوردند بسرداری حمایت حضرت باری و نگاهبانی تأیید ربانی که همواره همراه موکب اقبال شاهجهانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - مجمله اکثر روزها دستبازی از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایسته بجا می آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان سکندر علی پسران عم رندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سرشمشیر

غنیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سرمزل
عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامی از سرداران نظام الملک که سابقا
التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور
یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب
چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقی شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه
خصوص از رهگذر کمی گاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی
برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست می رفتند و یکی
از سرداران بنویت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می نمود
معهدا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمی کرد و گاه گاهی غنیم هم
فرست یافته دستبرد می نمود - چون در عرض این ایام محاصره نهانی
مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاری از عمدهای عادل خان که
خطاب مصطفی خانی داشت به یمین الدوله می رسید مشتمل بر آنکه
عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت می نمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت
از راه رخنه و برجی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه
می دهم - و موید اینمعنی برسالت علی رضا نامی که فرزند خوانده او
بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد
می کرد و هم چنین فرستاده مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده
قسم های عظیم میخورد - و با این معانی چون مواعید و عهود معهود بوفای
نمی رسید هر کدام را به بهانه و عذر تمسک می جست تا آنکه در آخر کار
بتخیله حيله سازي و دغا بازی او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن
روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به
محریمیت و راز داری خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز

درمیانه آمد و شد می نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب
التماس صلح می رسانید - چون ازین هم کاری کسوده نشد و عدم صدق
وعده مصطفی خان خود پیشتر ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله
درباره تنگ گیری محاصره حصار بجد شده آن عزم صائب را پیرایه جزم داد -
از بیم این قرار داد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان
حبشی نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مبانی پذیرش احکام
مطاعه خصوص ارسال پیشکش ممد و مشید سازند - و چون اثر قرار داد
مذکور از بر آمدن آن دو عمده بیجاپور به ظهور پیوست بنابر استمالت
و اعزاز فرستادگان نصیریخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور
ایشان را ازین پذیرای اعظام و احترام ساخته مستظهر و مستمال به مجلس
سپه سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنگاش مصلحه از حضور خواجه
ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر
ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدرخواه ایشان
یمین الدوله قبول معاهده برین جمله نمود - که من بعد بدستور عهد پیش
همواره فرمان بردار و پیشکش گذار باشم - دوم نقد چهل لک روپیه از نقد
و جنس سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارند - چون بر طبق پذیرش
اینمعنی عهدنامه نوشتند و این انجمن بانجام رسید بهادر خان و
یوسف خان را که سابقا در معرکه زخمی و بیهوش بدست ایشان افتاده بودند
چنانچه در احوال گذشته به تفصیل نگاشته شده معزز و مکرم آورده سپردند -
و مرخص شده شیخ عبد الرحیم خیر آبادی معتمد یمین الدوله را با خود
بردند که عهد نامه را بمهر عادل خان رسانیده مصحوب او ارسال دارند -
و بعد از دو روز که او را نگاهداشتند سیوم روز پیغام داده وداع نمودند که
عهد نامه را متعاقب می فرستیم - و روز دیگر که فرستادگان ایشان بخدمت

رسیده بعضی متوقعات که داشتند بزبانی استدعا نمودند همه مستدعیات ایشان را بنابر این معنی که بزبور صورت معقولی آراستگی داشت یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت - و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر مصطفی خان بود نوشته بخط خان مذکور پنهانی از رفقا در زیر مسند آن آراینده صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عنقریب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام مکر و تزویر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر می برد - بنابرین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز نه گردد *

کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمی آورد - و پیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال را باندازه دسترس نقل محال دور دست نموده باقی را سوخته - و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمی کرد - ازین راه تنگی دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک رویه کشید و از آن هم مجرد نامی در میان بود - قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چار پایان احاد عسکر اقبال به علت لاغری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی و مندبوری و کمزوری بر طبعی مراحل عدم باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود - درین قسم حالی دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که چون افواج قاهره را قوت عدوبندی و قلعه کشائی نمانده انسب آنست که بالفعل دست از محاصره باز داشته خود را بسرحد محال

معموره ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بترکتاز نواحی و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فرایش گرفته بهادران کار طلب را کار فرمایند - تمامی سرداران رای صواب آزایی را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا^۱ روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طف رای باغ و مرچ^۲ را که از پرگنات معمور آن حدود است تاخته هرجا از آبادانی نشانی می یافتند همگی زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپر سم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن باقی نمی گذاشتند و آنگاه از آنجا راهی شده همت بر تخریب محال دیگر می گماشتند و مزرعه آنرا نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن رعایا می پرداختند - و خانه را ویران و خانگی را روانه خراب آباد می ساختند - مجمل درین مدت انواع خرابی از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقه عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگی و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابی غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش از آن مجال توقف در آن محال محال نما بود لاجرم از پای قلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه بادشاهی شدند *

سوانح حضور پر نور سید ابو الفتح فرستاده فتح خان پسر عنبر که مکر عنبر نیز او را بجهت مهم سازی خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباہ رای را که متضمن اظهار

(۱) اکنون باسم کسٹنا یا کوشفا مشهور است *

(۲) دکنار عربی آب کسٹنا وقع است و از شولاپور قریب بسی کوره فاصله دارد *

عجز و نیاز بود گذرانیده زبانی معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با فیلان نامی و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بملازمت ارفع می رسد - بذابر آن تقصیر و کوتاهی آن مصدر افعال ناقصه به عفو جرم بخش بادشاهی معاف شده وزیر خان بباز گشت مامور گشت - نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفر خان را باستقبال او فرستادند - و چون مشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت از اوج طایم آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب معهوده بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سی زنجیر فیل کوه پیکر و نه راس اسب صبارتار صرصر آثار و انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات بسیار بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت - و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده مرحمت صوری خلعت و اسب و کپیه مرصع با پهلختاره و یک زنجیر فیل درباره او ضمیمه مراحم معنوی گشت - و هم درینولا راو سترسال نبیره راو رتن بتازگی سعادت ملازمت اندوخته فیلان جد خود را که چهل زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هزده زنجیر فیل که در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده - آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقی را بدو مرحمت نمودند - و آن شایسته تربیت را بعنایت خلعت و اسب و نقاره و علم سرافراز و سر بلند ساختند *

از واقعه صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تپانه دار بنگش بدار البقا پیوست - از حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلی است و علت واقعی این واقعه آنکه چون جسونت راتهور را سابق مردم نور الدین قلی

کشته بودند درینولا کشن سنگبه پسرش را تهور راجپوتی بر آن داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر ازو بخواهد - بذابری پیشنهاد در پی یافتن وقت بوده انتهاز فرصت می نمود - تا آنکه درینولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچه بقا بکزرک فدا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شبی که نور الدین قلی باندک مایه مردمی از غسلخانه برآمده متوجه منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاری برورده کارش تمام ساخت - آنگاه زینهار شب تار شده خود را بگوشه کشید و در پناه پرده ظلام راه فرار سر کرده بتگ و تا سر بدر برد *

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحب قوان ثانی

درین ایام سعادت انجام یعنی سرآغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرون حضرت صاحب قوان ثانی پس از سپری گشتن هشت گهزی از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عقیقه قلعه چرخ چارم از آشیانه آبگون طایم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای دلکشی دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرغه شرف خانه نشیمن ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپیر انور در کار ذرات کائنات کرده سر تا سر گیتی را از سرفرو بانواع بهجت و سرور آمود - مقارن اینحال سعادت اشتغال شهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعنی

حضرت ظل سبحانی صاحب قرآن ثانی سایه دولت بر سر پر عظمت و روی تخت رفعت گسترده بانداز بال افشانی همت عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد صید دل‌های خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و در آن روز طرب افزوز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زیب و زینت هوش ربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص عام شده قبلاً نیاز عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشی می دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان در آمده باشا^۱ سر انگشت خود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند - از جمله عواطف این روز فدائی خان بجاگیر داری جونپور از مرحمت خلعت و اسپ مختص گشته مرخص شد - و میرزا عیسی ترخان بعنایت خلعت و اسپ و جاگیر داری ایلچ پور امتیاز پذیرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عاطفت طره مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازی رسید - حکیم جمالی کاشی چون دیوانی^۲ [پنجاب] م از روی تدبیر تمام بتقدیم رسانیده بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید - بهرجی زمیندار بکلان با پسر و برادران از زمین بوس آستانه درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار باوج طارم آبنوسی سود - و از غبار آن سرزمین آسمان نشان جبهه افتخار به صندل اعتبار اندود - و پیشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسپ صبارفتار و سه زنجیر فیل تنومند کشیده منظور نظر اقبال افتاد *

از سوانح پناه آوردن شیرخان ترین زمیندار قوشنج^۳ قندهار است که پدران^۴ از دیر باز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند بدین

(۱) ع [سهرند] ل *

(۲) در بادشاه نامه قوشنج نوشته شده [جلد اول - جلد اول - صفحه ۴۱۹] *

درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکنات کرسی مکن - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر عهد دولت حضرت جغت مکانی بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارای ایران بر کشاد و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت نگاهبانی قلعه قوشنج و ریاست سرتاسر قبایل افغانان آن سرحد را بشیرخان مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان که در عهد حضرت عرش آشیانی بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق رفته بود و در آنجا نشوونما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان اهرمن سیر را بانسون فنون تدبیر ناقد و عزائم عزیمت راسخ مستخر ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید و شاه صفی بدستگیری بخت پای بر سر تخت دارائی ایران نهاد شیرخان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل و رسایل و پامردی و وسایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه قوی ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت و اینمعنی برزیده سری و خود رائی که لازمه سرحد پروریست سر باز شد یکباره عنان خود سی و خود رائی و خویشتن شناسی از دست داد - بنابر آن با علی مردان خان خلف گنج علی خان از یک از عمدهای دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برو مقرر بود تملق و فروتنی که وظیفه کومکی با سردار است نیکو بجا نیارود و رفته رفته سرکشی آغاز نهاده داد ستم و بیداد می داد - چون جور و تعدی او از حد تجاوز نمود علی مردان خان این معنی را دست آویز ساخته مکر درین باب عرایض

شکایت آمیز بدرگاه ارسالداشت - تا آنکه بعد از چندی درباره استیصال او دستوری گونه در لبلس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیرخان حشری از اهل شور و شر یعنی افغانان دد نهاد آن سحد فراهم آورده بانداز ترکناز نواحی سیوی و کیخابه توجه سمت آن سرزمین پیشنهاد نمود و علی مردان خان اطلاع این معنی را از همرائیهای روزگار مساعد و بخت موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمین داران آن سرزمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهی شد - و بهنگام طلوع سپیده بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهی سپاه فرو گرفت - و بنابر اینکه در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم بر سر سواری بکشایش گرائید - چون قلعه و سایر اندوختههای دیرینه سال و اسباب و اموالش از همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیرخان از مضمون نوشته بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهی آگاهی یافت نامه آسا بر خویش پیچیده در همان گرمی بشتاب طومار باز گردیده بجای خویش بازگشت - درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را تطمیع نموده بر سر خویش جمع آورده - و بمقام انتهاز فرصت برآمده در نواحی قوشنج سرگردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هرروز در موضعی بسر می برد و هرشب جای را ملجای خود می ساخت - تا آنکه جاسوسان علی مردان خان که پیوسته سربه پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره سرانجام تاخت برده بامدادان باورسیدند - او نیز فوج خود را توزک نموده بی محابا بجنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حمله افغانان

به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند درینحال علی مردان خان مردانه اسپ انداخته جلوریز بعرضه ستیز تاخت - قضارا از آنجا که قدر اندازیهایی تقدیر است درین اثنا زخم تفنگی برپاشنه او رسید - لیکن آن شیر بیشه مردی قطعاً از آن جراحت منکر پروا نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیرخان تا موضع دوکی یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مثنی نساخت - و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشه اندیشید شودمند نیفتاد - چون چاره کارش در التجای این درگاه جهان پناه که مفرو مقر جهانیان و ملجا و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلعه مقر که درینولا مردم یلنگتوش اوزبک برآن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده التجا بخاک آستان سپهر نشان با احمد بیگ خان صوبه دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن بدربار و استدعای نامه استمالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید از آنجا که راه دادن ملتجیان از شیمه کریمه این آستان ملایک پاسبان است التماس او پاینه قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توقیع صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدواری بسوی این قبله امیدواران آورده چون تارک بختش از زمین بوس عتبه سدره مرتبه بمراتب از رفعت درجات آسمان در گذشت بغایات بادشاهی مقتدر و مباهی گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاودانه اندوخت - و نه راس اسپ تبجاق پیشکش کرده پرتو قبول برآن یافت - و همدین

مجلس همایون بمحمت خلعت فاخره و انعام سی هزار روپیه نقد و منصب دو هزار و سوار نوازش پذیرفته از انقد محال صوبه پنجاب جاگیر یافت *

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعنی سایه آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن سرپر خلافت مصیرا از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنابر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسان بر پرداخت احوال عالمی پرداخت - چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازی جاودان در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کده خوشحالی و عیش آباد فارغ بآلی از منت تمنا و آرزوی نیاز نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش اسلام خان که در آنولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسب و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستاده محمد علی ایلچی ایران بدرگاه والا جاه رسید - و پنجاه اسب صرصر تگ برق رگ عراق زاد عرب نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگی را بجنس بر سیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عنایت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر مصور و یراق زرین میناکار از جمله مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه فرستاده مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام بدو و همراهان او عنایت فرمودند *

از امور بدیع انتما که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غرابتی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر بضعف عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خیرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسب و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهی بر کیفیت و کمیت کماهی حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنجهزار روپیه در نگردد - چون مقومان قرار بهای هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش و کمی ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معنی مذکور چه شگفت چه عموم این طبقه والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافته تائیدات عالم بالا هستند قیاس ایشان همانا کار مقیاس می کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردمی که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض ممتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیده حضرت ربانی به نیروی تعلیم یزدانی و الهام آسمانی حل ما لا ینحل سایر رازهای نهانی نموده از زایچه جبهه انسانی مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج می نمایند - و بمقتضای همه بینی و همه دانی از صفای تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشانی سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خوانده همگی پیشنهاد خاطر همگان می دانند - مجمل از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالی مقدار که از نوروز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت موازی پنج لک روپیه از همه باب موقع قبول یافت *

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دارالخلافة اکبر آباد

از آنجا که انجام مهمام جهانبانی با سودگی و تن آسانی بر نتابد و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهاون و تانی راست نیاید - آئین جهاندار کامل اقتدار آنست که چون بآهنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهایی تأیید آن مهم پرداخت بسزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامعاله نیم لمحک تجویز اقامت در آن مقام ننموده بیدرنگ بآهنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید - چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب دو روز در یک منزل نیاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سرزمین را بزیر تیغ و نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی دیگر پیش نهاد ساخته پیش از بامداد روی توجه بدآنصوب آرد - شاهد حال انعطاف عذاب انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریر جاه و جلال - و سبب صوری این معنی سوای مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین احیان همه کام هوا خواهان دولت بی پایان بنائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد - و غرض اصلی درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود به بهترین وجهی بامداد کار پردازان عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل مطلق گشته نظام الملک نیز از نحوست سفاهت کیشی و ناعاقبت اندیشی زبان زده خدایان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال بنیاد

ملک و دولت دیرینه سال سلسله خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت آن خانواده از دست برد حوادث زمان در کنف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نه رسیده بود درینولا پایمال نعال مرکب موکب اقبال شد - و با این معانی بذات آنکه واقعه ناگهانی نواب ممتاز زمانی در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده بر آن توقف درین خطه مرضی خاطر عاطر نیامد - لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجری روز پنجشنبه بعد از انقضای ده گیتی روز ماهیچہ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دار السور برهانپور طلوع میمنت نموده بسوی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قرین تأیید آسمانی و تمکین صاحب قرانی بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزاده نامدار سعادت پڑوه محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از تودهای دینار و درهم که در حوضه فیل بر سر هم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و کان زر ساخته بودند بر سبیل معبود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار مینمودند - کوتاهی سخن باین دستور از دولت خانۀ برهانپور تا دو کوهی شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا زر افشاندند که خرمن های درهم و دینار بآن پایه قدر و مقدار بخاک راه گذار برابر گردید - و باقی آنها که از سیر چشمی نثار چندان فاضل آمده بود بمثابه پایمال آمد که صفحه روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت - درین روز عبد الرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و بسرافرازی

مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک امتیاز افراخته بمعادلت دولت آباد دستوری دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل همراهه عبد الرسول ضمیمه آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبه دکن باعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخششی گری و واقعه نویسی آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتفت خان پسرش را بخلعت و اسپ فواخته در برهانپور گذاشتند *

دوم اردی بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال از پیش طاق طارم مقرنس یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران پرهیزگار را آشکارا صلی افطار داده باده خواران پیاله کش را بنابر احتساب نهی خدیو روزگار از ایماء گوشه ابرو بعیش و عشرت نهانی و کشیدن رطل گران دوستکامی خواند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کالی بهیت از ورود موکب مسعود این قبله مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گردید - بیست و دوم بهادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر بالاگهات بدرگاه والا رسیده پیشانی بخت را سجده رسان سده سنی و فروغ اندرز سعادت جاودانی ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دار در معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت - از آنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب ارادت است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان را بمنصب چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر و اسپ

و فیل و بیست و پنج هزار روپیه نقد سرافراز فرمودند - و یوسف خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و شمشیر و سپر و نقاره و اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگی آن کشور را برفق مرضیات اشرف نکرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید بپایان نبرده بود لاجرم بنابر جرم این معنی او را ازین خدمت معاف داشته نخست نامزد یمین الدوله نمودند - چون آن مختار الملت عین حرمان ملازمت بر خویشتن نه پسندیده همراهی رکاب سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود لهذا آن خان والا مکان را معاف داشته ارجاع این خدمت بظام خانخانان مهابت خان رقم یافت - و در طی فرمان گیتی مطاع مامور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان از دار الملک دهلی متوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانه برهانپور شود - و بظام یمین الملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیور ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهای درگاه که داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور باز داشته خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردند *

نصیر بخان بصوبه داری مالوه از تغیر معتقد خان و خان مذکور به فوجداری پرگنات اکبر آباد و وزیر خان بصاحب صوبگی پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث اینمعنی آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبه عظمت نشان از دست عنایت الله یزدی گماشته آصف خان کما ینبغی بر نمی آمد خالصه در عمل اعمال خالصه شریفه چنانچه مرضی خاطر عاطر بود بوقوع فرسیده بنابر آن صوبه داری آن حدود را از خان والا مکان تغیر نموده به وزیر خان مرجوع نمودند - هفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تفویض منصب پنج هزاری ذات و سوار از آنجمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه اختصار

پذیرفته بدان صوب مرخص شد - مقرب خان دکنی بمرحمت خلعت و اسب امتیاز یافته رخصت سنبیل یافت *

یازدهم ماه مذکور چون خارج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده مانند نیر اعظم از دروازه بروج آن باره گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سرتاسر ساحت آنرا پی سپر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات عمارات عالیّه که اساس نهاده حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بود منظور نظر سعادت شد بخاطر عطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین سرزمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بذلبر آن امر ارفع به تشیید مبانی بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب و هندسه دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار مامور شد - و چون امر اعلیٰ علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جزایات ارباب عصیان از زندانیان بعرض اعلیٰ رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار معروض واقفان پایه سریر سپهر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق سرافرازی و فدیّه تارک مبارک و فرق فرقد سالی آن سایه عنایت خدائی از بند زندان ابد رهائی یافتند - در اثنای اقامت گوالیار سید خانجهان و عبد الله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه گیتی پناه که قبلاً مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسلام سعادت بروی روزگار خویش کشادند - و هز دو مشمول اقسام مراحم گشته عبد الله خان از مرحمت صوبه بهار در اواخر خریف فصل چهار گانه عمر

یعنی سن کهولت فیض موسم شباب که فی الحقیقت بهار زندگانی است دریافته از میامن آن سرمایه جوانی نو اندوخت - و سیف خان صوبه دار بهار بکراست اله آباد از تغیر قلیچ خان و او بصاحب صوبگی ملتان از تغیر نجاتخان سعادت پذیر گردیدند *

هژدهم ماه چون نواحی دار الخلافه عظمیٰ از پرتو انوار ماهیچه لوائی والا که همانا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلیٰ رسانید محمد علی بیگ ایلچی که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور رخصت یافته چندی در دار الخلافه بود از پذیرگ موکب اقبال پذیرای سعادت دوجہانی گشت - و هم درین روز مہابتخان خان خاندان که از دهلی روانه دربار سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار اشرفی بصیغه نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایه قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دار الخلافه و معتمد خان فوجدار پرگنات و مظفر خان معموری و مکرمات خان و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلتخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوسی درگاه جهان پناه رسیده بعنایت شاهنشاهی مباهی گشتند *

بیست و دوم ساحت باغ دهره از پرتو ورود موکب مسعود زیور روی زمین و زینت صفحہ دهر گردید - و در آن فرخنده منزل که از برهانپور تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راه شده بود بذلبر انتظار در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین آوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امرا از بالا گیات رسیده هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر گذرانیده از فیض نظر قبول چهره اقبال برافروخت - و از پایبوس حضرت سلیمان زمانه پایه قدر

و مرتبه مقدار فراز مراتب آصفی نهاده بتازگی عظمت مکان و رفعت مکان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت حضور از نظر اشرف گذرانیدند - و همدین روز قلیچ خان از اله آباد خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جیغه مرصع اختصاص پذیرفته به تفویض صوبه داری ملتان و غذایت پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافت - و همدین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا دوزی و جمدهر مرصع با پمولکتاره و دو اسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب پسران او را و نبیره اش شکر الله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت و اسپ مباهي گردانیده همراه او دستوری دادند *

روز [یکشنبه] ع سی و یکم ماه مذکور غره ذی الحجه سنه هزار و چهل و یک هجری که افق شرقی دار الخلافه عظمی از پرتو اشراق ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افروز گشته هفت کشور روی زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصه وجود با طالع فیروز و بخت مسعود بفراز تخت بر فیل بر آمده برین سرسیر را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدان آئین شایان و توزک نمایان رخ بسوی مرکز محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایه جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از سر هوا خواهی در رکاب سعادت پیاده رو برآه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک فرود آمده بطریق چاوشان طوقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زمین سیمین هلال

و جلال زمین مجره کشیده برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان متوجه شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حوضه فیل با تمکین کوه متمکن گشته از دو سو بکرین کف گوهر پاش بریزش سیم وزر در آورده نثار رهگذر خدیو بحر و بر مینمودند - و تا رسیدن دربار سپهر مدار پریشان روزگاران را ماده جمیعت خاطر آماده گشته بل یک جهان بی برگ و ساز را که بجوی نیازمند بودند خرمن هلی درم و انبارهای دینار ذخیره شد *

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تازخان بمنصب [دو هزار و پانصدی سید سوار] ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدی سید سوار و عبدالحق بمنصب نه صدی دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خان سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیر خان ترین بانعام بیست هزار روپیه و محمد علی ایلچی بمرحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهي گردیدند - و محمد علی و محمد تقی از همراهان ایلچی مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام یافتند - و در همین روز میر صابر که به دولت آباد رفته پایه منبر و چهره زر آن بلاد را از القاب گرامی و نام نامی آنحضرت درجه والا و رتبه اعلی داده معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرفی و روپیه چند که ازین رو ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسال داشته بود از نظر انور گذرانید *

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و انفاق تمام است بجهت ترویج روح و روان و استزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جنان و سرور نسوان جهان - چون درینولا دار الخلافه والا بالائی فیض مقدم و برکت قدم آن کلیم

دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد
 قضا را مدت یکسال از وقوع قضیه ناگهانی ممتاز زمانی انقضا یافته وقت
 اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرض مشهور است شده بود -
 چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانروز باحیای مراسم
 معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است
 مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا
 و اعطاء مساکین میگذرانند - لاجرم بذابر مقتضای طبع فیاض که همواره در
 باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص
 درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کار گذاران دولت و سامان طرازان
 کارخانجات سلطنت را بسرانجام در بایست وقت مامور ساختند - و همگنان
 بر حسب فرموده در صحن روضه متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک
 نعم البدل دلبادل تواند شد بر سر پا کردند و بر اطراف و حواشی آن شامیانهای
 مخمل زربفت منقش که هر کدام در پهنای و رنگینی دم از برابری سپیده
 صبحدم و رنگ آمیزی شفق می تواند زد زدند - و صحن آن انجمن
 فرخنده را بانواع گستردنیهای گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده
 روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند -
 و بر دور آن سراچههای و شاد روانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایره افق
 پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا
 و اعیان اکبر و اعالی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف و اعظم و موالی
 اطراف که بذابر ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم
 اقدس باکبر آباد آمده بودند درین انجمن خاص بار یافتند - و جمیع
 علما و فضلا و ارباب وزع و تقوی و اصحاب عمایم خوانده و نا خوانده درین
 محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهی خود بنفس

اقدس در خلوت مقدس عزلت گزین شده آن شب را باحیا و عبادت
 و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور
 یمین الدوله و محمد علی بیگ ایالتی و اعیان دولت و ارکان سلطنت
 آراستگی یافت - و باقی اعظم و اعالی و سایر اهالی مجلس بتفاوت
 درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کار خانه دولت و سالاران
 خوان نعمت سباط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل
 و شیرینی و فواکه و خوشبویها و پان بترتیب چیدند و همگنان را به تناول
 نعمت های خاص صلی عام در دادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خوان
 احسان بهره ور و زله بر گشتند - و پنجاه هزار رویه باصحاب استحقاق بر سبیل
 خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالی پایه انجام یافت سایر
 بیگمان و مسند آوایان حرم خلافت و پردگیان شبستان سلطنت بطواف
 مرقده مقدس آن انسینه حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روضه
 منوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و همان کیفیت و کمیت فردای
 آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگی زنان را عموماً و مستحقات را
 خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار رویه دیگر به عفایف و عجایز انفاق
 شد - و امر اعلی علی العموم بدین دستور زبور صدور یافت که متصدیان عظام
 هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند -
 مشروط بدین که دار الخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور
 باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند *

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مبدول داشت بتازگی
 مژده قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیلی آن
 رسانید - حضرت خلافت پناهی بذابر احیای مراسم سنن حضرت
 خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه که از ستوده

آئینهای این مهین جانشین حضرت خلفای راشدین است ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار یک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند *

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهین آن بود حسب الامر اعلی دست نشین ید قدرت گیتی آفرین بمقتضای اخیای مراسم سنت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم انبیا و مرسلین که بذابر حفظ مرتبه ظاهر و پاس طریقه صورت عقلاً و شرعاً ضرور است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک هروی حسب الاختیار خدیو روزگار بخلعت فاخره مخلع و از انعام هزار روپیه متمتع گشته آموزگار شاهزاده والا تبار شد - معتقد خان بصوبه داری اودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و منصب چار هزاره سوار سرافرازی یافته روانه آن صوب گردید *

نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد - و نه راس اسپ عراقی با نوادر امتعه آن کشور بطریق پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حاجی وقاص ملازم نذر محمد خان والی بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافه رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را باستانه بارگاه سلطانی که کعبه آمال و آمانی اقلهی و ادانی است و قبله مرادات انسی و جانی رسانیده در تقبیل عتبه درگاه والا آداب معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم تقدیم نمود - و بعد از اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و اندام تمام

بگذرانیدن نامه نذر محمد خان اقدام جست - آنگاه ارمغان آن خان والا مکان را که مشتمل بر اسپ و شتر و امتعه بلخ بود و مبلغ پانزده هزار روپیه قیمت همگی آنها می شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت فاخره و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش پذیرفت - و در همان نزدیکی سی و پنج راس اسپ و سه زره و ده شتر بختی نرو ماده از جانب خود و هژده اسپ و پنج شتر بنام محمد مومن پسر خود بطریق پیشکش گذرانید - و مبلغ سی هزار روپیه باو و خلعت و ده هزار روپیه نقد به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان میر بخشی که در برهانپور بذابر عروض بیماری از سعادت همراهی عسکر منصور اختیار حرمیان اضطراری نموده بود بعنایت جناب آلهی شغلی عاجل یافته بملازمت رسید و منظور نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمات شامل صحت کامل یافت - درینولا راجی جی سنگه به برکت حسن عبودیت مشمول عواطف سرشار مالک رقاب آزادگان شد - و از عنایت دو جوره مروارید شاهوار بی عیب پرآب بسیار قیمت کمیاب که برسم معهود هژود آویزه گوش می سازند از سر نو در زمره بندگان در آمده سر حلقه حلقه بگوشان گشت - صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان پسرش به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خضالی که باوجود کاردانی در فن شعر ید طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوانی صوبه مذکور معزز گردید *

بیان فتح هوگلی بندر بحسن سعی بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروری بر ترک مبارکش گذاشته هم در عهد الست زمام مهمان جمهور انام بدست اختیار و قبضه

اقتدار او سپرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچه نخست رالی صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگی همت والا برین معنی که مصرف حقیقی سعی جمیل و جهد بلیغ است برگمارد - و همواره اوازم جد و اجتهاد در کار فرمائی شمشیر غزا و جهاد بکار برده در باب استیصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غایبه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطله ایشان کما ینبغي حق کوشش مبذول دارد - چندانکه صنم خانها ویران ساخته و صنمها سوخته بفیاد آتش کدها بباد دهد و بآب تیغ بران اشتعال زبانه زار مغان و نیران [پرستان] ع فرو نشاند *

لله الحمد و المنة که والا حضرت خلافت پناهی این شیوه ستوده و اخلاصت محموده را از جمله ملکات راسخه خویشتن نموده اند - و بدآنسان که دست جواد را در بذل مال کشاده داشته اند بهمان وتیره تیغ جهاد در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خار بن زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معنی درین صورت استخلاص هوگلی بندر است و انتزاع آن سرزمین از استیلائی مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحی پرست بدستباری تائید حضرت باری و بیان چگونگی خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلائی مشرکین و رفع لواهی مومنین و علت وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق بتعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش می یابد -

نخست خامه تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعیین موضع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوارکشا بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست گروهی راج محل و یک گروهی بندر ساتگانو از کشور بنگاله فوخته از دریای شور که بهندی زبان فاله و بتازی خور نیز خوانند منشعب شده به سمت راج محل کشیده - چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور می پیوندد - و بندر هوگلی در یک گروهی ساتگانو به ربع کره از محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبه از آب گنگ اساس یافته - و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمه عالم کون و فساد بود اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در بندر سوندیپ اقامت داشتند بوسیله سود و سودا بساتگانو آمد و شد می نمودند - و همواره هوای پختن این مایه سودای خام در سرجا داده بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر فی المثل بقدر کف دستی باشد جای در خور مفر و مقربچنگ آرند - و مشتی مردم صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلبلس سوداگری در آمده دست در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زبانی به تجارت و خسرانی بسود و سودا ندارد - بذا بر این اندیشه فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرارداد ضمیر خویشتن دیدند - انواع لطایف حیل انگیزخته از حکام آنولایت اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانه چند مافند اندیشهای پراگنده خویشتن سهل و سست اساس نهادند - و رفته رفته فرنگیان سرمایه دار آنرا دار القوار جاوید انگاشته رخت ارتحال بد آنجا کشیدند و رحل اقامت افکنده خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد

نشیمن های خود چار دیوارهای متین بنیاد افکنده باستحکام تمام باتمام رسانیدند - چنانچه هر منزلی معقلی و هر چهار دیواری باره استواری شده برجهای آنرا مانند بروج ناری بانواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثه آن بندر را بخندقهای عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثه آبی فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن سازی طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً پایی کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد چهارهای فرنگ و کشتی های مسلمانان نیز که بانداز تجارت بدانجا تردد می نمودند هنگامه ساکنانو افسرده شد و بندر هوگلی رواج تمام و رونق کلی یافت - آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قری و پرگنات جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل می نمودند - و رعایای آن محال و نواحی آنرا تا جای که دست تطاول آن بداندیشان می رسید از روی تعدی خواه ناخواه تکلیف ترسائی نموده نصرانی می ساختند و بزور از راه دریای شور روانه پرتغال فرنگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع اجرو ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعایا بود از رباح تجارت که اضعاف مضاعف آن می شد می نمودند - ملخص سخن در ایام بادشاهزادگی که آنولا لوی والا ظل ورود بر سرزمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهی گمراهی بل دقائق بیراهی آن ضلالت پیشگان جهالت اندیش که بدرجه اعلی رسیده بود آگاهی یافت - و سخت کوشی آن سست کیشبان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد معلی گردید - لاجرم اینمعنی مرکوز خاطر عاظر بود که بهر صورت که رو دهد درباره استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای

BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 1421.

'AMAL-I-SĀLIH
OR
SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF
MUHAMMAD SĀLIH KAMBO.



EDITED BY

G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.,

Superintendent of Archaeology in His Highness the Nizam's Dominions

FASCICULUS III.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.

1918.

	Rs.	As.
Haft-Āsmān by Mv. Aghā-Ahmad-'Alī. It contains valuable history of the Persian Mathnavi and hints on Persian poets and their works. Edited by H. Blochmann	0	12
Haft-Iqlim or the geographical and biographical encyclopaedia of Amin Ahmad Rāzi. Edited by Sir E. Denison Ross and Abdul Muqtadir. Fasc. 1	1	4
Hand-list of Persian books and Manuscripts in the Asiatic Society of Bengal, by Shamsu'l-'Ulamā Mv. Ashraf-'Alī. Fasc. 1-3 @ 1/- each	3	0
Iqbāl-Nāmah-i-Jahāngīrī by Mu'tamad-Khān. A history of the reign of Jahāngir. Edited by Maulavis 'Abdu'l-Haqq and Ahmad-'Alī. Fasc. 1-3 @ -/10/- each	1	14
Ma'āthir-i-Rahīmī by Mullā 'Abdu'l-Bāqī-Nahāwandī. A historical work. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. Fasc. 1-4 @ 2/- each ..	8	0
Ma'āthir-i-Umarā by Shāh-Nawāz-Khān. A biographical account of Noblemen. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahīm, Vol. I, Fasc. 1-11; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-12 @ 1/- each ..	35	0
Mabānī'l-Lughāt by Mirzā Md. Mahdī-Khān. A grammar of the Turki language in Persian. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1	8
Muntakhabu'l-Lubāb by Khāfi-Khān. A general history of India from the Muhammadan conquest to the reign of Muhammad Shāh. Edited by Mv. Kabīru'd-Dīn-Ahmad. Part I and II. Fasc. 1-19 @ -/10/- each ..	11	14
Muntakhabu'l-Lubāb. Edited by T. W. Haig. Part III. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4	0
Muntakhabu't-Tawārikh by 'Abd'l-Qādir-Badāyūnī. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 40th year of Akbar's reign. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-15 @ -/10/- each ..	9	6
Persian and Turki Dīwāns of Bairam Khān. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1	0
Qawāninu's-Sayyād by Khudā-yār-Khān-'Abbāsī. On falconry. Edited in the original Persian with English notes by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	5	0
Riyāzu's-Salātīn by Ghulām-Husain-Salīm. A history of Bengal. Edited by Mv. 'Abdu'l-Haqq. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Shāh-'Ālam-Nāmah by Ghulām-'Alī-Khān. A history of Prince 'Alī-Gauhar, afterwards Shāh-'Ālam, from the deposition of Ahmad Shāh. Fasc. 1. Edited by Harināth De. Fasc. II. By the Hon. Dr. A. Suhrawardy, M.A., Ph.D., Barr-at-Law and Agha-Md. Kāzīm-Shirāzi. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	2	0
Tabaqāt-i-Akbarī by Khwājah-Nizāmu'd-Dīn-Ahmad. A general history of India from the Muhammadan conquest to the author's time. Edited by Mr. B. De. Fasc. 1 ..	2	8
Tabaqāt-i-Nāsiri by Ibn-Sirāju'd-Dīn-Jawzjānī. A general history from the earliest times to A.H. 658. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Tārikh-i-Baihaqī. The history of Sultān Mas'ūd Ghaznawī by Abū'l-Fazl-Baihaqī. Edited by W. H. Morley. Fasc. 1-9 @ -/10/- each ..	5	10
Tārikh-i-Firūz-Shāhī by Barnī. A historical work. Edited by Saiyid-Ahmad-Khān. Fasc. 1-7 @ -/10/- each ..	4	6
Tārikh-i-Firūz-Shāhī by 'Afif. A historical work. Edited by Mv. Vilāyat-Husain. Fasc. 1-6 @ -/10/- each ..	3	12
Tārikh-i-Gujrāt or History of Gujrat by Shāh-Abū-Turāb. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1	0
Tayyibat-i-Sa'dī. A poetical work. Edited by Sir Lucas White King, Kt., C.S.I., LL.D. Fasc. 1 ..	1	8
Tazkirah-i-Khushnavisān by Mv. Ghulām-Md. of Delhi. A biographical account of some calligraphers. Edited by Mv. Hedāyat-Husain ..	1	0
Tazkirah-i-Shūstar or History of Shustar by Saiyid-'Abdu'llah-Shūstarī. Edited by Khān Bahādur-Maulā-Bakhsh. Fasc. 1 ..	1	8
Tazkirah-i-Shāh-Tahmāsp or Memoirs of Shāh Tahmāsp. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1	0
Wis-wa-Rāmin by As'ad of Astrābādī. A poetical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Zafar-Nāmah by Sharafu'd-Dīn-'Alī-Yazdī. A history of Timur from his birth to his death. Edited by Mv. Md. Ilāhdād. Vol. I. Fasc. 1-9. Vol. II. Fasc. 1-8 @ -/10/- each ..	10	10

ENGLISH TRANSLATION OF ARABIC AND PERSIAN WORKS.

Ahsanu't-Taqāsīm-fi-Ma'rifati'l-Aqālīm by Maqdisī. A geographical work. Translated by G. S. A. Ranking and R. F. Azoo. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4	0
†Ā'in-i-Akbarī by Abū'l-Fazl. A historical work. Vol. I translated by H. Blochmann and Vols. II and III by H. S. Jarrett. Vol. II. Fasc. 1-5, and index, Vol. III. Fasc. 1-5 @ 2/- each ..	22	0
†Akbar-Nāmah by Abū'l-Fazl. A historical work. Translated by H. Beveridge. Vol. I. Fasc. 1-8, Vol. II. Fasc. 1-7, Vol. III. Fasc. 1-11 @ 1/4- each ..	32	8

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 1, PARK STREET, CALCUTTA,

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agent—

Mr. BERNARD QUARITCH, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the Fasciculi being out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Arabic, and Persian Series.

ARABIC WORKS.

	Rs.	As.
Farīdatu'l-'Aṣr. A comprehensive index of "Yatīmatu'd Dahr," the famous anthology of Tha'alibī. Compiled by Mawlawi Abū Mūsā Ahmadu'l-Haqq, Arabic Lecturer, Calcutta University	10	0
Fihrist-Kutubu'sh-Shī'ah or list of Shī'ah books, by Md. Binu'l-Hasan-at-Tūsī. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4	0
Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Abū Ismā'il, Al-Basrī. A historical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-4 @ -/10/- each ..	2	8
Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Wāqidi. A historical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-9 @ -/10/- each ..	5	10
Hand-list of Arabic books and MSS. in the Asiatic Society of Bengal, by Shamsu'l-'Ulamā Mv. Ashraf-'Alī. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	2	0
Al-Isābah by 'Asqalānī. A biographical work. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-51 @ 1/- each ..	51	0
Kashfu'l-Hujub by Mv. I'jāz-Husain-Kantūrī. A list of Shī'ah books and authors. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. Fasc. 1-2 @ 2/- each ..	4	0
Kashshāf-Istilāhātul-Funūn or Dictionary of the technical terms used in the Sciences of the Musalmāns by Md. 'Alī-Tahānawī. Edited by Maulavis Md. Wajih, 'Abdu'l-Haqq and Ghulām-Qādir. Fasc. 1-20 @ 1/- each ..	20	0
Kitābu'l-Maghāzī or History of Muhammad's Campaigns by Wāqidi. Edited by A. V. Kremer. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Marihamu'l-'Ilal by Yāfi'i. On Theology. Edited by Dr. E. D. Ross. Fasc. 1-3 @ 1/- each ..	3	0
Nukhbatu'l-Fikr-Ma'-Sharhiha Nuzhatu'n-Nazr by 'Asqalānī. Edited by W. N. Lees ..	0	10
Sharh-Qasā'idu'l-'Ashr or Commentary on Ten Ancient Arabic Poems, namely, The Seven Mu'allaqāt (Sab'a-Mu'llaqāt) and Poems by Al-A'sha, An-Nābighah, and 'Abid-Ibnū'l-Abras, by Yahyā-Tabrizī. Edited by C. J. Lyall. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	3	0

PERSIAN WORKS.

A'in-i-Akbarī by Abu'l-Fazl. A statistical account of the reign of Akbar. Edited by H. Blochmann. Fasc. 1-22 @ 1/8/- each ..	33	0
Akbar-Nāmah by Abu'l-Fazl. A history of the reign of Akbar. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahīm. Fasc. 1-37 @ 1/8/- each ..	55	8
'Alamgir-Nāmah by Md. Kāzīm. A history of the first ten years of the reign of 'Alamgir. Edited by Maulavis Khādīm-Husain and 'Abdu'l-Haqq. Fasc. 1-13 @ -/10/- each ..	8	2
'Amal-i-Sāliḥ or Shāh-Jahān-Nāmah by Md. Sāliḥ-Kanbū. A history of Shah Jahan. Edited by Ghulām-Yazdānī, M.A. Fasc. 1-3 @ 2/- each ..	6	0
Bādshāh-Nāmah by 'Abdu'l-Hamid-Lāhorī. The official history of the reign of Shah Jahan. Edited by Maulavis, Kabirū'd-Dīn-Ahmad and 'Abdu'r-Rahīm. Fasc. 1-19 @ -/10/- each ..	11	14
Faras-Nāmah of Hāshimī. A work on farriery. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1	0
Faras-Nāmah of Zabardast-Khān. A work on farriery. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1	0
Farhang-i-Rashīdī. A Dictionary by Mullā-'Abdu'r-Rashīd-Tatavi. Edited by Mv. Zulfiqār-'Alī. Fasc. 1-14 @ 1/8/- each ..	21	0
Gulriz by Ziyā'u'd-Dīn-Nakhshabī. A love-story of Ma'sūm Shāh and of Nushlab. Edited by Aghā-Md.-Kāzīm-Shirāzī and Mr. R. F. Azoo ..	2	0
Hadiqatu'l-Haqīqat by Sanā'i, one of the Mathnavis of Hakim-Sanā'i. (Text and English translation). Translated and edited by Major J. Stephenson ..	3	8

Rs. As.

List of Arabic and Persian MSS. of Government of India Search Department. 1903-1907 (Part I) by Mv. Hedāyat-Husain, and 1908-1910 (Part II) by Hāfiz-Nazir-Ahmad @ 1/- each ..	2	0
Ma'āthiru'l-Umarā' by Shāh-Nawāz-Khān. Contains biographical accounts of noblemen. Translated by H. Beveridge. Fasc. 1-6 @ 1/4 each ..	7	8
†Muntakhabu't-Tawārikh by 'Abdu'l-Qādir-Badāyūnī. A historical work. Vol. I, translated by G. S. A. Ranking. Vol. II, by W. H. Lowe. Vol. III, by T. W. Haig. Vol. I. Fasc. 1-9, Vol. II. Fasc. 1-6, Vol. III. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	17	0
Do. Vol. III. Fasc. 3 ..	2	0
†Riyāzu's-Salātīn Ghulām-Husain. A historical work. Translated by Mv. 'Abdu's-Salām, M.A. Fasc. 1-5 @ 1/- each ..	5	0
†Ṭabaqāt-i-Akbarī by Khwājah-Nizāmu'd-Dīn-Ahmad. A historical work. Translated by B. De. Fasc. I ..	3	0
†Ṭabaqāt-i-Nāsiri by Sirāju'd-Dīn-Jawzjānī. A historical work. Translated by H. G. Raverty. Fasc. 1-14 and index @ 1/- each ..	15	0
Tārikhu'l-Khulafā' or History of the Caliphs by Suyūfī. Translated by H. S. Jarrett. Fasc. 1-6 @ 1/4 each ..	7	8
Tuzuk-i-Jahāngiri by Mu'tamad-Khān. A historical work. Translated by W. H. Lowe. Fasc. I ..	1	0

† For description see in "Persian Works" heading.

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

1. ASIATIC RESEARCHES. Vol. XX @ 10/- each ..	10	0
2. PROCEEDINGS of the Asiatic Society from 1875 to 1899 (1900 to 1904 are out of stock) @ 8/- per No. ..		
3. JOURNAL of the Asiatic Society for 1875 (7), 1876 (7), 1877 (8), 1878 (8), 1879 (7), 1880 (8), 1881 (7), 1882 (6), 1883 (5), 1884 (6), 1885 (6), 1886 (8), 1887 (7), 1888 (7), 1889 (10), 1890 (11), 1891 (7), 1892 (8), 1898 (11), 1894 (8), 1895 (7), 1896 (8), 1897 (8), 1898 (8), 1899 (8), 1900 (7), 1901 (7), 1902 (9), 1903 (8), 1904 (16) @ 1/8 per No to Members and @ 2/- per No. to Non-Members.		
N.B.—The figures enclosed in brackets give the number of Nos. in each year.		
4. Journal and Proceedings, N.S. (Nos. 1-4 of 1905 are out of stock), 1905—1919 @ 1-8 per No. to Members and Rs. 2 per No. to Non-Members.		
5. Memoirs, Vol. I (21), Vol. II (11), Vol. III (9), Vol. IV (2), Vol. V (6), Vol. VI (6), Vol. VII (2). Price varies from number to number. Discount of 25% to Members.		
6. Centenary Review of the Researches of the Society from 1784-1883 ..	3	0
7. Catalogue of the Library of the Asiatic Society, Bengal, 1910 Parts 2-4 ..	6	0
8. Moore and Hewitson's Descriptions of New Indian Lepidoptera, Parts I-III with 8 coloured Plates, 4to, @ 6/- each ..	18	0
9. Kačmirāqabḍāmṛta, Parts I and II @ 1/8/- ..	3	0
10. Persian Translation of Haji Baba of Ispahan, by Haji Shaikh Ahmad-i-Kirmanī, and edited with notes ..	10	0
11. A sketch of Turki language as spoken in Eastern Turkistan (Extra No. J.A.S.B. 1878) ..	4	0
12. Materials for a Flora of the Malayan Peninsula, Nos. 16, 17, 18. (Vol. 74, Part I, J.A.S.B. 1905) ..	4	0
Do. No. 19 (Vol. 74, Part 2, J.A.S.B. 1908) ..	3	0
14. Index to Punjab Notes and Queries, Indian and North Indian Notes and Queries (Extra No. J.A.S.B. 1908) ..	2	0
15. A Grammar and Dictionary of the Kanawari Language (Extra No. J.A.S.B. 1909) ..	3	0
16. Introduction to the Maithili Dialect of the Bihari Language as spoken in North Behar (Extra No. 2, J.A.S.B. 1909) ..	5	0
17. Index to Rare Mughal Coins noticed in the Numismatic Supplement Nos. 1-15 ..	0	4
18. Numismatic Supplement, No. 16-17, 19-21, 23-31 @ 8/- ..	7	0
19. Do. No. 18, 22 @ 1/- each ..	2	0
20. Tibetan Studies. Being a reprint of the articles contributed to the J.A.S.B. by Alexander Csoma de Kőrös ..	2	0
21. Catalogue of Inscriptions on Copper-plates ..	0	8
22. So-Sor-thar-pa (bound) ..	2	4
23. A Grammar of the Tibetan Language, by Csoma de Kőrös ..	10	0
24. Author-Catalogue of the Haidarabad Collection of Manuscripts and printed books ..	0	8
25. Catalogue of the Scientific Periodicals in Calcutta Libraries ..	5	0

N.B.—All Cheques, Money Orders, &c., must be made payable to the "Treasurer Asiatic Society," only.

Books are supplied by V.P.P.

BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS.

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 1433.

'AMAL-I-SĀLIH OR SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF
MUHAMMAD SĀLIH KAMBO.
A HISTORY OF THE EMPEROR SHĀHJAHĀN.



EDITED BY

G. YAZDANI, M.A., M.R.A.S.

Superintendent of Archaeology in His Highness the Nizam's Dominions.

FASCICULUS IV.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.
1920.

Rs. As.

Haft-Āsmān by Mv. Aghā-Ahmad-'Alī. It contains valuable history of the Persian Mathnavi and hints on Persian poets and their works. Edited by H. Blochmann	0	12
Haft-Iqlim or the geographical and biographical encyclopaedia of Amin Ahmad Rā. Edited by Sir E. Denison Ross and Abdul Muqtadir. Fasc. 1	1	4
Hand-list of Persian books and Manuscripts in the Asiatic Society of Bengal, by Shamsu'l-'Ulamā Mv. Ashraf-'Alī. Fasc. 1-3 @ 1/- each	3	0
Iqbāl-Nāmah-i-Jahāngīrī by Mu'tamad-Khān. A history of the reign of Jahāngir. Edited by Maulavis 'Abdu'l-Haqq and Ahmad-'Alī. Fasc. 1-3 @ -/10/- each	1	14
Ma'āthir-i-Rahimī by Mullā 'Abdu'l-Bāqī-Nahāwandī. A historical work. Edited by Mv. Hedāyat-Husain. Fasc. 1-4 @ 2/- each ..	8	0
Ma'āthirul-'Umarā' by Shāh-Nawāz-Khān. A biographical account of Noblemen. Edited by Mv. 'Abdu'r-Rahim, Vol. I, Fasc. 1-11; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-12 @ 1/- each ..	35	0
Mabānī'l-Lughāt by Mirzā Md. Mahdī-Khān. A grammar of the Turki language in Persian. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1	8
Muntakhabul-Lubāb by Khāfī-Khān. A general history of India from the Muhammadan conquest to the reign of Muhammad Shāh. Edited by Mv. Kabīru'd-Dīn-Ahmad. Part I and II. Fasc. 1-19 @ -/10/- each ..	11	14
Muntakhabul-Lubāb. Edited by T. W. Haig. Part III. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4	0
Muntakhabul-Tawārīkh by 'Abd'l-Qādir-Badāyūnī. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 40th year of Akbar's reign. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-15 @ -/10/- each ..	9	6
Persian and Turki Dīwāns of Bairam Khān. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1	0
Qawānīnu's-Sayyād by Khudā-yār-Khān-'Abbāsī. On falconry. Edited in the original Persian with English notes by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	5	0
Riyāzu's-Salātīn by Ghulām-Husain-Salīm. A history of Bengal. Edited by Mv. 'Abdu'l-Haqq. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Shāh-'Ālam-Nāmah by Ghulām-'Alī-Khān. A history of Prince 'Alī-Gauhar, afterwards Shāh-'Ālam, from the deposition of Ahmad Shāh. Fasc. 1. Edited by Harīnāth De. Fasc. II. By the Hon. Dr. A. Suhrawardy, M.A., Ph.D., Barr-at-Law and Agha-Md. Kāzīm-Shirāzī. Fasc. 1-2 @ 1/- each ..	2	0
Tabaqāt-i-Akbarī by Khwājah-Nizāmu'd-Dīn-Ahmad. A general history of India from the Muhammadan conquest to the author's time. Edited by Mr. B. De. Fasc. 1 ..	2	8
Tabaqāt-i-Nāsirī by Ibn-Sirāju'd-Dīn-Jawzjānī. A general history from the earliest times to A.H. 658. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Tārīkh-i-Baihaqī. The history of Sultān Mas'ūd Ghaznawī by Abu'l-Fazl-Baihaqī. Edited by W. H. Morley. Fasc. 1-9 @ -/10/- each ..	5	10
Tārīkh-i-Firūz-Shāhī by Barnī. A historical work. Edited by Saiyid Ahmad-Khān. Fasc. 1-7 @ -/10/- each ..	4	6
Tārīkh-i-Firūz-Shāhī by 'Afif. A historical work. Edited by Mv. Vilāyat-Husain. Fasc. 1-6 @ -/10/- each ..	3	12
Tārīkh-i-Gujrāt or History of Gujrat by Shāh-Abū-Turāb. Edited by Sir E. Denison Ross ..	1	0
Tayyibat-i-Sa'dī. A poetical work. Edited by Sir Lucas White King, Kt., C.S.I., LL.D. Fasc. 1 ..	1	8
Tazkirah-i-Khushnavīsān by Mv. Ghulām-Md. of Delhi. A biographical account of some calligraphers. Edited by Mv. Hedāyat-Husain ..	1	0
Tazkirah-i-Shūstar or History of Shustar by Saiyid-'Abdu'llah-Shūstārī. Edited by Khān Bahādur-Maulā-Bakhsh. Fasc. 1 ..	1	8
Tazkirah-i-Shāh-Tahmāsp or Memoirs of Shāh Tahmāsp. Edited by Lt.-Col. D. C. Phillott ..	1	0
Wis-wa-Rāmnīn by As'ad of Astrābādī. A poetical work. Edited by W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each ..	3	2
Zafar-Nāmah by Sharafu'd-Dīn-'Alī-Yazdī. A history of Timur from his birth to his death. Edited by Mv. Md. Hāshadī. Vol. I. Fasc. 1-9. Vol. II. Fasc. 1-8 @ -/10/- each ..	10	10

ENGLISH TRANSLATION OF ARABIC AND PERSIAN WORKS.

Ahsanu't-Taqāsīm-fi-Ma'rifati'l-Aqālīm by Maqdisī. A geographical work. Translated by G. S. A. Ranking and R. F. Azoo. Fasc. 1-4 @ 1/- each ..	4	0
†Ā'in-i-Akbarī by Abu'l-Fazl. A historical work. Vol. I translated by H. Blochmann and Vols. II and III by H. S. Jarrett. Vol. II. Fasc. 1-5, and index, Vol. III. Fasc. 1-5 @ 2/- each ..	22	0
†Akbar-Nāmah by Abu'l-Fazl. A historical work. Translated by H. Beveridge. Vol. I. Fasc. 1-8, Vol. II. Fasc. 1-7, Vol. III. Fasc. 1-11 @ 1/4- each ..	32	8

قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر
 منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و
 دین از جلوس اقدس درست نشست قاسم خان صاحب صوبه بنگاله
 را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سبیل
 ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بد نهادان بآن
 خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات مائیه که درین
 باب ظهور یافت خصوص تعیین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی
 بمحض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای
 حزم و احتیاط در آمده این راز مضمرا با هیچکس در میان نهاد - و
 تسخیر آن بندر را هر چند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته
 چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آنولایت خاصه کیفیت احوال
 بندر و کمیت سپاهی و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون
 استیفاى حقایق کلی و دقائق جزئی امور ملکی و مالی اهالی و موالی
 آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفند سال گذشته
 حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیه نواره در آمده - و آن
 عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ
 و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق
 منظومه *

* بیت *

سکندر که با شرقیان حرب داشت رخ خیمه گویند در غرب داشت
 باین عنوان بر زبانها افگند که غرض از ارسال عسکر منصور استیصال
 گروه هجلی وال است - و لهذا فوجی از تابینان خود و بندهای
 بادشاهی بهمراهی عنایت الله پسرش و امرا و ارباب مناصب والا به تسخیر
 آن سرزمین تعیین نمود - و مقرر و مختار ساخت که بسمت هجلی وال

روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت گزینند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و محمد صالح کذب و همراهان او با نواره از راه بندر [سری پور] ^۱ روانه شده تا دهان خور هوگلی بندر که بموهانه مشهور است فرارسند - و اینمعنی بنابر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به کشتیها رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار کنند - آنگاه بهادر برادر ابو محمد کذب را که مدار علیه او بود به بهانه نظم و نسق امور محال خاصه شریفه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواظ نمود که چون غنایت الله بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلی شود او نیز خود را با صاحب خود بشتاب باد و سحاب باز رساند - چون غنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک شبان روز بر سبیل ابلاغ خود را تا قصبه هلدی پور رسانید که در وسط ساتگانو و هوگلی واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانه موهانه شد که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانه خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بد آنجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای نواره مضبوط ساخته - دوم نی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که غنایت الله و سایر افواج منصوبه بانداز ترکناز معمره که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود ایشان نیز از طرف خور جلوریز تاختند - و در حمله نخستین معمره مذکور را که ببالی معروف بود مستخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس

و غارت اموال اهالی آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند - آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته نشانی از آبادانی نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملجأها ساختند - و باهتمام تمام متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملجأ شده بکار فرمائی همت عالی و تصویب رای صائب عزم راسخ و جد ناقد را پیش کار خود نمودند - و در اثنای این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم گردان کارگذار در محال اطراف خور پراگنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بداندیشان که اعمال آنحدود باجاره ایشان بود برخورد بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عیال ملاحان بنگالی نواره فونگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسر در آرند - تا چون این طایفه از روی دلبستگی متعلقان خود را از آن گروه ادبار مآل بریده به معسکر اقبال پیوندند این معنی باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفار جدائی اضطراری گزیده زینهار عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلی بحال اهل هوگلی راه یافت - بالجمله تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بد اندیشان را از آن بیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرتگال دل گرم می شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله می دادند - و احیانا که در هجوم افواج یاس غالب مغلوب نومیدی تام می گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه می کشادند - باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار نفر گنجی قدر انداز

که اندازهای درست شان از اصابت نارک قضا پای کم نداشت داشتند - از دست برد بهادران موکب اقبال این تأیید پرورد حضرت ذوالجلال پای براه تملق و فروتنی گذاشته از سرگردن کشی و زیاده سرب در گذشتند - و دست توسل به حبیل المتین استشفاع در زده حلقه استیمان بر در امن آباد امان زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک رویه بر سبیل حق الامان ارسال داشته بذابریں گمان آن شفیع روشناس کار گذار را وسیله طلب زهار ساختند که شاید بمیانجی او جان مفتی بیرون برند - چون اولیای دولت نامتناهی ازینمعنی آگاهی یافتند که متحصنان تیره درون بظاهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن اهمال تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز نموده از سرنو تضییق عرصه محاصره فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهگذر کمی عرض و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تربود شکستند - و آب را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر داده از آب خالی ساختند - و از ملجأهای این سمت که در عهده نگهبانی بهادر کنبو والله یار خان و سید حسن کمونه بود نقب ها سر کرده رفته رفته به نزدیکی مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته بر سر جست و جوی امثال این امور تگاپو داشتند راه بدو نقب برده هردو را بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملجأ بهادر کنبو پیش برده بودند اصلاً بو بدان نبرده پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب بپای دیوار منزلی از منازل آن بی دینان که در حقیقت حصنی حصین و معقلی متین بود رسید آنرا بباروت انباشتند - و بنا بر آنکه آن بنیان راسخ عمده ترین معادل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجمن میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راه پیش بینی ها بخاطر

آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یک تازان عرصه جلالت و جدال بر سبیل تهیه یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرد - تا چون سایر مردم کار طلب مردانه آن نابکاران بمدد سرداران خود و بمدافعه اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچه نار بدارالبار فرستند - مجمل از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبه موافقان برونق مقتضای تقدیر بهدف اجابت می رسید درین باب نیز نقش انگیزنده رای صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زبور صفحه روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آرم دوست را حمیت دین ترسانی و پلس ناموس کلیسا و ناقوس سرگرم جانبازی ساخته عرصه قتال را باشتعال نیران جنگ و جدال آتش کده مجوسی نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوانی آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالی بنیان کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالی ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکه جنگ نمونه نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین حصار لغت لغت مانند صخره جفی از آن کوره آتش تنوره باده هوا گرفته بمرجع اصلی خویش یعنی کوه نار باز گشت نمود - و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگری تدبیر دیو را در شیشه تسخیر داشتند از دمدمه افسون زبانه آتش دود افکن پری وار به پرواز آمدند - چنانچه گوئی از سورت آتش و شدت و حدت باروت پناه بکوه اثیر برده از آن راه به جوار درکات سعیر و طبقات بئس المصیر شتافتند - و جمله بقیه سپاه تیره روز مخالف که شعله جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را

به جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و در میان آب آتش جان داده از زیاده سربها تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند - چون جمعی از جهالت پیشگان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمده ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند - و از شراره شرارت ذاتی آن آتش زندگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیگناهان برآمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منزل در هم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروی ایشان نموده براهبری غراب تیره اختری در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفائی جنگی طرز فرنگ شصت و چهار دنگه کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائی مذکوره چند کشتی آن بندر درین اثنا سوخته بود از آن راه فرجه بدر رفتن یافته در همان گرمی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزوه قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگی اصیل و عبید و جواری و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهاً مذهب تسائی اختیار کرده بودند بقید گرفتاری در آمدند - و قریب ده هزار تن از رعایای پُرگنات و نواحی آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادت مند از اهل اسلام درجه شهادت یافته بوضع دارالسلام خرامیدند *

از سوانح این ایام سید شجاعت خان بارهه که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بنابر آن در وطن خود شیوه خمول گزیده بگوشه عزلت خزیده بود - درینولا که تحریک بخت و تحریر اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقی بمرتبه عالی منصب چهار هزاره ذات و دو هزار سوار کوب طالعش از وبال کده خمول بشرف خانه اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانحه بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمه مشیت است بنابر اخبار مذهبیان صوبه گجرات معروض واقفان موقوف خلافت افتاد - که در موضع بروده از مضافات صوبه مذکور گوساله بعرضه شهود آمد که سه سر داشت یکی بصورت سراسپ و باقی به هیئت سر گاوان بدیع الوجود - همدان ساعت جان داده پیکر بهیمی را از ننگ قبیح منظر کریه خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبه احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغال که دو سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیات نظارگیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدوله آصف خان فیض قدوم اسعد در یافته صاحب منزل بسعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانگه ورود مسعود حضرت سلیمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عافیت و شفاست رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبه کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتفویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سر نو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایه سعادت دوجاهانی است رسانید - و [چهار هزار] اشرافی بصیغه

نذر و یک لک روپیه و سی اسپ صرصرنگ بر سیل پیشکش گذرانید -
و بخدمت صاحب صوبگی دار الملک دهلی از تغیر خانخانان صوبه داردکن
مختص شد - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند *
بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه
سلح ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه هجری جشن وزن قمری سال
چهل و سوم عمر جاوید پیوند بفرخی و فیروز مندی بر آئین هر ساله
آذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت
داد و دهش برفق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان بپایان رسیده
وقت بخوشی و انجمن بدل کشی انجام یافت - و کامرانی حضرت
گیتی ستانی که اکثر آوان در لباس کام بخشی و داد دهی جلوه گر
میگردد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز
شرف اندوز محمد علی بیگ ایلچی ایران را بسعادت رخصت معاودت
و مرحمت خلعت زر دوزی و کمر مرصع و فیل خاصگی با ماده فیل
و حوضه سیمین نواخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند -
و چهار اشرفی کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد
توله وزن داشت و باقی هر یک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین
چهار روپیه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگی بسکه مبارک مسکوک
بود بنابر میمنت و برکت عنایت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از
آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت
در باره او ظهور یافت سوای اجناس بچهار لک و بیست هزار روپیه کشید -
هم درین روز حکیم رکفای کاشی مسیح تخلص از انعام پنج هزار روپیه
نوازش پذیرفته حسب التماس برخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید *

(۱) در بادشاهنامه هشتم ربیع الثانی نوشته شده [جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۰۰] *

کشایش پذیرفتن قلعه کالنه بکلید تائید دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادت را که تفویض حضرت رزاق علی الاطلاق جلت
حضرت از پنج انگشت مغایع رزق روزی خواران درگاه احدیت در مشیت
دست او گذارد اگر بفان فیض رسان او که کشاد کار عالمی بدان وابسته
و سر رشته وسایل عطیات حضرت وهاب بی ضمت بآن پیوسته باشد بمحض
اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شگفت نباشد - و اگر
روز بروز دست زر افشانش چون پنجه آفتاب کشوری از اقالیم شرق و
غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعه کالنه است از حصون
منیع دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زمان دوم ماه آبان گوش زد
کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پر نور هستند گردید -
و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سر رشته نظام کار نظام الملک
از کشاکش فتح خان پسر عنبر بآن مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه
بنابر بد عهده و پیمان شکنی فتح خان که علت رنجش و رمیدگی سایر
امرای دکن شده بود ازو اندیشیده قلعه را باو نداد - و چون از مواخذة
او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشی
و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمی کند - لاجرم بمقام اندیشه کار
و مآل روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بمدد ساهوجی بهونسله
توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد -
و با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته
درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام درینولا از شقاوت منشی
و تباہ اندیشی روی از بندگی درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک ناسک
و ترنک و سنگمنیر و جنیر و سر تا سر محال کوکن به جبر دست یافته یکی

از منسوبان سلسله نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست آویزی بچنگ آورده بود و حلقه استبداد و خود رائي در پناه نام این نامزد بر در استقلال میزد - خان زمان که در آن آوان به نیابت خان خانان پدرش صوبه دار کل دکن و خاندیس و برار بود برینمعنی وقوف یافت - و بی توقف به میر قاسم قلعدار النگ که در نواحی کالنه واقع است نوشت که از هر راه که رو دهد در آمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و جاده راست سر منزل سعادت است راه نمایی نماید - و از پایان کار روزگار و سرانجام مهام عالم ترسیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد - چون میر قاسم نخست از در استمراج اینمعنی در آمد محمود خان این مراد خاطر خواه را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماک بر نامه و پیغام توقع حضور میر مذکور بکالنه نمود - او بذابر صلاح وقت در ساعت راهی شده با محمود خان ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و تهریب بی شمار او را از آن اراده دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمیعت خاطر ابلاغ حقیقت بخان زمان نمود - خان مشار الیه نامه استمالتی در کمال ملایمت و همواری متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی از وعید بار نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت - محمود خان از مطالعه آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهورا محروم باز فرستاد - و اول بامیدواری تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر نام داشتند با قاضی ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالی ساخته التماس صدور فرمان عالی شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس بندگان حضرت همواره بنده نوازی و ذره پروری ست نشان کف دست

مبارک که همانا نمونه ید بیضاست و پنجه تاب پنجه آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسب از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان باقدام اطاعت و انقیاد دو کروه پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معهوده از زمین بوس و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرافرازی ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتنخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والی چهار هزاره ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار بذروه عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزاره پانصد سوار و خلعت و اسب و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاره پانصد سوار و خلعت و اسب و انعام ده هزار روپیه بر هر دو و قاضی ابو الفضل بمنصب پانصدی دو صد سوار سر بلندی یافته تسلیمات نیاز بجا آوردند *

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبه بنگاله بعرض رسید که قاسم خان صوبه دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هگلی بذبر بنابر مقتضای قضای ماضی و قدر نافذ بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندی و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تحسر بندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده که رضامندی

ولی نعمت حقیقی او درین مرتبه باشد - چه فی الحقیقت این مرتبه
در هر دو نشأ موجب خوشنودی و خورسندی حضرت خداوندی است -
ولهذا درینوقت زبان حق سگال بمناسب خوانی این بیت حق مقام
ادا نمود *

* بیت *

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کز شوی راضی
اعظم خان از موقف خلافت بتقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان
یعنی صوبه دارئی بنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو
راس اسپ مختص گردیده مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر فن
جادو کلام حاجی محمد جان قدسی تخلص از اهل مشهد مقدس که به
نهایت مرتبه تقدس ذات و تفره صفات و غایت ورع و پرهیزگاری
با کمال تفرد در فن شاعری و سخنوری که اجتماع این مراتب در یک ذات
کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام این
قبله امانی و آمال محتاجان و کعبه جاه و جلال انس و جان از ته دل
بر میان جان بسته خود را با ادراک این سعادت عظمی رسانید - و قصیده
غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در
حضور پرنور افشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمایه مفاخرت
سرمه انداخته دو هزار روپیه برسم صله یافت - و از راه تحریک بخت
کار فرما که او را بدین قبله ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان
بارگاه خدیو زمین و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف
انتظام یافت - و این چفدین بیت از آن قصیده است *

ای قلم بر خود ببال از شادی و بکشا زبان
در ثنای قبله^۱ [اقبال خاقان زمان] ع^۲

(۱) ع [دین دانی صاحبقران] ل *

جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل
از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
اختر برج کرامت مظهر لطف اله
جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیلان
گر مخالف در موافق از ولایش دم زند
بابد و نیک است چون خورشید گرم و مهربان
سرمه چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
سازگاریمای عدلش چون نهد پا در میان
شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
ربع مسکون گو دگر بنشین بعیش جاودان
آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن
از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل
مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
سر غیبی بر ضمیر روشنست پوشیده نیست
راز خود تقدیر با رای تو دارد در میان
حبذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب
مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همعان

خواستگاری صبیحه حورا سیر سلطان پرویز به بادشاه زاده فرشته محضر خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم معهوده ساچق

ارجمندترین نعمتی از نعماء جزیله الهی و شریف ترین عطیه از عطایاء جلیله نامتناهی حکمت کامله توالد و تناسل است که منافع پایندگی نوع عالی انسان و سرحلقه ارتباط سلسله نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیانست - و پیدا ست که تعداد اولاد و تکثیر اسباط و احفاد که بالا ترین مواهب و والا ترین مکارم است قیاس بعموم احاد الناس موهبتی دیگر و مکرمتی غیر مکرر است علی الخصوص نسبت بسلاطین عدالت آنین که برومندی شجره کمال عالم ثمره بقای ذریت شریف و نتیجه کثرت نسل کریم ایشان است - و باروری نهال استکمال بنی آدم فرع وفور نشو و نمای اصل دوحه وجود این جمع ذی شان - لاجرم برین طبقه والا که مانند ارباب عالم بالا بمنزله آبای مهربان ابدی زمان اند واجب عینی و لازم عقلی است که در استحصال و استعجال اعطای این مکرمات عظمی از عطا کده مبداء فیاض مساعی جمیل مبذول دارند - یعنی تجویز افعال و امهال در تزویج اولاد سعادت نژاد که فی الحقیقت تزویج کاسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است نهموده هر بالغ نصیبی کامل نصاب را از اولاد امجاد با عقلیه از قبیله کرامت ذات و شرافت صفات در سلک ازدواج انتظام دهند - و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد خرد نژاد نامزد ساختن دختر والا اختر سلطان پرویز است ببادشاهزاده جوان بخت سعادت یار سلطان دارا شکوه و تهیه سامان طوی و توطیه مقدمات آن - و سبب صوری اینمعنی آنکه همدرا نولا که ولایت خاندیس از پرتو اشعه

ماهجه لوی مهرضیای این قایم مقام نیر اعظم غیرت فلک برجیس بود و هنوز خطه پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیه وقت و مریم عهد اعنی نواب غفران مآب ممتاز الزمانی روکش محیط افلاک نه گشته بود از آنجا که شفقت امهات بمقتضای فرط رقت قلب بر عطفوت آبا سمت سبق دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبه تکلیف شرعی رسیده اند و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید کریمه سلطان پرویز که بحلیه جمال صوری و معنوی و حله کمال نسب و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامی فرزند حضرت جنت مکانی و والده ماجده اش نبیره حضرت عرش آشیانی اند بانوی حرم محترم مهین شاهزاده اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت خلافت پناهی تصویب این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط مکرمات را بجهت انتظام در سلک ازدواج دره التاج خلافت عظمی نامزد فرمودند - و ثمره شجره سیادت و امامت و نواداه حدیقه ولایت و کرامت اعنی صبیحه رضیه رستم میرزا که سلاله سلسله صغیه صفویه است سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهي فرع اصل دوحه خلافت ظل الهی شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عطر را زبان زد نیز فرمودند - و بمقتضای پیش نهاد مذکور در پی تهیه مقدمات کار خیر شده سامان طرازان مهمات بادشاهی را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابراین بسرکاری متکفلان بیوتات سلطنت عملة کارخانجات سرکار خاصه دارالخلافه اکبر آباد و دار السلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این امر سامی پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین و اثواب مطرز بتار زر و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور

مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در گجرات و بنارس و مالد و ساتگانو و سنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر که منبع نفایس و نوادر بل همانا مغاص لآبی و معدن جواهر است حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلی و حلل اهتمام تمام نموده همگی را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است مقتضای تقدیر بوقوع قضیه ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پذیر گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند - و چون موکب سعادت از خطه برهانپور بمركز محیط خلافت معارفت نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرض مشهور است چنانچه مذکور شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت و ملال این حادثه اندوه زای نشاط زدای سر و برگ عیش و عشرت و دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن محفوفه رضوان الهی بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر محفل جنان چنان بود که شادی ازدواج شاهزادهای عظام کرام خصوص گرامی شاهزاده اعظم بآئینی که باید و شاید سرانجام یابد و بنحوی از عهده زیب و زینت آن جشن شایان برآید که تا بقای گیتی سرانجام آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید که مکنون ضمیر منیر آن انسیه جوزا نظیر در صورت ظهور زیور پذیر گردد - بنابر آن یازده گهزی از روز یکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادی الاول از شهر سال هزار و چهل و دو هجری سپری گشته ساچق لایق مشتمل بر یک لک روپیه نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشه ثمینه مصحوب دستور اعظم علامی افضل خان و صادق خان میربخشی

و میر جمله خانسان و موسویخان صدر الصدور و مخدرات حجب عصمت والدۀ ماجده حضرت مهد علیا و همشیره کلان آن مرحومه مغفوره و عمت ایشان و ستی النسا خانم بآئین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آرای حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب دانی و قاعده شناسی سایر رسوم این روز طوب افروز برطبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین تقوی پاره درست از نفایس اقمشه هر دیار که قطعاً با مقراض طرح همدمی نینداخته و نظر بر آشنائی سوزن نودخته بود جداگانه نامزد هریک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود *

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - ذو القرنین فرنگی که از خوردی باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگی درگاه بدان معنی کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقی روش هند و تالیف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهر این که به فوجداری او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداری در صد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانت دار کفایت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکی و مالی خاصه مهمات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را بایشان باز گشتی و رجوعی نبوده متحمل خفت نشوند - بنابر آن دفتر تن از رای مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خانی که معامله دانی و پاک

دینی با عملداری و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند *

چهارم آذر که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته در پی تحقیق و تفتیش لواحق حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو می فرمودند تا سر رشته سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغه ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت ننموده بل مبادی راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فلیقوس رومی بدرجه ثبوت نرسیده و بذابر قول محققین ایمنه تاریخ اسکندر ذوی القرنین دیگر است ما را بدستوری ادب دو سخن بر گفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضه‌ای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج می داد چنین گفت -

شد آن مرغ کو خایه زین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه والسنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب

(۱) در بادشاه نامه آمده - چون درین ولا ای مانی داس را که بخدمت دقت تن قیام می نمود کبر من در یافته بود بذابر آن خدمت مسطور بملا عبد اللطیف گجراتی تفویض فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۱۴۹] *

دارد - چه ماکیلان جانوریست بغایت فرومایه و معجزا بیضه نهادن مستلزم انوثیت - درمین ترک طریقه حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقه خردمندان دور است چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید - حاضران مجلس بشکرانه اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهد این بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین گشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعای از دیاد دین و دولت بجا آورند *

سعید خان صوبه دار کابل باضافه هزار سوار دو اسپه منصب چهار هزاره چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه و سه اسپه اعتبار یافت - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از تغییر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله موبان و کله کاکل ماه رویان را بیتابی رشکش چون موی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه وار و کمربند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مواز آن دست نقش و نگار بدان گونه تردستی دست ندهد - و ازین عالم شال و کرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست وحشی ماکول اللحم در ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پایه ایست که شکم قائم به پشت گرمی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری بر روی آن نمی تواند آورد - و ازین دست قالی خوش قماش خوش طرح و جای نمازهای قالی باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمین و برکت هنر پروری و هنر نوازی و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس

نزاكت آن بجای رسیده که از آن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است - چنانچه از کارخانهای سرکار خاصه شریفه گزی قالی به نود روپیه تمام می شود - و از همان جنس پشم حسب الامر اعلی در کارخانجات سرکار عالی دارالسلطنت لاهور نیز قالی می بافند که از کار کشمیر پالی کم نمی آرد - بعد از دوازده روز از شکار گله باری به دارالخلافه معاودت فرمودند و در طی این ایام بیست و پنج نیل گاو و چهارده آهو به تغذگ و یک صد و سی و شش دراج و یازده کاروانک و غیره شکار شد - درین وقت بادشاه مهربان قدردان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن صاحب دلان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عیادت شفا بخش باوجود عارضه مخوفه مهلکی که داشت امیدوار زندگی جاوید نمودند *

از سوانح نمایان که درین احوال فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمده فتح حصار بند کهاتا کهیری است از مضافات صوبه مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجمال برین نمط است که بهاگیرت نام متمدنی از قبیله بهیل که سرگروه آن جماعت شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت حصار مذکور سرمایه استبدار اندوخته از فرط پیش پا نگرها عاقبت اندیشی را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سربه فروتنی در نمی آورد - بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را وقعی ننهاد به نظر در نمی آورد - تا در مبادی جلوس همایون حضرت ظل سبحانی که به نیروی تأیید

(۱) در نقشه وسط هند ملکم صاحب باسم کفهار کهیرا مذکور شده - بکنار

آب کالی سند واقع است و از اجین سی کروه فاصله دارد *

آسمانی گردن کشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به گریبان کشیدند و دست ها در آستین دزیده پایها بدامان پیچیدند - آن ناقص بصیرت چون در آن مدت از هیچ صوبه هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - درینولا که نصیربخان به تفویض صوبه داری مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو بدان سمت آورد - از آنجا که همت عالی عزیمتی است که دیو به شیشه در آورده شیر از بیشه بر آورد - و عزم راسخ افسونی است دیوبند که بند عقدهای طلسم پیوند بکشاید و قفلهای زنگار بسته که کلید از فتح دندان امید کنده باشد بذابر تاثیر دمدمه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار شهامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زینهاری گشت - و سبب صوری اینمعنی آنکه چون آراستگی صفوف نمایان و توزک آئین شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چار سوری آن سرزمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالی شان بدیشان رسید باینمعنی از آوازه تردد نمایان خلن که پیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرد روده بود - پالی ثبات و تمکن آن مخدول از جا رفته اساس قراش را آن پایه استحکام و آنامه استقرار نماند - لاجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و بمیانجی سنگرام زمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش نمود - و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جمیعت خود را بایکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه یساق کشن باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراهه بغی و فساد پیش نهاد نسازد

مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و در باب تسلیم قلعه مذکور که مفرو و مقر دیرینه اوست مجبور نباشد - و چون نصیربخان را بر عهد و موثیق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودی و خورسندی بندگان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی نغموده سردارانه باصحاب خود بشتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار گروهی قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تمرد از تهو و تجلد ارباب شهامت دل باخته از سرقتال و جدال یکبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامت و عافیت شمرد - سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد - چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمه اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتاب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بر وفق طریقه اهل سنت و جماعت بجا آورد *

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال گردن کشان ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در بیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمی باشند - چنانچه کشت و رزان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتیله بر قلبه بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتی را بی سر می اندازند - درینولا که جاگیرداری کاپی و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان

مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نا بکار کج اندیش که اکثر تفنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانوا از محکم جاهای آن حدود به یکجا شده بذاب رعایت زیاده سری ابواب شورش انگیزی و فتنه گری کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالواجب و حقوق دیوانی تعال و رزیده یکبارگی از رعیتی سر باز زدند - لاجرم خان مذکور بحکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهراولی اقبال بادشاهی و چنداولی حفظ و حمایت الهی انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران نمود - و باهنگ اطفاء شعله بغی و طغیان برخاسته بر سر آن بد اندیشان راه ترکناز پیمود - و آن یاجوج منشان وقتی خبردار شدند که احاطه بهادران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چار دیواری صد باره استوار تر و محکم تر از هفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشتن از همه جهت مسدود دیدند ناچار بذاب کار فرمائی اضطراب بدست و پا زدن در آمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین در کار جهاد و پیکار اهل بغی سرشته عناد از دست نداده دست از کار باز نداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدر انداز از سر نو نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه می نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدی بر سر کشیده پیاده روی یورش بسوی حصار آوردند - مجمل متهوران آن گروه زیاده سر از حمله های متواتر آن سردار شهامت شعار و صدمهای پی در پی دلیران نامدار دلیراند پای کم نیارده تا دوپرداد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهادران

(۱) در نسخه کتبخانه آصفیه حیدر آباد این مقام به اسم هرگاه نوشته شده *

بهرام صولت کیوان شکوه با ثبات قدم کوه ثبات افشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کتاره هزاران پولاد پنجه عسکر منصور که مانند زبان آتش جای در سنگ خاره می کزد هزار باره از خانه زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سوارباب تهور و تجلد از روی جلالت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و تیز خود را از راه رخنهای دیوار به حصار افکنده بودند - آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - و در آن گونه وقت تنگی دلاوران کشاده دست از هر دو سو دم آب دشنه و خنجر از گلولی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین دار و گیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامی دارین از میان بردند و برای ذخیره عقبی از گنج خانه سعادت سرمایه سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مخدولان جمعی کثیر بدست برد دلاوری بهادران سر باختند - و بقیه السیف چون دیدند که کار بجای نمی رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدنی ثمره دیگر ندارد باوجود کمال سفاهت عاقبت امر در پرده ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن باره استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود - چون بمحض همراهی اقبال حضرت ظل سبحانی و سلسله جنبانی عواطف ربانی که در حقیقت خاصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولی نعمت حقیقی است این گونه فتح آسمانی که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش بر وفق دلاخواه درست نشین گردید -

چنانچه جز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دیگری در آن سرزمین این رنگ فیروزی نیافته بدان گونه عمل نکرده *

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجری قدسی وزن شمسی اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار بمبارکی و آراستگی تمام زبور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهوده این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار سه هزار دو اسبه سه اسبه و جعفر خان بمنصب سه هزار و پانصد پانصد سوار و خلیل الله خان [بمنصب هزار و] پانصدی پانصد سوار و معصوم کلبلی بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته از اصل و اضافه بلندی قدر شان نصاب کمال یافت - عوض خان قاقشال بمنصب هزار و هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت - و قاص حاجی ایلچی بلخ بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجهازار روپیه نقد بمومن پسرش ضمیمه این عاطفت عمیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سوای منصب هشتاد هزار روپیه بشمار در آمد - و همدین روز باقر خان صوبه دار معزول اودینسه بسعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک روپیه بود از نظر اشرف گذرانید *

در همین اوقات در طوی وقایع صوبه اله آباد بعرض اشرف رسید که حسب الامر جهان مطاع در بلده بنارس اساس هفتاد و شش بتخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آتشی نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان بباد فنا رفت - و اینمعنی برآن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعی و عرفی در سایر ممالک محروسه حرسها الله تعالی عن حوادث الزمان و طوارق الحداث شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده در هر جا که تازه صنم خانه اساس یافته باشد آنرا بخاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایه مفاسد است مساجد و معابد بجهت تشیید مبانی مصلحت دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند *

انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار محیط شرافت و کرامت اعنی کریمه بادشاهزاده پرویز در عقد پیوند و سلک ازدواج درة التاج خلافت کبریٰ مرسله الصدر سلطنت عظمیٰ محمد دارا شکوه

بحکم نتیجه مقدمه سابقه یعنی وجوب بذل مساعی جمیله عموم سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریع اصل خویش و خصوص سعی مشکور اعیان این دولت کده والا که اخیار اولاد ابوالبشر

اند درباره تزویج اولاد اخیار خود که تا قیام قیامت منتج مقدمات قوام احوال و اوضاع بنی آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود - حسب الامر اعلیٰ پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد از آغاز فرخنده روز خواستگاری مذکور باز تا الحال بتهیه در بایست وقت و ناگزیر حال پرداختند - و کارکنان کارخانه کن و عمله بیوتات سرکار ابداع که از مبداء روز نخست تا این غایت در عالم بالا بمقام سرانجام مصالح و مایحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند بتازگی در صدد انتظام و انصراف سرتا سر آن مهم شدند - و چون لوازم این کار خیر بخیریت و خوبی ساخته و پرداخته گشت و فروغ فراغ همگنان بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقی نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عاقبت محمود از رهن تاخیر وقت برآمده معهذا اوضاع افلاک و انظار انجم که بسی قرن و ادوار انتظار درآمد این وقت موعود و عهد معهود داشتند بر طبق مرام و مراد گشته بحركات موافقه و دورات متناسبه ناظر بسوی انواع استسعاد در آمده بودند اقتران این دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جاوید بساعتی مختار در کمال نیک اختری که از سایر نکوس و نقایص بری و سعود کواکب مسعودش بجان مشتری بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال در تفصیل اجمال این سانحه سعادت اشتمال آنکه چون صبیحه مکرمه سلطان پرویز مرحوم بخطبه مهین بادشاهزاده سامی نامی سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس برسم ساجق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت -

درینفولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب تفصیل ذیل در مصارف سرانجام ، سامان کدخدائی بادشاهزاده زمین و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائی مهین بانوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مهد علیا شده - و باقی بعد از آن که صدور قصوررضوان به محفل پیرائی آن همذشین حور عین آرایش پذیرگشت بنابر فرمایش بادشاهزاده عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرائی محفل همایون خلافت بوجود مسعود ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصیل جهاز مذکور برین دستور است - زیور و اقسام نوادر جواهر گرانمایه و آلات مرصع نفیس موازی هفت لک و پنجاه هزار روپیه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت اعلی یک لک و پنجاه هزار روپیه - از آنجمله حوضه فیل از طلائی ناب با چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود - و سواى مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته یک لک روپیه نقد - و باقی که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات و ادوات زرین میناکار و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهرکتهای و پلنگهای طلا و پیش گیریهای زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایه حجله در نهایت زیبائی و نفاست و هم چنین بساطهای ملون - و شامیانهای مخمل زربفت و زردوز و سایر اثاث اناث و آلات کارخانجات شاهانه خصوص انواع نفایس اقمشه و امتعه هفت کشور و فیل خاصگی با براق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چندین سراسب عربی و عراقی و ترکی و کچی مزین بزین زرین و سیمین و اقسام بهل و رتبه - و یکصد

توره بجهت شاهزادهای والا نژاد نامدار و سایر بیگمان و خوانین عصمت آئین و نوین اعظم یمین الدوله از نه طاق پارچه غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر تورهای مذکور مشتملبر بعضی از مرصع آلات نیز بود *

بالجمله بتاریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجری مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندی و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع و تزیین و تفسین سرانجام یافته بود بتوزک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افروز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشاره مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکه کون و مکان بیگم صاحب و کار فرمائی سنی خانم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید - بی تکلف بدیع بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فروچیده شد که کار نامه از رنگ و نگارخانه چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر بوقلمون مینا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزی خجالت نقش بر روی کار نیارود - خاصه درین وقت که پرتونور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الاتماس ملکه عظمی برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزانی داشته بودند زیور دیگر پذیرفته تزیین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدرت از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزادهای کرام و امرای عظام و باقی بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بارعام نواختند - و از دستوری تفرج آن ابواب تنشیط و تفریح بر روی روزگار ایشان کشودند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور وعده بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور

دقایق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین باعلی درجات عین الیقین ترقی نمودند - خصوص وقاص حاجی ایلچی نذر محمد خان که او نیز باین عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سرور بنیاد بهجت اساس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرچ بیش از قیاس که از اندازه تقدیر و تخمین افزون است استنباط و استخراج می توانند نمود چه در وجوه مخارج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آئین از آغاز تا انجام بهمه وجه سی و دو لک روپیه که صد هزار تومان ایرانی و یک کرور و بیست لک خانی تورانی باشد برین موجب خرچ شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه - و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیگم صاحب - و در همان روز آن ملکه ملک صفات و انسیه قدسی سمات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والدۀ ماجده خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمۀ دودمان مکارم و مفاخر و حکیمۀ نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت منزلی بگزیده ترین روشی و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معهوده حسب الارشاد والا بر طبق فرمودۀ حضرت اعلی بطریقی ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع و بامرای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای روشناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رود و سرود فراخور حال و قدر و مقدار بتشریف خلعت فاخره سعادت اندوز گردیدند *

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از نفایس مال و منزل و سایر جزئیات کلیه جهاز و اثاث مذکوره که بآئینیه آراستگی و پیراستگی و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزاده فرخنده طالع ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزاده مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیۀ مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده آنرا از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت و برکت سازد - بنابر رعایت جانب آن مخدرة دستوری عنایت شد - و همگی آن اسباب را که مستوره مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز انداخته و دیگر نفایس که بعد از او آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب خاص چید - و چون انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلافت مرتبت آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گیتی پناه را که از تفرج مجلس گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضار فرمودند و بتماشای آن بساط نظر آنروز برکام خاطر فیروز ساختند *

شب پنجشنبه غره شعبان سال حال مراعات مراسم معهوده نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند - چون در آن شب حضرت ظل سبکبانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهره ور نبود - حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت - و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای روشناس

درگاه آسمان جاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هریک جا دادند - و همگنان مرتبه بمرتبه باندازه مراتب که مناسب مناصب ایشان بود جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان زیور پذیر گشت - از هر سو صدای نغمه زیر که از مبداء وقوع واقعه ناگزیر نواب مهد علیا تا آن غایت بباله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزارستان بصد داستان دست برد - و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی تغفید بخش اوامرو نواهی جناب الهی در حجاب و حجاز پرده ساز بصد چادر مستور بودند بمقام پرده دری در آمده در لباس دلبری آغاز جلوه گری کردند - ملخص سخن چون انجمن حنابندان بدلکشائی تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلی مصدر انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود مجمر سوخته و عود رامشگر ساخته شد - زهره خنیاگر از پس پنجره دوم منظره سپهر تماشاگر گشت - و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندی آن والا ایوان عطر مثلث ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مثنی گردون هشتم مجمره گردان گردیدند - کدبانوان آداب شناس بدستور مقرر این کشور رسم حنابندان بظهور رسانیده عقد انگشتان همگنان خصوص بنان سیمین نژاد و نوجوانان انجمن را همرنگ عذاب و لعل خندان پسته دهقان ساختند - و رومالهای زرکش که همانا روکش اشعه انوار مهر است بر آن بسته برین سر دستبرد نمایان به پنجه آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حنابندی چون رسم قسمت کمر بندهای زرکاری که برسبیل شگون و فال تحصیل فتح و کسایش کار قرار گرفته بظهور پیوست - نخست خوانهای لبالب از پان و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان و برو دوش سمن بران موی میانست در آن بزم ماه پیکران بمیان آمده -

بعد از رفع آن به بسط سماء انواع شیرینی با ضم انواع خوشبوی پرداختند - و بجهت شگون لذت عمر بردوام و فال طیب عیش مدام درین ضمن سرمایه ترطیب دماغ و تطیب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامه مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده بهره ور و زله برگشتند - و باقی آن لیلۃ القدر و تمام روز آنشب بهروزی اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده بر مراد خاطر فیروز گشتند *

شب دوم که شب جمعه مبارکه بود حسب الحکم همایون خدیو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار سپهر مدار در عین خوشوقتی و شاد کامی به فرخنده منزل سپهر منزلت شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنیت آن کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند - آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط بساط انبساط پرداختند - و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازان پای تخت خجسته بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصه سرافرازی پیاده رو برای نهاده بتوزک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افروز نیز نظیر آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتخانه والا شتافتند - چون شاهزاده جوان بخت بلند اقبال محفوف جاه و جلال بیارگاه خاص و عام در آمده از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور برسبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر آلالی شاهوار که به تسبیح اشتها دارد و منتظم از چندین قطعه لعل درخشان بدخشان نژاد که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زیور گردن آن سرافراز نموده برین سر آن دره التاج تارک سروری را بلند قدر ساختند - و هم

بدست اقدس سپهر مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فر آن فروغ گوهر اکلیل
والا گوهری بستند - آنگاه شمشیر مرصع با پرده قیمتی و فیل خاصگی به
یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و دوسر اسب صرصر تک
بادپای که زین و لگام یکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند -
چون شاهزاده والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان
حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چارقب زردوزی
مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای
روشناس بارگاه سپهر اسباب بخلعت های فاخره افتخار اندوزی نمودند -
و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سروپای قیمتی بر کام خاطر
فیروزی یافتند - بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و زمان را بسبب
فرط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمی آمد - و عموم رسوم خرمی
و شادکامی و وفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط
شگفتگی و سرور تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت - اسباب
عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از
قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس
و مشعل زرین و سیمین در و بام دولت خانه والا بل روی زمین بنحوی
روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهر انور شده بود که
زمین و زمان را گمان آن می شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن
سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتی افروز است - و همدرین
هنگام از یک سو مقتضای وقت صلاهی خوشوقتی و شادکامی در داده
صدای شادیانه شادی و نوای گورکه مبارکبادی شش جهت و هفت
کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بصد طرب پردازی در آمده
از نشاط اندوزی آهنگ طرح تفرج اندازی داشتند - و در این بزم زینت

طراز زیور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده
و سرگرمی تماشای آن هوش از نظارگیان برده بود از دیگر سو هنگامه
مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازی مثل تیر هوایی و گل افشان
و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفت - و از بساط بسیط آب و خاک
گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت -
چنانچه سر تا سر روی هوا از سر الوان شعلهای رنگ آمیز پر قوس قزح
و شهب ذو ذو ابه و ذو ذنب می نمود بلکه از فرط دود و شراره آسمانی
دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره در می آمد - ملخص سخن در آن فرخنده
طوی بدیع آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایه
زیب روی نمود و به بهین روشی غریب و زینتی بی نظیر نظر فریب پذیرای
تزئین و ترتیب گشت - و صفحه روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش
از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هر هفت کرده بزور پیرایه
ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا
روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکرر
بگلای مرصع معانده چون صحن خلوت خانه صدف همه جا بفرش گوهر
مفروش گردید - چنانچه مردم دیده تفرجیان در موج خیز جواهر آبدار
و طوفان آب لای شاهیوارش بعینه مانند آدم آبی به شناری تماشاکرمی
می نمودند - گلرخان لاله عذار بنفشه موی و سمن بران سرو قد نسوین
بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند
مانند سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بخرامش در آمده -
و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت
گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکبیز از طره دلاویز با هزاران سرکشی در
پاکشان و سربسر در رد و بدل دل بیدلان بصد دست آویز پامال کفان

* ابیات *

مسلسل موی خوبان ختائی ازیشان عقل در زنجیر خائی
 هزاران جعد سنبل تاب داده متاع هوش با سیلاب داده
 نگه خواب اجل تعبیر کرده دهان سر مگو تفسیر کرده
 چون هنگام رونق هنگامه شادمانی بعموم رسم کامرانی درآمد مطربان
 هفت کشور یکجا ساز راهزنی هوش و خرد کوک کرده آهنگ یغمالی صبر
 و تاراج شکیب نمودند - و به تیز دستی مضراهای سیراب آب کار نغمه
 طراز قاراب برده بزور ملاحظت ادا و شیرینی طرز شور انگیز دست زبردستی
 بارید رامشگر پرویز را چون پرده ساز از دسته طنبور بر چوب بستند - و سایر
 سرود سربان هنرمند نژاد بنواهای مخالف عراق در پرده اصوات موافق پرده
 طاقت بر مست و مستور دریدند *

چون سامان عیش و عشرت این کار خیر بسرانجام دلپذیر ساخته
 و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مختار
 انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هند آن بود که بعد از گذشتن
 دو پهر و شش گهری زمان مسعودش بر طبق مقصود در آمد - نیر اعظم
 اوج خلافت که آفرمان در شرفخانه شاه برج تشریف اشرف داشتند
 قاضی القضاة قاضی محمد اسلام را بحضور پرنور طلب فرمودند - و
 بروفق آئین شرع مطهر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزاده
 سلیمان زمان به مریم بلیقیس مکان بسته شد - و سلسله ازدواج ابدی
 و پیوند سرمدی این برجیس خصایل بآن زهره شمایل بهم پیوسته
 گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهنیت بصدق نیت
 نمودند - و ماه تا ماهی با زبان بی زبانی و لسان حال از روی حسن
 فال زبان به مبارکبادی کشودند - نوئیگان دولت گورگه شادی را سوای

پنج نوبت مقرر برسم شادیانه مبارکبادی مکرر نوازش دادند - و آواز
 دبدبه رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - مجمل از روز
 جمعه برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش
 و عشرت این جشن فرخنده و طوی همایون چون حسن روز افزون ماه
 منیرافزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سرکام بخششی
 عالمی در عین کامرانی بوده جهانی مقضی المرام شده و آرزوهای شاخ
 در شاخ و املهای فراخ از باب طول امانی و آمال بروج احسن بانجاش
 مقرون گردید - و معنی سنجان سخنور در باب تهنیت قصاید غرا بسلك
 نظم انتظام دادند - و از وفور صلهای گرانمند پراگندگی سلسله نظام
 احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبای کلیم
 تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزه کلی فایز گردید *

* ابیات *

ازین دلکشا جشن وافر سرور همه عید شد سر بر ماه و سال
 زمانرا گرفت امتداد فرح چو تازی که پنهان شود در لال
 دو سعد اختر برج شاهنشهی به برج شرف یافتند اتصال
 ز آمیزش زهره و مشتری سعادت گرفتست اوج کمال
 خرد بهر تاریخ این سور گفت قران کرده سعدین برج جلال
 امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال
 و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام
 قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قرین استقامت
 و مقرون باستدامت باد *

بیست و نهم بهمن پرتو توجه والای مهبط انوار الہی اعنی حضرت خلافت پناہی حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مہین شہزادہ والا گہر و وصول آن ملتمس بذروہ قبول حضرت اقدس برسمت فرخندہ منزل شہزادہ بخت مند مبدول افتاد - و سایر سرداران پای تخت از شہزادہای عظام کامگار تا بندہای روشناس در رکاب برکت انتساب پیادہ رو براہ نہادہ درین ضمن از اکتساب انواع سعادت تامہ بہ بہرہ فیض شامل و نصیبہ نصاب کامل رسیدند - آن قاعدہ دان آداب شناس از راہ سپاس این مکرمت والا از ساحت کردیس سپہر اسس دولت خانہ معلی تا سعادت سرای خویش کہ بذابر قرب جوار مساحت آن مسافت ہفدہ جریب بیش نبود بطریق پائنداز نفایس امتعہ از دست زریفت و مخمل سادہ فرش ساختند - و چون سرزمین آن منزل فیض حائل از فوز برکت قدوم سعادت لزوم و ادراک میامن مقدم مکرم خدیو اعظم تارک رفعت بذروہ افلاک رسانید - شہزادہ عالم نخست بتقدیم رسم نثار پرداختہ آنگاہ بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر ہر دیار کہ از آنجملہ یکسراسپ صرصر نژاد عراقی زاد نامور بہ سرافراز بود با ساز مرصع کہ مدتہا با سرکاری و توجہ تمام در کارخانہ خاصہ خود بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام دادہ بودند اقدام نمودند - و ہمدین انجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاہزادہ بذابر اشارہ علیہ حضرت خلافت مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف استعساد خاص پذیرفتند - نخست یمین الدولہ آصف خان بمرحمت دو تقوز پارچہ درست و شمشیر مرصع آنگاہ علامی افضل خان با سہ تن از عمدہای دولت بعنایت سروپای فاخرہ با چارقب زر دوزی و چندی دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجی سرافراز گشتند - و باقی

بندہای روشناس خلعت یافتند - و ہمگان نخست در خدمت اشرف ادای آداب معہودہ نمودہ بعد از آن تسلیم عنایت بشہزادہ والا مقام بجا آوردند *

ارسال نامہ و رسول از درگاہ گیتی پناہ نزد نذر محمد خان والی بلخ در جواب معذرت نامہ کہ مصحوب وقاص حاجی ایلچی خود فرستادہ و مجملی از سوانح دولت ابد قرین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را بہ سروری ادب پرورد خردور حوالہ نماید کہ در جمیع اوقات و احوال خاصہ ہنگام سلطان قوۃ قاہرہ غضبی مالک نفس خود تواند گشت - و برقہر و غلبہ مقتضیات طبع انسانی و ملایمات قوای نفسانی سیما در وقت تغلب و تسلط نفس امارہ قادر تواند شد - خصوص در حالتی کہ باز داشت نفس در مقام فرو گذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد کہ درینصورت مفسدہ کینہ گذاری بیشتر روی نماید - **لله الحمد** کہ حضرت جہانبانی بنحوی در سایر این ابواب خاصہ در باب بخشش جرایم ارباب جزییات صاحب ملکہ راسخہ اند کہ تلخی فرو گذاشت با آنمایہ مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشنی شہد انتقام لذیذ تر می نماید - و شاہد حال درین مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب خیرہ نظری و چیرہ دستی نذر محمد خان والی بلخ دربارہ محاصرہ حصار

کابل و ترکناز اوزبکان تنگ چشم یغماگر در حوالی آن و قبول معاذیر دلیذر نذر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فرو گذاشت سایر زلات بهانه جوی بوده برای توسل عفو و صفح و سیله طلب می کردند و باوجود کمال قدرت بمقام انتقام در نیامده همواره گناهکاران را طرز عذرخواهی تلقین می فرمایند - چون نذر محمد خان وقاص حاجی نام رسولی را با نامه عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت جرم او را بضرورت بر رو نیارده درینوقت که رخصت انصراف باو می دادند از روی کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادن دیرین دودمان دولت جاوید قرین است بجهت تقدیم این امر برگزیدند و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار اعتبارش افزوده سرمایه افتخار ابدی بدستش دادند - و عنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل ضمیمه این عاطفت عمیمه گردیده وقاص حاجی را نیز باو رخصت دادند و مراسله والا که از انشاء علامی افضل خان بود مشتمل بر فتوحات بی اندازه و تنبیه و تادیب نظام الملک و عادلخان و استیصال خانجهان بایلچی مذکور حواله فرمودند *

باتر خان بعد از تغییر صوبه اودیسه بصاحب صوبگی ولایت گجرات از تغییر اسلام خان کامروا شد - و بعنایت خلعت و اسپ و فیل بمنصب چهار هزاره ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سر بلندی یافته روانه گردید - و خدمت میرتوزکی که کمال معامله فهمی و کار دانی درکار دارد و در انصرام آن مرتبه سنجی و پایه شناسی ناچار است - و خلیل الله خان بنابر فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مرضیات همگنانست موافق مرضی خاطر اشرف سر نکرده بود - از تغییر او بمروتخان ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلی خان سرافراز فرمودند *

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج
صاحبقران اعنی شاهزاده محمد شجاع
با نبیره شرف خانه کرامت جاودانی
یعنی کریمه سلسله صفیه صفویه
و انعقاد انجمن عقد ازدواج
شرعی میانه این دو یگانه
گوهر عقد یکتائی

اسباب بذل جهد طبقه ملوک در باب سلوک طریقه تکثیر و توفیر اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دواعی صرف مساعی جمیله ایشان در باب انتاج نسل جلیل و نشو و نما و فروع اصل اصیل درجه وجود خود از آن نمایان تر است که به بیان نیازمند باشد - و چون تحریر عقل و شرع در باره تزویج احاد ناس بمرتبه کمال باشد در باب توالد و تناسل ملوک و سلاطین خود بوجه اولی - چه معنی آن باعث اتحاد فرد فرد اشخاص و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج و هاج زبده طبایع و ارکان بل علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضرت انسان که فی الحقیقت واسطه تکوین تمامی کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض و السموات است - بنابر این مقدمه مسلمة حکمت آئین خدیو زمان و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد در پیش دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزاده جوان بخت شاه شجاع را با حجله آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف

حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین زودی داماد سازند - و چون میعاد قدم برکت لزوم موکب سعادت ماه مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این کار خیر بعیز تعویق و تاخیر نیفتد اخترشماران سطرلاب نظر بطلیموس نظیر را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشاره والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالی و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و چهل و دو هجری موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است بنظر نمی آید - بنابر آنکه تعویق این معنی منظور نظر و مرضی خاطر عاظر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگري اقبال صاحبقرانی که از نیروی تائید ربانی دفع گرانیهای قران اختران میکند اعتماد نمودند - سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام در بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتی مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعنی ماده حیرت اهل خبرت و تبصره ارباب بصیرت آماده گشته سرمایه آگهی آنانکه از کماهی حقیقت و فسحت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و مزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کده دولت خدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مافند

خانه خدای شطرنج از شاهي جز نامی ندارند به تعمیق اندیشه غور پیشه رفته رفته مانند تضاعیف بیوت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله روز نهم شعبان مذکور موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از زر نقد و نوادر و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساچق با توره و آئینی که در طوی سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان میر بخشی و میر جمله میر سامان و موسویخان صدر الصدور بمنزل خلف الصدق خانواده مرتضوی رستم میرزا صفوی مرسل گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و درم ماه عظمت پناه شعبان که بنابر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دودمان خلافت و جلالت و در خور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کوبه عزت و مصحوب دبدبه رفعت آوردند - و باقی رسوم متعارفه مثل چراغان و آتشبازی و امثال اینها از جانب ایشان بظهور آمد - و ساحت غسلخانه مقدس که حسب الامراقدس بجهت انعقاد انجمن حنا بندی مقرر گشته بود بحضور یمین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد - و بدستور محفل پر نور طوی مذکور رعایت همگی رسوم مقرر از بستن حنا و تقسیم فوطهای زرباف و وضع خوانهای گل و پان و شیرینی و خوشبوی بشایستگی تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود و سرود و سماع نازنین شاهدان هندی نژاد که لازمه انجمن سرور و سرور است بعالم شهود روی نموده نظاره آن رنگ اندوده دیرینه از آئینه خاطر تفرجیلان زدود - چون سرانجام این مراتب که سرمایه تفریح و تنشیط قلوب و ماده ترتیب اسباب فراغ خاطر و تطیب دماغ است بظهور پیوست - عالمی بدین دست آویز از بند غم و عقده الم پیوند گرفتاری گسسته بامید

خوشحالیی سرمد و فارغ بالی ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر بکار فرمائی نواب خورشید احتجاب ملکه جهان بیگم صاحب جهاز و اسباب دامادی برادر فرشته محضر فرخنده سیر که از همه جهات موازی ده لک روپیه می شد و اکثر وجوه مصارف آنرا از سرکار خاصه خود آماده ساخته بودند مگر قلیلی از آن که بسرکار نواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوری خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوری طوی سابق به ترتیب خاص مرتب گشت - بندگان حضرت خلافت مکان بذابر اجابت ملتمس فروغ اختر عفت پرتو چراغ عصمت سایه حضور پر نور بر ساحت این مجلس مقدس گسترده آن گوهرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر انور زیور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هرچند این جهاز بحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلف سخن سازی بذابر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجه آنحضرت و لطف اشاره قره العین اعیان خلافت جاودان بیش در بیش بود - چنانچه درباره این توان گفت *

نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول

بی تکلف نگار خانه بی نظیر تصویر پذیر شده بود که بلا تشبیه حقایق صور معانی نگار در و دیوارش از آراستگی بدایع محسنات چون معانی سور و آیات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بمحسنات چون معانی صور بدیعه آرایش پذیرفته از آرایش نقایص و شوایب عیوب مبرا بود - و فی الواقع نگارین انجمنی زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف نعال باوجود کمال تکلف و تصنع در تزئین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ابیات آمده که صنایع بدایع آن و رای تصنیعات بدیعه

است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغنی بود - مجعلا بعد از استیغای حظ تفرج تام که ادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معلی رخصت یافته آنگاه امر اعلی باحضر خواص بندهای درگاه والا زیور اصدار پذیرفت - و چون همگان بفیض سعادت حضور پر نور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمه خدمات حضور از سرکار نواب قدسی القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامگار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظه آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیه برگ و ساز این دو طوی عظیم در پایه کم و کیف عدد و عدت درینمایه کمی فرصت و نزدیکی مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخنده منزل بادشاهزاده عالمیان که در آن اعیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگی خدیو روزگار که برکنار رودبار جون واقع است مبدول داشتند بآئین شایسته مرسول گشت - و پایان آنروز طرب افروز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و سرود براست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانه شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای آشیانه عنقای مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلی شاهزادهای والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش بایمین الدوله و سایر امرای

نامور بمنزل آن شاهزاده بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس
 بخت و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن
 شب نور افروز همه جا در عرض راه و سرتا سر عرصه ساحل جون و ساحت
 پای درشن مراسم چراغان و آتشبازی که عمده مواد بهجت و سرور جشن
 و سور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنائی مثل
 چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه انور مانند
 شعله کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت - و آلات آتشبازی که بجهت
 شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تیر هوائی که کشاد یافته
 از رف آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پرستاره می شد - و پرواز
 بلندش وجود نار کره اثیر در جذب نموده نور آن مانند شراره و شعله
 خس بی بود می نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب
 شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمی
 میان فرخنده کوکب عالم آرای اوج خلافت و جلالت و زهره زهرای
 فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرا بستند - و عالمی زبان
 بمبارکباد کشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقرر این مقام داد ادای
 متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو
 روزگار کام خواطر گرفتند - خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که در باب
 تهنیت این فرخنده سورا نشا نموده بودند در حضور پر نور انشاد نمودند -
 و اصحاب رود و سرود نوا سنج و غزل سرا شده آواز حسن آواز و لطف
 نغمه ساز آویزه گوش نزدیک و دور ساختند - و همگی بهمه مرادات
 خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنا طراز بارگاه والای
 سلیمانی طالبای کلیم همدانی تاریخ این طوی همایون را بدین گونه
 یافته *

* ابیات *

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
 روزگار طرب و عشرت جاوید آمد
 جشن دامادی سلطان جهان شاه شجاع
 عالم افروز تر از کوکبه عید آمد
 بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
 مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد
 ۱۰۴۲

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد
 بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابی
 معموره خاک را بتهیه مصالح لطف و قهر ایشان مفوظ داشته از طبقه
 والای سلاطین جهانبانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبنای آبادانی
 بلاد سازد - که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را
 در هر حالت بر سر کار دارد - و در هر صورت که رودد بر شعله فشان
 سحاب تفقد و تطف سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت
 جور پیشگان بر صفتکده صدر مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد - شاهد حال
 رفع شایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثانی

که از جور اندیشه‌های حکام حرفی در دار الملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود رفته رفته بمبلغ‌های کلی رسید - چون درینولا حقیقت آنها از انهای منتهیان صوبه مذکور و عرضداشت ظفر خان صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بتمام خان مذکور زیور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحه روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سوای آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل برین موجب و معنون بدین عنوان ست که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجزوزان سال خورد و خورد سالن بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل بیکار می فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کار گران این شغل ضروری را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد پاستان باز معهود بود که بر سر هر خروار شالی دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهار دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوٰه و سبیل راهداری که مبلغ های کلی میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهت فروعیات جزوی که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد خروار شالی حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان ماضی میگرفتند - و الحال از تعدی صوبه داران سابق در ازاء قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازی بهای سه گوسفند ست نقدی از رعایا باز یافت مینمایند - حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور

سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند - دیگر در هر قریه چندین قانون گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی کلی بصیغه قانونگویی از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیر داران می رسد - امر عالی بصورت پیوست که اکثفا بیکی نموده دیگران را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتی بانان بعنوان سر شمار هفتاد و پنج دام صیغه میر بحری نام نهاده میگیرند - فرمان شد که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام و از خورد سالن سی و شش دام زیاده نه طلبند - و ظفر خان صوبه دار ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاته دوام مطالبات بی حساب آزاد ساخته سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع نصب سازد - امید که بنای بقای آن حضرت چون پایه بنیان عدل و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثانوی صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و برقرار باشد *

درینولا لشکر خان صوبه دار دهلی که هجوم افواج عساکر شیب دار الملک بدن او را فرو گرفته ذخایر و بنگاه حواسش بیغما رفته بود - چنانچه اشتغال ضروری بدن از دست عمله قوی و کارکنان جوارح و اعضای او کماینبغی بر نمی آمد - چه جای آن که خود بخود نگاهبانی کشوری یا سرداری لشکر را مرضی خاطر عاطر خدیو هفت کشور تواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانسپار خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین آیتی ست در شان آن حضرت بحکم آنکه تصدی امثال این خدمات که ترددات شاته و حرکات

عقیقه را لازم دارد و در باره آن دیرینه بنده صادق عقیده مستلزم ارتکاب صعوبت بسیار می شد لاجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبه دهلی را از تغییر لشکر خان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند *

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع از قدوم بادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانه مهر انور شد - و شاهزاده ادب پرورد خردور امتعه هر دیار در سرتا سر رهگذر بر سبیل پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا دو تقوی پارچه اعلی و شمشیر مرصع به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلا می افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و بچندین از اعظم امرا خلعت با فرجی و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند - و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده در آن منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه همانجا تناول فرمودند *

سرآغاز سال فرخنده ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثانی

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و دو هجری یعنی مبداء سال ششم از جلوس همایون حضرت صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی بفرخی و فیروزی بر آئین هر سال بل هرروزه آذین پذیرفته صفحه عارض دیوار و در چهل ستون بارگاه گیتی پناه از نفایس و نوادر بحری و کانی زیور زینت گرفت -

خدیو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرر دولت و سعادت تحویل نیک اختری به برج سرپر سروری نموده روی آن نمونه سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طارم چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرای نامور از ادای کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هریک در مقرر مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگه مجره بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتمل بر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و چند راس اسب کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله و پردیخان از نظر انور گذشت *

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابو الحسن تربتی که سابق به دیوانی کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ او فرزندگی نموده درین احوال بر پایان عمر اشراف داشت بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجه مذکور سر حلقه فدویان دیرین این دودمان بود چنانچه در عهد عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکانی میر بخشی با استقلال بود بعد آن تکفل امور دیوانی در عهده تعهد او شد - لاجرم خدیو روزگار بروفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تحسر فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هزاری در هزار سوار و عنایت علم و تقاره و صوبه دار می کشمیر که بنابر نیابت خواجه باو تفویض یافته بود من حیث الامالت بدر حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت

مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب

به صفدرخان بعنوان رسالت

بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خیرت در حکمت عملی داشت بنابر عاقبت بینی و به اندیشی ملک و دولت و رعایت جانب سپاهی و رعیت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت بحضرت جنت مکانی می نمود و همواره هنجار مکاتبه سپرده ازین راه ابواب یگانگی و یک جهتی می کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس شاهباز ارج سعادت برنشیم اورنگ خلافت همان سر رشته را نگهداشته بر سبیل استعجال بحری بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین تیز پر مرسول داشت - که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزودی معاودت نماید تا آنکه ایلچی معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد چنانچه سابقا سمت گذارش یافته - چون قضیه ارتحال شاه پیش از رسیدن بحری بیگ سمت وقوع یافت و قرار داد خاطرش بظهور نرسید قایم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفی اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش پیروی ستوده پیشروان طبقه اسلاف خویش فرایش گرفت - و همان اراده شاه بعمل آورده محمد علی بیگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه بود برای ادای مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند از اسب و شتر و سایر امتعه نفیسه ایران که سه لک روپیه قیمت داشت ارسال داشت - لاجرم حضرت ظل سبحانی بنابر تشییید مبانی عطوفت

و تمهید قواعد مهربانی صفدرخان را که از سعادت یافتهای تربیت عهد بادشاهزادگی و بکمال متانت و سنجیدگی و شرافت ذات و صفات متصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسله سامی مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک و معذرت واقعه ناگزیر شاه و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقربان و امثال برگزیدند - و باوجود آنکه مشارالیه از بندهای معتبر مزاجدان آنحضرت بود از روی مزید اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردی بهشت اتفاق افتاد با اشاره فرمودند - و در همان وقت رخصت بغضایت خلعت با جیغه مرصع و اسپ و فیل راس المال سرافرازی ابدیش بخشیدند - و پیشتر مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد خرچ راه بدو مرحمت فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتمند ابدی اتصال کمال ثروت و مالداري داشت چنانچه در رفتن و بازگشتن در نهایت تجمل زیب و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسر برده این خدمت را نحوی که شاید و باید پایه انصرام داد - مبلغ چهار لک روپیه و کسری خرید این کشور از انواع نفایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه همراه او ارسال داشتند •

سوانح حضور پرنور هفدهم ذی قعدة محفل ختم سالیانه نواب غفران مآب که درین کشور به عرس مشهور است در روضه مغوره مزین شد - و بزوی تختگاهی که کرسی اصل عمارات آن حظیرة مقدسه است اسپهای کلان ایستاده کرده بر حواشی آن شامیانهای پهناور کشیدند - و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت

آئین که جای گنجای هزار محفل نشین داشت بزیب و زینت تمام آراستند - و چون بی بدلخان داروغه زرگرخانه درین اثنا معجز زرینی که چهل هزار تولچه طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتابه و اکثر گلپای آن بروش بدیع مینا کاری باتمام رسید با کوبها و قندیل های طلا مینا کار بنظر انور آن سرور درآورد - و بنابر امر والا آن معجز را بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوبها را در محاذی آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیره خطیره که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی مهین بانوی حرم سلطنت کبری بادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب نمودار فضلی طور شده - و سایر بیگمان و مخدرات سراق عظمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای آن روضه متبرکه شده تا دوپهر بآن حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آنروز باز بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبذول داشته تا یک پهر و یک گهری شب بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بارباب استحقاق و بیست و پنج هزار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بفضلا و صلحا و حفاظ و قراء که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چند آنکه در حوصله آرا اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار آنرا مقیاس تخمین برنفاخته میزان امتحان بر نسنجد صرف شد -

چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره بران آزمند چندان سرمایه سیرچشمی اندوختند که از دندان نمائی دندان سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای شره بردوختند *

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبهای عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبه کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دوسر داشت - چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استوارمی خلقت بوده همه چیز بجای خود داشت - و آن ماده فاسده کون و مکان که همانا وجود بد شگونش چشم زخم عالم تکوین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سربقا نداده هماندم درگذشت - و از عجلت خیرباد گیتی فرو گذاشت نموده زودتی شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امرجه وقوع علت و بای مغرط و طاعون عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلی یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساحت منزل ایام بادشاهزادگی آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای جون واقع است بنابر کشادگی و نزدیکی آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منور گشت - و درین ایام وبا بغاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هواست که غالباً بدرجه سمیت می رسد و زهر مهره رفع غایله سموم می کند آنرا درباره دفع مواد عوارض این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقاً اندیشیده ضمیر منیر بعد الامتحان از میزان آزمون درست برآمد *

حمله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز
بیدار بخت فروزنده تاج و تخت سلطان
اورنگزیب و ثبات قدم ورزیدن آن
سرافراز در برابر و برچه زدن
در پیشانی آن پرخاش گر
و بیان برخی
از سوانح دیگر

سعادت مندی را که حرز یمانی حفظ آسمانی باعث نگاهبانی شود
اگر همه اهل روی زمین بکین او برخیزند هر آینه به هیچ طریق آفتی
پیرامون او نگشته از هیچ ممر گردی بردامش ننشینند - و فرخنده بختی
را که دستیاری حمایت ایزدی متصدی سپرداری گردد اگر بالفرض
برابر هر موی سرتیغ بر روی او کشند لا محاله سر موی آزار و اضرار
نکشد - آری منظور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم بد اختراضرر
نه بیند و محفوظ ضمان حمایت خیر الکافین از حوادث زمان در کنف
امن و کف امان باشد *

کسی را که ایزد نگهبان بود برو جمله دشوار آسان بود
کس از نیکخواهی بخت بلند نه بیند گزند و ببیند پسند

و اخترا صدق این قضیه واقعه از مطلع وقوع سانحه غریبه از سوانح
عالم ابداع که درین نزدیکی بتازگی روی نمود ظهور می نماید - و صورت
این معنی برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خرداد

بنابر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب جنگ
فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق می افتد - سواى روز مبارک دو شنبه عید
جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد -
و روز چهار شنبه که انواع نشاط و انبساط بنابر اقتضای وقوع قضیه نامرضیه
نواب مهد علیا درین روز ناممنوع است - مدور امر مطاع ثانی صاحب قران
قرین انفاذ و اذعان آمده سرزمین ساحت پای جهروکه مبارکه منازل
ایام بادشاهزادگی محل مجادله و مصادمه دو ژنده فیل بد مست
عریده آئین گشت که هر دو از فیلخانه سرکار خاصه شریفه بودند - یکی
اژدها صولتی دندان دار موسوم بسدهگر و دیگر اهرمن منظری بیدندان
که بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان
از صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصه محشر برانگیختند
چنانچه گویی اکثر علامات روز رستخیز بظهور آمد - چه از حرکت آن
دو کوه شکوه که بمثال دو بیستون بقوایم چارگانه در سیر بودند بروفق یوم
تسیر الجبال همانا قیامت قایم شده - و از باد صدمه خرطومها که مانند
دو اژدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در می کشید
گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق یوم نطوی السماء کطی السجل
الکتب بسرعت طومار باز کرده در یکدگر نور دیدند - کوتاهی سخن چون
باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان
بر آمده تلاش کنان تا فضای پای درشن دولتخانه والا رفتند - و هیچ یک
از آن دو زیاده سرسراز یکدگر بر نداشته از هم پای کم نیاروندند - و فیلبانان
و سایر عمله و فعله این شغل تدبیرات مقرره بسرحد فعل رسانیدند و فنون
اعمال معهوده از آتشبازی و آب پاشی بعمل آوردند - چنانچه دمبدم
آتش بازان و سقایان در میان میانجی شده چندانکه خواستند که بدمدمه

افسون چرخي آتش فشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگام صلح فيما بين آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعله خشم آن دو آتش وش سرکش را فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کارزار شدند - چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب دم بر آن میدمید - و هر چند فیلبانان کجک بر کاسه سر آن دو دیو سار هرمن سیر زده بر سر تلاش فود آوردن دل ایشان از پرخاش سودای خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمی کشاکش آن دو شعله سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می نهاد - و تندی زبان شعله فشانش گویا زبانه آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیزتر می کرد - چون این دو خیره سر در عین جنگ و جدال بجانبی شتافته از نظر انور دورتر افتادند بندگان حضرت اراده استیفا حظ تماشای مستوفی فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسب سوار شده رخ بعرصه کارزار فیلان نهاده در آن نزدیکی عنان کشان ایستادند - و بادشاهزادهای بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم اهتزاز مقتضای سن از جای خود پیشتر شتافتند - چنانچه مهین بادشاهزاده سلطان دارا شکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قرة العین خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان فیل توقف گزیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جذابیهای قدرت قدیر است نظر بررسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله اظهار مراتب قابلیت و شایستگی شاهزاده والا گهر بلند اختر سلطان اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصه ظهور روی نمود - چنانچه نزدیک بود که آسیب عین الکمال بآن منظور نظر اقبال و قبول بر خورد - که ناگاه در عین این وقت به نگاهبانی حمایت ربانی محفوظ و محروس

ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بذات عادت معهود فیلان که در عین جدال از یکدیگر جدا شده چشم بر چشم در برابر هم می ایستند و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر باره آماده کارزار میشوند هر کدام بفاصله یکدو گام باز پس آمده بودند - سدهگر چون حریف خود را دورتر دید از وفور بدمستی بمقام خیره چشمی و خیره دستی در آمده بر عین اعیان سلطنت عظمی بادشاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبه وحشت عالمی مغلوب تحیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خلل در اساس تمکن کون و مکان راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان از پا در آید - چه جای که هوش و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران بر جا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبلی صاحبقرانی بتائید ازلی آسمانی بهم قرین داشت باوجود صغرسن کبر همت و عظم عزیمت را کار فرموده اصلاً از جا در نیامد مگر بجانب آن پرخاش گر - و مطلقاً مقید بجای دیگر نشد جز بسوی آن عربده جو - و همدران گرمی برچه که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت رو زد که سفن برق نشانش زیاده از چهار انگشت در کاسه سر آن اهرمن پیکر جا کرد - درینحال که سرتا سر تماشاگران را قرار از دل رمیده و هوش از دل پریده دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبله اجابت و چشم براه اثر داشتند - و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پرورده عاطفت ید آهپی و منظور نظر عنایت نامتفاهی ملاحظه نمودند همگنان سرانگشت اعجاب بدنشان تعجب در گرفته بلباس دعا و آمین داد

تکسین و آفرین دادند - چون سنان برچه در سر پر شور و شر آن بدمست
عربده گرجا گرفت و معنای آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور
آنها مستی میخوانند - لاجرم بذاب شورش مستی از سرفو بر سر خشم
و غضب رفته باز به عربده گوی در آمد - و اسپ شاهزاده عالمیان
از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید -
و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمجرد اندک صدمه در یکدگر
غلطید - و آن قره العین آبی علوی که در حقیقت بدر بلند قدر فلک
رفت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هاله زمین و هلال رکاب را خالی
ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین برگرفت -
و در همان گرمی مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده و جبین کشاده بر سر
آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزاده نامدار آفتاب شعاع
شاه شجاع که درین وقت با فرخندگی کوکب بخت والا از بیت الشرف
دولت خانه زمین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادری در مقام امداد
برادر نیک اختر شده از جا در آمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید
خاوری موی بر بدن تیغ شده مرکب برانگیخت - و با برچه لامع
مانند نیزه خطی خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه
نمود - چون درین حال از وفور اژدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی
نمونه نفع صور و صیغ نشور ظهور نموده معاینه مانند روز رستخیز علامت
یوم یفر الموء من اخیه نیز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیکدگر
بل برادر به برادر نمی پرداخت - و با اینمعنی از کثرت آلات آتشبازی
مثل چرخ و بان و امثال آن که از فضای خاک اغیر تا سطح چرخ کبود
را تیرگی غبار و سیاهی دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمی گشت
که آتشبازی ملاحظه توانند نمود - قضا را چرخ بر پیشانی اسپ آن

یکه تاز عرصه سرافرازی بر خورده - یکران مصرنگ ابر سیراز صدمه چرخ
برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افکند -
که درین گرمی آن فروغ چراغ دودمان صاحبقرانی و گل سرستان
کشورستانی بسبک خیزی نسیم سحری و تند و تیزی شمیم گلبرگ
طری از گلشن خانه زمین هوا گرفته بر روی زمین آشنا شدند - و از فرط
هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدان دد رسانند - در همانوقت
که آن عربده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نبیره
راجه مان سنگه که از خانه زادان دیرین دولت کده ابد قرین به سعادت
وفور اخلاص خالص و ارادت صافی کمال امتیاز و اختصاص دارد در میان
عرصه سواره ایستاده بود از فرط ثهور و پردلی خواست که پیاده آماده
کار زار آن دد گردد - و لیکن بذاب تنگی وقت و عدم فسحت مجال نیافت
که پا از رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم
میکرد بهمان روش اسپ بر فیل انداخت و برچه مانند رمح خطی
مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعله جواله در گردش
بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحانی از دور بر حقیقت معامله
آگاهی یافتند باوجود تمکین آسمانی و تمکن و ثبات صاحب قرانی
از جا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی در جلو آن شاه سوار عرصه
امکان پیاده رو بدان فیل نهاده درینوقت بوقت رسیدند - و از توجه
صوری بادشاه صورت و معنی و همت باطنی آن والی ولایت ظاهر
و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پرخاش جو رو برو شوند
او پشت داده بطرفی دیگر رفت - و تصویر علت صوری اینمعنی آنکه
درین حال صورت سندر خصم او حریف خود را در عرصه نبرد از خود
غافل دید - و فرصت فوت نه کرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبرد

خود آورد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که متوجه شاهزاده تهور نهاد گردد -
بنابراین با خصم خود مواجهه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند -
و آن در منظور نظر نگاهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی چون
از توجه صوری حضرت ظل الهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب
عون و صون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس
عنایت الهی و عاطفت نامتناهی آنحضرت بآداب معهوده ادای شکر
همراهی همت کارگر و توجه کار ساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه
بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والا گهر
سحاب خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ
مانده بودند طبقات سبعه بصر بصیرت را به کحل الجواهر بینش افزای
عبرت و خبرت آورده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور
بنظر حقیقت نگر در آوردند و نخست سجدهات شکرانه در اقرار این مایه
عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند - آنگاه زبان بتحسین و آفرین و آغوش
عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان کشوده زمانی نیک هر دورا
در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامی شاهزاده کامل نصیب سلطان
اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغیر سن مصدر این مرتبه دلیری شده
بودند که اگر رستم دستان بجای آن دست پرورد قدرت بودی هر آینه
از جا رفته بیدست و پا شدی و این مایه تمکین و این پایه ثبات قدم نورزیدی
بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطف گشتند - و در همان روز بغلعت
خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهی و سایر
ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی از در ادای شکرانه
در آمده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز کشودند - و انواع خیرات
و مبرات بظهور آورده اموال بیشمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند

و بوفاء اقسام نذر و عهد که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام
نمودند - و در جشن وزن قمری آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیست
و یکم خورداد مطابق روز جمعه دوم ذی حجه سال هزار و چهل و دو
هجری رو داد حضرت ظل سبحانی سایه رحمت بر ساحت قابلیت
و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل
خاص و عام آن شاهزاده والا گهر عالی مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند -
و مبلغ پنجاه هزار اشرفی که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت
و شرافت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق
تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهلوتاره و سپر با یراق
مرصع و برجسته مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد
در کمال نفاست و گرانمایگی و یارده مرصع و بازو بند مرصع بالماس
و جیغه مرصع و چند انگشتری قیمتی و دو اسب تبحاق که یکی از آنها
بسرافراز نامور مزین بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و [صورت سندر]^۴
نام فیل خاصگی با ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه کشید
مرحمت نموده آن شایسته اقسام عواطف بادشاهی را بانواع مراحم دیگر
نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پایه والا و مرتبه
عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و ختم
آن بخاتم فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمه
این مرتبه عواطف عمیمه شد - و درین خجسته روز عشرت آموز که بزم
خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معنی طرازان پارسی
زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخفوران این کشور قلاید قصاید

غرا و مثنویات و عقود داستانهای منظومه و مرسلات رسایل منثوره در سلک نظم کشیده تا روز نشور زینت اعتناق و صدور ابزاری روزگار ساختند - و همگی از عطایای بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایه بی نیازی جاوید اندوختند - از جمله شعرا سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعری از کل اهل روزگار امتیاز کُلی دارد - چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین در رشته نظم انتظام داده بعضی عالی رسانید - و از تحسین طبع همایون محسن آمده خود بزر موزون و کلام گوهر نظامش با عقد لایمی منضود مقرون گردید - و مبلغ پنجهزار روپیه که در کفّه ترازو وزن موازی او شده بود با هزار روپیه دیگر که گنججور از روی دور بینی بحضور آورده بود بدو مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز یعنی ترانه طراز گلشن راز طالبای کلیم نیز شاهد این داستان بدیع را در صورت نظم بحلیه معانی رنگین و حله الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر اهل شهود جلو نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا که واقفان حقایق سخن و مشرفان دقائق این فن اند رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استحسان و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی شمار درباره او قرین یکدگر افتاد *

بیان چگونگی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد بکلید سعی مهابت خان و دیگر اولیای دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادت که از بدو عهد فطرت و روز الست فیروزی نصیب و نصرت روزی مخلوق گشته باشد - و نصرت آسمانی بهمراهی

موکب مسعودش پیمان بیعت بسته - هر آئینه ابواب نیک بختی و روز بهی بدست یاری تأیید روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن کامگار کشاید - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا رونموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت بپای خود قرین دولت و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنابانی اقبال حضرت صاحبقرانی درینولا فتح آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای دولت جاوید قرین گردید - مثل قلاع نامی آن دیار بتخصیص قلعه دولت آباد که از حصون^۱ [معتبر]^۲ سرزمین دکن است - که در آن ملک بحصانت و محکمی ضرب المثل و کشاد آن از مبداء بنای این دیر کهن بنیاد تا این روزگار سلاطین کشور گیر را بزور بازو میسر نیامده - چه آن حصن سپهر نظیر بر قلعه کوهی البرز شکوه از اوج تا حقیض و کفیه تا خاک ریز از سنگ سیاه اساس یافته - و دوره دیوارش که گرده نه سپهر است پنداری دست قدرت ربانی سپهری دیگر بر زمین نمودار ساخته - خارا تراشان فرهاد پیشه بمثابه او را صاف و املس نموده اند که نظر از سرتا پا هیچ جا بند نمی شود - و آرزوی فتح آن که جز بتأیید آسمانی در حیز امکان وقوع پذیر نتواند شد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا نمی گردد - چه قلعه مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار باره که علو درجه هریک با پایه رفعت همت بلند و بخت ارجمند دوش بدوش است بر فراز کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگینی بنیاد آن با متانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان کوه چون دوایر آسمان بر دور یکدگر در آمده - باره اولین که نامور بعنبر کوت است اساس نهاده عنبر حبشی است - دومین بمها کوت و سومین

بکالا کوت ازین عالم هریک بنامی مشهور است - و دوره آن کوه فلک شکوه پنجهزار ذراع شرعی است بارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت صافی و شفاف - و بر اطراف آن خندقی بعرض چهل ذراع و عمق سی ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسط ساحتش دیده نظرگیان را حیرت آرد - و از دامن کوه راهی مشتمل بر زینه پایهای بی پایان در غایت تنگی و تاریکی مانند راه کوچه زلف بتان پیچ در پیچ همه جا از درون کوه بالا رفته در دوری و درازی بزرگ طول امل ارباب طمع بیک حاصل بآخر نمی رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که جز این راه ندارد بی روشنائی مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین بدروازه آهنی بند شده از بالا تا به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته اند - یعنی اگر بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته بجای نرسد و معامله بجزنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری بر زیر آن افروخته به نهجی آنرا تفته و تابناک سازند که از جوش حرارت و شراره شرارت سر تا سر آن رهگذر مانند دهلیز سقر بخار انگیز گشته سمندر را مجال گذار از آن محال نماید - اگرچه از مبداء بنامی آن جز بانی کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هفود هزار قرن پیش ازین بنا نهاده دیوان است - الحق عقل گواهی می دهد که شاید پیش از آفرینش ابو البشر اساس نهاده میوان باشد - چه بعد از ملاحظه نظر هیچ خردمندی را باور نمی آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداخته بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصره مدت مدید بیارویی توفیق آسمانی و تأیید عالم بالا دست بر آن یافته دیگری بچیرگی بر آن مستولی نشده - مگر اولیای دولت حضرت صاحبقران ثانی که به نیروی آیات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تأثیر اسمی

آلهی دارند طلسم قدیم این کهن دژ را درهم شکستند - کیفیت این واقعه واقعی و علت صوری این معنی تقدیری آنکه چون فتح خان پسر عنبر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم بیچارگی و اضطراب بندگان درگاه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت سابق خود نظام الملک را راهی دار الملک فنا گردانید - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبد الرسول پسر خود را با پیشکش گرانمند بدرگاه عالم پناه فرستاده این معنی را وسیله شفاعت و میانجی استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معذرت او را در پذیرفته بعضی از محال متعلقه اش که بساهو بهوفسله مرحمت فرموده بودند بذایر انجام درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب بی اعتباری و سبب سبکی ساهو تباہی بود بر آن رو سیاه گران آمده از فرط سبکسری و تهی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسی رو گردان شده به عادل خان پیوست - و خان ساده دل سلیم الصدر آن مصدر افعال ذمیمه را بولایت خود راه و در حمایت خود پناه داده بسخنان ساده فریب دور از راه او از جا رفته از راه ناعاقبت اندیشی تسخیر دولت آباد و کسر صولت فتح خان را نصب العین ساخت - و جمعی از سرکردهای لشکر تفرقه اثر خود را نامزد انصرام این مهم نموده با گروهی بی سرو پا همراه او فرستاد - چون عمدهای نظام الملک از فتح خان بسبب پیمان شکنی و سست عهدی او رمیده خاطر شده بودند او نیز از بدگمانیها و تباہ اندیشیها که لازمه غدارانست خاطر از ایشان جمع نداشت - بذایر آن به مهابت خان خانخانان نوشت که چون درینولا مردم عادلخان بتحریرک ساهو سیاهرو مصدر حرکات ناهنجار شده بمقام استخلاص دولت آباد درآمده

اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سرتا سر آنحصار را در حیطه محاصره دارند - و از قلت غله و کثرت قحط و غلا کار بدان حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بذکر مقتضای سرنوشت نیک جبهه عبودیت دیرین را از سرنو بداغ بندگی زینت داده بر ذمت همت اولیای دولت ابد قرین لازم است - یقین که مسارعت در التزام طریقه کومک و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور خواهند داشت - چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجه اوضاع متوافق و انظار متناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمائی همت عالی و کارطلبی اخلاص نخست خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سبیل منقلا راهی ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه با نیت صادق و رای صائب و اندیشه درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد - چون خان زمان با اعتماد عون و صون آلهی و اعتضاد اقبال بادشاهی بآراستگی فوج و پیراستگی صفوف روانه شده بود همین که طلیعه هراول از کرپوه پهلومری گذاره شد ساهو و رندوله و انکس خان و غیره سرداران باهشت هزار سوار جرار به بلندی برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردی برکاب پایداری نموده باندازه دستبازی سرگرم بان اندازی شدند - درین حال دلیر همت و لهراسپ برادران خانزمان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزی خار مهمیز سرعت انگیز گرم عنان ساخته جلوریز بعرضه ستیز آوردند - و هژیران بیشه ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزی آن روباه منشان دغا پیشه تیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدیگر بعالم دیگر

روانه می شد - و معامله به نیروی سرپنجه و زور بازو افتاده دلارزان مخالف و موافق بر سر آن پله مایه قدر و مقدار دلیری یکدیگر می سنجیدند - و هر کرا کفه پر دلی گرانباز تر بود جای خویشتن را نگاهداشته - سبکسران خشک مغز از ادای حق برابری سر باز می زدند - بیک ناگاه نصرت آسمانی موافقت موافقان بجا آورده غنیم را پای ثبات از جا رفت - و از هجوم جزدن رعب طریقه فرار که همواره آن هنجار ناهموار پی سپر این گروه نابکار است پیموده تا تالاب کهرکی بهمان پا تاختند - و مرکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعی کثیر را بی سروپی سپر ساختند - و بعد ازین فتح نمایان سرداران عادل خان را پای تمکن برجا نموده ثبات قدم را خیر باد گفتند - و با فتح خان ابواب موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیشهاد افواج بادشاهی استیصال بنیاد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد است که تسخیر ولایات دکن متفرع بر آن میگردد - و این معنی که عنقریب بچهره کشائی اقبال صورت بسته چون بالاخر منجر به تزلزل بنیان خانواده عادل خان می شود بهیچ وجه مرضی ما نیست - و صلاح طرفین در قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم انحصار دارد - انسب آنست که به تشیید مبانی صلح پرداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استواری دهیم - و بذابراین برای بنای اساس آشتی از هر دو سو طرح اظهار یک جهتی انداخته بهمه جهت رنگ شعار یکنوگی ریختند - و بمیانجی رسل و رسایل عقد بیعت بمیان آورده وثایق پیمان را بایمان موکد گردانیدند - که ازین پس طریقه وفا و وفای پیش گرفته در رسانیدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق همراهی بدرجه کمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون

فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند - فتح خان که از فاتحه روزگار باز مدار بر بد عهدي و پيمان شکنی نهاده بيعتی را ناشکسته نگذاشته بود مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست بانگداشت سر رشته خلاف و نفاق بسته همان را درست نگاهداشته بود بفریب و دستان ایشان بازی خورده بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پاس گفته و پذیرفته خویش در گذشته سر رشته بهبود وقت را از دست داده - و باجود آنکه فقدان آذوقه قلعه در پایه بود که چار پایان ایشان یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان درباره نگاهداشت حصار بر سر ثبات قدمی که مقدم سر منزل عدم بود پا محکم نموده و بیجا پوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سرنو در صدد آوردن رسد غله و کشیدن آذوقه بقلعه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظفر نگر به خانخانان رسید بنابر تحریک غیرت و تحریر حمیت یکباره در پی چاره گری این کار شده همت کار گرا در باره تنبیه آن سبک سربل گوشمال سرتاسر آن تهی مغزان غنوده خود کار فرموده نخست بخان زمان نوشت - که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار و استقلال قبل نماید - و از سرنو دل بر کار سازی نیت خالص و عزم راسخ و همت نافذ و رای صائب بسته عدو بزمی و قلعه کشائی پیش نهاد سازد - و چون از فسحت دستگاه قحط و غلا ساحت کار بر اهل حصار تنگ گشته بنابر آن رندوله و ساهو مقهور بنظام پور آمده در پی سامان و سر انجام قلعه اند - اول بر سر ایشان ترکناز آورده آن بد اندیشان را از اینجا بیجا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده باشد طریق تنگ گیری و تضییق محاصره در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد - که مبادا مخالفان ناگهان آذوقه ازین ممر به متحصنان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مخدول ابواب

طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیمای مقصود در آئینه وقوع چهره نما گشته همگنان از در استیمن در آیند درین صورت زینهار از ایشان دریغ ندارد - و الا فرمانروای تیغ بی زینهار را بر ایشان حکم سازد - چون نوشته بخان زمان رسید سرعت تمام به نظام پور آمده فتنه پڑوهان را از حوالی دولت آباد بر آورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان قوت و قوت هلاک و بوار خویش در آئینه روزگار معائنه دیده به کار فرمائی ادبار و راهنمائی اندیشه دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره بمقام استحکام برج و باره درآمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام خانخانان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر دور دایره حصار را پی سپر باره باد رفتار ساخت - و همگی اطراف و اکناف آنرا باحاطه پرکار نظردقت نگر در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع تصور نموده - آنگاه جگراج را در خانه فتح خان بدروازه بنا کچهری جای داده دروازه نظام پور را بخان زمان و دروازه پتن را به نصیری خان سپرد - و کاغذی واره نزدیک بحوض قتلوه که کاغذ دولت آبادی مشهور را کاغذگران آن قریه می سازند با همتام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر ساخت - و خود در خانه نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است اقامت گزید - و دیگر جای نیز ملجأها بجای استوار ساخته قلعه را از روی ظاهر باحاطه دلیران بلند همت و باطناً باحاطه همت دلیرانه محاصره نموده - و از سرنو کمر بعد بزمی و قلعه کشائی بسته تهیه مایحتاج کار و در بایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینها پیش نهاد نمود - و خان زمان را با پنجهزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزما معین نمود که پیوسته مستعد کار و آماده پیکار بود - و هر ملجأی را که

مدد کار در کار داشته باشد پا در رکیب در آورده بشتاب سیلاب سر در نشیب روی بدان سو آرد - چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاغذی واره واقع است انحصار داشت - بصوابدید سپه سالار شهامت شعار توپهای راست آهنگ درست انداز دوزرس ازدها نفس که بدمی عالمی برهم زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند - و بیکنفس بارهای سبعة سپهر چنبري انگنده بروج دوازده گانه چرخ اطلس را در یکدگر می شکنند - کار گذاران حيله پرور و منصوبه ساز باستعمال فنون نیرنگ و فسون باضم انواع حیل ریاضیه و جراثیق چندین کوه آهنین و روئین را بفراز آن کوه خارا بر آورده نصب نمودند - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا قرار داده خاطر ازین ممر جمع نمود جمعی را به نگاهبانی ایشان برگماشته لهراسپ را باهتمام ایشان و کارفرمائی عملی توپخانه بازداشت - و از آن جانب نیز فتح خان بسرانجام مصالح قلعه داری و استحکام دادن باره و مسدود ساختن مخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کوت باز داشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگی مردم را درون حصار عنبر کوت اساس نهاده عنبر که محیط بیرون شهر است گذاشت - چون قلعه اصل دولت آباد که مانند سرکش کف کوه بر قلعه کوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته بذابر آن از حراست و نگاهبانی بی نیاز است چنانچه چندی از تفنگچیان همواره آنجا می باشند درین وقت نیز بروفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - مجمل درین ایام که روز بازار محاصره رونق تمام داشت و پیوسته هنگامه مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از بیرون و درون گرم بوده طرفین داد دار و گیر و زد و خورد می دادند - باوجود آنکه در برج و باره قلعه انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و بادلیج و ضربزن و امثال اینها بسرکاری عملی این امر که پیوسته بر سر کار خود جد و

جهد داشتند در کار خود سراسر است بود - بهادران غنیم بنحوی گرم تگبو بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شعله از دهان ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقاً در جان فشانی پای کم نمی آوردند *

از سوانح این ایام روگردانی یاقوت خان نابخرد و فرتوت است از سعادت دو جهانی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون قلعه دولت آباد مشرف بر استخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص باطنی که به سلسله نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن دودمان میشود بخاطر ناقص آورد که از هر راه که رودد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معنی صورت بندد و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدان حصار و امداد اهل آن که به تفنگچی انحصار داشت - لاجرم مکرر این اندام دور از کار نمود و غایت مقدور خود را بفعل آورد و لیکن اراده نارس او از فرط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بسته بروفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن نلکار حسب الاستصواب او غله می بردند گرفتار گشتند - از آنجا که مدار سالاری سپاه بر مدارا و اغماض عین است خانخانان بحکم اقتضای وقت این معنی را بروی او نیاروده مقرر ساخت که حمله آن بار و عملی این کار هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند - با آنکه مکرر خون گرفته چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بآن آشفته مغز و خفته

خرد رسید بدین مایه تغذیهات اصلاً متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاریهای اندیشه خام همان سر رشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه می بود - تا آنکه از خار خار داعیه مذکوره که باعث خلط خاطر آن نابکار شده بود کار بجای رسید که کچه این نفاق مخفی نحوی گل کرد و بخیه این راز نهفته آن گونه بروی روز افتاد - که خانخانان را باوجود این مرتبه اغماص عین سر رشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باو رسید - و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بظاهر تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی بر خود روا داشته از سر اضطراب عار فرار اختیار کرد - و از همراهی موکب اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست - و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیجاپوریان بخاطر آوردند که بهر وجه که رو دهد غله باو رسانند - بنابراین قرار داد هنگام شام با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحی معسکر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتمام ملچار شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوله و فوهاد و بهلول و ساھو با قریب چهار هزار سوار ریختند - راو ستر سال - که خان مذکور نگهبانی بنگاه ملچار خود را بدو و اندک مایه مردم از سپاهیان خود باز گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان رو بمقابلت ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب تیرو تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده کارستانی غریب بروی کار آورد - چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعی کثیر مثل برادرزاده بهلول و چند نامدار دیگر از آن باد ساران آتشین سر بر خاک هلاک افتادند - و باقی مخدول و منکوب رو براه فرار آورده هزیمت را

نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازی مالشی بسزا یافته دوسه روز سرگردان فرو برده پای بدامن کشیدند - گریختگان بی آرم هنگام نصف شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزی نمودار گشتند - خانخانان تاکید نمود که زمین پر از کربوه و مغاک است افواج قاهره یسال بسته برجای خود بایستند تا مخاذیل شوخی کرده از جای خود پیش نیایند و جلو نیندازند - دلیران معرکه هیجا بموجب قرار داد آماده کارزار گشتند - و راه نوردان وادی فنا عذرا تافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور متردد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنگش آراسته از سرزنش یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد ناتمام و سواری هر روزه و خودنمایی از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و صون آلهی و همراهی اقبال بادشاهی جمع نموده با جمیعت قلیل سرگرم مقابله و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفته که پیمانه زندگانی او از درد ممات لبریز و کسه سش از باد غرور و پندار سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعرضه مصاف تاخت و بیانگ بلند درخواست مبارزت به پرتی راج راتهور نمود - و او را تهور راجپوتی عمده دواعی اجابت ملتمس آن مدعی گشته باو روبرو شد - چون پرتی راج را زور سرینجه و نیروی بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت ظل آلهی بود در اندک فرصتی برو غالب آمد - و با دوتن دیگر که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم رسیده بود ناچار باو هم نبرد شدند - تنها در آویخته بهمان اعتضاد سر هر دو از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهر اسپ با فوج خود آمده بدلیر همت

پیوست - و طرفین از فرط کشتش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعلهای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از روی کمال استقلال و اقتدار باهم در آویخته از غایت زد و خورد در معرکه جانفشانی و سر بازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همزبانی و خاصیت افسانه خوانی سنان نیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان ننگ قرار با خود قرار نداده خود را باتش تیغ شعله بار دلاوران تهور شعار زده بودند باتش حمیت جاهلیت سوختند - بالاخر از مهب عنایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفت - و افواج غنیم خدلان شعار که درحقیقت خار راه کشایش کار بودند گل عار فرار بر سر زده رو بواهی هزیمت نهادند - و بهادران بر سبیل تعاقب چند کروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله با سیصد و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفر نگر رسیده از ملاحظه دستبرد غنیم که مانند اندیشه خود در آن سر زمین پراگنده شده اند یاری رسیدن خود به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستاد - و بذابر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو و غیره مخدولان با فوجی گران سنگ بآهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خان زمان روبرو گشتند - و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه و قار بباد حمله صرصر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن خیل سبکسرباد سار بر انگیزخته بهر طرف که رو می آوردند جمعی کثیر را عرضه تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت

سنگ تفرقه درمیان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت انداخته از دست بردهای پی در پی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه پای جرات و جلالت از خانه رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سرگشته را از فرط افسردگی دست گیر امل بلکم گیری نمی گرانید تا بگرم ساختن عنان مرکبان چه رسد - مجمل از سه بهر روز تا دو گهری شب هنگام جنگ تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمهای منکر برداشتند - و از موافقان چندی که یکه تاز عرصه تیز جلویی و پیش روی بودند به برداشتن جراحت های کاری که همانا التمغای اقطاع ابدی نیکنامی و کامگارست فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار از پیکار بهادران جز خوردن زخمهای کاری بری بر نمیدارند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمی سازند - ناچار بتگ و تاجان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول مخدول که سر کچ اندیشان و ناراستان بود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که در آنولا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود باندک سپاهی در اردو مانده بود دستبردنی نمایان نماید - بذابرین رای ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته سمت دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین پیش اندیش از فرط پردلی بواهی تدبیر که در امثال این احوال عین نیکو محضرست ره برده یقین دانست که خویشتن داری و پهلو تهی کردن آن دغا پیشه حریف پر فن از پرخاش جوئی خالی از عذر سکالی نیست - و بذابر آنکه از کمی مدد سپه سالار و مکاری آن غدار پرکار آگاهی داشت بمجرد اندک جولان اسپ

اندیشه راه به پیشنهاد آن سرگروه اهل عذاب برده در صدد مدد خانخانان شد - و خواست که بمنصبه بازمی غائبانه فرزند بند آن مدبر مدبر را که به لجاج شطرنج روزگار در رخ طرح می دهد برهم زند - در دم دلیر همت را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - از آنجا که خواست الهی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان باتفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلیعه بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخدولان بی اختیار فسح عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند *

از سوانح این ایام آنجهانی شدن اوداجیرام است - آن بنده درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن بود و سابقا نزد عنبر اعتبار داشت - و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرافرازی یافته - بنابر اشتداد عوارض عارضه که از دیرگاه باز بر مزاجش طاری گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم کار آمدنی داشت خانخانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزاربی ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورد او تجویز نمود - و بیست و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسرداری خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاق وقوع داشت ارسال دارد - بنابر آن نصیریخان و سایر اعیان عسکر اقبال را همراه آن خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور

دلیر همت را با تایلین خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولی منصوب ساخت - و برانگار را باهتمام مبارز خان و سایر افغانان و جرانغار را به نصیریخان و مردم او باز داشت - و خود با راو سترسال و راو کرن و غیره در قول قرار گرفت - و بعد از طی چهار کوه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفای و ارباب خلاف و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدگر درآمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر می باختند - و در این مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب شتی از کترهای دیگر در گذشت - و بهادران پردل کم هراس مانند شیر ژبان و ببر بیان خود را بمیان آن روبه منشان و حیل گران زبون گیر انداختند - و ساحت سینه را از کینه دیرینه آن بد اندیشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایشان خالی ساختند - چنانچه در یک لمحّه مجموع دراب و اسباب ارباب خلاف از اسپ و شتر و گاو و خیمه با سایر احوال و اثقال و غله بسیار بتصرف در آوردند - و تا قریب دوپهر بآهنگ فراهم آوردن تاراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعی کامران و مقضی المرام معاودت نمودند - درینوقت فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دوسه زنجیر نیل جنگی که در قلعه مانده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه پتن و کهرکی آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه دریاچه که روبروی نقب واقع بود بیرون رفته مهیای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنگاه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت

اجتماعی روانه شوند - شاید که بر نگاهبانان ملجاری که نقب از آنجا سر شده بود زده دستبرد می نمایند - و مردم بادشاهی از این معنی آگاهی یافته جمعی از سپاهیان کاری روبروی ایشان شده کار از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله رسانیدند - و چندین تن از آن زباده سران را بضرب تیر و تفنگ از پا در آورده دیگرانرا سر راست برآه فرار فراری ساختند - چون درین چندگاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کهی که عبارت است از آوردن گاه و هیمة نشده بودند لاجرم این در متاع کم یانت در همه اردوی معلی بذهانت مرتبه کمی گرائیده بود - چنانچه گاه جای اکسیر اکبر یافته هیمة قدر کبریت احمر گرفته بود - بذابر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصیربخان برای محافظت عملی این کار و حمله این بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کهی بشتابد و نصیربخان نزدیک اردو بایستد - تابان مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گردنی نرسد - چون مردم اردو که بکهی شتافته بودند بذابر عدم آگاهی از کید اعداء دولت نامتفاهی بگاه معاونت شتران و فیلان گرانبار هیمة و گاه را پیش انداخته راهی شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالی بودن بیشه از شیران شیرک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیربخان که تا معاونت خان زمان در نزدیکیهای اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل نفاق مطلع شده فوجی از تابینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بوجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشه آن خطا پیشه به هدف اصابت برخورده و دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید احاطه در آورده - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز

بر سر ایشان تاخت - نصیربخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تابینان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته زیاده از پانصد سوار با او نموده بودند از قلت جمیعت اندیشه مند نگشته مانند شیرزبان که همواره بی مددگار یک تنه رو بعرض کارزار می آرد بذابر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به قلب سپاه ایشان ترکناز نمود - و در اثالی راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیار آن تباہ اندیشان بخاک هلاک انداختند - باوجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلا متنبه نگشته بذابر پنداری که لازمه غنوده خردی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زیانکاره کار کردند - و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیربخان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حمله اول سلک جمیعت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مفت بیرون نمیتوان برد - خود را برکناره عرصه مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معاونت نموده همگی احوال و اقبال و واصل و عملی آن امر مهم را قرین سلامت بمعسکر سعادت رسانید *

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش حصار عنبر کوت ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نقبی که از ملجاری

خان زمان سر شده بیای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برجی از
 بروج آنرا خالی ساخته بهفتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش
 دادن آن گذاشته بمقتضای رای صواب آرای سپه سالار کامگار قرار یافت
 که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگه و نظر بهادر
 خورشیدی و راجه سارنگ دیو و سید علاول و پسران ناهر خان و نظر بیگ
 دیولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون
 در پی پیکار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهري از شب مانده
 در ملجأ خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را
 آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد تائید ایزدی یورش
 نمایند - قضا را در وقتی که یک گهري بطلوع طلوع صبح مانده بود و
 هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام
 مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار
 قلعه و درازده گز از برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه
 در کمال کشادگی و فسحت را شد - چون متکفلان عهده یورش هنوز
 بوعده گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیریخان و دلیر همت و میرزا
 لهراسپ بحکم دوربینیهایی خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض
 مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمی بهادران
 بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند -
 و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باولیایی دولت
 بی زوال که لا یزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت
 عین الکمال بدیشان برنسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع
 آنگونه جاده عریض ساحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد -
 ازین راه خانخانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگنان گرم

عتاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیریخان را با همراهان
 دیگر طلب نمود - چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و نواحی
 لشکرگاه خود نمائی و شوخ چشمی می کنند - بنابر آن خانزمان را
 بمدافعه ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت یورش ببازگشت
 اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعی بر سر آن رخنه گاه
 جمیعت نموده آغاز آتشبازی و بان اندازی کرده اراده داشتند که آنرا
 به تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ
 و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش پذیرفته
 لافها زده بودند از دشواری کار و سختی جا در پس دیوارها ایستاده قدم
 پیش نمی گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلب بس که طلبکار
 پیش برد مطلب بود از اسب پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت
 بی ملاحظه بدان فیل بند طلسم پیوند که خانه مات شاهسواران عرصه
 مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتازگی منصوبه سد رخنه فروچیده
 آن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود
 نصیریخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامگار نامجوی را ازین
 پیشنهاد مانع آمد - و هرچند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه
 در قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیریخان بر سر
 ممانعت پای افشوده سرکردن مهم بر ذمه همت گرفت - سردار شهامت
 شعار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیریخان چنانچه باید
 و شاید از عهده پذیرفته بر می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار
 جمیعت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحه خاطر محو
 نموده طرح یورش بزرگ دیگر انداخت - و ماده سرگرمی و قوی دلی
 سردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا به تریب و ترغیب بیمناک

و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته مهیش داس را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنی خود همراه داد - چون نصیریخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون عنایت ربانی و عون حمایت آسمانی که حریزست حریر و حصنی است حصین سپر روبل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد خاطر پرداخت - مجعلا همگان بهیئت اجتماعی خود را بر آن دریایی آتش که موج شو و شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان گذشته در دهانه رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند - و از طرفین هنگامه جدل و رد و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن تفنگچی آفتاب عرصه محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد دلاوران بنحوی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیارنده غرامت سربدر بدن و زبان جان بیرون آوردن بر خویشان روا نداشتند - و بانداز دریافت نیکفامی کونین لوی جد و جهد افراشته همت بر برآورد آرزوی دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بیشمار از مردم سپه سالار و تابینان نصیریخان که ندویانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری و از جان نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصه نبرد مردان بطول و معامله جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به دور و دراز کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن ازدهای دمان ضربن و نیش درانی زنبورک و بادلیچ بل بدمدمه افسون دم گیرای توپ و تفنگ

متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمایی که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و روی جریح نهاده پیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش جقهایی باروت علت رفع سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تأیید یافتگان نصرت ربانی بهزاران جر ثقیل خود را بدهنه رخنه رسانیده سایر منصوبهای انسداد را که مخالفان بضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می زدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار یکباره همگان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسر بازی و جان فشانی پرداختند و بطیب خاطر کلمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گویان سوزن انداختند - و از جانب راست نصیریخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تأیید آسمانی دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سازنگ دیو و سید علاول و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون بیادری توفیق با آن موافقان وفا آئین وفاق سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان کشش و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم درویشان خصوص خیریت خان بیجاپوری داد دار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته

بجمدهر و خنجر رسانیده از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان شدند -
و معهدا بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی
مصرف تلف و ناچیز ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل
رسیده جمعی کثیر زخمی گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه
خیریت خان شیر بود از پای در آمده به بنس المصیر رفت - ناچار
بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعه دوم که بمهاکوت اشتهاار دارد
فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت
رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصارى
حصانت آثار که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است
بنا بر تأیید ایزدی بقبضه قبض و تصرف اولیای دولت ابدی در آمد -
سپه سالار زبان نیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کشوده
همگنانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شاباش بی شمار نمود -
و سایر غنائم و اموال قلعه که بدست یغماکیان عسکر نصرت اثر افتاده بود
ازیشان باز یافت نمود - خصوص یک زنجیر فیل که بتصرف مردم
بهار سنگه بندیده در آمده بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمان
بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند
تاخته بود - و ایشان بنا بر شکستگی دل و گرفتگی خاطر با دل پژمرده
و دست افسوده از کار رفته عثمان انصراف برتافته به بدگاه خود شتافته
بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپه سالار اعظم با سایر امرای
عظام بهمان پاسر تا سر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابینان
نصیریخان را با بهار سنگه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندى دیگر از
ارباب منصب والا بمحاصره مهاکوت باز داشته خود بارو بازگشت
نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت در آنجا اقامت

داشت بخانه یاقوت بد عهد که داخل عذبرکوت قریب دروازه مهاکوت
واقع بود انتقال نموده مالوجی و جگجیون و چند منصبدار دیگر را
بمحافظت ملچار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام
سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صدد اهتمام سائر مایحتاج این امر مهم
شده نخست نقابان خارا شکن فرهاد فن را که بذوک متین آهنین و سرتیشه
فولاد صد رخنه در سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند
سرگرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال
که سپه سالار بتبیه ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان
را دست و دل از فتح عذبرکوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع است
بانسردگی گرائیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنا بر
کارفرمایی اضطراب بدست و پا زدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد
و بهلول و کهیلوجی بجانب برار شتافته اند تا با شوب انگیزی و ترکنازی
در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبرد می نمایند - بنا بر
آن خانخانان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعه سردار است
چهارم اردی بهشت خانزمان و راوستر سال و راوکر و امثال ایشان را
با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از دنبال آن تپاه سگالن تاخته
همگنانرا بنحوی گوشمال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال
این خیالهای محال پیرامون خاطر فاتر نه گردد *

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران
مسلك ضیق معاش بر متحصنان بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان
بجان بل فی المثل کرد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم بیشتر
اوقات از پوست خشک و استخوان بوسیده جانوران مرده اگر بدست
می افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمه چرب شمرده روز می گذرانیدند - بنا بر

آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سربار کرده در خندق برابر دریچه شیر حاجی بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی بیابند - قضارا خانخانان ازین قضیه آگاهی یافته نصیربخان و راو دودا و غیره را بمحافظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگهبانی درون مقرر ساخت - که شب و روز بر سرکار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب [چهاردهم] ۴ اردی بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از بازداشت کمین کشایان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سرباری آذوقه بنزدیکی معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچی کرناتک که در سرعت و چابکی تگ سبقت از باد پای ابرو گلگون برق می برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمی آرند بلکه در هر پله بر همگان چربیده بازو بدستیاری یکه تازان می کشایند و رهگذار بر فیل سواران عرصه پیکار می بندند - همراه متحملان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگی باز گردند - چون آنجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکامن و اماکن خویش بیرون جسته سر راه بر ایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران تهور شعار آزموده سخت کوشی دلوران جلادت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگی آنها بتصرف مردم نصیربخان و مهیش داس درآمده متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت بهره از آن نه بردند -

چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معهذا از رسیدن سر نقب پیل دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگی شماری از کار روزگار تیره رو خویش برگرفت - و از صفحه روی کار ظاهر بود که دمام آن نیز بحوزه تصرف و حیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در می آید - لاجرم از هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند باطن آن تیره درون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب و اموال خود را بکالاکوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خدلان خزید - چون خیریت خان و دوتو ناگهانه و تانجی دوریه و باقی مردم عادل خان از شدت ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده بودند - معهذا خاتمه کار معلوم نه و امید رستگاری از بلای قحط و غلا بیاری تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئی در آمده در مال کار خود کنگاش نمودند - و بنابر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبی و شفیع انگیزی بمیانجی استشفاع مالوجی استفتاح ابواب امان مال و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان نمودند - چون خانخانان درین ماده ایستادگی ننمود و خاطر ایشان از همه رهگذر بجمیعت گرائید - چهار گهری از شب هژدهم اردی بهشت سپری گشته سرداران بیجاپوری بهمراهی دوصد سپاهی از اطراف ملچار نظر بهادر بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی در مقام دلجوئی و دلدهی سرداران مذکور شده بپرداخت احوال و مرمت ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نموده ضیافت سرداران هذو بمالوجی مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را نزد خود خوانده بروفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی

در باره هریک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان بیکبارگی بانس و الفت مبدل شده قلوب رمیده همگان به آرام گرائید - و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی می رسد پیش نهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم - و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهایت مساعی جمیله در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر تمامه بقاع و اصقاع دکن مبذول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور و استیصال مخدولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته و بدان حدود شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهنموننی طریق عصیان بر سلوک بیدارنه طغیان داشته اند - و بتازگی همت کارگر و جهد کار ساز را به پیش رفت این کار گماشته از عهده حق کوشش و کشش بر آیم - و لیکن بحکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غنوده هوش کم خرد که مستلزم تحریب بلاد و تعذیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلی استقامت آن کودک منش بی خورد و ش که به بدآموزی مشتى تباہ گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است - چندی قریه الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تپانه جات سر زمین احمد نگر را سوزنزل اقامت می نمایم - که مگر درین میانه آن کناره گزین طریق نجات بمیانجی عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مال خویش فرا پیش گیرد - و شیوه ستوده والد مرحوم خود را از دست نداده سنت سنیه اسلاف خویشتن را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این

خیرخواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قضاعت نموده باین دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیله عرایض متواتره فرو گذاشت خود سرپها و نافرمان برپها که در عرض این مدت از سر زده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بذابر عدم خواست اینزدی خیریت عاقبت و حسن عاقبت خویش نخواهد و بخواهش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسله خویشتن کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازی خورده گردن کشی از سر نهد - عنقریب خان زمان را در قندهار و دایر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را در دهاور گذاشته و خاطر از تہانجات بجمیع وجوه جمع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصوبه خواهد ساخت - و چون مقصود در طی این ابواب حکیمانه ادا شد همگان رخصت یافته روانه مقصد گشتند *

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگنای ساحت حوصله و مضیق عرصه کار بر متحصنان از آن تنگ تر گشته که دیگر پذیرای تنگی توانند شد و بذابراین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دایر همت که حصار کالاکوت از آنجا توپ رس بود می شتافت و از صبح تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش می داد و می فرمود که بان نیز بیفدازند - درین اثنا چون رندوله و ساهو دانستند که کار از چاره گری چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عبث بلکه مغل باشد - نخست بر آن شدند که سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت فرا پیش نهند - لیکن بذبر تلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مہیای صدور حرکت المذبح شده از سر نو بدست و پا زدن در آمدند - و در دل شب گاه بیگاه هروقت که قابو می یافتند فرصت فوت نکرده آنچه از دست بر می آمد حق مقام

بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائی و بان اندازی اشتغال جسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت می شدند *

روز دیگر که اهل کهی به سمت کهرکی می شتافتند و آن روز نوبت همراهی جگراج بندبیل بود رندوله حیلہ ور و امثال آن بد گوهر که مصدر ابواب بی طریقی و مظهر انواع بیراهی می شدند از دنبال راهی گشتند - و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار و پیاده طرفین از قبیلہ بندبیل و تیره درونان خیره نظر گروه دکن مانند سپید و سیاه عرصه مصاف شطرنج در عرصه کارزار برابر یکدیگر یسال بستند - و انداز آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بباد حمله مرد افکن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست یک تازان معرکه جلالت از هر دو سو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراج قطعاً بکثرت آن فرقه تفرقه اثر مبالغت ننموده باوجود این معنی از قلت عدد اغلب اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنه غلبه را بسرحد ظن غالب بل یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایه نیروی دل و زور بازو فرا دست آورده از عقب فیلی که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگی افواج بیکبار بارگیها انگیزخته از مواجبه و مقابله بمجاده و مقاتله پرداختند - فریقین بر یکدیگر ریخته در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند - درین دفعه جمع کثیر سر باخته مابقی جان مفت بدر بردند - راجپوتان بندبیل به هزیمت غنیم که در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا ننموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سراسپ

و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتیل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهی سالم و غنم بموکب اقبال پیوسته اسپها و نشانها با سرهای سرداران بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپه سالار گذرانیدند *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره کشا گشت فتح خان والا مکان خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه و باروت در ضمان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدین نزدیکی گذارش پذیرفت متوجه سمت برار گشته به ظفرنکر رسید و برای تجسس اخبار غنیم همانجا رحل اقامت افکنده توقف گزید - درین حال خبر یافت که رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهیره رسیده اند و بدخواهان دولت خبر یافته بدان جانب شتافته اند - لاجرم راجه بهار سنگه و احمد خان نیازی را در ظفرنکر گذاشته بیدرنگ آهنگ آنجانب نمود - غنیم لئیم انداز ترکناز و دستبازی با بهار سنگه و احمد خان نموده بدان صوب شتافت - دلاوران مذکور باوجود کمی جمعیت پای کم از آن زیاده سران نیارده رو بمواجهه آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تائید ربانی و تقویت توفیق آسمانی فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا درآورده بسقر مقرر دادند - و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند - چون خانزمان با خزانه و غله مقضی المرام به ظفرنکر رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابر آنکه درین مدت سایر سعهیهای نامشکوره آن گروه مقهور بر باد رفته بود و دستباف خیال آن مشتی محال کوش باطل کیش بنابر فرط وهن و ضعف از بیوت

عزیمت اضعف و اوهن گشته - خصوص تدبیری که درباره تجهیز فوج
 یاقوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت برار زاده طبع کج گرامی
 آشوب زای و اندیشه خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود
 آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار زندان و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین
 معنی دیده قرار بر آن دادند که با یاقوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی
 ایشان سر راه بر خانزمان بگیرند - و بنابراین فکر دور و دراز از دولت آباد
 برآمده راهی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سرنو
 تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق روانه مقصد گشتند - چون خانخانان
 نیز از اندیشه بد اندیشان آگاهی یافت نصیربخان و جگراج را نامزد
 مدد خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیم مخدول پیش از وصول
 فوج کومک بخانزمان رسیده گاهی که باهنگ دستیابی بانی چند از دور
 می انداختند بنابر بعد پله بل بخاصیت تیره بختی ازین حرکات تباه
 و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر
 نمی داشتند - و احياناً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر
 از دست درازی بر واپس ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی چند گاه
 کهنه بباد بر داده پس از غلبه یل لاجار مغلوب و منکوب سمت فرار
 فرا پیش می گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند گاه برگی به بهای
 دستیابیهای آن مشتی سبکسر نداده دست بردهای دزدیده آن گروه
 گرانجان سوخته خرمن را قدر چوی وین نمی نهادند - مجملأ چون
 نصیربخان و جگراج بارایی دولت ابد پیوند پیوستند خانزمان در همان
 مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هرارل را بسرداری نصیربخان
 و راجه بهار سنگه و ارجن عمومی رانا بیاراست - و مبارز خان و جگراج
 و بهادرجی پسر جادو رای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود

BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 1454.

'AMAL-I-SĀLIH

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF

MUHAMMAD SĀLIH KAMBO.

(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN).



EDITED BY

GHULAM YAZDANI,

Director of the Archaeological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and
Epigraphist to the Government of India for Persian and
Arabic Inscriptions.

FASCICULUS V.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.

1923.

Rs. As.

'Amal-i-Sālih or Shāh-Jahān-Nāma by Md. Sālih Kanbū. A history of Shāh Jahān. Edited by Ghulam Yazdānī, M.A. Fasc. 1-4 @ 2/- each. 1912-1918. In progress	8	0
Bādshāh-Nāma by 'Abdu'l-Hamid Lāhori. The official history of the reign of Shāh Jahān. Edited by Mawlawī Kabirū'd-Dīn Ahmad and 'Abdu'r-Rahīm. Fasc. 1-19 @ -/10/- each. 1866-1872	11	14
Faras-Nāma of Hāshimī. A work on farriery. Edited by Lieut.-Col. D. C. Phillott. 1910	1	0
Faras-Nāma of Zabardast-Khān. A work on farriery. Edited by Lieut.-Col. D. C. Phillott. 1911	1	0
Farhang-i-Rashidi. A Dictionary by Mullā 'Abdu'r-Rashīd Tatawī. Edited by Mawlawī Dhulfiqār-'Alī. Fasc. 1-14 @ 1/8/- each. 1870-1875	21	0
Gulriz by Diyāu'd-Dīn Nakhshabī. A love-story of Ma'sūm Shāh and Nushab. Edited by Āgha Md. Kāzīm Shirāzī and Mr. R. F. Azoo. 1912	2	0
Hadīqatū'l-Haqqat by Hakīm Sanā'ī. A poem on ethics and religious life. (Text and English translation.) Edited and translated by Major J. Stephenson. 1910	3	8
Haft-Asmān by Āgha Ahmad 'Alī. It contains valuable history of the Persian Mathnawī, and hints on Persian poets and their works. Edited by H. Blochmann. 1873	9	12
Haft-Iqlīm or the geographical and biographical encyclopædia of Amīn Ahmad Rāzī. Edited by Sir E. Denison Ross and 'Abdu'l-Muqtadir. Fasc. 1. 1918. In progress	1	4
Hand-list of Persian books and MSS. in the Asiatic Society of Bengal by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawī Mirzā Ashraf 'Alī. Fasc. 1-3 @ 1/- each. 1890-1895	3	0
Iqbāl-Nāma-i-Jahāngīrī by Mu'tamad-Khān. A history of the reign of Jahāngīr. Edited by Mawlawī 'Abdu'l-Hayy and Ahmad 'Alī. Fasc. 1-3 @ -/10/- each. 1865	1	14
Ma'āthir-i-Rahimī by Mullā 'Abdu'l-Bāqī Nahāwandī. A historical work. Edited by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawī Hidāyat-Husain. Fasc. 1-4 @ 2/- each. 1910-1913. In progress	8	0
Ma'āthir-i-Umarā by Shāh Nawāz Khān. Biographies of Indian noblemen. Alphabetically arranged. Edited by Mawlawī 'Abdu'r-Rahīm and Shamsu'l-'Ulamā Mirzā Ashraf-'Alī. Vol. I, Fasc. 1-11; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-12 @ 1/- each. 1887-1895	35	0
Mabānī'l-Lughāt by Mirzā Md. Mahdī Khān. A grammar of the Turki language in Persian. Edited by Sir E. Denison Ross. 1910	1	8
Muntakhabu'l-Lubāb by Khāfi Khān. A general history of India from the Muhammadan conquest to the reign of Muhammad Shāh. (A.D. 1719-1748). Edited by Mawlawī Kabirū'd-Dīn Ahmad. Parts I and II. Fasc. 1-19 @ -/10/- each. 1868-1874	11	14
Muntakhabu'l-Lubāb. Edited by Lieut.-Col. T. W. Haig. Part III. Fasc. 1-5 @ 1/- each. 1909-1921. In progress	5	0
Muntakhabu'l-Lubāb by 'Abdu'l-Qādir Badāyūnī. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 40th year of Akbar's reign. (A.D. 1556-1605). Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-15 @ -/10/- each. 1868-1869	9	6
Persian and Turki Dīwāns of Bairam Khān. Edited by Sir E. Denison Ross. 1910	1	0
Qawānīnu's-Şayyād by Khudā-yār Khān 'Abbāsī. A work on falconry. Edited in the original Persian with English notes by Lieut.-Col. D. C. Phillott. 1908	5	0
Riyādu's-Salātīn by Ghulam Husain Salim. A history of Bengal. Edited by Mawlawī 'Abdu'l-Haqq 'Abid. Fasc. 1-5 @ -/10/- each. 1890-1898	3	2
Shāh 'Ālam-Nāma by Ghulam 'Alī Khān. A history of the reigns of 'Ālamgir II. (A.D. 1754-1759), and his son and successor Shāh 'Ālam II. (A.D. 1759-1806). Fasc. 1. Edited by Harinath De. Fasc. 11. By Dr. A. Suhrawardy, M.A., Barrister-at-Law and Āgha Md. Kāzīm Shirāzī. Fasc. 1-2 @ 1/- each. 1912-1914. In progress	2	0
Tabaqāt-i-Akbarī by Khwāja Nizāmu'd-Dīn Ahmad. A general history of India from the Muhammadan conquest to the 36th year of the reign of Akbar (A.D. 1556-1605). Edited by B. De. Fasc. 1. 1913. In progress	2	8
Tabaqāt-i-Nāsiri by Minhāj-i-Sirāj Jūzjānī. A general history from the earliest times to A.D. 1259. Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each. 1863-1864	3	2

SHORT LIST OF ISLAMIC BOOKS FOR SALE

AT THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

No. 1, Park Street, CALCUTTA.

And also obtainable from the Society's Agents:—

MESSRS. LUZAC & Co., 46, Great Russell Street, London, W.C.

M. PAUL GEUTHNER, 13, Rue Jacob, Paris, VI.

BUCHHANDLUNG OTTO HARRASSOWITZ, 14, Querstrasse, Leipzig.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied as some of the Fasciculi are out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Arabic and Persian Series.

ARABIC WORKS.

Rs. As.

- Faridatu'l-'Aqr. A comprehensive index of "Yatimatu'd Dahr," the famous anthology of Tha'alibi. Compiled by Mawlawi Abū Mūsā Ahmadu'l-Haqq. 1915 .. 10 0
- Fihrist-Kutubu'sh-Shi'a or List of Shi'a books, by Md. Ibnu'l-Hasan-at-Tusi. Edited by Dr. A. Sprenger. Fasc. 1-4 @ 1/- each. 1853-1855 .. 4 0
- Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Abū Ismā'il al-Baṣrī. A historical work. Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-4 @ -/10/- each. 1853-1854 .. 2 8
- Futūhu'sh-Shām or the Muslim conquest of Syria by Wāqidī. A historical work. Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-9 @ -/10/- each. 1853-1862 .. 5 10
- Hand-list of Arabic books and MSS. in the Asiatic Society of Bengal by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Mirzā Ashraf-'Alī. Fasc. 1-2 @ 1/- each. 1899-1904 .. 2 0
- Al-Iṣāba by Ibn Hajar 'Asqalānī. A biographical dictionary of persons who knew Muhammad. Edited by Dr. A. Sprenger and others. Fasc. 1-51 @ 1/- each. 1853-1873 .. 51 0
- Kashfu'l-Hujub by I'jāz-Husain-Kantūri. A list of Shi'a books and authors. Edited by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Hidāyat Husain. Fasc. 1-2 @ 2/- each. 1912-1914 .. 4 0
- Kashshāf-Istilahāt-i-Funūn or Dictionary of the technical terms used in the Sciences of the Musalmāns by Md. A'lā bin 'Alī at-Tahānawī. Edited by Mawlawi Md. Wajih, 'Abdu'l-Haqq and Ghulām-Qādir. Fasc. 1-20 @ 1/- each. 1st fasc. out of stock. 1853-1862 .. 19 0
- Kitābu'l-Maghāzī or History of Muhammad's Campaigns by Wāqidī. Edited by A. Von Kremer. Fasc. 1-5 @ -/10/- each. 1855-1856 .. 3 2
- Marhamu'l-'Ilal by Imām Yāfī'. On Theology. Edited by Sir E. Denison Ross. Fasc. 1-3 @ 1/- each. 1910-1917. In progress .. 3 0
- Nukhbatu'l-Fikr-Ma'-Sharhiha Nuzhatu'n-Naṣr by Ibn Hajar 'Asqalānī. A work on the technical terms used in Tradition with its commentary. Edited by Major W. N. Lees. 1862 .. 0 10
- Ar-Risālatu'sh-Shamsiya or the Logic of the Arabians in the original Arabic, by Najmu'd-Dīn al-Kātibī. Edited with an English translation by Dr. A. Sprenger. 1854 .. 1 0
- Sharhu'l-Qasā'id-i-'Ashr or Commentary on Ten Ancient Arabic Poems, namely, The Seven Mu'allaqāt (as-Sab'u'l-Mu'allaqāt) and Poems by Al-'A'shā, An-Nābigha, and 'Abid-Ibnu'l-Abras, by Yahyā-Tabrizī. Edited by Sir Charles Lyall. Fasc. 1-2 @ 1/8/- each. 1891-1894 .. 3 0

PERSIAN WORKS.

- A'in-i-Akbari by Abu'l-Faḍl. A statistical account of the reign of Akbar. Edited by H. Blochmann. Fasc. 1-22 @ 1/8/- each. 1867-1877 .. 33 0
- Akbar-Nāma by Abu'l-Faḍl. A history of the reign of Akbar. Vol. I. Fasc. 1-11. Edited by Āghā Ahmad 'Alī and the rest by Mawlawi 'Abdu'r-Rahim. Fasc. 1-37 @ 1/8/- each. 1873-1887 .. 55 8
- 'Ālamgir-Nāma by Md. Kāzim. A history of the first ten years of the reign of 'Ālamgir. Edited by Mawlawi Khādim Husain and 'Abdu'l-Hayy. Fasc. 1-13 @ -/10/- each. 1865-1873 .. 8 2

- Tārīkh-i-Baihaqī by Abu'l-Faḍl Baihaqī. History of Sultān Mas'ūd Ghaznawī son of Sultān Mahmūd. Edited by W. H. Morley. Fasc. 1-9 @ -/10/- each. 1861-1862 .. 5 10
- Tārīkh-i-Firūz-Shāhi by Diyā'u'd-Dīn Baranī. History of the Sultāns of Delhi from the accession of Balban A.D. 1263 to the 6th year of the reign of Firūz Shāh (A.D. 1351-1388). Edited by Saiyid Ahmad Khān. Fasc. 1-7 @ -/10/- each. 1860-1862 .. 4 6
- Tārīkh-i-Firūz-Shāhi by Shams-i-Sirāj 'Afif. History of the reign of Firūz Shāh (A.D. 1351-1388). Edited by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Wilāyat Husain. Fasc. 1-6 @ -/10/- each. 1888-1891 .. 3 12
- Tārīkh-i-Gujrāt by Mir Abū Turāb Walī. History of Gujrāt. Edited by Sir E. Denison Ross. 1908 .. 1 0
- Tayyibāt-i-Sa'di. The odes of Shaikh Muṣliḥu'd-Dīn Sa'di Shirāzi. Edited by Sir Lucas White King. Fasc. 1-2. 1919-1921. In progress .. 3 0
- Tadhkira-i-Khushnawīsān by Ghulām-Muhammad Dihlawī. Biographical notices of eminent calligraphers. Edited by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Hidāyat Husain. 1910 .. 1 0
- Tadhkira-i-Shūstar by Saiyid 'Abdu'l'lāh Shūstari. History of Shūstar in Persia. Edited by Nawwāb Mawlā Bakhsh Khān Bahādur. Fasc. 1. 1914. In progress .. 1 8
- Tadhkira-i-Shāh-Tahmāsp. Memoirs of Shāh Tahmāsp of Persia (A.D. 1524-1576). Edited by Lieut.-Col. D. C. Phillott. 1912. .. 1 0
- Wis-wa-Rāmīn by Fakhru'd-Dīn As'ad Astarābādī. An ancient Persian poem. Edited by Major W. N. Lees. Fasc. 1-5 @ -/10/- each. 1864-1865 .. 3 2
- Zafar-Nāma by Sharafu'd-Dīn 'Alī Yazdī. A history of Timūr from his birth to his death. Edited by Mawlawi Md. Hādhād. Vol. I. Fasc. 1-9. Vol. II. Fasc. 1-8 @ -/10/- each. 1885-1888 .. 10 10

ENGLISH TRANSLATIONS OF ARABIC AND PERSIAN WORKS.

- Aḥsanu't-Taḡāsim-fi-Ma'rifati'l-Aqālīm by Abū 'Abdu'l'lāh Md. Ibn Ahmad al-Muqaddasi. A chronography of the Empire of Islām. Translated by Surgeon-Lieut.-Col. G. S. A. Ranking and Mr. R. F. Azoo. Fasc. 1-4 @ 1/- each. 1897-1910. Incomplete .. 4 0
- †A'in-i-Akbari by Abu'l-Faḍl. Vol. I translated by H. Blochmann and Vols. II and III by Col. H. S. Jarrett. Vol. I. Fasc. 1-7. 1868-1873. Out of stock. Vol. II. Fasc. 1-5, and index, compiled by William Irvine. 1891-1910. Vol. III. Fasc. 1-5. 1892-1894 @ 2/- each .. 22 0
- †Akbar-Nāma by Abu'l-Faḍl. Translated by H. Beveridge. Vol. I. Fasc. 1-8. Vol. II. Fasc. 1-7. Vol. III. Fasc. 1-13 @ 1/4/- each. 1897-1921. In progress .. 35 0
- List of Arabic and Persian MSS. of the Government of India Search Department. (Part I) 1903-1907 by Shamsu'l-'Ulamā Mawlawi Hidāyat Husain, and (Part II) 1908-1910 by Hāfiẓ Nadhīr Ahmad @ 1/- each .. 2 0
- Ma'āthiru'l-Umarā by Shāh Nawāz Khān. Translated by H. Beveridge. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each. 1911-1914. In progress .. 7 8
- †Muntakhabu't-Tawārikh by 'Abdu'l-Qādir Badāyūnī. Vol. I, translated by Surgeon-Lieut.-Col. G. S. A. Ranking. Vol. II, by W. H. Lowe. Vol. III, by Lieut.-Col. T. W. Haig. Vol. I. Fasc. 1-9. 1895-1899. Vol. II. Fasc. 1-6. 1884-1898. Vol. III. Fasc. 1-3. 1899-1914. In progress. @ 1/- each, except Fasc. 3 of Vol III, @ 2/- each .. 19 0
- †Riyādu's-Salātīn by Ghulām Husain Salīm. Translated by Mawlawi 'Abdu's-Salām. Fasc. 1-5 @ 1/- each. 1902-1904 .. 5 0
- †Ṭabaqāt-i-Akbari by Khwāja-Nizāmu'd-Dīn Ahmad. Translated by B. De. Fasc. I. 1913. In progress .. 3 0
- †Ṭabaqāt-i-Nāṣiri by Minhāj-i-Sirāj Jūzjānī. Translated by Major H. G. Raverty. Fasc. 1-14 and index @ 1/- each. 1873-1897 .. 15 0
- Tārīkh-i-Khulafā or History of the Caliphs by Jalālu'd-Dīn as-Suyūṭī. Translated by Col. H. S. Jarrett. Fasc. 1-6 @ 1/4/- each. 1880-1881 .. 7 8
- Tuzuk-i-Jahāngīrī or Memoirs of the Emperor Jahāngīr by Mu'tamad Khān. Translated by W. H. Lowe. Fasc. 1. 1889. Incomplete. .. 1 0
- N.B.—All Cheques, Money Orders, &c., should be made payable to the "Treasurer, Asiatic Society of Bengal."

† For description see under heading "Persian Works."

In India Books are supplied by V.P.P.

با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده
 بآئین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مخدولان فضول مکرر
 خویشتن آزمائی کرده بودند زیاده بر آن خود نمائی را باد پیمائی
 شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهرکی دیگر باره
 حيله پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بحيله اتفاق کلمه
 آراستند - که چون اکثر دلیران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معین
 اند و اغلب اوقات نزدیک دو گروه از قول دور بوده فی الحال کومک
 هیچ یک ازین دو گروه بآنها نمی تواند رسید صلاح وقت آنست که
 نخست راه به فوج قول بسته برایشان کمین کشا گردند - لاجرم باین
 قرار داد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکی ترتیب صفوف نموده
 خود را بر صف پر هیبت خان زمان زدند - آن شیر بیشه دلیری و دلاوری
 که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بندی گماشته سایر
 همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بنابر صدق اخبار آلهی چنانچه
 مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته
 دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساحت معرکه
 جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته طرح
 دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بفاء
 شکست همگنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکفتن ازین دست
 استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیشنها تخریب
 خراب آباد وجود آن مشتی بی حاصل بد نهاد بر پایه حملهای پی در پی
 نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار
 خود را بر قلب آن بیدلان خدلان زده زده هم در حمله نخستین از کشاکش
 کشش و کوشش شیراز صفوف آن فرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته

جمله را از هم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامه مصاف علامت اهل خلاف بنظر بهادر جی که پیشتر از مبارز خان می شنافت در آمد نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوی اثری دولت بی زوال نیروی بازو و قوت بال اندوخت - و از سر تهور و روی تجلد قدم به عرصه مصاف نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردمی به مرد افگنی بسته بازوی بهادری به شیر اوزنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت آسمانی و تأیید دولت جاودانی درخته از مقراض بران تیغ دو دم و مقراضه پیکان دو سر جامه سرخ زخم رسا بر تن اکثر آنجمله بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر ببرید - و بیارویی همراهی اقبال این تأیید پرورد حضرت ذو الجلال خون آن خاکساران باد پیمای را که دست قضا گرد نکوست و ادبار بر سرپای ایشان بیخته بود با خاک عرصه مصاف بر آمیخت - بالجملة درین کورت نیز پس از کر و فر بسیار به فرخندگی اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی بهره شده غنیمت اندوز دفع و طرد غنیم تیره روز گشتند - و شکست فاحش بصف تیب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطراب و اضطراب پناه بوادعی فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهی عون و صون آسمانی لولی والا را ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردید - چهارم خورداد با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسمانی و مصون از فتنه آخر زمانی در دولت آباد به معسکر اقبال جاودانی رسید - و شش لک روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گاو غله رسانید *

مجملا نقبی که درینولا بسرکاری حکیم حیدر علی ملازم خانخانان تعلق داشت بپای شیر حاجی به قلعه مهاکوت رسیده موقوف انباشتن

آن باروت بود مشار الیه حقیقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه کار طلب که همواره طلبگار پیش رفت کار ولی نعمت حقیقی خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوری بپایان رسانیدن آن اراده داده بود - که بحسب اتفاق بذایر اینکه تسخیر آن حصار هنوز در رهن تاخیر وقت بود در عین آنحال مراری پندت از بیجاپور آمده در الوره به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیای دولت بجنگ و جدال و دیگر اشتعال بود موجب تعویق پیشنه مذکور گردید - و این مراری پندت از پندتان یعنی دانایان دکن که بذایر کمال شرارت ذات و شیطننت صفات در همه فن ابلیس را درس تزویر و تلبیس و پند بدکاری و مردم آزاری می داد - و از فرط چوب زبانی و دوالک بازی شیطان صفت بمجاری عروق و تجاریف قلوب مردم در آمده بابرار و الحاح و خوشامد گوئی و رشوت پذیری که از آن راهپارگ خواب مردم گرفته نبض مزاجدانی همگنان بدست آورده بود تا کار خود نمی ساخت دست بر نمی داشت - چون ازین راه در دهها راه و در همه جا جای یافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانی آن ملک مدخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه یافت - چندانکه عاقبت الامر بمرتبه امارت و وزارت ترقی کرده مدار کار و بار سیف و قلم و رتق و فتق امور ملکی و مالی آن درخانه برو قرار گرفت - ملخص سخن مراری پندت تازه زور که مرارت طعم ضرب دست عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر پنجه آن بهادران شیر افکن قوی بازو ندیده - از فرط نادانی و بیخردی فتح و ظفر عرصه کر و فر فروغ هجوم جنود و جیوش و بیشی و کمی عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آن پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزی ناشده

گماشت - نخست رندوله و ساهورا با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان باز داشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان بادشاهی آورد - سپهسالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملجار درون عذبرکوت باز داشته جگراج و راو دودا را با پرتی راج مقرر ساخت که در خارج ملجارهای خود روبروی غنیم صف کشیده آماده کار و مهیای پیکار باشند - باوجود آنکه این معنی خلاف سرداری و کاردانی بود بنابر فرط نگرانی خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوی دل تفومند از قلعه برآمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بباد حمله دلیرانه که درحقیقت صبا غنچه کشائی گذار فتح است بیک حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهی بیراهه فرار ساخت - درین حال راو دودا طلب دستوری برداشتن لشاهی افتاده اقرباء خویش که درین نزدیکی افتاده بودند نمود - خانخانان بنابر آنکه هنوز کار یکرو نشده بود و از دو سو افواج غنیم در تگاپو بودند صلاح وقت درین معنی ندیده رخصت نداد - راو دودا بنابر دلیری طبیعی و دل سوزی خویشی بل بتهیه اسباب اجل خویش مصلحت اندیشی وقت و روزگار سازی را بوقت دیگر انداخته بالفعل آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپهسالار بانصرام پیش نهاد خاطر خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجی برفاقت او از همراهی سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصه مصاف بجست و جوی قابری وقت و انتهاز فرصت کم فرصتی بودند این مایه مردم قلیل را بکم خود دیدند - ازین عالم نامردمی بل نامردی برخویش پسندیده باتفاق یکدیگر از همه جانب برایشان حمله آور گشتند -

و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عفریب بخویشان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاده کشاده پیشانی کمر همت بستند - و از اسپان فرود آمده دست و بازو به کشش و کوشش برکشودند - و بسی مرد و مرکب از آن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته لوی بلند نامی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جارید عوض گرفتند - چون خانخانان باوجود قلت اولیای قوی صولت از دار و گیر اعدای دولت گریزی نداشت بهوپت برادر زاده رانا را با مردم او بمواجهه یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسمانی بسته بازو به عدو بندی برکشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که با شتاب باد و سحاب خود را از دنبال بامداد رساند - قضا را درین اثنا جگراج را قضیه هایل پیش آمده مغاک شکسته بغایت هولناک و پنهانر حایل راه شده بود که گذشتن از آن امکان نداشت - درین صورت سپهسالار راجپوتان را به سخنان عاطفت آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر مخالف زد - و از صدمه باد حمله شیران شرزه لرزه و تزلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار در آن مکان آنها را نماند - مگر چندی که سر به بدنامی فرار فرو نیارده بزبان دهی سفان برچه راجپوتان از دهان زخم خیر باد جان گفتند - قضا را درین اثنا از آنجا که کارگرهای بخت موافق و یاورهای اقبال مساعد است که بنابر حسب ظاهر بحسن اتفاق زبان زد میگرد - آبکندی عمیق تنگ گذار بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه توزک افواج ایشان برهم خورد - درین حال دلیران فرصت وقت یافته قوشون یاقوت بدبخت را در میان گرفتند - و حبشیان سیاه کار تیره روزگار را رعایت حق نمک آن نمکحرام

کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگهداشت او قطعاً فرو گذاشت نمودند - کهیلوجی و عنبر و عادلخان نیز داد کوشش داده با محمد علی و برادرزادهای او زخمهای کاری و جراحتهای مکرر برداشتند و در آخر کار رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت فوتوت اجل رسیده خداگیر که همگنان او را در میان گرفته بودند آخر کار سر در کفران نعمت گم کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا در آمد - و دیگر باره عموم حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند - و دکنیان نیز در صدد مدد ایشان شده باتفاق حمله آور گشتند - راجپوتان حمیت شعار حمایت یکدیگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان در آمدند و بر سر این معنی نهایت پا افشردگی نمودند - و بار دیگر کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخر الامر به عنایت آلهی غالب و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش دادند - چون آن تیره درونان کاری نساخته نومید از معرکه بیرون تاختند یکه تازان راجپوت تا نیم کروه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانه دار البوار ساختند - چون اولیای دولت قاهره را باوجود کمی ایشان و کثرت آن تباة اندیشان ازین دست فتحمندي دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت کافر نعمت که بتازگی سرمه چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایه بصارت و بصیرت بی بصران ناسپاس گردید - سپه سالار با سایر سران شکر کزان و سپاس گذاران برگشته همعنان فتح و نصرت آسمانی دو گهتری از شب گذشته به معسکر اقبال جاودانی نزل نمود *

روز دیگر همیر راو و عبد الله سوائی و خداوند خان و سیدی سالم به رهنمائی اختر بخت کار فرما کار کرده خود را بادراک سعادت عظمی بندگی درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقه بر در دارالفتح عبدویت که فی الحقیقت

مفتاح ابواب سعادت است زده راه این مقصد اقصی که در معنی شاهراه نجات دارین است کشته بموکب اقبال پیوستند - در همین تاریخ یک پهر از روز سپری گشته خانخانان بملچار سید علاول شتافته اراده نمود که نقب شیر حاجی باره مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی ساخته بداروت انباشته بودند آتش دهد - قضا را فتح خان ازین قضیه آگاهی یافته آتش در جان او افتاد و دود از نهادش برآمد - و بی توقف توکوپذت وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تصریح و نیاز پیغام داد - که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشه این عقیدت کیش ارادت پیشه آنست که به تسلیم کلید قاعه ابواب امن آباد نجات و دارالسلام سلامت بر روی روزگار خود و اهل حصار کشاید انسب آنست که آتش زدن نقب را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروزه قرار داد مذکور آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطراب با سرداران عادل خان عقد وثیقه عهد و پیمان را بروابط ایمان غلاظ و شداد برین جمله توثیق داده که بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده مدخل ننماید - بذابر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت تذکری کار متحصنان بسبب شدت ضیق طریق تعیش که از طول مدت محاصره و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بی مبالاة و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمره و افکار مخمره به عمل می آرد - اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در آیند بهتر - و الا بهانه عدم ایصال رسد و آذوقه کافی و رسانیدن مدد نافع که از شرایط محافظت عهد معهود بل عمده ارکان بیعت معقود بود سبب تجویز نقض عهد و نکث عقد می سازد - و خود مبانی صلح و صلاح را تشییع داده مفاتیح بست و کشاد قلاع می سپارد - خانخانان بذابر آنکه روایه راستی

گفتار از پیغام او استشمام نموده خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مدعلی او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل تردد وقوع آفات تابعه تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تخت مکر و تزویر است - لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر اراده مصلحه که موقوف بصلاح و صوابدید مراری شر اندیش باشد بوی خیر نمی آید و لیکن از باب اتمام حجت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میگذاریم - و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبه دعا و فریب و ترتیب مقدمات رنگ و فیرنگ نیست می باید که از سر حیل وری و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - و اظهار صدق گفتار خویش نموده مافی الضمیر خود را درین ضمن به ظهور آورد - و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد باشاره سپه سالار آتش در نقب زدند - و تمام یک برج باپانزده گز باره یکبار بهوا پریده گذارگاهی در نهایت کسادگی و پهنادری کشاده شد - و عمده اراده هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل ماده یورش آماده گشت - دلبران شیر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز نموده بی ابا و محابا سمندروار در آن بحر زخار آتش بی زینهار غوطه خوردند - و مطلقا بغلوله توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و حقه باروت و امثال آن که متواتر مانند زلزله ابر بهاران در باران بود مقید نگشته خود را بدرون انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدو بند مفتوح شد و خاطر همگنان من جمیع الوجوه جمع گشت وقت محاصره دیگر بارها شده هنگام اتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید - سید علاول و سنگرام و یولم بهادر که بیرون شیر حاجی بر کنار خندق ملچار داشتند باستصواب رای

صواب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت ملچار پرداختند - و در پایان همین روز بهر روی اندوز سایر مقهوران از سمت چمار تیکوی اراده مقابله بهادران عسکر فیروزی اثر نمایان گشتند - و از کمال کوته نظری بر پلنگ شیر آوزن و هزبران مردانگی که بی ناخشنودی هلال پیوسته با چرخ در جنگ می زدند و بدون گزاره از سمت راس ایشان دمدم با ماه و سیاره بر سر پرخاش می روند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کار بیجا گه شیوه اجل رسیدگانست سپهر کین توز بی مهر را به مهر خود چون پیمانه زندگی خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوه خون گریختگان است چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریز است بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیری خان و چندی دیگر از امثال آن بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب دید خانگنان روبروی آن دو رویان ده دله خاصه مراری و رندوله شدند - چون روز عمر آن تباہ کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجل آن ستاره سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار گهزی از روز مانده بهادران فیروزی نشان عیان ریز جلو انداخته بیک دفعه بر ایشان اسپ تاختند - و بباد حمله صرصر اثر دلبران که پیوسته در پی شگفانیدن گل فتح است آن مشتی فرقه تفرقه اثر که از بیم غنچه شده همانا نقطه خال صفحه روی میدان بودند همگی مانند پرچم بر خم سلسله مویدان تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر در افتادند - درین پراگندگی چندین آدم و اسپ ایشان بدست یغماکیان سپاه ظفر پناه در آمد - و یک تازان موکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیام نصرت سالم و غانم معاودت روی داد *

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احیان اتفاق افتاده رفتن مال و مزال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهو مخدول و رندوله مقهور است - و سبب ظاهری و علت صوری این معنی سوای کارگری اقبال این بود که چون پسر محکدار خان نظام الملکی که او نیز در آن خانه خطاب پدر یافته بود و اختیار کساد و بست قلعه نباتی از قلاع حصینه دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشی و راه بهبود خواهی خویش خواهان ادراک سعادیت عبدیت مالک رقاب ملوک عالم گردید - و آرزوی بزدگی درگاه سپهر اشتباه حضرت بادشاهی در خاطر راه داده این معنی را بخانخانان آنها نمود - خان کامگار غائبانه او را بمراحم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد این اندیشه نمود - او باین امیدواری از حصار مذکور به قلعه کالنه آمده پیغام گذاری زبان آور نزد خانخانان فستاد که این به اندیش امیدوار بنابر گفته و پذیرفته سپه سالار نامدار از قلعه نباتی تا به کالنه آمده مترصد است که بنابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهره اشاره نمایند تسلیم نماید - بعد از آنکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افکن گردد بموکتب سعادیت گراید - خانخانان بنابر مقتضای خیرخواهی اولیای دولت بادشاهی مزید مهربانی نسبت بدو منظور داشته جواب داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از راه اظهار جانشیاری و سربازی بدانجا ترکنازی نموده دستبردی نمایان نماید درین صورت دست آویزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و وسیله متین بجهت درخواه بندگی درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود و این معنی باعث امیدواری کلی او خواهد شد - محکدار خان این معنی مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت

آورد - و از آنجا که حسن اتفاق بآسانی باعث نشست نقش مرادی چند می گردد که از آن دست نقشهای درست بزور دست و نیروی بازو نه نشیند - درین نزدیکی زن و دختر ساهو را با خزانه و نفایس او از جنیر به بیضاپور آورده همانجا مکث و مخزون ساخته بودند - مجمل جملہ اینها بدون ممانعت و مدافعت احدی از احاد چنانچه بآنگونه خصوصیات خصوص درین مرتبه آسانی قرار داد خاطر او نبود بالتمام بدست محکدار خان و همراهان او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد باجناس گرانمایه و چهار صد سراسپ از ساهو و دوازده هزار هون از اسباب رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضه قبض و ضبط در آورده بود بدست تاراجیان یغما پرست افتاد - و بشامت نخوست و بدسگالی ازین دست خرابی عرضی و مالی بدیشان رسیده خذلان زده جانی و مالی گشتند - چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامه متضمن بانواع تحسین و استحسان بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب خانخانان عیال ساهو را به جعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود روانه دولت آباد شد *

از سوانح عسکراقبال چون بنابر سعی جمیل و جهد مشکور نصیری خان نقب حصار کالا کونت که اهتمام تمام آن بعهده تعهد او بود در عرض سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگری و خاتمه اندیشی بخاطر آورد که زینچه چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات رو می دهد آتش بباروت در نگیرد یا حسب المدعا کارگر نیفتاده رخنه دیوار بر وفق دلخواه بکشایش نگراید هنگام یورش از آن نردبانها بدیوار حصار بر آیند - بنابر آن آتش دادن نقب در تاخیر افتاده روز سی و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زینچه پایها مهیا شود -

چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت - و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز عنقریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضه فنا و زوالست - ناچار عبد الرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواست و امان طلب آمد - راز روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمه وقت شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و وقت آمود در باب خود و بی نظام داده بهمه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناکردنی خویش خصوص جرات و جسارت نسبت باولیای دولت روز افزون که همگی نتیجه افسانه و افسون و مکر و دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمره فریب و دمدمه غرض پرستان و فتنه اندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماص عین از کوتاه نظریهای خود و امان مال و جان و عرض و ناموس و خان و مان بدست آویز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده دم نقد مهلت هفت روز برای نقل و تحویل اهل و عیال خود و بازماندگان عنبر پذیرش و مردم نظام الملک از سپه سالار درخواست - و عبد الرسول اعز و ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفته خود در باب پاس عهد و وفای وعده ارسال داشته بود توقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - مجملأ بحکم آنکه سپه سالار می دانست که محرومی حاجت خواست مقرون برضای جناب الهی نیست - و یاس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینهار مرخصی خاطر اشرف نه - لاجرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خوشنودی و خورسندی ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیمن است خصوص در باب زینهار جوی اهل

اسلام و ایمان - لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطراب او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خانمان بر همگنان مسلم داشت - آنگاه بنابر پیروی طریقه سلوک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروائی نیازمندان و قضای حوایج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است درباره او به جان بخشی تظاہر بسندنه نموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرر و آداب معهود آن قدردان ارباب کرم و قبله کرام است ابواب بخشش و بخشایش در هر باب بر روی او مفتوح داشت - و سایر مدعیات او خصوص بار بردار و مراکب و مدد خرج سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند پالکی و در نیم لک رویه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درمانده بخشی و عاجز نوازی داده داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - فی الواقع کدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی و اعدای دولت جاودانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بدیشان بخشد *

ملخص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهای کریمانه بعد از آن مایه عدو بندیهای رستمانه مشاهده کرد در حال مفتاح سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احوال و ائقال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگی درونین در روز دوشنبه ششم تیر ماه الهی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با قریب یک هزار توپ خورد و کلان

و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خاصه شریفه در آمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت پایدار داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگیر در آنجا مصر جامع شده بود دعای ازدیاد دولت ابد بنیاد بجا آوردند و خطبه عروس ملک هفت کشور بتازگی بر فراز منبر سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجه منبر نه پایه سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طی دعا استدعا نمودند - در آن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید دولت و اقبال این دولت کده عظمی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین است از درگاه بخشنده بی منت درخواه نمود - امید که دولت ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هندو کوه بدخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فرو گرفته - و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بکوزه اقتدار در آورده - علقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیر تیغ و نگین دارد به تحت تصرف در آورد *

این دعائیست که بر اوج فلک نرفته

کنش لطف آلهی بقبول استعجال

مجملاً عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی و مؤده کشایش حصار بند دولت آباد روز تیر از ماه تیر که بنابر رسم معهود هر سال انجمن حضور پر نور بآذین جشن عید گلایی زینت پذیر بود - و بندگان حضرت در عین کام بخشی و کامیابی سعادت افزای بیت الشرف سریر خلافت بودند رسید - و هوا خواهان دولت کده جاوید مصیر رسوم مبارکبادی دو عید سعید یکجا بجا آورده اهل سور و سرو

نوی شادی بدروه چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورگه دولت والا را بنابر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه نواختند - و همدین انجمن فردوس آئین بادشاه دنیا و دین بتازگی بر سر حق گذاری بندهای وفادار و بهادران جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعزایت خلعت خاصه با نازاری تکمه لعل و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی محلی بزین زرین با سارودل نام فیلی مزین به یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر سرافراز ساختند - و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت خلعت و اسپ و فیل برنواخته همگی را بدست سید لطف علی بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بخطاب مستطاب خان دورانی کامل نصاب بلند نامی و کامیاب شاد کامی ساخته مرتبه منصبش را بپایه پنجهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعی جمیله سایر بندهای درگاه که هریک درین یساق توفیق تردد یافته مصدر امور نمایان شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند - و هریک سزاوار حال و قدر سافدا شده نتیجه نیکو بندگی یافتند *

چون دریغوا که این مهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه احسن بپایان رسیده بود و کار بمدعا و روزگار بکام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگی کامیاب و مقضی المرام شده بودند - و اعداء این دولت کده جاوید بنیاد لله الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مغذول و منکوب گشته - چنانچه بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نموده بود که بخیریت و خوبی سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سپار اخلاص شعار در مدت محاصره قلعه دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص

به علت عسرت و تنگي معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشي شده بود -
 معهدا مدت مذکور را پيوسته در معارک بمقابله و مقاتله غنيم که بنابر
 حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق بيش در بيش
 بودند گذرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فايق آمده بودند - و با این
 معاني اغلب اوقات به نوبت همراهي عملی کهي گزیده مکرر برای رسانیدن
 رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصد کروه رسمي است آمد و شد
 مي نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلف مي توان گفت که پای راکب
 درین مراتب از خانه زن بر روی زمین نرسیده باشد - و پشت مراکب
 زیندار در کل روی جل ندیده - بنابر آن رای صواب آرای سپه سالار برین
 جمله قرار گرفت که نگاهباني حصار دولت آباد و مضافات آنرا بيکی
 از سرداران کارگذار جان سپار سپرده خود با باقي بندها که از کفایت
 پاسباني قلعه فاضل اند و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه
 برهانپور شود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ بال
 و خوشحال قرار گیرد تا سپاهيان نفسی چند بآسودگي بر آورده ستوران را
 آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قانون
 خرد آئين سلاطين آفاق گیر کشور کشای است کار بسته از سرفرو بعدو بندي
 و اقليم کشائي در آید - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دشوار
 و يساق شاق سختي بسيار و مشقت بيشمار کشیده بودند و معهدا در قلعه
 آذوقه نبود که آنرا سرمايه قلعداري توان نمود - لاجرم کسی از دلبران
 بی گره جبين به قبول این امر صعب مبادرت نمي نمود و متصدی تعهد
 و تکفل این کار دشوار نمي شد - درین حال خان دوران که ارادت صادقش
 از اکثر فدويان ديرين و نصيريان اخلاص آئين بيش و از رهگذر قدم خدمت
 و صدق عقيدت هزار قدم در بيش بود - بکشاده پيشاني تقديم این خدمت

بر خويش گرفته از روی صدق ارادت گام همت فرا پيش نهاد - و چون
 خانخانان خان مشار اليه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده
 دانست که اقدام باين مهم کمايفغي از دست خان مذکور مي آید -
 و معهدا جميعت نمايانی که شايان سرکردن این کار باشد نیز دارد -
 چنانچه باوجود این مراتب در آن يساق دو هزار سوار جرار کار طلب کار گذار
 موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو
 گذاشته سيد مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راهي
 او باز داشت - و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خان و
 نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقه تفرقه اثر
 بيجاپوري همه جا از دور خود نمائي نموده مراسم شوخ چشمي بجا
 مي آوردند - چون تفي چند از بهادران موکب اقبال بآهنگ گوشمال
 ايشان جلو مي انداختند جلی خود را گذاشته پيلي ادبار بواضي قرار
 مي تاخند - و در طی بعض ترکناز کار شان از دستبازي بسوزايي نیز
 مي کشيد - چنانچه تاناجي در رويه از جمله سرداران عمده عادلخان درین
 میان به قتل رسيد - چون نواحی ظفر نگر سرمزل سپاه ظفر دستگه گردید
 بنابر آنکه ذخيره بسيار در آنجا انبار شده بود و خيل بنجاره بيشمار بموجب
 طلب خانخانان و سزاولي متصديان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع
 شده اراده داشتند که بهمراهي لشکر بادشاهي به برهانپور بروند و چون خبر
 رسيدن ايشان پيشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزاني آورده بود -
 لاجرم سپه سالار رفاهيت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی قرار توقف
 در آن جا داد - درین حال مراري و باقي مخدولان انجمن کنگاش آراسته
 رای فساد بفياد شان بر آن قرار يافت که از سر ستيز و آویز در گذشته
 بدست آویز عجز و نیاز در دامان طلب صلح و صلاح آویزند - و شايد که

ازین راه پی به سرمنزول عافیت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشایند - بنابراین فرهاد پدر زندوله را برای درخواست این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند - و بحکم آنکه خردمندان گفته اند که گفته و پذیرفته گذاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم بی دیانت و عهد مکاران نا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان ناشی می شود اگر چه مؤکد بایمان باشد مانند نفع گل و نشاء مل دمی بیش نیاید - آن نویین حکمت منش خرد آئین مطلقاً عهد آن کم فرصتان بد عهد را محل اعتماد و اعتبار نشمرده اصلاً قبول معاهد ننمود - و پی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدار کار بر بنیاد فریب و دستان نهاده داستان مکر و فریب می سرائید - و افسانه افسون و خدعه می خواند - نیل حرمان بر رخسار کشیده علی الفور بی نیل مقصد باز گردانید - آن کوتاه نظری چند باندیشه دور و دراز تا دولت آباد یکسر شتافته بخاطر جمع در همان ملچارها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت هدم آن نیافته بودند جای گرفتند - و خاندوران درین آوان که آن کوتاه فطرتان دراز امل بد عمل به فکرهای دور از کار دور دایره قلعه را چنبروار در میان گرفته آن آهنگ خارج داشتند که این حصار خیر آثار را بزور دست و ضرب بازو فتح نمایند - مکرر از حصار بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ آن مخدولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود - و بنابر آنکه رعایای پرگنات دولت آباد و فواحی آن بعلت درست عهدی و حسن سلوک همگنان از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده می دانستند که من بعد سروکار باولیای دولت پایدار دارند غله بسیار به فروختن آورده بودند - متحصنان در مضیق محاصره از رهگذر کمی آذوقه تنگی کمتر کشیده حال شان بعسرت نکشید - و چون خانخانان از دلیری غنیم خبر

یافت مصلحت در چشم نمایی بدان خیره نظران دیده اواخر ماه تیر با لشکر بسیار و حشم بی شمار با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجه دولت آباد شد - و دکنیان ازین معنی آگاهی یافته از فتح قلعه نومید گشته پیشتر عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند - لاجرم دیگر مقید به هیچ چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجا پور شدند - چون خانخانان که درین ایلغار از برید سریع السیر صرصر و پیک تیز تگ نظر قصب السبق سرعت و عجلت در ربوده بود به قصبه تری گانور رسید - همانجا قضیه ناگزیر اهل نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده تصویب رای به معاودت برهانپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خان زلمن روانه دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد - محمده سپه سالار بعد از ورود برهانپور بنابر غور اندیشه خوض پیشه کم خردی فتح خان و خرد سالی نظام الملک را پیش نظر عاقبت نگر داشته از روی احتیاط هر دو را نظربند نگاهداشت - و جمعی را به نگهبانی بر گماشته بمقتضای پیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده همگی اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینولا امر عالی از روی عنایت تمام در باره خان دوران برین جمله زیور صدور یافت که سید مرتضی خان خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتمد درگاه است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبه مالوه که ضبط آن بعده او قرار یافته برگردد - لاجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم مدد خرچ تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدو سپرده در عرض دو ماه داخل برهانپور شد *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین احیان از عرشدداشت راجه بهارت مرزبان ولایت تلنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگلور

است که روزی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی مفتاح حارسان قلعه مذکور مکور مالشی بسزا یافته بودند فرار شتافتند - و خود جان بدر برده مادر و دختر و زن نکاحی بولا را بایک زنجیر فیل به قید بهادران دادند - بهمه جهت فتح روزی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصارى بدست آمد - بیست و هفتم تیر عزایت الله ولد قاسم خان و بهادر کذبو از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل از عزایت الله و دو زنجیر فیل از بهادر داخل فیل خانه شد *

هم درین روز سایر اسیران فرنگی هوگلی بندر که همگی از خورد و کلان اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند - و قاضی و میر عدل حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایشان را کلمتین طیبین تلقین نمودند - هر که به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف در باره او مبدول افتاده برآینه مقرر رسید - و از آنکه بنابر فرط قسارت قلب و شقاوت جبلتی ازلی ازین سعادت عظمی اختیار حرمان نصیبی نمودند نیز چند تن بیکی از امرای عظام سپردند - که همگنانرا در مضیق مطموره زندان محبوس داشته به تهدید قتل و تنگی حبس در باب قبول اسلام مکلف و مجبور سازند - اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده روزبانه برای او بگیرند - باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری برین مراتب مترتب نشد و اکثری از تنگنای حبس به بئس المصیر سعیر شتافتند - و قلیلی این درجه والا و پایه جلیل دریافتند - و چون سایر اصنام و اوثان آن گروه نابکار که کار فرنگ بل رشک کار نامه مانعی و نگار خانه ارژنگ بود بنظر انور در آمد - از آنجمله آنچه صور انبیا علی نبیفا و علیهم السلام بود حسب الامر اشرف در آب جون غرق کردند و باقی شکسته و غریق گردید *

بیست و پنجم امرداد مزاج وهاج آن فرازنده تخت و افروزنده تاج از تاب عارضه تب و گرانی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رو نموده بود افروخته شد - و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر رشته قرار و آرام از دست دادند - و سوء المزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فرط غم و وفور الم قالب تهی کنند - و این مایه تلخ کاسی میان طبایع و عافیت و دلها و آرام شکر آب ناسازی انگیزخته کار بدان کشید که دیگر بیکدیگر نسانند - مجمله درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاروبار کوتاه کرده جهات دعای جاندرانی بندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جناب الهی برداشتند - بکرم الهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته اطبای پای تخت به خلعت های گرانباه و انعام چهارده هزار روپیه نقد سرفراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای نامور برسم تصدق آورده بودند حسب الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت

۱ در نسخه (ل) این سطور زاید رقم شده - و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت از شفاکده عزایت الهی طلب نموده در باب مزید عمر و دولت جاوید آنحضرت مراسم استدعا بجا آوردند - و مقارن دعای دفع این بلا و کوب کربوبیان عالم بالا لب بآمین کشوده ساکنان ملاء اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند - و عالمی در دعای خیر که خیر عالمی را لازم دارد دعا گوئی و فائده خوانی و انعام خدمات قرآنی داده از در اقسام خیرات و تصدقات و انواع انفاق و ایثار در آمدند - و ازین راه نیز استشفای نموده حلقه استعجاب بر در اجابت و باب قبول زدند - و عاقبت دعا مقرون فجاج شده از دفع سوء المزاج حضرت صاحبقران ثانی که اصلاح گیتی در ضمن آن مندرج است ارجاء عالم امکان باز و از حالت فساد قریب صلاح و سداد گردید - قوایم طبایع و قواعد ارکان که وهن و فقر بدان راه یافته بود دیگر ثبات و قرار گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ *

یافت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پرستاران محل سلطنت و مخدرات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شبستان خلافت فراهم آورده بودند بزنان بیوه بی روزگار مرحمت شده موهب کافور درهم موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربای زر در مزاج دل خستگان حزین مرض احتیاج خاصیت شربت دینار بهم رسانیده باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید - درم شهرپور سیف خان صاحب صوبه اله آباد شرف ملازمت دریافته هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید *

توجه والای بادشاهزاده نامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلی بسمت جنوبی باهنگ تسخیر بلاد دکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و تملک این مالک رقاب سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیز تیغ و نگیں مهر انور در آمد - و از فتح دولت آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین آن رقع است وهن و فتور و سستی و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود - بنابر آن قدوة دولت خواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک و بیجا پور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی معروض داشت - که چون از لشکر کومکي این صوبه بنابر کشیدن یساق های شاق درین تازگی و زودی عدو بندی و کشور کشائی کما ینبغي متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج

بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی نیرو و تازه زور اند بسرداری یکی از شاهزاده های نامدار با سایر اسباب جهان کشائی باین صوبه ارسال یابند - لاجرم بندگان حضرت نیروی بازوی خلافت کبری دویمین رکن رکن سلطنت عظمی شاهزاده جوان بخت شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر دو گهری سپری گشته آن برگزیده نظر عنایت را بمنصب ده هزاره ذات و پنج هزار سوار از سرنو تارک کامگاری برافراختند - و از مرحمت علم و تقار و طومان و طوغ و تشریف خلعت خاص با نادری تکه زمرد و مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه مرصع و دو اسپ خاصه یکی بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و رتبه که از زری شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشور کشایان این اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبی برای سواری می گزینند و فیلی خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر و اعطای مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایه عظام و اکرام بآن عظیم القدر کریم الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوری همت بر همراهی بدرقه تائید جناب آلهی گماشته دست بدعلی استدعای فتح و نصرت آن بلند اختر از عطا کده فضل و انضال نامنهایی برداشتند *

از جمله امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خانجهان و راجه جی سنگه و راجه بیتللداس کور و اله ویردی خان و خواص خان که درینولا خطاب دولتیخانی یافته ورشید خان انصاری و مادهو سنگه هاده و قزلباش خان و سید عالم و چندرمن بندیل و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یکه تاز خان و جمال الدین ولد قمر خان قزوینی و حبیب خان سور و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه

جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار احدی و هزار تفنگچی و پیاده بسیار و بندو قچی و کماندار با دو هزار سوار دیگر از تائبین امرای حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سید خانجهان به عنایت خلعت و اسب و فیل و راجه جی سنگه و اله و پردی خان و دولت خان و خلیل خان بمرحمت خلعت و اسب و بعضی دیگر به عنایت اسب و جمعی به سروپای تنها سرافرازی یافته - اصالت خان از اصل و اضافه بیایه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار رسیده از تقدیم خدمت بخشی گرجی لشکر ظفر اثر معزز گردید - و ده لک روپیه از خزانه عامه برای مدد خرچ جزئیات دریابست عسکر موید همواره داده یازده لک روپیه از خالصات صوبه مالوه برات دادند *

بیست و سوم ماه موافق چهارم ربیع الاول صادق خان که از سایر بندهای درگاه آسمان جاه بصدق ارادت امتیاز داشت و کرامت صفات را با خیرخواهی و نیک اندیشی عامه خلق الله جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پیش گرفت - بادشاه حق گذار نظر بر حقوق خدمت دیرین آن نوین ارادت آئین و مقتضای ادای حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصدق او را که مکرر در مقام امتحان و اختیار نقد حسن عقیدت او جوهر درست بر روی کار آورده بود - و زر جعفری ارادت صادق مادرزادش از خلاص آزمون بی غش برآمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سرمایه اعتبار ابدی و ماده افتخار سرمدی آن سلسله مهیا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قیام قیامت بمراسم پرشش باین روش تارک مباهات برافراشتند - که بادشاهزاده عظیم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برای دلدهی و خاطر جوئی او فرستادند که بعد از مراسم پرشش او را با برادرانش بملازمت رساند - چون همگان بتازگی این سعادت عظمی یعنی انجمن حضور پرنور با کمال

اعظام و اعزاز دریافتند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدار شان خلعت داده مفتخر و مباهی ساختند و از افزایش مراتب مناصب پایه قدر و مقدار همگی بدین موجب افراختند - جعفر خان بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عبد الرحمن از اصل و اضافه بمنصب هفت صدی دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه بمنصب پانصدی یکصد سوار *

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول محفل فرخنده میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم برسم معهود هر ساله انعقاد یافت - درین شب بزرگوار بادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نقطه خاک اغیر را روکش چرخ اخضر ساخته هفت طبقه زمین را پایه کرسی سپهر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و تفکلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نوال روائع اقسام بخورات طیبیه و نفحات انواع خوشبوها از همه سو برخاست - و تمام آن لیلۃ القدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را خلعت فجی و شال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روپیه بر جمیع ارباب عمایم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند *

درینولا کمال دینداری و حق پرستی حضرت بادشاه که همواره بر سر اظهار معالم شرع متین و اعلاء اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تمام نمود - چنانچه بتازگی باعث تحریر و ترغیب آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدی علی شاره الصلوٰة و السلام شده

دیگر باره فرمان‌های جهان مطاع در باب تنفیذ اوامر و نواهی ملت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوبه داران سایر ممالک محروسه بتاکید تمام و مبالغه بسیار خصوص در باره سیاست شرعی ارسال داشتند - و در ماده عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهی کفوه و از مروت بتکدهای مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشار از ممانعت و تعرض احوال هندی که اراده مسلمانان داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه علامت ^۱ [بر سر سوختگان] ^۲ ایشان و منع آن ملاعین از سر ایذاء اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تاکید را بسرحد احتیاط رسانیدند - راجه بختاور پسر راجه راج سنگه که براهمنائی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سرافراز گردید *

^۲ [هشتم] ^۱ ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغییر صوبه داری گجرات در عرض راه حسب الامر عالی از اوجین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپیه و هزار مهر برسم نذر و موازی یک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید - و نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مذکور بدرگاه والا فرستاده بود در همین روز سعادت اندوز ملازمت گشتند - نظام الملک حسب الامر عالی حواله سید خانجهان شد که در قلعه گوالیار بایکی از خویشان او که پیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگهدارد - و فتح خان را باوجود بد عهدی و شرارت

۱ ع [بر سوختگان زنان] ل * ۲ ع [دهم] ل *

سرشت و فساد نیت قابل منصب ندانسته مبلغ دو لک روپیه بطریق سالیانه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد *

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه هجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمری سال چهل و چهارم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآئین هر ساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و آداب آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید - چون قرار داد خاطر اشرف آن بود که هرگاه که سرداری سپاه ظفر دستگاه در یساقی از مهمات دولت بیکی از شاهزادهای والا قدر تفویض رود منصب والا بنام نامی آن والا گهر تجویز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزاده شاه شجاع هنگام یورش دکن مرتبه منصب عالی یافته بودند بنابراین بطریق اولی تعیین منصب مهین شاهزاده لزوم عقلی داشت - لاجرم درین روز مبارک تارک شایستگی آن والا گهر بمنصب دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و مرحمت خاص آفتاب گیر سربلندی یافته دقایق مقدار آن نامدار از عنایت علم و تقاره و طومان و طوغ و دستوری نصب بارگاه سرخ در سفرها به علو درجات اقتدار اختصاص پذیرفت - عمده الدوله اسلام خان بخدمت میر بخشی گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت سرافرازی یافت - و بذابر حسن اتفاق عدد حروف بخشی ممالک با تاریخ استسعاد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد - خان دوران به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل و سعادت تعیین در فوج بادشاهزاده عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد - شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیات خان داروغه آبدار خانه به سرکردگی خدمتگاران و منصب هشتصدی ذات و دو صد سوار و باقی بیگ قلماق از زمره غلامان صاحب اعتماد بمنصب

هفتصدی پانصد سوار و مکرمت خان بخدمت فوجداری اکبر اباد و منصب دو هزار و سوار و قاضی محمد سعید از تغیر او بخدمت دیوانی بیوتات و منصب هزار و سوار و زین الدین علی برادر اسلام خان از تغیر او بخدمت داروغگی داغ و تصحیح سرافراز و سربلند گردیدند *

درین سال به تجویز منجمان دیگر باره طلا و نقره که هموزن آنحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بخاصیت تصدق که دافع و رافع انواع بلیات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصدیق آن می نماید در همه سال مطلقاً مکروهی پیرامین وجود اقدس نگشت - درینولا پرسوتم سنگه نبیره راجه راج سنگه که بدلالیت هدایت از تیه ضلالت و غوایت انحراف جسته به شاه راه مستقیم حق گرائیده بود منظور نظر انور شده به سعادت مند نامور گشت - و بمرحمت خلعت خاوه و هزار روپیه انعام اکرام یافت *

پنجم ماه مذکور محکدار خان که سابقاً کیفیت نیکو خدمتی او گذارش یافت از دکن سعادت گرای گشته بشرف ملازمت اشرف رسیده مشمول انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزار و سوار و غایت خلعت و گهپوه مرصع و اسپ و فیل یافته به نهایت مراتب مدعا رسید - و ضم انعام بیست هزار روپیه نقد با این مراتب جبرکسور و تلافی فتوری که باحوال او راه یافته بود نمود و با رفع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار موندگیر از صوبه بهار جاگیر یافت - دوازدهم ماه خیرات خان ایلچی قطب الملک که در نخستین سال جلوس همایون فال بایران شتافته بود اکنون معاودت نموده آهنگ گلگنده داشت از سعادت اندوژی زمین بوس درگاه والا بکام خاطر فیروزی یافته سه راس اسپ عراقی با چند استر بروعی و شتر بختی و انواع نفایس اقمشه ایران برسم پیشکش کشید *

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب سال مذکور خجسته انجمن وزن مبارک شمسی سال چهل و سوم از عمر پائنده بآئین فرخنده آراستگی یافت - و جمیع مراسم معهوده و آداب مقرر این روز از داد و دهش بظهور رسید - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب شش هزار و سوار و سوار سر سرافرازی برافراخت - از بدایع امور غریبه که درین روز تفرج آن روی داده باعث حیرت نظارگیان شد اینکه مقرب خان دکنی اسپه معلم بازنده پیشکش نمود - که از کمال دلیری بی محابا با زنده فیل که مست نبود یا چاره فیل که بسیار کلان نباشد روبرو می شد - و دستها بر پیشانی و کله فیل استوار نموده خرطوم و سر او را بدنندان می گرفت - چون فیل بزور از خود دور میکرد باز رخ بسوی هم نبرد آورده بر گرداگرد فیل فرزین وار خانه خانه بجست و خیز در می آمد - و حریفانه مترصد غفلت خصم و منتظر فرصت خود بوده فرزین بند فیل می پرداخت - تا که رفته رفته خود را بحریف خویش رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می کرد - و چندان شگرفی و بو العجبی بظهور می آورد که فیل را بی دست و پا کرده در عرصه میدان فیل بند مات حیرت می ساخت *

یازدهم بهمن منزل مهین شاهزاده داراشکوه که درینولا حضرت واهب متعال آن سعادت مند جاوید را از کریمه سلطان پرویز مرحوم صبیح فرخنده لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدوم و برکت قدم داده بود از فیض ورود حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامن آسمانی و برکات جاودانی گردید - بادشاهزاده خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده در تقوز پارچه با جمدهر مرصع به یمین الدوله و خلعتهای فاخره بهمه بنده عطا کرد *

انتصاب پذیرفتن رایات ظفر آیات

موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطه خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ایست از بقاع مبارکه ارض و لهذا بذایر کمال دریافت قسمت سعادت از عهد پاستان باز پیوسته پای تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دارالسلطنت خداوندان این دولت کده عظمی شده - چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کرده آلهی مفتخر و مباهی نه گشته ازین برکت سامی بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومی بانتهای رسیده نوبت سعادت‌مندیها در آمد این معنی محرک اراده آن حضرت آمده آهنگ نهضت بدان سمت بر قصد اقامت و اندیشه درنگ قرار گرفت - معیذا برخی از سعادت نصیب‌های بقعه کامل نصاب کشمیر دلپذیر مویده تمشیت آن مشیت و موکد رسوخ آن نیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طلیعه افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد - و در موضع گهات سامی که نزدیک دارالخلافه واقع است بجهت مصلحت تهیه مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین‌های این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا خان عالم را که در فن میرشکاری و نگهداشت جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهی رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهی ساختند که تفرج صیدگاه پالم نموده از دهلی باز گردانند -

و همدرین روز خان مشار الیه بانعام هزار و پانصد اشرفی و حاکم خان را بمرحمت چهار صد اشرفی و شیرخان نرین را بعنایت ده هزار روپیه اکرام بخشیدند - هژدهم ماه از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت جمعی از سپاهیان شکوه مند را بجهت نگاهبانی زراعت تعیین فرمودند تا از عبور لشکر پهناور که بهنگام قلت عرض آن بیش از یک کروه می باشد ضرر کلی به زیردستان نرسد - و با این همه مردم متدین را متصدی برآورد پایمالی زراعت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی حیف و میل جبر کسرو تلافی نقصان مالی ایشان از خزانه عامره نمایند *

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبه متبرا که از قدیم الدهر پرستش گاه معتبر هندوان است مقام فرمودند - چون در پیشه برابر مهابن بر آن سوی رودبار چند شیر تفومند گوزن افکن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشی رعیت حوالی و حواشی می رسانیدند - بذایر دفع ضرر زیردستان بیدرنگ آهنگ صید آن زبردست دبی چند نموده فیل سوار دو قلاده شیر تناور و دو دیگر ماده را که در تفومندی ازینها زیاده بودند صید فرموده و یک شیر بچه زنده گرفته معاودت فرمودند - و شب این روز برکت افروز که لیلة البرات بود باوجود عدم تهیه سامان طرازان کارخانجات سلطنت بذایر امرگیتی مطاع هر دو کنار رودبار جون و کشتیهایی میان آب را چراغان کردند که مانند آن در نظایر این روز بی نظیر در نظر نیامده بود - در منزل چهارم باز در عین گرمگاه روز دو شیر قوی هیکل را به تفنگ خاصه صید نمودند - یکی بوزن هفت من و ده سیر و دیگر که ماده بود به پنج من رسید *

چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبه دهلی در یک منزل شهر از کمال بلند اقبالی بسعادت تقبیل حلقه هلالی رکاب مبارک آن سرور که

تاج تارک گردن کشان هفت کشور است رسید - و ازین رو سر حلقه سرافرازان گیتی از امثال و اقران خود شده برین سرفرق افتخار به فلک قمر رسانید - و روز دیگر سلیم گده که بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن حضرت روکش مدینه الاسلام بغداد گشت - و آب رودش که از زهاب چشمه سار کوثر و تسنیم است باعث ذهاب آبروی فوات و نیل گردیده آتش رشک در دل دجله بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل افکند - این موضع در اصل بنا نهاده سلیم خان پسر شیر خان افغانست که بعد از اساس افگندن چار دیوار آن بنابر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود - حضرت جنت مکانی را نزهت این مکان جنت نشان دل نشین افتاده آنرا عمارت و مرمت فرمودند - و نشیمن های خوش و منزهایی دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلی آنجا اقامت می نمودند - مجملأ حضرت سلیمان مقامی در روز دوم اقامت سلیم گده که هفتم ماه بود همعنان فتح و ظفر سوار شده بحسب زیارت روضه حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه شتافتند - و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام و ادای وظایف زیارت آن حظیرة خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکه این کشور است انعام خدام و مجاوران و امثال آن بنجا آورده متوجه زیارت مرقد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفين سلطان المشايخ شیخ نظام الدین اولیاء شدند - و از روی عقیدت تمام بر سبیل استغاضه انواع میامن و برکات اندوخته به پرتو قرأت فاتحه فایحه مشاغل انوار مزید روح و راحت در آن خاک پاک بر افروختند - و مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار خاصه شریفه سوای آنچه شاهزادهای والا قدر گذرانیده بودند به حسب امر اعلیٰ معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دارالملک دهلی رسانیدند *

هشتم ماه بجانب پالم ره گرای شده عمارت عالی که در آن مقام اساس نهاده آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانست سپهر اطلس یافت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفرج آن صورت فرح آمیز زنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معنی مذکور آنکه چون حضرت کشورگیر اقلیم شکار درین نخچیرستان سرگرم نشاط شدند قضا را در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصگی که بخص بان موسوم است چهل آهو سیاه شکار شد - چون این قسم صید بدیع از هیچ صیادی که عمر به نخچیر افگنی صرف کرده باشد چه جای بادشاهان عظیم الشان منقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد - چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یکروز بدست خود از یک تفنگ چهل آهو زده باشد - طالبای کلیم از شعرای سرآمد پای تخت این رباعی به نظم آورده بعرض رسانید * رباعی *
چون شاهجهان بادشه کشورگیر افگند بصیدگاه پالم نخچیر
روزی به تفنگ خاصدان چهل آهو افگند که نگند بیک صید در تیر
درینولا بعرض مقدس رسید که بحسن سعی ظفرخان ابدال والی ثبت
اطاعت پذیر شده روی زر از سکه مبارک نام نامی و سر منبر را از خطبه
القاب سامی منور نموده - و نه اشرفی مسکوک به سکه مبارک که بر سبیل نمودار با پیشکش بسیار از نفایس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بنظر مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سرزمین پرگفته انباله که در عهد بادشاهزادگی داخل محال جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته پرتو توجه به عمارت و ترتیب آن محل قابل می گماشتند - درینولا بعد از

مدت مدید فروغ پذیر پرتو ماه رایت ظفرهاله شد - و گل زمین باغی
فردوس آئین که طرح افکنده عهد سعادت مهیادشاهزادگی بود از پرتو
نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم همایون داغ رشک بر دل
سرابستان ارم گذاشت - و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک
به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لایق شان پرستاران آن قره
حور عین و رابعه بذات سپهر برین نداشت - بنابر آن متصدیان مهمات آن
پرگنه باسلس نهادن نشیمن های دل نشین فرمان پذیر گشتند *

بیست و نهم قصبه سرهند که از جمله خالصات است مضرب سراق
اقبال شد - و عرصه باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح
پذیرفته رفته رفته از ترتیب و مرمت جنت مکانی شاهد قابلیت آن
بسرحد نهایت خوبی و مرغوبی گرائیده بود - و درختانش رشک طوبی
شده سدره آسا به مفتیهای مرتبه کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس
غیرت افزای فلک اطلس گشت - و نشیمن های دلکش آن باغ که بغایت
دلنشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمانی هفت
کاخ اخضر گردیده روکش این آبنوسی طارم مقونس آمد - چون وقت
قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیها
تا دار السلطنت لاهور جای دیگر که درخور تزئین انجمن جشن نوروزی
باشد یافت نمی شد - بنابر آن بزم آرایان انجمن سور و سرور و پیرایه بندگان
محافل عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت
بآذین بندی این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل بباغ طرح افکنده
حضرت جنت مکانی بود مامور شدند *